بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد عزیزی را سزاست که گوشه گیران ~~عبادت~~ در حصار طاعت با وجود طاعت خوف و خشیت

و خوست   و ثنای بیحد رحیمی را در خور کبریاست که کوچک دلان مجلس نیاز و بزرگ نشینان ...

و نیاز را با کمال معصیت آب امید در جوست   و صلوات زاکیات بر بهترین انجم و زبده

حضرت آدم محمد مصطفی که آوازه نبوتش لشکش جهت ربع مسکون رسیده   و پشت ...

عجوزه دنیا از بار ... دستگیر او راست گردیده   و بر اهل بیت اطهار و ذریه عالیقدر او

که تلبیس شیاطین و طرایف مخالف را با متابعت ایشان وجودی   و عمل گناه مکارا

از برکت کار شفاعت ایشان نمودی نیست   **اما بعد**   چنین گوید محتاج رحمت خدا

بار محمد هادی بن ابوالحسن الشیرازی که درین اوقات چنین مسموع شد که بعضی از ...

تالیفی کرده اند و در آن بیان فرموده اند که غنا کردن و خواندگی نمودن در قرآن جایز

سنت است و از بعضی دیگر از علمای ~~...~~

~~...~~ و متمسک بچند حدیث شده که با جواب عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله

و چون بعضی از مردم ~~...~~ گمان بهم کم شاید درین مسئله چنین حکم ...

کرده اند و این ترا ازین حیرت برهاند التماس بسیار نمودند و بقدم سعی راه الحاح پیمودند

و مع ذلک در حدیث واقع است که من علم علما و کتمه الجمه الله تعالی یوم القیمه بلجام من

النار بغیر آنکه بداند چیزی را و بپوشاند و بخلق نرساند در روز قیامت حضرت الله تعالی او را

لجام میگرداند بلجامی از آتش جهنم و حدیث دیگر واقع شده که ویل للعالم یتکلم بهوا ما لا یکون

احداث شد عذابا منه یوم القیمه یعنی وای بر آن عالمی که حرف زند بخواهش خود ... در روز قیامت

هیچکس که سخت تر باشد عذاب او ... بنا برین بنوشتن چند سطری مختصر درین

باب راضی شد مشتمل بر مقدمه و پنج فصل و خاتمه   **مقدمه**   در کلمه چند ضروری   **فصل اول**

در بیان قول فقهای شیعه و قول ارباب لغت در معنی غنا   **فصل دوم**   در تحریر محل

نزاع   **فصل سیوم**   در بیان آیات داله بر حرمت غنا مطلقا خواه در قرآن و خواه

در غیر آن   **فصل چهارم**   در احادیثی که دلالت میکند بر حرمت غنا مطلقا   **فصل**

پنجم   در قول فقهای شیعه و بعضی از علمای عامه بر حرمت غنا   **خاتمه**

در بیان احادیثی که بعضی از افاضل [مستند] شده و وجه ضعف استدلال بآن و چند کلمه شبه باستدلال

ایشان از برای وضوح مطلب   **مقدمه در کلمه چند ضروری**   بدانکه ای عزیز اعزک الله فی

الدارین که هرگاه دو کس با هم ... کرده در مطلبی خلافی دارند اگر خواهی که ...

میباید که پا از جاده عقل و شرع بیرون نگذاری و ملاحظه دلیل این و سند آن کنی تا هر کدام

نزد عقل پسندیده آید اختیار کنی و آنچه بر خلاف شرع باشد از آن اجتناب نمایی و اگر کسی

حکم کند که حق بکدام طرف است ... قایل شود که کدام قول مرجح است و در شیوه ... باشد

درجماعتی که حق تعالی در ذم ایشان میفرماید که فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور
یعنی کور نیست چشمهای ایشان لیکن کور است دلهای ایشان که در سینهای ایشان است و در احادیث
امر شده که قول قایل را اعتبار کنید و قایل را اعتبار مکنید یعنی مگویید که فلان گفته بلکه ببینید
چه گفته و کلام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میفرماید لا تنظر الی من قال وانظر الی
ما قال درین باب نص صریح است و حکما نیز درین باب امثال دارند و اینجا بر هر صاحب شعور چند
~~ظاهر است مطلب از تسطیر این کلمات آنست که هر گاه مردم [illegible] اعتبار کنند اگر این حرف غیر~~
~~نسبت باو به صورت [illegible] را اعتقاد معنی الف او به [illegible] اعتقاد [illegible] سخن او~~
~~نمیکنند و این سبب [illegible] در میان [illegible] و آنچه حکم خدا ست~~
~~بجنگ کفار افتند و این معنا نسبت با صاحب طرفی که اگر [illegible] را اعتقاد [illegible] باشند~~
~~بقول او [illegible] بعضی از افاضل و ثوقی باشد [illegible]~~
~~عقل [illegible]~~ دیگر بدان ای سالک مسلک تحقیق که بعد از آنکه باین نصیحت کار کنی
و قول را دون قایل اعتبار کنی یک جزو دیگر بر تو لازم است و آن اینست که میل طبع را بیکی
از دو قول بر طرف کنی که اگر کسی قایل را ملاحظه نکند همینکه میلی بیکی از دو قول داشته باشد
عقل او مغلوب هوا میشود و با ذوق در میان حق و غیر آن فرق نمیکند و ظاهر است که طبع بعضی از
مردم مایل است بخوانندگی و بازی و لهو و لعب و نحو اینها پس اگر کسی که نظر باین رساله میکند

میلی

میلی بغنا کردن داشته باشد باید که از روی نصیحت با نفس خود خطاب کند که فرو گذر که قرآن را
که بهترین کتابهای آسمانیست آلت معصیت کردن و تامل نماید که اگر خواندن قرآن از برای
لذت نفس نیست اشعار شعرا و تصانیف موسیقیین هست و مخفی نیست که هر گاه کسی شعر را
آلت معصیت کند برحمت خدا نزدیکتر است از کسی که قرآن را آلت معصیت کند و اگر مراد او ثواب است
آن جا نیست پس خواهش بنده را در تلاوت کلام مخلوق چه دخل است بروشی باید خواند که در
روز قیامت حضرت عزت ثوابی بنمای آن کرامت فرماید و نفس خود را امثال این ضایع کند
تا از فواید آیات و احادیثی که می بیند بهره مند گردد حضرت حق تعالی همه را از غرضهای
فاسد محافظت نماید خصوصا ناظر و مؤلف این رساله را والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

فصل اول در بیان قول فقهای شیعه و قول ارباب لغت در معنی غنا بدانکه مشهور
در میان فقهای امامیه رحمة الله علیهم اجمعین آنست که غنا صوتی مشتمل بر ترجیع مطرب است
یعنی کشیدن آواز که مشتمل باشد بر گردانیدن آواز در حلق که طرب آورنده باشد یعنی
مستمع را بسرور یا بحزن آورد همچنانکه ظاهر میشود از کلام محقق و علامه و غیرهما از فقهای
اعلام رحمهم الله ~~و بعضی صوت مشتمل بر ترجیع را غنا میدانند و بعضی میگویند که غنا آنست~~
~~[illegible]~~ و در فصل سوم تفریح بعبارات و الفاظ ایشان خواهد آمد ان شاء الله
و قول لغویین در معنی غنا خالی از اختلافی نیست بعضی از ایشان غنا را تفسیر بطرب کرده اند

[illegible]

همچنانکه فیروزآبادی در کتاب قاموس میگوید که الغناء ککساء من الصوت ما طرب به و در کتاب اساس اللغة
در معنی طرب مسطور است که هو خفة من سرور او هم و در کتاب صحاح است که التطریب فی الصوت
مده و تحسینه و بعضی تفسیر برفع صوت کرده اند یعنی بلند کردن آواز همچنانکه ابن اثیر در نهایه میگوید
که فکلما صوت رفع فعند العرب غناء و در بعضی از نسخ نهایه است که فکل من رفع صوتا و والاه
فهو عند العرب غناء و بعضی بتحسین صوت و برخی بتحزین تفسیر کرده اند و تحزین در لغت بمعنی
ترقیق صوت یعنی باریک کردن آواز آمده همچنانکه صاحب قاموس میگوید و هو یقرأ بالتحزین ای
یرقق صوته و در لغت تطریب و رنیم و ترنم و ترجیع و غنا و تغنی و تغنیه و بعض دیگر از
الفاظ هست که بهم تفسیر کرده اند فیروزآبادی میگوید الطرب محرکة الفرح والحزن ضد و حرکة
والشوق والتطریب الاطراب کالتطرب والتغنی و در صحاح مذکور است الطرب خفة تصیب
الانسان لشدة حزن او سرور و قد طرب فهو طرب و اطربه غیره و تطرب و هم در صحاح مسطور است که الغرد
بالتحریک التطریب فی الصوت والغناء یقال غرد الطایر فهو غرد و التغرید مثله و هم در کتاب
مزبور است در معنی ترنم و ترنیم که الرنم بالتحریک الصوت و قد رنم بالکسر و ترنم اذا رجع صوته
والترنیم مثله و در کتاب مجمل اللغة و کتاب شمس العلوم مثل این مذکور است و در کتاب مجموع
اللغة مسطور است که الترجیع تقارب ضروب الحرکات و در کتاب غریب مصنف مسطور است که
لحن فی قراءته تلحینا طرب فیها و ترنم و صاحب بحر الفضائل میگوید لحن سراییدن و آواز

برکشیدن در سرود و صاحب دستور اللغة میگوید ترنم بانگ بلحن کردن و مدعا از ذکر کتابهای
لغت مثل این واقع است همچون کتاب دستور اللغة و کتاب فردوس اللغة
و کتاب بحر الفضائل و ~~کتاب مجمع اللغة~~ و کتاب دیوان الادب
و غیر آن و والد این کمترین رحمه الله در رساله که در حرمت و ماهیت غنا نوشته از بسیار از کتابهای
لغت ذکر معانی مزبوره نموده مثل کتاب مصادر و کتاب
تاج المصادر و کتاب تاج الاسامی و کتاب سامی الاسامی میدانی
و کتاب مدخل ابن برداری و کتاب مصادر شهرزوری و
کتاب مصادر شهبانی و کتاب معالم اللغة علامی و
کتاب جمهرة ابن دریدی و کتاب مجمل اللغة ابن فارس و
کتاب یاقوتة ابن هشام و کتاب اساس اللغة زمخشری و
کتاب کنز اللغة رانکوهی و کتاب کنز اللغة ابن اسماعیل فارسی و
کتاب کنز اللغة اذرعی و کتاب تهذیب اللغة ازهری و
کتاب نوادر انصاری و کتاب نوادر اسمعیل اعرابی و
کتاب نوادر سجستانی و کتاب اراجیز اعراب و
کتاب تکمله خارزنجی و کتاب مشکلات فی اللهجه بیهقی و

کتاب در انفیر سیوطی و کتاب شرح قسطلانی و کتاب
شرح مصابیح وغیر آن از کتابها که ذکر هم موجب طول این مختصر است و چون جمعی کثیر قلیل از
عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله تا اوایل سال هزار و هشتاد و هفتم کسی از طایفه امامیه یا بابی
غنا در قرآن در استحباب آن قایل نشده بود این بود که این بی بضاعت در رساله ها و کتابهای خود
در باب حرمت غنا بدو سه کلام اختصار مینمود تا حق جامع حق بینی هم را بالکل الکلام بهدایات روشنی
بخشد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

فصل دوم در

تحریر محل نزاع بدان ... رعایت ... علم و درایت کرده ... خلافی نیست که شارع
نهی از غنا کرده پس میگوییم که هرگاه نهی شارع تعلق بغنا کرده تمام معانی غنا از اطراب و ترجیع
و مد صوت و تحسین صوت و رفع صوت ~~و تحسین~~ و آنچه در عرف آنرا غنا گویند
منهی عنه میشود و هیچکدام از آنها مباح نخواهد بود الا ما اخرجه الدلیل و از جمله معانی غنا مد صوت
که بمعنی کشیدن آواز است و رفع صوت که بمعنی بلند کردن آواز است مباح بودن آن ضروری ملت
اسلام است باقی ماند اطراب و ترجیع و تحسین صوت و تحزین ... و آنچه در عرف آنرا غنا گویند
~~در ...~~ اما اطراب که گاهی بمعنی مد صوت است و گاهی بمعنی خوانندگی و ترجیع که گاهی
بمعنی تکریر است و در کتب لغت مضبوط است که فلان یرجع فی الاذان اذا کرره و گاهی بمعنی خوانندگی
~~و تحسین صوت بمعنی خوب کردن آواز ...~~ و تحزین در لغت بمعنی باریک کردن

یعنی میشود که در حرمت
اما اگر کسی گوید که ...
ماهیت غنا را بیان کنیم
در باب ماهیت غنا ذکر

آواز آمده و بمعنی سرائیدن نیز آمده و در ... بمعنی ترجیع از بین الفاظ ...
... و تحسین صوت بمعنی خوب کردن آواز است و این بدو طریق است یکی آنکه ... صدا
باشد مثل کسی که گاه هست که کسی را آواز ... مردم صدا را ... بعضی از ... آواز را
... میکنند و طعن نیز زنند بسبب صدای اگر آنطور شخص آواز خود را تغییر دهد و شبیه کند آواز
خود را بصدای اکابرهم و کسی را بدان اکند مستمعین طعن بتوجه او نمیکنند و طریق دیگر آنکه کسی مثل
ارباب فجور آهنگ بگیرد و خوانندگی کند و تمام معانی ثانیه بر حرمت باقیست تا دلیلی یافت شود
پس محل نزاع غنا بمعنی خوانندگی کردن است که بعضی از علما تعبیر از آن بمد صوت مشتمل بر ترجیع
مطرب کرده اند و جماعتی اکتفا بیک قید نموده و بعضی تعبیر از آن بما یسمی فی العرف غنا
کرده اند و اینکه گفتیم محل ~~...~~ نزاع یعنی محل نزاع میان علمای شیعه و بعضی از طوایف
سنی که ... خوانندگی را مکروه میدانند و طایفه بعضی دیگر از ایشان که ... در گذشته بمباح بودن خوانندگی
قایل شده اند والا هیچکس از علمای شیعه باباحت خوانندگی قایل نشده الا موضعی چند که ...
خواهد شد ان شاء الله تعالی و اینکه بعضی از علمای ... در تعریف غنا جمع کرده اند در میان
ترجیع و اطراب ظاهرا جهتش اینست که ترجیع از اطراب منفک نشود غالبا و باقی مطالب
در فصول آتیه مذکور شود ان شاء الله تعالی والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

فصل سیوم در بیان آیات دالة بر حرمت غنا

مطلق خواه در قرآن و خواه در غیر آن بدان ای طالب طریق عرفان که آیاتی که در قرآن
مجید است که از آن استدلال بر حرمت غنا توان کرد بسیار است و درین فصل ذکر چهار آیه میشود
الآیة الاولی قال الله تعالی افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و انتم سامدون زمخشری در تفسیر کشاف
میگوید که قال بعضهم لجاریته اسمدی لنا ای غنّی یعنی بعضی از عرب بکنیزک خود میگوید اسمدی
یعنی غنا کن و مطلب صاحب کشاف ازین عبارت آنست که معنی سامدون را بیان کند که در لغت
چیست بنابرین معنی آیه وافی هدایه این خواهد بود که حضرت حق تعالی از روی طعن بر آنجماعت
میفرماید که آیا ازین حدیث تعجب میکنید و میخندید و استهزا میکنید بقرآن و حال آنکه شما
غنا میکنید و معلوم است که درینجا استفهام بمعنی نهی است همچنانکه در محلّی چنین شده و هرگاه
نهی آیه تعلق گیرد بغنا حرمت فردی از دو فرد معلوم نیست و ظاهر حرمت مطلق غناست از
غناء در قرآن و شنود و ذکر و زود باشد که درین رساله صورت حال برتو ازین واضح تر شود اگر ان شاء الله تعالی
کسی گوید که صاحب کشاف از علمای سنیت و سخن او در شیعه حجت نیست در جواب میگوییم که قول
سنیان در معانی لغات نفی است هرگاه از علمای عربیت باشند و ید طولای زمخشری در عربیت
ازان مشهورتر است که احتیاج به بیان داشته باشد و همگی از ارباب [illegible] قایل شده که قول سنیان
در مسایل صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و غیر آن از علمای که دخلی بمذهب ندارد مستند نیست بلکه
همیشه طریقه علما در هر عصر آن بوده که از قول ایشان سند ذکر میکرده اند نه همین که علما اگر

اوقات در حل لغات استشهاد بکلام ابن اثیر که از علمای سنیت میکنند بلکه گاه است که در
بعضی ازین علوم از قول کفار دلیل حتی از زمخشری همچنانکه در معانی از ابیات متطلب از کفار جاهلیت زمانه
وغیرهم اشعار و مثالها ذکر میکنند بلی اگر بعضی از علمای ادب در مسئله از مسایل علوم ادبیه
حکم کنند و نصی بر خلاف آن ظاهر باشد در آنصورت آن محل اعتنا نخواهد بود همچنانکه منقول است
از سیبویه که در کتاب خود در عدد موضع تصریح کرده که کلا با از برای تبعیض نیامده
و از معصوم در تحت تفسیر آیه وضو تصریح شده که باء فامسحوا برؤسکم از برای تبعیض است
و آیه کریمه ما نحن فیه است از آن قبیل نیست و حال اینکه آیات دیگر که دال بر حرمت غناست
و احادیث کثیره و قول بعضی دیگر از مفسرین و دیگر دلایل موید صحت این تفسیر است ه
~~شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر نقل میکند در تحت تفسیر این آیه که قیل هو الغنا [illegible]~~
~~[illegible] که عبارت سامدون بمعنی غناست که لفظی که درین آیه [illegible]~~
الآیة الثانیة قال الله عز و جل والذین لا یشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا
کراما یعنی مومنان جماعتی اند که حاضر نمیشوند در جایی که غنا کنند و مومنان جماعتی اند که
هرگاه بگذرند از جایی که در آنجا غنا میکنند میگذرند از آنجا از روی بزرگواری یعنی متوجه
آن نمیشوند و التفات بآن نمیکنند و درین آیه حق تعالی دو جا مذمت غنا کرده و بعضی
از مفسرین از مجاهد نقل کرده اند که این آیه در باب غنا نازل شده و شیخ طبرسی که از اعاظم

مفسرین شیعه است در تفسیر این میفرماید که و یدخل فیه الغناء یعنی داخل است درین غنا و مراد
شیخ مرحوم ازین عبارت آنست که آیه اختصاص ندارد بمذمت غنا و بس بلکه عام است
هر لغو را اگرچه از آنجمله است غنا و بعد از آنکه شیخ عالی درجه از مجاهد نقل میکند که این آیه در
مذمت غنا نازل شده میگوید که و هو المروی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام
یعنی اینکه این آیه در مذمت غنا نازل شده از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات
الله علیهما حدیث درین باب منقول است و ظاهر است که این آیه نیز دلالت بر حرمت غنا
دارد مطلقا [illegible] خصوصا مضافة الی الآیات الاخر

الآیة الثالثة

قال عز شانه فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور یعنی اجتناب کنید از رجسی که آن
رجس بتان است و بنابرین من بیانی خواهد بود و درین صورت نهی شده خواهد از تعظیم
بتان و عبادت بتان [illegible] و معنی باقی آیه و الله یعلم اینست که امر میکند حضرت حق سبحانه
مکلفین را که اجتناب کنید از غنا و اجتناب از غنا وقتی معلوم مکلف میشود
که از غنا کردن و غنا شنیدن و غنا تعلیم دادن و غنا تعلیم گرفتن اجتناب نماید پس
از آیه استدلال بر حرمت مجموع این امور میتوان نمود و [illegible] حق سبحانه و تعالی درین
آیه نهی از غنا کرده و قبل از آن نهی از عبادت و تعظیم بتان فرموده نهایت مبالغه در حرمت
غنا ظاهر میشود که گویا بعد از بت پرستیدن گناهی که لایق است که نهی از آن واقع شود

شاید که در فصل چهارم [illegible] که در بحث تفسیر این آیه مذکور خواهد شد

مطلقا

و در [illegible]

غناست و ظاهرا این سبب باشد که بعضی از فقهاء رضوان الله علیهم اجمعین بعد از ذکر
حرمت ساختن بت و صور تماثیل مجسمه ذکر حرمت غنا نموده اند و دور نیست که اجتناب
از بتان که امر بآن شده در آیه شامل بت تراشی هم باشد و بعضی دیگر از مفسرین در تفسیر
اول آیه که عبارت فاجتنبوا الرجس من الاوثان است قول دیگر نقل کرده اند و این عبارت
بعضی از ایشانست که و قیل انهم یلطخون الاوثان بدماء قرابینهم فسمی ذلک رجسا یعنی بعضی
از مفسرین میگویند که جماعتی از عبده اصنام آلوده میکردند بتها را بخون قربانیهای
خود نام نهاد حضرت حق تعالی آنرا رجس و درین صورت من از برای بیان جنس و [illegible]
دلالت آیه بر حرمت غنا مطلقا [illegible] است و شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر
ذکر میفرماید که روی اصحابنا انه یدخل فیه الغناء و سایر الاقوال الملهیة یعنی روایت کرده اند
اصحاب ما [illegible] که داخل است در قول زور که در این آیه است غنا و سایر اقوال ملهیه
و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب خلاف نقل میکند از محمد بن الحنفیة رحمة الله علیه [illegible]
[illegible] که آنچه [illegible] میشود که این آیه در باب غنا نازل است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حدیث

۷

اگر کسی گوید که خطاب [illegible] باید [illegible] درین [illegible] چنین گوید

جواب آنست که [illegible] دلیل [illegible] میدانیم آیه [illegible]

[illegible] قول الشیطان [illegible] لکم [illegible] آیه [illegible] خطاب

[illegible] غنا و اوام میدانیم [illegible] میدانیم آیه [illegible]

[illegible] میدانیم آیه [illegible] الله [illegible]

میدانیم آیه [illegible] الیتیم [illegible]

[illegible] میدانیم [illegible] قرآن [illegible] اگر زیاده ازین خواهد [illegible]

نسخه ایست که [illegible] درین باب اراده هست [illegible] توفیقنا الله [illegible]

[illegible] الی الصراط المستقیم **الآیة الرابعة** قال الله تبارک و تعالی و من الناس من یشتری

لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله یعنی از مردمان بعضی هستند که میخرند لهو حدیث را تا گمراه کنند مردمانرا

از راه خدا و [illegible] اولئک لهم عذاب مهین یعنی از برای آن جماعت مهیاست عذاب

خوار کننده و این آیه شریفه صریح است در منع غنا کردن [illegible] میشود از برای گمراه کردن خلق

از راه حق و [illegible] یعنی از برای بعضی [illegible] هم معلوم شده باشد که گاه هست که [illegible]

میل [illegible] میکنند و [illegible] که [illegible] راه [illegible] خوانده شوند که اشعار باطل

باطل آن خواند [illegible] آن عبادت است که در نظر دارند باغوای شیطان باز میمانند و برین قیاس باید

جمع و ازین

غنا و اوام میدانیم

صاحب این کتاب محمد حسن ابن [illegible]

رض هر کس طمع کند بعضی [illegible]

و با نظم بعضی از احادیث [illegible] اگر کسی استدلال کند [illegible]

و ان شاء الله در فصل آن احادیث که دلالت [illegible]

[illegible]

خواهد بود [illegible] بحمد شیخ [illegible]

غنا است و لهو [illegible]

مجمع البیان نقل میکند از اکثر مفسرین که مراد از لهو حدیث که درین آیه واقع شده میگوید

که مراد غنا است [illegible] ابی جعفر و ابی عبدالله و ابی الحسن الرضا علیهم السلام یعنی اینکه لهو حدیث که درین آیه

واقع شده مراد از آن غنا است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت

امام رضا علیهم التحیة و الثنا و حدیث روایت شده [illegible] وجه درین اختصار

مراد است بهمین قدر در تفسیر آیات اکتفا نموده والله یهدی من یشاء الی الصراط المستقیم

رساله [illegible]

فصل چهارم در بیان احادیثی که دلالت میکند بر حرمت غنا مطلقا

بدانکه ای جویای راه دین و این برادر ایمانی [illegible] طاهرین صلوات الله علیهم

اجمعین که احادیث بر حرمت غنا از آن بیشتر است که در مثل این طور مختصر گنجایش

داشته باشد و چون بنای این رساله بر ایجاز است درین اکتفا بذکر [illegible] حدیث میشود

سی ۹

منقسم است بعضی آنست که دلالت میکند که غنا کردن در قرآن حرام است و بعضی آنست که غنا کردن حرام است و از اطلاق آن فهمیده میشود که غنا [illegible] و بعضی آنست که در آن [illegible] حکم

الحديث الاول قال ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني رحمة الله عليه في الكافي

~~حديث اول روايت ميكند ثقة الاسلام محمد بن يعقوب كليني عليه الرحمة در كتاب كافي [illegible]~~

[illegible] ابو علي الاشعري عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان عن ابي ايوب الخزاز عن محمد بن مسلم

عن ابي الصباح عن ابي عبد الله عليه السلام قال في قول الله عز وجل ولا يشهدون الزور قال

الغناء وطريق اين حديث شريف صحيح است يعني ابو الصباح كناني روايت ميكند از حضرت

امام جعفر صادق عليه السلام كه آنحضرت در قول حضرت حق تعالى كه در قرآن مجيد ميفرمايد

ولا يشهدون الزور فرموده كه مراد از زور غناست يعني مؤمنان جماعتي اند كه حاضر نميشوند در

جايي كه غنا باشد و از اين حديث صحيح دو چيز معلوم ميشود يكي حرمت خوانندگي مطلقا خواه

در قرآن و خواه در غير آن دويم آنكه آيه لا يشهدون الزور در مذمت غناست مطلقا

در مذمت خوانندگي كردن خواه در قرآن و خواه در غير آن از قول حضرت حق تعالى [illegible]

در كلام مجيد در چند جا دليل و تحقيق است از احاديث صحيحه و غير آن كه بعضي از آن مذكور ميشود

ان شاء الله تعالى ~~[illegible]~~ دليل هست و بعضي از افاضل را در

اينجا بر خوانندگي كردن در قرآن و جواز آن از كلام خدا دليلي نيست بلكه كلام خدا و حجج

كه مي‌آيد بر خلاف قول ايشان است و در اين باب حديث صحيح هم ندارند و احاديث صحيحه

نيز همچنين كه ظاهر خواهد گرديد بر خلاف قول ايشان است و بعضي از احاديث غير صحيحه

كه در اين قول جديد سند خود ساخته اند وجه ضعف استدلال بآنها در خاتمه اين رساله

ذكر كرده خواهد شد ان شاء الله تعالى ~~حديث [illegible]~~

غنا

بيانه

فايده بدانكه

از جهت آنكه [illegible]

الحديث الثاني قال ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني رحمة الله عليه في الكافي

~~در كتاب كافي [illegible]~~ علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن علي بن اسماعيل

عن ابن مسكان عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول الغناء مما وعد الله

عز وجل عليه النار وتلا هذه الاية ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله

الى آخر الاية ~~و از اين حديث [illegible] ميشود كه خوانندگي كردن مطلقا حرام است و همچنين~~

~~[illegible] روايت ميكند از حضرت امام محمد باقر عليه~~

يعني محمد بن مسلم گفت كه شنيدم از حضرت امام محمد باقر عليه السلام كه فرمود كه غنا از

آن گناهانيست كه حضرت حق تعالى وعده كرده است بازاي آن آتش جهنم را و الخ

تلاوت فرمود آيه ومن الناس من يشتري لهو الحديث را تا باخر و ترجمه آيه در فصل سابق

مذكور شد و از اين حديث نيز مفهوم ميشود كه خوانندگي كردن حرام است مطلقا و همچنين مستفاد

ميشود كه آيه شريفه ومن الناس تا باخر در مذمت غناست و اينهم ظاهر ميشود كه غنا كردن

مطلقا خواه در قرآن و خواه در غير آن از گناهان كبيره است از جهت آنكه حضرت

الله تعالى در اين آيه مرتكب غنا را بعذاب جهنم وعده كرده است و هر گناهي كه حضرت

حق تعالى فاعل آنرا در قرآن مجيد بعذاب جهنم وعده فرموده باشد آن گناه از

گناهان كبيره است چنانكه محققين بر آن رفته اند و بعضي از احاديث نيز بجهت دلالت بر آن

ميكند از جمله حديثيست كه ~~[illegible]~~ ابن بابويه عليه الرحمة نقل ميكند از حضرت امام رضا

صلوات الله عليه كه آنحضرت [illegible] در حديث طولاني بعد از آنكه ذكر كبائر ميفرمايد كه

و هو قتل النفس التي حرم الله عز وجل و الزنا و السرقة و شرب الخمر و عقوق الوالدين و الفرار [illegible]

بيانه

و همچنين [illegible] در فصل سابق مذكور [illegible] منضما الى بعض از روايات

~~[illegible]~~

اكتفا بذكر دو حديث ميشود

بن یعقوب ... عن عدة من اصحابنا عن سهل عن ... قال سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلام یقول سئل ابو عبد الله عن ...
هو قول الله عزوجل ... ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ... قال الله ... و ترجمه ... ترجمه حدیث سابق است و آنچه در ...
جا رسیده ... هم هم هم

رابع قال ثقة الاسلام محمد بن یعقوب رحمة الله علیه فی الکافی

یعنی آنحضرت فرموده که گناهان کبیره خون ناحق است و زنا کردن و دزدی کردن و شراب
خوردن و بعضی دیگر از گناهان کبیره را ذکر میفرماید و چون این مختصر را گنجایش ذکر همه
حوالهای گناهان کبیره نیست لهذا اکتفا کرد درین باب بعربی نوشته میشود بهر حال آنحضرت در
این حدیث شریف میفرماید که ولا الاستغفار بالملاهی والاصرار علی الذنوب یعنی و مشغول کردن
بملاهی و اصرار نمودن بر گناهان صغیره از کبایر است و از حدیث سابق معلوم شد و همچنین
آیه کریمه فنا از جمله ملاهیست و ... ازین حدیث مستفاد میگردد که خواندن غنا از گناهان

خواه در قرآن و خواه در غیر آن

کبیره باشد ~~دیگر حدیثیست که کلینی علیه الرحمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت~~
~~در کتاب کافی میگوید بعبارت ذکر میشود که عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل ان تجتنبوا کبائر~~
~~ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما قال الکبائر التی اوجب الله عزوجل علیها~~
~~یعنی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باب گناهان کبیره که ازین آیه معلوم میشود ...~~

حق تعالی

~~... گناهانیست که لازم گردانیده بازای آن آتش جهنم را و ازین حدیث~~
~~مستفاد میشود که~~ ... ملاحظه حدیث دوم و این حدیث معلوم میشود که غنا

ثالث قال ثقة الاسلام محمد بن یعقوب رحمة الله علیه فی الکافی

مطلق از گناهان کبیره است خواه در قرآن و خواه در غیر قرآن ~~حدیث سیوم ... بن یعقوب~~
در کتاب کافی میگوید ابن ابی عمیر عن مهران بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الغنا مما قال
ما قال الله عزوجل ... لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله ... و ترجمه این ...
نزد کسیست ... ترجمه حدیث دوم و آنچه در حدیث دوم گفته شد درین حدیث هم میتوان گفت

قال ثقة الاسلام محمد بن یعقوب رحمة الله علیه فی الکافی

~~حدیث ... در کتاب کافی ... علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر~~

عن مهران عن محمد عن الحسن بن هرون قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الغنا مجلس لا ینظر الله الی اهله و هو
مما قال الله عزوجل و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله یعنی حضرت معصوم علیه السلام
فرموده که مجلس غنا مجلسیست که نظر نمیکند بنظر رحمت نمیکند حضرت حق تعالی باهل آن مجلس و غنا از
جمله آنهاییست که حضرت الله تعالی در مذمت آن میفرماید که و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله
... درین حدیث هم مثل آنست که در حدیث دوم گذشت ~~حدیث ...~~

الحدیث السادس قال ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی رحمة الله علیه

... عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ... عن ... عن عبد الله بن ... عن ...
و همچنین ... عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله تبارک و تعالی فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا
قول الزور قال الغنا و تفسیر ... الکریم ازین آیه که مراد حضرت حق تعالی درین آیه چیست و مالا زم
... منع کرده آنحضرت فرمود که مراد غناست و ازین حدیث مستفاد میشود که غنا مطلق حرام است

الحدیث السابع قال ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی رحمة الله علیه

~~حدیث ... در کتاب کافی~~ ... علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ایوب
... عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل والذین لا یشهدون الزور قال هو
الغنا و ترجمه این حدیث مثل ترجمه حدیث اول است و معنی در سند تفاوت دارد ~~حدیث هشتم~~

و آنچه در حدیث اول معلوم میشود

~~... در کتاب کافی ... محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محمد بن ...~~ ... ابی سعید ...

الحدیث الثامن قال ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی رحمة الله علیه

عن ... عن زید الشحام قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عزوجل فاجتنبوا الرجس من الاوثان
و اجتنبوا قول الزور قال الرجس من الاوثان الشطرنج و قول الزور الغنا یعنی پرسیدم از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام از قول خدای تعالی که در قرآن میفرماید اجتناب کنید از رجس از اوثان و اجتناب کنید
از قول زور آنحضرت فرمود که مراد حق تعالی از عبارت الرجس من الاوثان شطرنج است و از عبارت قول الزور
غنا و ازین حدیث شریف چند چیز ظاهر میشود یکی آنکه خواندن غنا و گوش کردن مطلق خواه در قرآن و خواه در
غیر قرآن دوم آنکه این آیه در مذمت غنا خواندن که واقع است سیم آنکه قول زور غناست چهارم وجه

حرام است

ترک کردن شطرنج ~~هست~~

الحدیث التاسع قال الصدوق فی الفقیه

~~... ابن بابویه ... فی الفقیه~~ ... و سئل الصادق علیه السلام

عن قول الله عز وجل فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور قال الرجس من الاوثان الشطرنج و
قول الزور الغناء و ترجمه این حدیث هم گذشته و آنچه در حدیث ششم گذشت در اینجا نیز ملحوظ است

رحمه الله في الكافي — قال ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني

حديث ~~هفتم محمد بن يعقوب در كتاب كافي نقل نموده~~ از علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن
بعض اصحابنا عن ابي عبد الله ع في قول الله عز وجل فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور قال
الرجس من الاوثان الشطرنج وقول الزور الغناء و ترجمه این حدیث هم بیان شد و مضمون این حدیث نیز مثل

عليه في الكافي — قال ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني

حدیث ششم و حدیث ~~هفتم~~ ~~بمطلب~~ دلالت بر مطالب اربعه دارد ~~حدیث~~
~~...~~ سهل بن زياد عن سعيد بن جناح عن حماد عن ابي ايوب الخزاز قال نزلنا المدينة فاتينا ابا عبد الله
عليه السلام فقال لنا اين نزلتم فقلنا على فلان صاحب القيان فقال كونوا كراما فو الله ما علمنا ما اراد
وظننا انه يقول تفضلوا عليه فعدنا اليه فقلنا انا لا ندري ما اردت بقولك كونوا كراما فقال اما
سمعت الله عز وجل يقول في كتابه واذا مروا باللغو مروا كراما يعني ابو ايوب خزاز گفت که
کردیم بمدینه بعد از آن بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم پس آنحضرت
گفت بما که کجا نزول کرده اید ما گفتیم که بمنزل فلانی که کنیزان خواننده دارد پس آنحضرت
~~بما فرمود که~~ کونوا کراما یعنی بزرگوار باشید و متوجه شوید پس بخدا قسم که ما نفهمیدیم
که چه اراده کرد باین حرف و گمان کردیم که میفرماید که بزرگواری و تفضل کنید با آن کسی که
کنیزان خواننده هست پس مرتبه دیگر رفتیم بخدمت آنحضرت پس گفتیم که ما درست نفهمیدیم
که چه اراده کردی بقول خود که فرمودی کونوا کراما پس آنحضرت گفت که آیا نشنیده اید

قال الصدوق رضي الله عنه في ... — ...

که خدای تعالی میفرماید در قرآن مجید که واذا مروا باللغو مروا كراما یعنی مؤمنان چنانند که
هرگاه بگذرند از جایی که غنا میشود مثلا از روی بزرگواری و ... آن نمیشوند ~~حدیث~~
~~در ... ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا نقل کرده~~ وحدثنا الحاكم ابو
الحسين بن لؤلؤ البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا عون بن محمد الكندي قال حدثنا

الحسين

ابو الحسين محمد بن ابي عباد وكان مشتهرا بالسماع وشرب النبيذ قال سالت الرضا عليه السلام عن السماع فقال لاهل
الحجاز راي فيه وهو في حيز الباطل واللهو اما سمعت الله عز وجل يقول واذا مروا باللغو مروا كراما يعني پرسیدم
از حضرت امام رضا علیه السلام از شنیدن غنا پس آنحضرت فرمود که اهل حجاز را در این رایی هست
در شنیدن غنا و غنا از باطل و در حساب لهو است نشنیده که حضرت حق تعالی در قرآن میفرماید واذا
مروا باللغو مروا كراما و ترجمه این آیه شریفه مذکور شد و فایده اینست که محمد بن ابی عباد که مشهور است
بشنیدن غنا و خوردن مسکر اینطور روایتی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه میکند و بعضی
از اهل زمان با وجود اوصاف حمیده در مقام حلال کردن حرام خدا در می آیند بلکه حرام خدا را
مستحب و اجتهاد میکنند حق تعالی همه را طرز ایشان که رضای او در وست ثابت بدارد ~~حدیث~~

احمد بن ابي النضر قال الصدوق في كتاب عيون اخبار — ...

~~ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب ... نقل کرده~~ حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن
هاشم قال حدثني الريان بن الصلت قال سألت الرضا عليه السلام يوما بخراسان فقلت يا سيدي ان هشام بن
ابراهيم العباسي حكى عنك انك رخصت له في استماع الغناء فقال كذب الزنديق انما سألني عن ذلك فقلت
له ان رجلا سأل ابا جعفر عن ذلك فقال ابو جعفر عليه السلام اذا ميز الله بين الحق والباطل فاين يكون
الغناء فقال مع الباطل فقال له ابو جعفر قد قضيت يعني ريان بن الصلت گفت پرسیدم از حضرت

وانچه پیشتر سبقت ... ازاحادیث — ...

امام رضا علیه التحیة والثناء روزی در خراسان که ای سید من بدرستیکه هشام بن ابراهیم عباسی حکایت
میکند از تو که تو او را رخصت داده در شنیدن غنا پس آنحضرت علیه السلام فرمود که دروغ
گفته آن زندیق ~~...~~ از من در این مسئله سؤال کرد من با او گفتم در جواب او که مردی این مسئله را پرسید از حضرت

ابي جعفر ... — ...

~~آنحضرت~~ آنجناب در جواب گفت که هرگاه خدای تعالی جدا کند میان حق و باطل غنا در کجا خواهد
بود آن مرد گفت غنا با باطل خواهد بود ~~آنحضرت~~ پس آنحضرت در جواب آن مرد گفت که بتحقیق که تو خود
حکم کردی و در قول آنحضرت که نسبت بهشام بن ابراهیم عباسی گفته که دروغ گفته آن زندیق اشاره
لطیفه بر مطلوب که حرمت خوانندگیست هست و نکته دیگر آنکه این حدیث هم دلالت بر حرمت غنا دارد
مطلقا خواه در قرآن و خواه در غیر قرآن ~~حدیث ... محمد بن یعقوب در کتاب کافی نقل نموده~~

الحديث الاربع عشر قال ثقة الاسلام رحمة الله عليه في الكافي — ...

عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن علي بن الريان عن يونس قال سألت الخراساني صلوات الله عليه

ونقل عن العياشي ذكر انه ... عن الغنا فقال كذب الزنديق ما هكذا قلت له سألني عن الغنا فقلت
له ان رجلا اتى ابا جعفر عم فسأله عن الغنا فقال يا فلان اذا ميز الله بين الحق والباطل فاين يكون الغنا
فقال مع الباطل فقال قد حكمت واين حديث شريف ... لفظ تعالى با حديثى
دارد اما تعجب يعنى تكذيب وآنچه در آن گذشت در بيان جاريست [illegible]
[illegible]
... ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب عن عنبسة عن ابي عبدالله عم
استماع الغناء واللهو ينبت النفاق [illegible] في القلب كما ينبت الماء الزرع
[illegible]
حضرت امام جعفر صادق عم فرمود كه شنيدن غنا ولهو ميروياند نفاق را در دل همچنانكه
آب زرع را [illegible]
علي بن ابراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد قال كنت عند ابي عبدالله عم فقال له رجل بابي انت
وامي اني ادخل كنيفا لي ولي جيران وعندهم جوار يتغنين ويضربن بالعود فربما اطلت الجلوس استماعا
مني فقال لا تفعل فقال الرجل والله ما آتيهن وانما هو سماع اسمعه باذني فقال لله انت اما سمعت
الله يقول ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا فقال بلى والله لكأني لم اسمع بهذه الآية
من كتاب الله من عربي ولا عجمي لا جرم اني لا اعود ان شاء الله واني استغفر الله فقال له قم فاغتسل وصل
ما بدا لك فانك كنت مقيما على امر عظيم ما كان اسوأ حالك لو مت على ذلك احمد الله وسله التوبة
من كل ما يكره فانه لا يكره الا كل قبيح والقبيح دعه لاهله فان لكل اهلا واين حديث شريف [illegible]
باعتبار سند صحيح است يعنى نزد حضرت امام جعفر صادق عليه السلام بودم كه كسى ... بآنحضرت كه
پدر ومادرم فداى تو باد بدرستيكه من داخل ميشوم متوضائى كه دارم ... همسايه ... ميشنود ونزد
ايشان كنيزان هستند كه غنا ميكنند وعود ميزنند پس بسيار ميشود كه طول ميدهم نشستن خود
از جهت استماع از ايشان پس آنحضرت فرمود كه مكن اين كار را پس گفت آنمرد كه بخدا قسم نميروم
به پيش ايشان اينكه گوش ميكنم آواز ايشان را كه ميشنوم پس آنحضرت فرمود كه لله انت واين كلام را كلمه تعجب
كه در مقام تعجب استعمال ميكنند ودر بعضى از نسخ بجاى اين عبارت لفظ تالله ثبت واقع يعنى
بخدا كه از اين عمل توبه كن آيا نشنيده كه حضرت حق تعالى ميفرمايد كه ان السمع والبصر والفؤاد
كل اولئك كان عنه مسئولا يعنى بدرستيكه گوش وچشم ودل همه اينها مردم پرسيده ميشوند پس آنمرد
گفت بلى بخدا قسم گويا كه نشنيده بودم اين آيه را از هيچ عربى وعجمى ولابد چون دانستم

[...] قال ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني [...] في الكافي

[...] قال ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني [...] الكافي

[...] شريف نهايت حرمت [...] ظاهر است

[illegible]

[...] شيخ طوسى وابن بابويه عليهما الرحمه [...] اين حديث را نقل كرده اند

... اقرار نكردم باچه گناه ان آيه الله وبدرستيكه من طلب آمرزش ميكنم از اين گناه پس آنحضرت باو گفت كه برخيز
وغسل كن ونماز كن پس بدرستيكه تو بودى بر گناهى عظيم چه بد بود حال تو اگر ميمردى بر آن حال شكر خدا كن
واز خدا بخواه كه توبه ترا قبول كند از هر چيزى كه خدا ... پس بدرستيكه حق تعالى ... مگر قبيح را وقبيح را
بگذار با اهل قبيح پس بدرستيكه از براى هر چيزى اهلى ميباشند فايده اگر كسى گويد كه در حديث ذكر عود ... ميتواند
... كه از اين حديث ... معلوم ميشود از اين جهت باشد كه آنمرد صداى عود را ميشنيده نه از براى آنكه كنيز
... ميشنيده پس اين حديث در حرمت غنا نباشد جواب ميگوئيم كه حرمت غنا از آيات سابقه وديگر آيات كه
در اين مختصر ذكر نشده واحاديث سابقه وديگر احاديث كه از خوف اطناب ذكر آن نكرديم واتفاق
... رضوان الله عليهم اجمعين ثابت ومحقق است پس ... محل مطرح نظر ... ميتواند بود
[illegible] عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد وعلي بن ابراهيم
عن ابيه جميعا عن ابن فضال عن سعيد بن محمد الطاطري عن ابيه عن ابي عبدالله عليه السلام قال سأله رجل عن بيع الجوارى
المغنيات فقال شراؤهن وبيعهن حرام وتعليمهن كفر واستماعهن نفاق يعنى [illegible]
... پرسيد از حضرت امام جعفر عليه السلام كسى از بيع كنيزان ... خواننده پس آنحضرت فرمود كه
خريدن آن كنيزان وفروختن آن كنيزان حرام است وتعليم دادن ايشان كفر است وخواندن شنيدن
از ايشان نفاق است [illegible] عن محمد بن علي عن
... عن ابي عبدالله عم قال الغناء عش النفاق يعنى حضرت ابى عبدالله عم فرمود كه غنا
آشيانه مرغ نفاق است ودر بعضى از نسخ بجاى عش لفظ عشر است يعنى غنا عشر نفاق است
[illegible] محمد بن يحيى عن بعض اصحابنا عن محمد بن اسمعيل عن ابراهيم بن ابي البلاد
قال اوصى اسحاق بن عمر عند وفاته بجوار له مغنيات ان نبيعهن ونحمل ثمنهن الى ابي الحسن عم قال ابراهيم فبعت الجوارى
بثلثمائة الف درهم وحملت الثمن اليه فقلت له ان مولى لك يقال له اسحاق بن عمر اوصى عند وفاته ببيع جوار له
مغنيات وحمل الثمن اليك وقد بعتهن وهذا الثمن ثلثمائة الف درهم فقال لا حاجة لي فيه ان هذا سحت
وتعليمهن كفر والاستماع منهن نفاق وثمنهن سحت يعنى ابراهيم بن ابى البلاد ... گفت
كه وصيت كرد اسحاق بن عمر ... در وقت وفات خود بآنكه كنيزان خواننده كه داشت بفروشند
وقيمت آنها را بخدمت حضرت ابى الحسن عم ببرند پس من كنيزان او را بسيصد هزار درهم فروختم و
آن زر را از براى آنحضرت بردم وگفتم كه يكى از دوستان شما كه او را اسحاق بن عمر ميگويند در وقت وفات
خود وصيت كرد كه كنيزان مغنيه او را بفروشند وقيمت ايشان را بخدمت شما آورند ...
واين سيصد هزار درهم قيمت آنهاست فرمود كه مرا احتياجى در آن نيست بدرستيكه اين زر سحت است

تعالى نكرده عقيده اراده

[...] مراد از [...] در [...]

الحديث [...]

در بعضى [...]

الحديث الثانى عشر [...] يعقوب الكلينى ره [...]

الحديث الثالث عشر [...] يعقوب الكلينى ره [...]

دكم

۱۳

و تعلیم کردن آن به کنیزان کفر است و شنیدن غنا از ایشان نفاق است و قیمت ایشان حرام است
~~حدیث~~ محمد بن یعقوب در کتاب کافی ... عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن الحسن بن علی الوشاء
قال سئل ابو الحسن الرضا علیه السلام عن شراء المغنیة قال قد تکون للرجل الجاریة تلهیه و ما ثمنها الا ثمن
کلب و ثمن الکلب سحت و السحت فی النار یعنی از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند از خریدن
کنیز مغنیه آنحضرت فرمود که گاه هست که میباشد از برای مرد کنیزی که او را از یاد حق غافل سازد و قیمت
آن کنیز مگر قیمت سگ و قیمت سگ حرام است و حرام در جهنم است ~~حدیث~~
~~محمد بن یعقوب در کتاب کافی~~ ... عن الحسن بن ... عن اسحق بن ابراهیم عن نصر بن قابوس
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المغنیة ملعونة ملعون من اکل کسبها یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود
که زنی که غنا خواند ملعون است و ملعون است کسی که از کسب او میخورد و اگر بعضی از این احادیث
در نظر ماندین غنا از افاده مراد قاصر نماید با ملاحظه احادیث سابقه که نهایت صراحت دارد
آن قصور برطرف است ~~حدیث ... محمد بن یعقوب ... در کتاب کافی~~ ... محمد بن
علی ... عن عبد الله بن القاسم عن سماعة قال قال ابو عبد الله علیه السلام لما مات آدم صلی الله علیه
شمت به ابلیس و قابیل فاجتمعا فی الارض فجعل ابلیس و قابیل المعازف و الملاهی شماتة بآدم صلی الله علیه
فکل ما کان فی الارض من هذا الضرب یتلذذ به الناس فانما هو من ذلک یعنی حضرت ابو عبد الله علیه السلام
فرمود که وقتی که حضرت آدم علیه السلام فوت شد شیطان و قابیل شماتت کردند بفوت آنحضرت پس
جمع شدند در زمین پس ساختند شیطان و قابیل سازها و آلات ملاهی از جهت شماتت با آنحضرت پس هر چه
باشد در زمین از سازها و لهوها پس جز این نیست که از اختراع شیطان است ~~حدیث~~
محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن یونس بن یعقوب عن عبد الاعلی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الغناء
و قلت انهم یزعمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله رخص فی ان یقال جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحیکم فقال کذبوا ان
الله عز و جل یقول و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من
لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون ثم قال ویل لفلان یعنی
پرسیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از غنا و گفتم بدرستی که بعضی گمان میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
رخصت داده ~~حدیث~~ ...
~~...~~
... عن محمد بن الحسین ... عن ابراهیم بن ابی البلاد عن زید الشحام قال قال ابو عبد الله علیه السلام بیت
الغناء لا یؤمن فیه الفجیعة و لا تجاب فیه الدعوة و لا یدخله الملک یعنی آنحضرت فرمود که خانه که در آن

(حاشیه:) ... قال ائمة الاسلام محمد بن یعقوب رحمه الله علیه فی الکافی
(حاشیه:) ... و العشرون قال ائمة الاسلام ... الکلینی رحمه الله علیه فی الکافی
(حاشیه:) ... و العشرون قال ائمة الاسلام ... الکلینی رحمه الله علیه فی الکافی
(حاشیه:) ... و العشرون قال ائمة الاسلام محمد ... رحمه الله علیه فی الکافی
(حاشیه:) ... قال ... نصف ... الحجة ...
(حاشیه:) ... و العشرون قال ائمة الاسلام محمد ... رحمه الله علیه فی الکافی ...
(حاشیه:) ... شیخ ... بحیات

غنا کنند ایمن نیست از آنکه عذاب در آن نازل شود و در آن خانه دعا مستجاب نمیشود و ملک
داخل آن خانه نمیشود ~~حدیث ... محمد بن یعقوب ... در کتاب~~
کافی ... سهل ... عن ... عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الغناء و انا حاضر
فقال لا تدخلوا بیوتا الله معرض عن اهلها یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلام را پرسیدند از غنا و من
حاضر بودم پس آنحضرت فرمود که داخل مشوید در خانه هائی که حضرت الله تعالی از اهل آن خانه اعراض
میکند یعنی نظر ... رحمت نمیکند ~~حدیث ... محمد بن یعقوب~~
~~...~~ عنه عن ... عن ابی الحسن علیه السلام قال من نزه نفسه عن الغناء فان فی الجنة شجرة یأمر الله
الریاح ان تحرکها فیسمع لها صوتا لم یسمع بمثله و من لم یتنزه عنه لم یسمعه یعنی حضرت ابی الحسن علیه
السلام فرمود که هر کس خود را منزه دارد از غنا در دنیا پس بدرستی که در بهشت درختی هست
امر میکند حضرت حق تعالی بادها را تا حرکت آن درخت را پس میشنود آن شخص آوازی از آن که صدائی
که نشنیده هرگز مثل آن و هر کس منزه نداشته خود را از غنا ... نمیشنود آن را ~~...~~
~~حدیث ... محمد بن یعقوب ... در کتاب کافی~~ ... عن علی بن ابراهیم عن ...
عبد الله بن حماد عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اقرؤا القرآن
بالحان العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبائر فانه سیجیئ من بعدی اقوام یرجعون
القرآن ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیة لا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من یعجبه شأنهم
یعنی بخوانید قرآن را با لحنهای عرب و صاحب قاموس در معنی لحن میگوید که اللحن اللغة
یعنی لحن بمعنی لغت است بنابرین معنی این میشود که بخوانید قرآن را ~~...~~ بلغت عرب
یعنی اخراج حروف از مخارج بکنید و نوعی بکنید که از عرب بعید نباشد و بخوانید قرآن را با صوتهای
عرب یعنی بنوعی قرآن بخوانید که صدای شما شبیه بصدای عرب باشد ~~...~~ یعنی اگر کسی از عرب
قرآن بشنود ... قرآن میخوانند بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بر حذر
باشید که قرآن را بطریق اهل فسق بخوانید ... و بطریق یهود و نصاری بخوانید یعنی خوانندگی
در قرآن مکنید ارباب فجور و یهود و نصاری غنا میکنند پس بدرستی که زود باشد که بعد از
من بیایند قومی چند که ترجیع کنند در قرآن ترجیع غنا و ترجیع نوحه و ترجیع رهبانیت یعنی
در قرآن خوانندگی کنند ... از گلوهای ایشان تجاوز نمیکند یعنی
قرآن که میخوانند در دلهای ایشان اثر نمیکند ... در دل ایشان اثری از علم قرآن نیست
... و بآن عمل نمیکنند و قرآن را بغنا میخوانند دلهای ایشان برگشته است و دلهای
جماعتی هم که ... ایشان را ... بزرگ دانند ... بسیار بعید است ... بعضی از اهل

(حاشیه:) ۳۵ و این حدیث ... و دلالة بر حرمت غنا مطلق میکند
(حاشیه:) الحدیث ... و العشرون قال ائمة ... محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله علیه ...
(حاشیه:) الحدیث السابع و العشرون قال ائمة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله علیه فی الکافی

(حاشیه:) ... ۱۰۳

اینحدیث را در اباحت غنا در قرآن بلکه استحباب آن سند خود بیدشته اند از جهت آنکه در
لغت لحن یعنی آواز خوش آمده و غافل شده اند که هرگاه [illegible]
[illegible] آواز خوش یعنی
غنا باشد پس هرگاه در احادیث صحیحه حکم شده باشد که غنا مطلق حرام است
و در بعضی دیگر از احادیث حکم شده باشد که غنا در قرآن حرام است بیحدیث که بعد ازین
می آید انشاء الله و لحن بمعنی لغت و بمعنی غنا باشد چرا لحن بمعنی غنا بکنند که مخالف
احادیث صحیحه شود و حال آنکه این حمل مخالف آیات صریحه و اتفاق علمای امامیه
رضوان الله علیهم اجمعین نیز هست [illegible] و هرگاه
حمل لحن بمعنی غنا بکنند اول حدیث با آخر حدیث مخالف میشود چه معنی دارد که پیغمبر صلی الله
علیه و آله بفرماید که غنا کنید در قرآن و بر حذر باشید از حکم غنا کنید در قرآن زود
باشد که جماعتی غنا کنند در قرآن و این ترا مذمت کنند یا توبیخ کنند و اگر کسی
حمل لحن بمعنی که ما گفتیم بکند موافق قرآن و موافق احادیث صحیحه و قرآن و موافق
اتفاق علمای امامیه خواهد بود و اول حدیث را با آخر تناقضی نخواهد بود
[illegible] و موید حمل ما است حدیثی که کلینی علیه الرحمه در کتاب کافی بعد از ذکر
سند صحیح مانیز از ابی عبد الله علیه السلام قال اعربوا القرآن فانه عربی یعنی ظاهر سازید کلمات
قرآن را و لحن مکنید در قرآن بدرستی که قرآن بعربی نازل شده
[illegible] عن ابن عباس قال
حججنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله حجة الوداع فاخذ بحلقة باب الکعبة ثم اقبل
علینا بوجهه فقال الا اخبرکم باشراط الساعة و کان ادنی الناس منه یومئذ سلمان
فقال بلی یا رسول الله فقال ان من اشراط الساعة اضاعة الصلوات و اتباع الشهوات
[illegible] یعنی ابن عباس میگوید که با رسول خدا صلی الله علیه و آله حجة
الوداع را کردیم پس آنحضرت حلقه در کعبه را بدست مبارک گرفت و روی مبارک
با ما کرد پس فرمود الا خبر نکنم شما را بعلامتهای قیامت و در آن روز سلمان رحمه الله
علیه نزدیکترین مردم بود با آنحضرت گفت بلی یا رسول خدا ما را خبر کن پس آنحضرت
که از علامتهای قرب قیامت یکی آنست که نمازها را ضایع کنند و تابعت خواهشهای
خود کنند و حدیث بسیار طولانیست و در چند کتاب معتبر این خبر مذکور است و در میان
اینحدیث حضرت رسول صلعم نیز مایه که فرمودند که یکون اقوام یتعلمون القرآن لغیر

آواز خوش یعنی غنا است

بلکه با آنکه آواز خوب یا لحن از عبادات [illegible] در فصل دویم [illegible] مذکور شده

بدان ای عزیز که مردم عالم دو صنف اند جماعتی که در دوستی اینرسالة

بدان ای عزیز که محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی روایت میکند از رسول خدا صلی الله علیه و آله
میفرماید که اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله یعنی هرگاه ظاهر شود
بدعتها در میان امت من میباید که ظاهر سازد عالم علم خود را پس کسی که این کار نکند پس بروی
لعنت خدا بیاید پس هر که او را از علم بهره باشد در وقتی که ببیند که در دین چیزی ظاهر
شده که خلاف شرع است اگر اظهار علم خود نکند لعنت خدا گرفتار میشود و نقصان
دیگر آنکه هرگاه در همچنین چیزها علم خرف نزنند زود کسی که منکر نکند رفته رفته ممکن است که دین
خدا ضایع باشد و حرام خدا را مردم سنت بدانند و ممکن است که شخص گناه
دیگر را سنت گوید و دیگری گناه دیگر را و آخر کار بجایی رسد که تمام گناهان را مردم عبادت
دانند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر کسی بگوید که کسی که قایل بجواز غنا و استحباب آن شده است
حدیث میگوید پس چرا بدعت باشد در جواب میگوییم که هیچکس بدعت که بدعتی کند و وجهی نگوید پس
نخواهد بود [illegible] اگر کسی گوید که حدیث در باب تحسین آمده و محتمل است که مراد معصوم
از تحسین غنا باشد در جواب میگوییم که اینجا بنا بر احتمال میگذاریم و ما در مسئله فقه نماز
حدیث صریح داریم که زنی را جایز است

الحديث السابع عشر

ای خدا اخر نصیب من گ[illegible]ست

وجه الله وتتخذونه مزامير ويكون اقوام يتفقهون لغير الله تعالى ويكثر اولاد الزنا ويتغنون بالقرآن
يعني پس نزد آنها برسند جماعتی که قرآن یاد گیرند نه از برای خدا و اتخاذ کنند قرآن را مزامیر
یعنی همچنانکه نای را مزمار میخوانند قرآن را بنوازند که نایه از آنکه بنغمه وسرود قرآن را بخوانند
و برسند جماعتی که طلب علم دین کنند نه از برای خدا بلکه از برای غرضهای فاسده دنیا و بسیار
شود در آن وقت اولاد زنا و [illegible] و آنحضرت از برای تاکید مرتبه
دیگر خوانندگی کردن در قرآن را مذمت [illegible] فرمود که و یتغنون بالقرآن یعنی خوانندگی
کنند در قرآن حدیث [illegible]
[illegible] وفي حديث النبي صلى الله عليه وآله لا يحل بيع المغنيات ولا شرائهن
ولا التجارة فيهن ولا اثمانهن يعني رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود که حلال نیست
کنیزان مغنیه و نه خریدن ایشان و نه تجارت کردن در ایشان و نه قیمت ایشان
[illegible] وعنه عليه السلام ما رفع رجل عقيرته
صوته بالغناء الا بعث الله عليه شيطانين احدهما على هذا المنكب والآخر على هذا
المنكب فلا يزالان يضربان بارجلهما حتى يكون هو الذي يسكت يعني حضرت پیغمبر
فرمود که هیچ مردی صدای خود را بغنا کردن بلند نمیکند مگر اینکه مبعوث میکند حضرت
حق تعالی بر آنکس دو شیطان را که یکی از آن دو شیطان بر یک دوشش سوار شود
و آن دیگری بر دوش دیگرش و همیشه پا زند و پا میزنند تا وقتی که از غنا کردن ساکت
شود [illegible] و دیگر احادیث در باب غنا واقع شده که خوف الاطناب ذکر نشد مثل کتاب
امالی و تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب خصال و غیر آن [illegible] و اگر کسی
مجموع آن احادیث را خواهد بجستجو که درین باب بطور تفصیل نوشته میشود انشاء الله طلب کند
[illegible] فایده اگر کسی گوید که در سند بعضی از این احادیث حرف داریم در جواب میگوییم
که احادیث ضعیفه گاه موافق باشد با قرآن کسی را در آن نمیرسد و هیچکس از علما در آنچه
گفتیم سخنی ندارد و حال آنکه احادیث صحیح نیز درین باب مذکور شد و اقوال علما و اتفاق
ایشان جبر ضعف سند میکند و در باب احادیث حسنه احادیث موثقه این چند وجه که
مذکور شد بطریق اولی سبب تقویت است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

الحديث التاسع والعشرون قال الفضل العادل ملاعلى الاردبيلى رضوان الله عليه في تفسير آيات الاحكام

الحديث الثلثون قال العالم العامل ملاعلى الاردبيلى اعلى الله مقامه في تفسير آيات الاحكام

ودر کتاب بهائی معتبر علی الدوام

فصل پنجم
در قول اتفاق الشیعه و بعضی از علمای عامه بر حرمت غنا

١٥

اگر کسی [illegible] در باب زنا کردن [illegible] استدلال کند و گوید که حضرت حق تعالی در قرآن مجید [illegible]
در باب وطی کردن با زنان در ماه رمضان که فالآن باشروهن یعنی حالا نزدیکی
بکنید با زنان و نزدیکی کردن امر [illegible] و تو در جواب
بگوی که اگرچه حق تعالی در اینجا همچنین میفرماید اما در جای دیگر نهی از زنا کرده و میگوید
ولا تقربوا الزنا یعنی نزدیک مشوید بزنا کردن آخر در جواب تو بگوید که زنا معرف
بالف لام است و این صیغه از برای عموم نیست و حمل [illegible] زنانی که با شرب
خمر [illegible] شود در حرمت پس تفاوتی با این استدلال ندارد [illegible] که غنا در قرآن
سنت است از جهت آنکه در حدیث واقع است که [illegible] در قرآن و غنا
تحسین میگویید و تو در جواب بگوی که اگرچه این حدیث هست اما حدیث دیگر هست
که نهی از غنا کردن در قرآن [illegible] آخر در جواب بگوید که غنا معرف
بالف لام است و این صیغه از برای عموم نیست و حمل [illegible] بر غنایی که مصاحب آلات
لهو باشد در حرمت
مطلب از تحقیق این چند کلام آنست که هر
[illegible] همچنین حرمت زنا خواه در ماه رمضان و خواه در غیر آن مذهب [illegible]
همچنان حرمت غنا [illegible] و خوانندگی خواه در قرآن و خواه در غیر آن مذهب [illegible]
[illegible] و همچنین که هرگاه کسی جهر بگوید که زنا در ماه رمضان سنت است بر همه کس
لازم میشود [illegible] که دفع وجه او کنند تا مردم [illegible] بقول او در آن طور
ها زنا نکنند و آنرا مستحب ندانند همچنان در صورتی که کسی [illegible] جهر گوید که غنا و خوانندگی
در قرآن سنت است بر همه کس واجب میشود که مردم غافل را بیاگاهانند تا بسبب قول او
در کلام خدا آنطور گناه نکنند و آنرا مستحب ندانند دیگر بدان [illegible]
که ما میدانیم در ماه رمضان و در غیر ماه رمضان از جهت آنست که همه دلالت بر حرمت
زنا [illegible] مطلق خواه در ماه رمضان و خواه در غیر آن و احادیث کثیره هم این افاده
و علمای اخلاقی در حرمت آن کرده اند همچنین غنا و خوانندگی را [illegible] که ما میدانیم

حلال است مستحب

بعنوان زنا با زنی

که چون صوت غنا خصوصاً در قرآن نزد بعضی از ابنای زمان پوشیده است وجهی

کل بدعة ضلالة وکل ضلالة و اهلها فی النار

شبهه در ترکیب این قبیح میشوند

وبرنا بعیب ربره اذا طربت البیع فی الحق

النظر الی ... ینعل فعلیه لعنة الله

دیگر ... خدا ... نمود ...

در صوت خوانندگی

که درین زمان بعضی از شیعیان بسبب جهل و نادانی و جهلی از ایشان بواسطه شبهات شیطانی

در ترکیب این قبیح میشوند و ... درین باب در وادی حیرت ... غنا میشوند که

که در حال تلاوت قرآن مجید

بدان ای سالک که ... خدا را بر عالم حق است

بدان ای عزیز که درین زمان چون خواندن قرآن در میان مردمان ... خدا و رسول

از آن نهی کرده اند و بعضی از مردمان بسبب جهل و نادانی و جماعتی بواسطه افتادن در ...

شیطانی میل باین قبیح کرده اند

و بعضی از طالبان صفا و دوستان بریا ازین فرقه ... دانی و

و چند کلمه در باب غنا مسطور کرده اند

چنانچه باز نمودند در قرأت قرآن

بعضی از ... که آیا غنا کردن در قرآن حلال است یا حرام و در کلام مجید ... مشغول شدن

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلق انسان دقایق حکمت ادا نمایانست
و حمد بیحد و ثنای بیقیاس کریمی را که نعم و احسان او در حق ایشان بیرون از حد و عدد
…نست گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول و صورت ارکان و دلیل بر
…شد افق او احوال امزجه ابدانست قادری که از کمال حکمت
…مزاج و قوی جاری گردانید و صحت و مرض باسباب مقدر و مقرر
…ساخت و از فضل بینهایت خود بتدبیر حفظ و رد صحت ارشاد فرمود و
…صورکم فاحسن صورکم بر قامت زیبای ایشان انداخت
…و رزقکم من الطیبات جهت نزل ایشان مرتب ساخت ذلکم
…فتبارک الله احسن الخالقین و تحف تحیات و صلوات
…بر ذاتی را که منهاج ادای اسباب قانون نجات و اشارات
…اعلام کلیات و ارکان خمسه او چون سته ضروری
…نما و مناسبات و چون سبعه طبیعی جامع معنی و حاوی نجات
…سید کونین و خواجه عالمین و مقصود لولاک لما خلقت
الافلاک یعنی خاتم و ما ارسلناک کرم و مجتبی محمد مصطفی علیه
صلواة افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اصحاب و
…باد که رهروان جاده یقین و راهنمایان شارع دین اند
…الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و ارباب

ادراک

سریرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام
علوی و ابداء اجسام سفلی آفرینش آدمی است که در صدف وجود
زبده موجوداتست و قادر علیم و عالم حکیم بقدرت کامله او را بشرف
خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نواخت و ترکیب امزجه مختلفه و کیفیات
متضاده او آراسته و او را العدل و سیاست و طاعت و عبادت
فرموده که ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمالات
و صدور آن افعال بوجود صحت که مبدا افعال و موضوع کمالات
مقصود نمیشود پس بر هر شخصی لازمست که محافظت صحت حاصله
و استرداد زایله آن کوشد تا از سعادت دارین و کمال نشأتین
محروم نماند و چون مزاج انسان بنابر اختلاف فصول و ازمان
و تغییر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان بر یک حال نمی ماند و بسبب
انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز می ماند لاجرم آفریدگار
تبارک و تعالی در ضمیر هر مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در
هر ادویه فواید نامحصوره درج کرده و هر دردی را دوائی آفریده
و باستعمال آن امر کرده چنانکه در اخبار وارد است که موسی ع
در حالت مرض بدوا التفات نفرمودی باو ندا کردند که ای موسی
میخواهی ابطال حکمت ما کنی و غرایب اسرار ما از خلق پوشیده داری
بعد از آن موسی ع امت خود را بمعرفت ادویه دلالت فرمود

و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت پناه صلعم نقلست که اشاره
فرموده علیه السلام العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان و علم ابدان از انکه اعلا
رتبه است و اسنی با درجه مقدم داشت زیرا که علم ادیان
و اشتغال بآن موقوفست بر صحت بدن و آن موقوفست بر علم
ابدان بنا بر تمهید مقدمه حکمای دهر و علمای عصر در تنقیح و ترتیب این علم
سعی نموده اند در بیان ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی
کرده و چون اضعف عباد الله و احوج الناس منصور بن محمد بن احمد
بن یوسف بن فقیه الیاس احسن الله عواقب دارینه و غفر له
و لوالدیه مطالعه این علم اشتغال نمود و بحکم خذ العلم من افواه
الرجال در فواید و غرر فراید آنرا از السنه این فن میر بوده
متوجه شد که با قصور فکر و خمول ذکر و توزیع خاطر و تفرقه
باطن و ظاهر مختصری جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد
و منتخبی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوایف انام گردد
تالیف کند بعد از استخاره من الله تعالی العلیم الحکیم شروع
دران نمود و آنرا در قید کتابت کشیده و بکفایه مجاهدیه موسوم
کرد و دیباچه آنرا مزین گردانید بالقاب همایون اسکندر
ثانی واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت

ثانی

و فکر اوان بر یک حال نماند و باب انحراف فراخ از امور دنیوی [illegible] باز شد چنانچه لا جرم آفریدگار تبارک و تعالی در [illegible]
چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در ادویه فواید نامحصوره درج کرده و هر درد را دوایی آفریده و بشناختن آن [illegible]
در اخبار روایت کرده که موسی علیه السلام در حالت مرض التفات بدوا نمیفرمودند تا وحی آمد که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی [illegible]
اسرار ما را از خلق پوشیده داری بعد از آن موسی علیه السلام تناول ادویه فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت پناه
نقلست که اشاره فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان از آنکه اعلا مرتبه است و اسنی با درجه مقدم داشت زیرا
که علم ادیان و اشتغال بدان موقوفست بر علم ابدان بنابرین مقدمه حکمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان ادویه
مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده اند و چون اضعف عباد الله و احوج الناس منصور بن محمد بن احمد بن الیاس احسن الله عواقبه
دارینه و غفر له و لوالدیه چون بعلم و مطالعه این قسم اشتغال نمود و بحکم خذ العلم من افواه الرجال در فواید و غرر فرایدش از السنه
اساتید این فن میر بود و متوجه شد که با قصور فکر و خمول ذکر و توزیع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر مختصری جامع که در هر باب اشارتی
رفته باشد و منتخبی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوایف انام گردد تالیف کند بعد الاستخاره من الله العلیم الحکیم شروع نمود
و آنرا در قید کتابت کشیده بکفایه مجاهدیه موسوم کرد و دیباچه آنرا مزین گردانید بالقاب همایون اسکندر ثانی واضع اساس
جهانبانی حامی قوانین [illegible] ظلم و بدعت [illegible] کشف اسرار
قضا موقوف بر فرمان اوست عقد کار ملک [illegible] خاطر رخشان اوست
آیه نور همیشه همره فرمان اوست [illegible] اوست السلطان الاعظم الاعدل الاکرم [illegible]
[illegible] الازرق [illegible] الارفق [illegible]
ستاره [illegible]
[illegible]

۱۸

قعود

ومقار عالم درخشان است وسایه همای همتش رشان و جنوب جهان تابان وکوس دولتش بر کنگره عرش سعادت

در شش جهت بهفت اقلیم نواخته اند وصیت معدلت و آوازه همتش در اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب

سلطنت مآبش با شواغل جهانداری و دوام کامگاری پیوسته اوقات شریف بترتیب مناهی بنصرت و تقویت ارباب علم و اعلاء

معالم دین و احیاء قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی یقین و افاضت سجال ونوال و اشاعه آیات

افتقار معروف گردانیده ادام الله ظلاله و قهر و فاطمه جمیع و عهد بر ... این جاه و دعای صالح الزم درگاه جهان

گشته و در فتح و نصرت واعلاء رایت و دولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیت ... شده بنده نیز در سنه ... زده

بزم ... بحدت ... ساخت تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که ... باز جهت وتقار ارباب

فطنت است مشرف گشته بشرف قبول ... گردیده ... الطاف ... ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

عبارت المطبوع ... اصلاح ... فرمایند ... ولیل ... الاقدام ...

فرمایند ... بالمعروف ... الکلام ... السنتهم ... ونحفظ ... و ... التوفیق

و این کتاب منحصر بر دو فن است فن اول در قسمی طب بعنوان قسم اول در طب نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله

مقاله اول در امور طبیعیه مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب دوم در ارواح باب سیم در افعال

باب چهارم در اعضا مقاله دویم در اسباب ضروریه مشتمل بر ده باب باب اول در مزاج باب دوم در قوی

مقاله سیوم در اسباب ... مشتمل بر ده باب باب اول در اسباب ضروریه مشتمل بر شش فصل فصل اول در هوا

فصل دوم در ماکولات و مشروبات فصل سیوم در حرکت و سکون بدنی فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در ماکول و مشروب

فصل ششم در اعراض نفسانی باب دوم در اسباب غیر ضروریه مشتمل بر ده فصل فصل اول در اسباب ... مفرد در

فصل دوم در اسباب ... مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر سه باب باب اول در احوال و اعراض

باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر هشت فصل فصل اول در علامت مزاج فصل دوم در علامات امتلاء فصل سیم

در نبض فصل چهارم در نبض ... فصل پنجم در قاروره فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران فصل هشتم

در علامات محموده و ردیه قسم دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت مشتمل بر ده فصل فصل اول

مشتمل بر بیست باب باب اول

در تدبیر مولود و ... فصل دوم در تدبیر ... فصل سیوم در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه

فصل پنجم در تدبیر ... فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حرکت و سکون فصل هشتم در تدبیر اعراض نفسانی

فصل نهم در تدبیر ... فصل دهم در تدبیر مسافر باب اول در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول در معالجات بسوء مزاج

فصل دوم در تدبیر ... فصل سیوم در فصد و حجامت مقاله دویم در امراض که از سر تا پا حادث شود علی الترتیب

مشتمل بر بیست باب باب اول در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض چشم باب سیوم در امراض گوش باب چهارم

در امراض بینی باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق باب هشتم

در امراض سینه و آلات نفس باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض معده باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم

در امراض طحال باب سیزدهم در امراض امعا باب چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه

باب شانزدهم در امراض انثیین و قضیب باب هفدهم در امراض رحم باب هجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض

باب بیستم در اوجاع ... مقاله سیوم در حمیات ... مقاله چهارم در امراض ظاهر که ... شود مشتمل بر

شش باب باب اول در اورام باب دوم در بثور باب سیوم در جراحات و قروح باب چهارم در کسر و

خلع و مانند آن باب پنجم در جذام و امراض جلد باب ششم در امراضی که تعلق بموی دارد باب هفتم در

آنچه تعلق بزینت دارد مقاله پنجم در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار

باب باب اول در زهرها و علاج ... باب دوم در گزندگی حشرات و تدبیر آن باب سیوم در گزیدن ...

و چهار باب باب چهارم در دفع هوام و حشرات [illegible] فن اول است فن دویم در ذکر ادویه مفرده و مرکبه ۱۹
مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر چند باب باب اول در طبایع و تأثیرات ادویه
باب دویم در حبوب باب سیوم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم
در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله دویم در ذکر ادویه مرکبه مشتمل بر چند باب باب اول در بیان
ترکیب ادویه و اسامی آن و بیان قوه [illegible] تریاق باب دویم در تریاقها باب سیوم در معجونات و بیان قوه هر یک باب چهارم در [illegible]
باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات و ربوب باب ششم در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم
در اقراص و حب و غیره باب نهم در [illegible] و غیره باب دهم در ایارجات باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات
باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم در شیافات و فرزجات باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات
و نطولات و علوکات [illegible] باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویه عینی باب هیجدهم در مراهم و ذرورات
باب نوزدهم در جلاها و سنونات باب بیستم در متفرقات فن اول در دو قسم طب بعضی نظری و عملی چنانچه شروع
[illegible] است از معرفت [illegible] بدن [illegible] تا [illegible] علم [illegible] طب [illegible]
[illegible] کنند از جهة [illegible] مزاج و احوال بدن [illegible] شود [illegible]
[illegible] است از برای [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] از بیان کیفیت علاج [illegible] چنانچه [illegible] چهار [illegible] اعتقاد [illegible]
چند یا بیان کیفیت عمل [illegible] زمان [illegible] وقت [illegible]
پس [illegible] علم [illegible] نظری و عملی و چون [illegible] موضوع [illegible] بعد از علم [illegible]
[illegible] علم [illegible] بعد از بیان [illegible] ماهیت موضوع را بیان کنند

تا از وجه

تا از وجه [illegible] علم [illegible] شود [illegible] از این جهة موضوع هر یک از این دو قسم [illegible] مذکور شود و معلوم شود که موضوع
هر علم آن است [illegible] کنند از عوارض ذاتیه او [illegible] هر [illegible] کنند از آن جهة [illegible] منسوب بصحت است حفظا او [illegible]
یا [illegible] و [illegible] موضوع این علم [illegible] موضوعات [illegible] علم بدن انسان [illegible] جهة صحت و مرض و احوال
و دلایل از برای آنکه طبیب [illegible] از عوارض ذاتیه این امور [illegible] از آن جهة [illegible] منسوبند بصحت [illegible] غایت مطلوب [illegible]
و موضوعات [illegible] در [illegible] و علاج بادویه [illegible]
طبیب [illegible] گفته [illegible] علم [illegible] شروع [illegible] طب [illegible] نظر [illegible] بر مقدمه و
چهار مقاله مقدمه [illegible] مقصود بالذات [illegible] حاصله [illegible] زایله است و حفظ [illegible]
و علم [illegible] و معرفت او در بیان [illegible] گفته [illegible] و چون معرفة اسباب [illegible] تحقیق [illegible]
اسباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب [illegible] معرفت تمام [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] که بیان [illegible] کنند [illegible] و در عرف خاص [illegible] اصطلاح [illegible]
[illegible] از برای [illegible] بود [illegible] چهار قسم است زیرا که [illegible] بود [illegible]
بود [illegible] از [illegible] گویند چون [illegible] گویند چون [illegible]
[illegible] گویند چون [illegible]
و از [illegible] گویند [illegible] اسباب [illegible]
و این [illegible] بود یا بسیطه [illegible] بسیطه [illegible] مرکب [illegible] لطیف [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] اعتدال مزاج بود [illegible] شود و [illegible]
عبارت [illegible] ترکیب است و اسباب [illegible] اعتدال [illegible]

[illegible]

د موجب صحت بود الا موجب مرض و این امور از محتاج الیه بود در جمیع ازمان و جمیع ابدان محتاج باشند ازانست ضرور گویند

واگر بعضی افراد محتاج باشند بان جنبه واگر در بعضی ازمان جمیع ابدان محتاج باشند نسیان و اگر بعضی افراد و ضعا عادات

از محتاج الیه نیستند واردات و اسباب خارجی غائی صحت و سلامت لعفات است که از وفور وصول شود بغیر تعلیم و مع صادر گردد و وقوع

آن از دو حضور بر سد جو اعتدال بود و سبب غائب در ذهن مقدم بود و در وجود موخر مشابه اقوال و اسباب جاری صحت

و چون این اسباب چهار است این مقسم شود بچهار باب باب اول در ارکان و لایر الامور و غیره در متعلقست گویند

وان اجسامیست بسیط که از اجزای ابدان انسان تنند و غیر او از مرکبات شود وان چهار است زیرا که یا متوسط و از ثبت

یا متوسط محیط و بر تقدیرین یا طالب غایتند بعلو یا طالب محیط الخفیف طالب غایه محیط بود آتش است طبع او گرم و خشک است

و مکان او بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره آتش ملاصق مقعر فلک قمر و فایده او در مرکبات انضاج و تلطیف

و کسر برودت عنصرین بارد و توفیق مختلفات و جمع متماثلات بود و آنکه متوسط محیط است نه غایه آن هوا است

او گرم و تر و فایده او در مرکبات تخلخل و تخفیف است و مقعر او بر کره آتش است و آنکه متوسط محیط بمرکز است آب است طبع

سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترکیب است و مقعر او بر کره هوا است و آنکه طالب غایه مرکز بود

خاک است طبع او سرد و خشک است فایده او در مرکبات حفظ اشکال و ثبات و سکون است بود والله اعلم باب دوم در ارواح

در وصف الطبع و جمیعت لطیف بخار که از لطافت اخلاط در دل مستعد مزاج مخصوص متکون شود و بواسطه شرایین در اعضا

منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و حرکت و حس و قوت تقدیه و تغذیه و تولید حاصل شود و از روح چند گویند و قوه

چون ... در ... نوع ... بعضی ... کیفیت دیگر ... بواسطه ... مزاج ... حاصل شود و از

نوع ... گویند ... قوه ... حیوانی ... و ... بعضی دیگر ... او ... دیگر

شود و او را روح طبیعی گویند و قوه طبیعی ... تغذیه و تنمیه و تولید حاصل شود ... بحقیقت ... اول

و محققان حکمی کرده اند که نوع واحد است در هر حی و متحرک ... و از ... شود ... بعد الطبائع ... است

و هر یکی باستقلال روح اند باب سیوم در اخلاط بدانکه غذا که وارد معده شود ... آن وقت که جز تام هضم

میکرده و او را چهار استحاله ... شود و در یک ... از آن نضج ... و در هر یک خلاصه و فضله ... و از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهت

تغذیه محفوظ مانده و فضله بطریق اسهال منفع شود و هضم اول از آن است که ... از انفع میکند تا در معده قرار

گیرد و مشابه کشک ثخین شود و از کیلوس گویند لطیف آن بطریق ماساریقا و ... چند ... بکبد رسد

بکبد برود و کثیف آن بطریق اسهال دفع میشود و از ... گویند و هضم دوم کبد است و آن عبارت است از ...

کیلوس با خلاط خلاصه آن ... و فضله مائیه بطریق کلیه و مثانه منفع گردد ... هضم سیوم

در عروق است و آن عبارت است از ... اعضا ... هضم چهارم در اعضا است و آن عبارت

از ... لطیفه ... که ... باعضا شود و باعتبار ... و ... عضو ... تمام

و فضله ... هضم ... منفع شود ... هضم دوم ... رطوبت ...

و ... هضم سیوم ... رطوبت ... از ... رطوبت ... غیر ... فضول ...

... و ... مستغنی شود و آن ... اخلاط غیر طبیعی ... و آنکه غیر ... فضول ... است

... و در عروق صغار ... موجود است دوم ... شود ... سیوم ... رطوبت ...

... چهارم ... الالتیام و الالتصاق ... است ... اخلاط ... رطب ...

اولا بیان ... شود و آن چهار است زیرا که ... نضج تام یافته است ... است و آنکه ...

... و آنکه ... نضج تام نیافته است ... و هر یکی ... طبیعی بود و غیر طبیعی بود ...

... و طعم آن ... طبع او گرم و تر است و تغذیه ... با ... دیگر ... اخلاط ... و

غیر طبیعی از او یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب ... و در بعضی تقدیرین بعضی صفراویه یا سوداویه یا بلغمیه باید بود اما بلغم طبیعی
طعم او باید بشیرینی نزدیک طبع او سرد و تر بود و فایده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل
بخون شود و غذای بدن شود و از آنجهة او را ... نیست و با خون در جمیع عروق جاری است و فایده دیگر آنکه بخون
ممتزج گشته غذای دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر مستوی القوام بود
یا رقیق بود و آنرا مائی گویند یا غلیظ و بس غلیظ اگر در ... بود زجاجی گویند و اگر بطریق تحلیل رفته جصی گویند
و اگر مختلف القوام باشد از اختلاف محسوس بود خام گویند و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است
عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم ... اما صفرا طبیعی لون او احمر ناصع است و طبع او گرم
خشک است و او در کبد با دم متولد شود قسمی با خون بعروق رود جهة رقیق تا نفوذ در منافذ ضیقه کند و تقطیع اخلاط
لزجه و دفع بلغم ... کند و غذای بعضی اعضا شود و قسمی دیگر بمراره ریزد جهة غسل امعا و تنبیه بدفع براز و صفرا
غیر طبیعی آنکه در نفس خود فاسد شده باشد و در جگر ... گویند و اگر در معده محترق شده آنرا ... گویند و آنکه خون محترق
شود زنجاری گویند و آن ... و آنکه ... متغیر شده باشد ... و اگر با بلغم رقیق بود مره صفرا گویند و اگر با بلغم غلیظ
محی و اگر با سودا باشد ... اما سودای طبیعی ... و طعم او بعفوصت و حموضت مایل بود و طبع او
سرد و خشک است و او در جگر با دم متولد شود قسمی با خون در عروق رود جهة تغلیظ دم و غذای بعضی اعضا شود مثل عظام
و قسمی بطحال رود جهة تنبیه ... غذا ... و غیر طبیعی آنست که ... محترق شود و اگر چه سودای طبیعی بود از
رمادیه و مره سودا گویند باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه و دو فصل مقدمه در تعریف و تقسیم اعضا بر سبیل اجمال
بدانکه اعضا عبارت است از اجسام چند کثیفه که از امتزاج اخلاط حاصل شود و از ... آنست که اول عضوی که متکون شود
دل است و بعضی گفته اند دماغ و بعضی گویند جگر و بعضی دیگر برآنند که چون منی برحم رسد در وی غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در او

یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ و یکی در محل ... گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو
یا معطی مطلق بود چون دل بمذهب بعضی ... یا قابل مطلق بود چون لحم یا معطی و قابل بود چون کبد یا نه معطی و نه قابل
بود چون عظام و وجه دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس بود یا مرئوس باشد نه رئیس و نه مرئوس زیرا که اگر مبدأ قوتی
که محتاج الیه است در بقای شخص ... است دل و دماغ و جگر ... انثیین ... و اگر
محکوم ... عضو است از آن خادم رئیس گویند و ... خادم ... بود چون ریه قلب را و معده کبد را و آلات غذا
شبکه دماغ را و اوعیه منی انثیین را ... چون شرائین قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و احلیل
انثیین را و اگر نه مبدأ قوتی و نه محتاج بود آنرا نه رئیس و نه مرئوس گویند چون لحم و اگر قابل ... نه
رئیس و نه مرئوس چنانکه لحم غیر حساس و عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود و از اعضای متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود
و از اعضای آلیه خوانند و بیان هر یکی در ... گفته میشود فصل اول در ذکر اعضای مفرده و اقسام آن ده است
اول عظم و آن اساس بدن و دعامه ... بود و اقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود اما جمجمه عظم قحف است از
هفت عظم چهار بمنزله دیوار و یکی بمنزله سطح که از ... دماغ گویند و ... بمنزله سقف که از ... خوانند و فک اعلی
مرکب است از چهارده عظم و عظام حنک و جبهه و چشم و گوش است و ... متحد شده ... گویند
و انف از دو عظم مخلوق است و در میان انف غضروف ... فک اسفل از دو عظم و در فکین
سی و دو دندان ... دو ثنیه و دو رباعی ... از بهر قطع اشیا و دو ناب جهة کسر و از هر جانب پنج ضرس جهة
طحن و ... عنق مرکب است از هفت عظم و از فقرات عنق گویند و بعد از او دوازده فقره
ظهر و بیست و چهار ضلع از طرفین ... و بعد از فقرات قطن و آن پنج فقره است و بعد از وی ... فقره عجز است و بعد
عصعص و ترقوه دو عظم است و از او سینه هفت عظم که از اعظم قص گویند و ... معده

غضروفیت که از اعجز کویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و از اجزا رجوعست قدام را عظم عانه
کویند و بو و حقف عظم ورک و جو و طرف وحشی را خاصره و حقفه و ثقب النی بلا حق ورک اما دسته مرکبست
از کتف و عضد متصلست با و و بعد انها عده دو مولفست از دو عظم که از زند اعلی و زند اسفل کویند و بعد
از دو هشت عظم است و در دو صف نهاده که از ارسغ کویند و بعد از و چهار عظم است که از اشط کف کویند و پنج
اصبع هر یکی از سه عظم و پای مرکبست از فخذ که بزرگترین عظامست و در حق ورک مرکوزست و متصل بدو ساق و
مولفست از دو عظم که از اقصبه صغری و قصبه کبری کویند و عظم رکبه که از ارضفه خوانند و قدم مرکبست از کعب و عقب و عظم
زورقی و اعضا [illegible] از زورقی کویند و چهار رسغ و پنج شط و پنج اصبع و هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظم است جملت
عدد عظم [illegible] بیقین [illegible] از آنجا که بر [illegible] اکثر [illegible] صد و چهل و هشت [illegible] تشریح
دو یم از اعضا [illegible] غضروف و آن جسمیست [illegible] از و سخت تر است و فایده او [illegible] عظم
بود [illegible] ترکیب اعضای صلبه [illegible] مقام عظم است [illegible] سیوم عصب است و آن
جسمیست [illegible] در حس و انعطاف و صلب [illegible] و فایده او [illegible] حس و حرکت بود و [illegible] اعضا
و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن [illegible] و باطن [illegible] اعضا بدان حرکت
و نوعی از نخاع رسته است و آن [illegible] اعضا که [illegible] بلا [illegible]
چهارم عضلست و آن عضویست مولف از لیف عصب و وتر و [illegible] رباط که [illegible] و فضل آن
محشو بلحم است [illegible] و فایده او تحریک اعضاست [illegible] او عضله [illegible]
آما او را از اعضای [illegible] ذکر [illegible] و آن جسمیست [illegible] عصب [illegible] و با طراف [illegible]
متصلست جهة تحریک اعضا [illegible] رباط است و آن جسمیست [illegible] عصب [illegible] حس است و فایده او ربط [illegible]

[illegible]
عظم با عصعص دیکر بود و از اعصاب بزرگ [illegible] هفتم شریانست و آن عروقیست مجوف [illegible] و متحرک از لیف عصب بود
و از بطن ایسر قلب رسته باشد و دو حرکت انبساط و انقباض تابع اوست و فایده او ایصال روح حیوانی بجمیع بدن و جمیع
شریانها دو طبقه باشد الا شریان وریدی که یک طبقه است [illegible] هشتم ورید است و آن عروقیست ساکنه که از جگر
رسته و تغذیه [illegible] از آن حاصل میشود [illegible] و یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است [illegible] نهم
غشاست و آن جسمیست عصبی از لیفات عصب [illegible] منسج کشته جهة حفظ شکل و هیأت اعضا و [illegible] شود
[illegible] با دیگر اعضا و افاضت حس [illegible] اعضا [illegible] و این [illegible] منفصل کردند
[illegible] بعضی [illegible] در زمان طفولیت [illegible] منفصل [illegible]
دهم لحم است و آن عضویست که از دم [illegible] و [illegible] بعضی
بین اقسام لحم [illegible] و از اعضا [illegible] و در آن [illegible] داخل لحم است
[illegible] از زواید و فضلات [illegible] مرکبست [illegible] که از [illegible] دم در اعضا
عصبانیه [illegible] و [illegible] و لکن [illegible] و از [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] لحم [illegible] دفع کنند [illegible]
[illegible] و [illegible] فی عدیم [illegible]
[illegible] و فایده آن [illegible] از لیفات [illegible] عصب
آن لحم [illegible] و فایده [illegible] و [illegible] حس [illegible]
بود [illegible] اعضا مرکب [illegible] اعضا [illegible] کویند که بعضی آلات [illegible] غذا و
بعضی آلات [illegible] بعضی آلات [illegible] اعضا [illegible]

مطلق و محل روح حیوانی بود و او مؤلف است از لحم صلب و انواع لیفات و غشاء غلیظ بر آن محیط که آن را غلاف
قلب گویند و شکل او صنوبری است و قاعده او از بالاست و آن غضروفی است باطات و شقیقه ... و محل او میان
سینه است مایل بطرف چپ و او را دو بطن است بطن ایمن جای ... کبد است و در وی خون بیشتر از روح بود و از کبد ...
باو متصلست ... مانند خون لطیف و بطن ایسر بزرگتر است و در وی روح بیشتر از خون بود و از انشقاف قلب گویند
و از او دو شریان طالع شده یکی شریان وریدی ... جهة ضعف ... رساند دم لطیف ... و دیگر
شریان بزرگ ... شرایین بود و او را ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن منفذی ... قسمی ...
تعلیق ... از بطن ایمن ببطن ایسر ... و از طرفین قلب ... قاعده او ...
... و از ... حجاب ...
... و انقباض و انبساط ... تنفس ... ایستادن ...
و از شعب شریان و وریدی ... شعبه ... الحس ... مجموع گشته و او باد ... شده است
شق طرف ایمن ... شده است و شق طرف ... و شعبه مجموع کرد ... و فایده آن ترویح قلب است ...
جذب نسیم ... تا خفقان ... قلب و دفع بخار دخانی ... و مبدأ صوت ...
از مجموع ... قصبه ریه است و ... کرده شود و قصبه ریه ...
... حلقها ... کشیده ... و فایده آن تنفس است ...
جذب نسیم و دفع بخار بود ... و او عضو غضروفی ... تام ... نفس بود و او مرکبست از
غضروف ... از طرف قدام ... دو ... از طرف خلف ... دو
کوچکتر ... بر ... و انفتاح و انغلاق

مکبی ط

حنجره ... حاصل شود و جوف حنجره ... شبیه ... که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود
و لسان ... عضو ... بالای حنجره ... و فایده او ... هوا ... از دخان و غبار ... صوت ...
... دو عضو اند از لحم ... شبیه ... که از اصل زبان ... اند و فایده آن ... ادراک ... نفوذ کند
... دماغ ... چشم و گوش و بینی است دماغ عضویست ... روح نفسانی بود و او مرکبست از مخ ...
شرایین و غشاء رقیق که ملاقی ... و غشاء صلب ... بطانه ... است ...
... و ... مقدم ... است ... از ... زیرا که منبت اعصاب ... در ... از ...
دماغ واصل ... زیرا که منبت اعصاب ... و ... از جهة ... که از طرف پیشانی است ...
بطن دماغ گویند و ... بطون ... مقدم ... و ... بطن ... که از ... گویند فضلات دماغ
... و ... فم ... دماغ ... مانند ... و ...
... و کثافت ... شرایین ...
و او ... دماغ بود که ...
و مرکبست از ... رطوبة و ... طبقه و ... اعصاب و شرایین و اورده متفرق شده ...
چشم ... پرده ... طبقه ... شبکیه ... جلیدیه ... قرنیه ... طبقه
... ملتحمه ... گویند ... رطوبة ... قرنیه گویند
... طبقه ... عنبیه گویند و لون او مختلف است ... سیاه ...
... طبقه ... رطوبة ... و آن ... طبقه ...
عنکبوتیه گویند و آن ... رقیق ... رطوبة جلیدیه ... جلیدیه

۲۴

بغایت شفاف و طرف ظاهر او پهن است جهة انطباع مرئیات و طرف باطن او مخروطی است تا در ثقبه عصبه مجوفه که محل
ابصار است بعد از آن رطوبت زجاجی که شبیه بآبگینه گداخته باشد و طبقه چهارم را شبکیه گویند و او
رطوبت زجاجی بود و طبقه ششم را مشیمه گویند و او چون مشیمه [illegible] بر جمیع محور شبکیه است طبقه هفتم صلبه گویند و او غلیظ
غلیظ است [illegible] محافظ عین شود و تحقیق ابصار برطوبت جلیدی حاصل میشود و باقی آلات معدات وی اند و رطوبت
بیضیه حافظ او است تا [illegible] دفعتا در جلیدیه منطبع نگردد موجب افراط شود و زجاجی غذای او است و طبقات
از قدام و خلف همچون وقایه [illegible] مجتمع [illegible] و مجتمع میکردد در ثقبه عظم حجری نفوذ میکند
و چون اصطدام عصبه شود در صماخ منفوذ گشته است و قوة سامعه را در اوست ادراک اصوات حاصل میکردد انف
بدانکه تجویفین [illegible] بالای بینی رسیده بدو تجویف منقسم شوند قسمی بانتهای فم و قسمی [illegible] جهة [illegible] استنشاق هوا و قصب
بعظم [illegible] بصفحات منتهی کردد جهة دفع فضلات دماغ و [illegible] دو عصبه که شبیه بدو سر پستانک
و ادراک روایح بدان حاصل کردد [illegible] آلات غذا و ان مجری [illegible] است که فایده ان ظاهر است و دندان
[illegible] موجود است زبان [illegible] ایضا [illegible] عصبه [illegible] مطعوم غدد
[illegible] مطعوم مختلط زبان در اساغت و ازدراد و تقلیب [illegible]
بدو وصل [illegible] از عصب [illegible] زبان [illegible] فایده [illegible] حفظ [illegible]
و اعانه تکلم [illegible] مری [illegible] دو طبقه است [illegible] عظم فقرات
[illegible] معده گویند [illegible] دو طبقه است [illegible] خارج آن
[illegible] معده [illegible] ازدیک [illegible]
غذا در [illegible] از [illegible] و اول [illegible]

الثقل [illegible]

اشا عشر گویند متصل بقعر معده و بوابه نیز گویند زیرا که در وقت [illegible] منغلق بود و چون هضم تمام گشود منفتح گردد
و دوم صایم گویند و او بعد از بواب [illegible] عروق ماساریقا نیز از و جذب لطیف کنند و [illegible] بود و منصب شود
و سیوم [illegible] دقاق گویند و او بعد از صایم بود و در [illegible] و [illegible] امعاء دقاق گویند چهارم [illegible] اعور
گویند و او [illegible] [illegible] و [illegible] گویند و ششم [illegible] مستقیم گویند و او آخر [illegible]
متصل است [illegible] از [illegible] واورده [illegible] بود [illegible] مترشح شده [illegible]
مجتمع گشته و از [illegible] بود [illegible] و [illegible] بیاید [illegible] و [illegible]
و جرم [illegible] بود [illegible] مربوط
و [illegible] از [illegible] معده است و او [illegible] زایده است [illegible] معده [illegible] شده و از [illegible]
[illegible] است که از [illegible] گویند [illegible] منشعب شده است [illegible] جذب [illegible]
از معده و بعض از امعاء لطیف غذا جذب کنند [illegible] جمع کرده اند تا [illegible]
کبد [illegible] گویند [illegible] منتفرق شده است [illegible]
[illegible] کبد [illegible] منشعب [illegible] گردد و با [illegible] متفرق [illegible]
همچون [illegible] جذب [illegible] از [illegible] صایم [illegible]
رسانند [illegible] معده [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] معده و عروق [illegible] در [illegible] شده و [illegible] متصل
بکبد [illegible] جذب [illegible] معده [illegible] کردد [illegible]
از [illegible] غلیظ و [illegible] غلیظ [illegible] شده و [illegible] دایره است [illegible]

تجلله علاقاتها

بعضی [illegible]

بر بالای تقویه بطن غیر صعب بود است و کلیه زیر بند تر از زیر بعد و قابله ایشان است هم فقط کبد بر بالای ایشان زند
و در مقوی کرده ان با حقه غذا ماخوذ صلب کند و بعد و [illegible] نه پیز دشانه کبیر بسیط تکشته و مولف از لیف [illegible] و دو
طبقه است و بول را در و مجمع کرده شود و نفعات بقصبه منفع میکرده و اورا عنق مثانه است هم بول را با ز طرف قضیب و [illegible]
اعضا التناسل انثیین و قضیب هم دو شانیتی مرکبست انرا بفیه عقدی و دو اوعیه منی فذی بیار است و اورده زاجی
کرده او بر اعه اند و ائی فی بیار در و بیه الشه و عضلی بر او کلیه منی در ادو عجع ملبود و نفخ میساید و بود لطف [illegible]
جوهر انثیین بفیه میکرده و همچنان در پستان در طفل بیز ملعود و منی از فضله هضم رابع متولد شود بانثیین آید تا
او را اصلاح حیث قلبه استعداد ان حاصل شود و انثیین را کمال ظاهر و بزرگی دستید بعود و از منا [illegible] و در
طرفین فرج بنهان بعود قضیب مرکبست از اعصاب مجوف لاینی و اورده است فضلات [illegible] شده و در وی مجری بول
و ودی و مذی و منی مثقب و او از عانه رسته است و امداد او [illegible] بجوف [illegible] ظاهر گشته [illegible] تحصیل کرده
و زاین او بروح و اورده او بدم و حس حسیه او بغایت بعود ان ازین جا [illegible] شود و [illegible] بعد
ما نیده [illegible] بعود [illegible] مولف از لیف عصب دو طبقه است [illegible]
قضیب مقعول است و موضع او [illegible] مستقیم بعود [illegible] بجهه
[illegible] جنین [illegible]
منفعت [illegible]
و در دفع [illegible]
منفعت رحم آنست که منی در او قرار گیرد و جنین از و متولد شود کیفیت تولد جنین بدانکه منی مرد و زن اگر با هم
در رحم قرار گیرند از جمیع سوء المزاجات خالی باشد و رحم صحیح و نقی بعود و از واردات خارجی و اسباب [illegible]

ازقوة عاقده

وازقوة عاقده که در منی مرد و قوة منعقده که در منی زن است در ان امتزاج بعد [illegible] شود و چهار نقطه مانند حباب [illegible] در
پیدا میشود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی [illegible] شود و حفظ [illegible] و واقی اعضا بعود و فوات
عروق با و منعقد کرده تا از ان مجرای غذا بجگر طفل رساند و این حالة اولی گویند و بهفت روز تمام شود و بعد از
ان نقطهای [دران] پیدا شود و دراز کرده و شاخ عروق بهم پیدا آید و بسره چنین [illegible] شود و این حالت ثانیه
گویند و بیکبار روز تمام شود و بعد ازان علقه شود و این حالت ثالثه گویند و این بشش روز تمام شود پس مضغه گردد
و بعض اعضا از هم متمیز شود و [illegible] از هم جدا [illegible] شود مستعد ان گردد که [illegible]
و تقدس روح حیوانی باو متعارض شود و این حالت رابعه گویند به دوازده روز تمام شود پس [illegible]
[illegible] خامسه گویند و [illegible] روز تمام شود پس اعضا تمام خلقت شود و عروق [illegible] ظهور [illegible] و این حالت
سادسه گویند و در پنج روز تمام شود و این حالت مذکوره در ذکور [illegible] و در اناث [illegible] گویند که [illegible]
[illegible] روز تا چهل روز تمام شود و در اناث تا چهل روز تا پنجاه روز و بعد ازان [illegible] مدت [illegible]
و چنین در ضعف ایام [illegible] خلقت متحرک گردد و در سه ضعف ایام [illegible] مثلا اگر [illegible] روز تمام شود
بهفتاد روز متحرک گردد [illegible] روز که [illegible] زاید [illegible]
بهشتاد روز حرکت کند [illegible]
آید و حرکت کند [illegible]
[illegible]
آید و بماند [illegible]
نیست [illegible]

مقاله دویم در اسباب صحت [illegible] و آن دو باب است باب اول در مزاج و آن کیفیتی است متوسطه که از

امتزاج جمیع اجزای ارکان حادث شود و بواسطه [illegible] انفعال اسباب [illegible] صور و مواد [illegible] ارکان [illegible] شود [illegible]

و صورت صورة [illegible] شود [illegible] حاصل شود [illegible] گویند و آن کیفیتی [illegible]

[illegible] کیفیت [illegible] از اعتدال حقیقی گویند [illegible] حقیقة اعتدال [illegible] گویند [illegible]

در خارج [illegible] کیفیت [illegible] [illegible] دو طرف [illegible] چهار قسمت [illegible]

[illegible] با رطب [illegible] بعد [illegible] چهار قسمت [illegible] رطب [illegible] رطب [illegible]

هشت قسم [illegible] گویند [illegible] از اعتدال حقیقی [illegible] کیفیت [illegible] اعتدال [illegible]

باعتبار حکمت [illegible] اعتدالی [illegible] [illegible] از [illegible]

کیفیت [illegible] نسبت [illegible] اعتدال [illegible]

[illegible] اعتدال [illegible] باعتبار [illegible] اعتدال

[illegible] اعتدال [illegible] شخص [illegible] عضو [illegible] اعتدال [illegible]

[illegible] اعتدال [illegible]

[illegible] سوء [illegible] کیفیت [illegible] شود

[illegible] اعتدال [illegible] اقلیم [illegible] اعتدال [illegible] اقلیم [illegible]

[illegible] اعتدال [illegible] شخص [illegible] عضو [illegible] گفته میشود [illegible]

[illegible] پس [illegible] عضو [illegible]

[illegible] پس [illegible] عظم [illegible] عصب [illegible] [illegible] لحم [illegible]

پس جلد [illegible] پس [illegible] پس [illegible] پس [illegible] [illegible]

پس عضو [illegible] جلد [illegible] پس [illegible] پس [illegible] پس [illegible]

و [illegible] پس عصب [illegible] پس جلد [illegible] جالینوس [illegible] جلد [illegible] جلد

[illegible] جلد [illegible] جلد [illegible] باب دویم در قوی و افعال قوة در عرف اطبا مبدا [illegible]

[illegible] قوة نفسانی [illegible] حیوانی [illegible] و آن قوة [illegible] حیوانی [illegible]

و آن قوة طبیعی [illegible] موجود است اما قوة حیوانی [illegible]

[illegible] و آن قوتیست [illegible]

[illegible] گویند [illegible] گویند و قوة

[illegible] دماغ [illegible] اعصاب [illegible] جمیع بدن [illegible] حس و حرکت [illegible]

و این قوة [illegible] قسم است [illegible] اول

قوة باصره و آن قوتیست در تقاطع [illegible] دو عصب واقع شده که از مقدم دماغ [illegible] ادراک

الوان و اشکال [illegible] میشود [illegible] میشود [illegible]

قوة [illegible] در عصب [illegible] ادراک الوان [illegible] دویم قوة شامه

و آن قوتیست [illegible] دو عصب [illegible] از مقدم دماغ [illegible]

سیوم ذایقه است و آن قوتی [illegible] در زبان [illegible] ادراک طعوم میکند چهارم

سامعه است و آن قوتیست در عصب [illegible] ادراک اصوات میکند

پنجم لامسه است و آن قوتیست موجود [illegible] اعصاب [illegible] جمیع [illegible] بدن [illegible]

از کیفیات ... متمایز شود قسم دویم مدرکه امور باطن است و از او حواس باطنه گویند و آن هم پنج قوه است اول حس
مشترک و آن قوتیست که همه صور محسوسات ظاهره مدرک میشود و محفوظ گردد و از این جهت حس مشترک گویند و محل او مقدم بطن
اول دماغ است دویم خیال است و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هر چه دریابد باو سپارد و محل او مؤخر بطن اول است
سوم متخیله است و او را متفکره گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه و در معانی جزویه و آمیزش و تفریق ترکیب بعضی
همچون تصرف ... و تفصیل بعضی ... و متفکره نیز ... عقل چهارم متوهمه است
و آن قوتیست که ادراک معانی جزویه کند ... متعلق است ... صداقت و عداوة و محل او مؤخر بطن اوسط است پنجم حافظه و آن
قوتیست ... که متوهمه ... از آن ادراک کرده ... نگه دارد و او را متذکره نیز گویند باعتبار آنکه ... فراموش شده
را باز یاد آورد ... متوهمه و متخیله است و محل او بطن مؤخر دماغ است ... بر دو قسم است باعثه و فاعله و باعثه
بر دو قسم است شهوانیه و غضبیه ... [illegible] ... جذب نافع ... دفع ...
و ... [illegible] ... فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند ... [illegible]
... انقباض و انبساط اعضا ... [illegible] ... طبیعی ...
طبیعی است و آن ... [illegible] ... غاذیه
قوتیست ... [illegible]
اطراف ... [illegible]
... [illegible] ...
آنست که ... [illegible] ... اول جاذبه
و آن قوتیست ... [illegible] ... میدارد

... [illegible]

تا با هضم دوم عمل کند سیوم هاضمه و آن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا آن سازد که غاذیه از آن تصرف کند
چهارم دافعه و آن قوتیست که اجزای ... تغذیه بدن ... غذا ... دفع کردانند و کیفیات
اربع خوادم این چهار ... بالذات همه را خادمست زیرا که این افعال ... واقع نتوانند بود
و اما برودت بالعرض خادم ... جاذبه ... خادم دافعه ... و یبوست بالعرض خادم
ماسکه است جهت ... خادم جاذبه و دافعه است جهت تقویت ... رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت
تسییل و نفوذ و احاله غذا و خادم دافعه بود جهت تسییل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خادم غاذیه ...
و نامیه خادم مولده اند ... سیوم در اسباب فاعلی صحت و آن مشتملست بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در
بیان اسباب ... گویند که سبب آنست که ... موجود شود ... از احوال
بدن ... [illegible] ...
و برودت هوا ... [illegible] ...
جزو دیگر ... [illegible] ...
از او ... گویند ... [illegible] ...
و ... اسباب ... [illegible] ...
قسم ... [illegible] ...
اسباب ضروری باب اول در اسباب ضروری و از آنجمله ضروری گوییم ... از آن ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible]

دارد با بوص بهت استفراغ و حبس آنچه درکار آورد روح و عضو را و دماغ را بیاشوبد و خواب و بیداری را باشوبد و [illegible]

بدل و حجم و در شش فصل گفته شود فصل اول در هوا بدانکه هوا که محیط است با بدان محتاج الیه است جهت ترویح و تعدیل

روح با نسیم آن و دفع فضلات دخانیه از وی چه هوا چون باندرون فرو رود موجب تقویه روح و ترویح آن شود و چون بیرون آید

بسوزد و دخان بسیار را دفع کرده بیرون آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و با بخار و دود و دیاح مختلط نبود و از مواضع آبها عفن

و متغیر و از مبالات و [illegible] دور بود و در میان سقوف و جدران

محبوس نبود [illegible] دخان نبود و موجب وبا گردد و در ان وقت هوا محبوس بتر از آن بود و تغیرات آن هوا

حادث شود طبیعی یا غیر طبیعی بود اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق هوا شود و فصل

منجمان عبارت از سیر آفتاب در ربعهای فلک چنانکه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله

صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آنست که هوا معتدل بود در

حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما پیدا شود و شتا از زمانی است که سرما غالب شود و صیف از زمانی که گرما غلبه کند

و خریف زمانی است در مقابل ربیع [illegible] و تغیر [illegible] ظاهر شود شاید که فصول منجمان با فصول طبیعیه

موافق نبود و با [illegible] تقدم و تاخر [illegible] اما هوا ربیع [illegible] طبیعت [illegible] اعتدال [illegible] باعتدال حقیقی و

مناسبت [illegible] موجب کثرت [illegible] بود و اخلاط [illegible] بواسطه سرمای زمستان بسته [illegible] ربیع [illegible] که آید و بهترین

ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال آید اما هوا تابستان [illegible] طبیعت [illegible] گرم و خشک بود و موجب تحلیل

روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط باشد موجب کثرت [illegible] و [illegible] اشتها بود و اگر خشک بود موجب [illegible]

لون و کثرت [illegible] امراض [illegible] بود و بهترین صیف آنست که هوا [illegible] بود و ابر و بخار و باران [illegible]

[illegible] بود اما هوا خریف [illegible] طبیعت [illegible] و خشک [illegible] بدترین فصول [illegible] در مقابل

ربیع آفت [illegible] است و او موجب تزاید اخلاط ردی [illegible] و کثرت [illegible] و امراض سودا [illegible]

و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و باد [illegible] اما هوا زمستان چون طبیعت

خود [illegible] سرد و تر بود و موجب تکاثف [illegible] عدم تحلیل بود و اگر برودت برطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت

قوت و سلامت اعضا بود [illegible] حرارت [illegible] شود و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب کسال و [illegible]

اعضا و نزلات و زکام [illegible] بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب

کم آید اما تغیرات غیر طبیعی [illegible] شود [illegible] هوا [illegible] چنانچه [illegible]

هوا [illegible] ربیع و بالعکس [illegible] امور [illegible] و اقترانات کواکب [illegible]

فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن بود و امور ارضی [illegible]

قریب بود [illegible] شمال و جنوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اخلاط و اخراج قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین او آنست که در روز زاید آید و صبا معتدلست
و در غایت لطافت بود و موجب حفظ و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او آنست که در اول روز
آید و دبور انسب با صبا رطب و اغلظ بود و بهترین او آنست هم در اواخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب یکی از آن
ریاح در او اکثر بود احوال آن بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود ششم آنکه بواسطه تربت بود هوا بلد متغیر گردد خشک
بود و از عفونت دور بود چه هوا بلد شمالی و ریگ گرم و خشک و طین رطب مایل بود و صحیح [illegible] عفن بلد
تغیر هوا از وضع بحسب قرب و بعد آفتاب نیز بود و آن بحسب طبقات معتدل بود و نباید دانست که بهترین او انفتاح بلد
اعتدال است در ارتفاع و انخفاض و بهترین جهات جهات مشرق الصبا بود و خانه باید که جهت بلا از آن دو
جهت ده بود و منتصب بود و جنوب بسته بود و نیز در موضعی که اعتدال ارتفاع بود و الا چنانکه ممکن نیز
باعتدال اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی هوا طبیعت بود بر دو قسمت یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید
و آن وقتی بود که هوا از بساطت خود نماند بسبب ابخره آبی و بخارها و دخانها که بوی کثیف و رطب بطایع رسد
و فساد و اجسام و اشجار و جیف و قتلی با هوا ممتزج شود و هوا را مستعفن گرداند و موجب وبا شود و دیگر
در وقتی واقع شود تابستان حارت شود و فساد هوا ازدود و رتبه یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود
بواسطه آنکه هوا بسیار رطوبات را مستعفن گرداند و فساد آن بجمیع بدن رسد و مرتبه دوم آنکه موجب اهلاک
حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند هر آینه انسان و دیگر حیوانات
از آنها غذا میسازند و هر غذا که از آن ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این صورت متعادی گردد شود
موجب هلاک گردد و قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا باید بدانکه چون بحد موجب فساد نرسد و قبل گرداند
تغیر با هوا موافق مزاج فصل بود چنانکه گرما در تابستان در موضع معتدل چندان زیاده شود که خلاف هوا آنکه تا مخالف

مزاج فصل

مزاج فصل بود چون زمهریر در تابستان پدید گردد و موجب فساد هوا گردد فصل دوم در حرکات نفسانی
حرارت و اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح گردد و یا بیرون و یا بجهت قایم بود بجهت دفع الایم چنانکه بعد
دفعه واقع کند غضب بود و آنست یا بطولت و فرح و آنکه بجهت دافع بود اگر دفعه حرکت فرح بود و آنست تدریج
بود و حزن و غم و آنچه از هر دو جهت بود و آن دو وقت واقع گردد یکی خجالت بود و آن خجالت بود هم رقت
میان غم و [illegible] آنست هم درسر وحش گویند که هنوز حادث نشده و غم در امر وحشی که واقع شده و این عوارض
تابع سوء المزاج بود و سوء مزاج تابع این عوارض بود و تصورات نفسانی نیز موجب تأثر و انفعال میگردد چنانکه
گفته اند در حالتی که صورتی را در خیال [illegible] نطفه را صورت مصور گرداند و از تصور [illegible] جات
و مشاهده آن گذر [illegible] فصل سوم در حرکت و سکون و حرکت [illegible] در وقت تحلیل موجب
فضلات و بقای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی
و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت بود و آن حرکتی ارادی بود که انسان از آن قصد کند
بتفنن عظیم شود و بعضی از آن شامل جمیع بدن بود مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و
بعضی خاص بعضی شود چون قراءت و آواز بلند گوش را و نظر در اشیای دقیق چشم را
و اعتدال در جمیع موجب صحت بدن [illegible] فصل چهارم در خواب و بیداری
و بیداری [illegible] سکون [illegible] موجب [illegible] اعتدال آن
هضم شود و تقویت قوه طبیعی کند و تحلیل [illegible] از فضلات [illegible] نفسانی [illegible] خشک گرداند
بسبب [illegible] حرارت و افراط [illegible] موجب [illegible] بدن [illegible] ضعف [illegible]
و اشتها [illegible] بیداری مشابه [illegible]

و موجب امتداد خواب و افراط در و موجب اختلاط عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان فهم
بود و از آن مرض سوداوی تولد کند فصل پنجم در ماکول و مشروب و آن دو قسم است قسم اول در ماکول بدانکه
هر چیز که وارد بدن میگردد و میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا میشود از شش قسم بیرون نیست یا غذای
مطلق بود یا غذای دوائی یا دوای غذائی یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی اما غذای مطلق آنست که از بدن
متغیر شود و او را متغیر کند بکیفیت حتی مشابه او شود و غذائیت او بر دوائیت غالب بود و اگر دوائیت غالب بود
دوای غذائی گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند و مشابه او نشود و دوای
سمی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند و افساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را
متغیر گرداند و افساد کند اگر حار بود تجفیف بود و اگر بارد بود با جماد موجب هلاک شود و ماکول را بر وجه دیگر
تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود از دوا گویند و اگر بماده فقط بود غذا گویند
و اگر بصورت فقط بود ذو الخاصیه و آنچه ذو الخاصیه است اگر موافق طبیعت بود تریاق گویند و اگر [illegible] موافق
بود فادزهر و اگر منافی طبیعت بود سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی و اگر بکیفیت و صورت
دوای ذو الخاصیه و اگر بماده و صورت بود غذا ذو الخاصیه و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود از اغذیه
دوائی ذو الخاصیه گویند و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یک از آن بکثیر الغذاء و قلیل الغذاء
و معتدل و هر یک از این نه مجموع جید الکیموس و ردی الکیموس و معتدل این مجموع بیست و هفت قسم [illegible]
قسم دوم در مشروب و در وی دو بحث است بحث اول در آب بدانکه [illegible]
[illegible]
[illegible]

بدانکه

[illegible]
[illegible]
[illegible] بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار از آن
[illegible] و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیز که از آن فواید
حاصل شود [illegible] آب [illegible] و از فواید دیگر آنست [illegible] رطوبت [illegible] بدن
و تبرید اعضا و تلطیف حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب و فتور شهوت
شود و بهترین آبها آب چشمه بود که بر طرف [illegible] جاری گردد و منبع آن دور باشد و از بلندی منحدر گردد
و تیز رود [illegible] و گرم شود [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] موجب [illegible] معده [illegible]
و آب باران لطیف بود خصوصا که در تابستان از ابر رعد بار [illegible] رطوبت و لطافت زود متعفن
و اصلاح آن طبخ است آب کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن [illegible] و آب [illegible]
معده [illegible] تقویت [illegible] کند [illegible] سیلان و نفث دم کند و نوشادر [illegible]
[illegible] تقویت معده [illegible] کند [illegible]
[illegible] معده [illegible] و قولنج بگشاید و طبع نرم کند آب سرد مقوی معده و منبه شهوت و مسکن عطش
آب برف [illegible] اعصاب [illegible]
[illegible]
[illegible]

منفعت اند و اورا مضرت نیابد بحسب بنابرین مقدمه در انواع او بحسب سن و طعم و لون و رایحه و قوام شرح میرود
اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور مسکر در او تا شش ماه حکم نو دارد و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از
سال حکم کهنه دارد و شراب نو غذای بسیار دهد و تن فربه گرداند و نفخ آرد و دیر هضم شود و حرارت کهنه بیشتر باشد
زیان دارد و زیاده از نو زود مستولی شود و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و بنفع مزاج و امراض
بارده را مفید بود و متوسط در تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون نبیذ شراب احمر
ناصعت مسبب قوت بود و آنچه زرد و مایل بسیاهی بود غذا بیشتر دهد و دیر نفوذ کند و مکث بیشتر کند اما باعتبار
طعم شراب شیرین مفتح و مقطع بود و دیر هضم و جلد و شش را مضر بود و شراب تلخ حار بیشتر بود و زود نفوذ کند و حفظ
مضر بود و قابض تقویت معده و احشا کند و تنقیه آلات سینه را مفید بود و حافظ صحت کند و دماغ را مضر بود
اما باعتبار رایحه شراب طیب الرایحه تقویت و تنشیط بیشتر کند و معده را قوت دهد و حار غیر طیب مصدع بود و مهیج
آنچه در میان آن دو متوسط بود و موجب فساد بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ دیر گذرد و مسدد
اما رقیق و صاف زود نفوذ کند بیشتر بعد و مسکر نباشد و زود زایل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ زبیب جگر و معده
را مفید بود اما قابض و نفخ و مضر بود و شراب کهنه مزاج گرم و تر را مضر بود و طبع حار و مقطع بود و زود نفوذ
کند و ادرار کند و وجع مفاصل را مفید بود اما صداع و تب آرد و قوابض مفید و مغلظ اخلاط بود
و سودا از او تولد کند اما تسخین کند و آنچه از چوب مثلث زده و آنرا سازند بحسب مزاج و طبیعت تخفیف بود [illegible]
و در آن منفعت بسیار و موجب مضرت نباشد اما اکثار کند اما منفعت شراب قریب گویند که هیچ مشروبی مانند این
منفعت نتواند بود که در او است و لیکن منفعت او بافراط بود بلکه منفعت بسیار سرور و نشاط و ازاله فکر و غم
و ترغیب شجاعت و دفع وحشت و تولید سخاوت و جودت ذهن و ذکاوت و صفای خاطر بود و آنچه ببدن تعلق کند تسخین
بدن است و اشتهای طعام و انتعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و ادرار و تقویت هضم و تلطیف دم و ترقیق

و تصفیه اخلاط و استحاله بلغم بخون و تفتیح سده و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل تب و اسهال و عرق
و ادرار اما مضرت او آنست که ازاله عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع مکونات است و تمیز انسان از دیگر حیوانات
با آنست و قوی را ضعیف میکند و منع ادراکات میکند و بد خلقی و سقوط شهوت طعام و جماع و ارخای اعصاب و مفاصل
و صداع و غفلت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت و ثقل و تشنج و امثال آن از او تولد کند فصل
ششم در استفراغ و احتباس بدانکه اعتدال در استفراغ و احتباس موجب حفظ صحت است و استفراغ مفرط موجب
برودت و تجفیف و ضعف بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات و سقوط شهوت طعام بود و بدن
را ثقیل کند و چون از استفراغات معتاده جماع و حمام است در آن شروع میرود اما جماع فعلیست که در حقیقت
قوت جمیع افعال و قوی موقوف است زیرا که مبداء آن قوت متخیله و باعث شهوانیت و محرکه و تحدید آن عضلات
میکند و قوت حیوانی که ارسال حرارت و روح در آن عضو میکند و قوت طبیعی که ایجاد ماده منی و احتقان و دفع
آن میکند و انتشار عضو مخصوص بیفعلت بنابرین با بدن در عضو هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع افعال ضروری
یک متعلق است برنهج طبیعی اتفاق صادر شود و چه از این آفات نیز موجب ضعف این قوت بود و جماع چون
بموجب احتیاج بود و در وقت مناسب و در اعتدال کند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت اشتها و دفع وسواس
و امراض سوداوی و رطوبات بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال جسد کند و ترک آن موجب جمیع دواعی اضداد این شود
و افراط در آن موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض بارده بود و اعضای عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبیعی آن
تسخین است بواسطه هوا و ترطیب کند بواسطه آب و هوا و اسحال اطعام و انفعال بدن از آن بحسب سبب و الکثر
سه مرتبه دارد مرتبه اول مرطب بود و مرتبه دوم مسخن مرطب و مرتبه سوم مسخن و مجفف و استعمال حمام اگر
باعتدال بود موجب نضج فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسکین دم و انتعاش حرارت غریزی شود
غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خستگی بدن بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در حمام موجب ضعف بود

و ضعف قوت و عدم شهوة جماع و التهاب بعد از جماع ضعیف گردد و [illegible] موجب [illegible] و رطب
و نشاط و قوة اعضا و قوت و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان [illegible] باشد [illegible] در اسباب [illegible]
شمرده بر دو فصل فصل اول در اسباب مختلفه [illegible] و اختلاف [illegible] عادات و صناعات و [illegible]
خارج از بدن انسان [illegible] که در احوال بدن [illegible] تأثیر [illegible] ضعیف و [illegible]
انتقال [illegible] و صحیح گردند [illegible] در سن شباب ضعیف بود [illegible] سن کهولت [illegible]
و [illegible] در [illegible] سن [illegible] است اول سن نمو [illegible] سن حداثت گویند ابتدا از آن سن طفولت است
و آن زمانیست که [illegible] استعداد [illegible] بعد از آن [illegible] بعد از [illegible] و قبل از [illegible] اعضا
بعد از آن سن ترعرع و بعد از آن سن [illegible] گویند و این وقت بلوغ باشد و بعد از آن سن [illegible] تا قریب
[illegible] سال [illegible] و این [illegible] سن شباب گویند و [illegible] از انقضای سن نمو تا قریب [illegible] سال
[illegible] و رطوبت [illegible] رطوبت [illegible] در شباب [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] سیوم سن کهولت بود و آن از انقضای سن [illegible]
تا قریب شصت سال [illegible] حرارت در نقصان [illegible] بود [illegible] چهارم سن شیخوخت است و آن از انقضای سن
کهولت بود تا [illegible] برودت غالب شود [illegible] و [illegible]
و بعد از آن [illegible] گویند [illegible] تمام [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] و [illegible] اناث برطوبت و برودت [illegible] اغلب [illegible]
[illegible] اما صناعات [illegible] از آن موجب [illegible]
[illegible] موجب [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] موجب [illegible] بود و [illegible]
جمله آنست که ترک آن مغیر مزاج گردد و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود

~~جمله آنست که ترک آن مغیر مزاج گردد و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات بد [illegible] شده~~
گر گویند اگر [illegible] بود و صرع گویند اگر [illegible] بود و [illegible] گویند و اگر [illegible]
و در عصب [illegible] و تشنج گویند و در عروق [illegible] اما مرض [illegible] که از جمیع امراض حادث شود [illegible]
و قرحه [illegible] و بعض امراض [illegible] بود [illegible] و داء الفیل و داء [illegible] و [illegible] ذات الجنب
و ذات [illegible] بعض [illegible] بود [illegible] و [illegible] که مرض [illegible] شود [illegible]
[illegible] شود [illegible] و [illegible] عضو [illegible]
در عضو خادم [illegible] عصب و دماغ [illegible] عضو [illegible]
دماغ و معده [illegible] عضو [illegible] قلب [illegible] دماغ [illegible]
مرض [illegible] ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط [illegible] زمان ابتدا گویند [illegible]
[illegible] زمان تزاید [illegible] زمان انتها گویند و چون نقصان [illegible] زمان انحطاط [illegible]
در علامات [illegible] و دلالات [illegible] مقدمه [illegible] فصل اول [illegible] علامات [illegible] که [illegible]
[illegible] و علامات [illegible] بعض [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] بعض [illegible] دلالت [illegible]
علامات [illegible] علامات [illegible] و [illegible]
و این [illegible] استدلال [illegible] اگر [illegible]
[illegible] قوی [illegible] عضو [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] دماغ و دلالت [illegible] قلب و دلالت [illegible] کبد و دلالت [illegible]
[illegible] کبد [illegible]

شکل را نگرد او هم بر مقلب کبد است چهارم بحث مزاج چون بود او را از که در باب عضو یاد کرده آید و چون استدلال بر آن است
در بحث فصول یاد کرده آید فصل اول در علامات مزاج بدانکه علامات دلالات مزاج ده است اول لمس است و اعتدال
آن دلیل اعتدال مزاج بود و میلان بکیفیتی از کیفیات اربع دلیل میلان کیفیت بود دوم لحم و شحم است که لحم دلیل حرارت
و رطوبت بود و از آنکه دلیل برودت و یبوست و از لحم دلیل حرارت و یبوست بود سوم لون است چنانکه دلیل
برودت بود و حمره دلیل حرارت و صفره دلیل حرارت و یبوست و کبودی دلیل سودا چهارم موی است کثرت و سواد و جعودت
آن دلالت بر حرارت مزاج کند و شقره و حمره بر اعتدال و ضد آن و بیاض بر برودت پنجم هیأت اعضا است سعت عروق و
و عظم و غلظ و فراخی حلقه دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت ششم کیفیت انفعال است سرعت انفعال از کیفیتی
الکیفیات دلیل بر غلبه آن کند کیفیت هفتم افعال طبیعی است از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه
مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطء دلیل برودت بود هشتم نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت و قلت
آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی است و ذکاوت و جودت ذهن و کثرت کلام و سرعت
انفعالات دلیل حرارت بود و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار و بطء انفعالات دلیل برودت بود دهم فضول
مندفع است شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلیل بر رطوبت و قلت
آن دلیل بر یبوست کند فصل دوم در علامات امتلا امتلا از دو نوع است امتلا به حسب اخلاط و امتلا به حسب قوت بود
و علامت امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل و ضعف شهوت و انتفاخ عروق و امتلاء نبض و انصباغ و غلظ قاروره
و کلال بصر بود اما مفصلا علامت غلبه دم ثقل در سر و قطر و نعاس و تثاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس و حلاوت
دهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع بدن مثل بینی و بن دندان و تجلید ... بود
و علامت غلبه بلغم بیاض لون و سستی و نرمی بدن و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و جشای ترش
و کثرت خواب و بلادت حواس و تجلید آب دهن و ... و علامت غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخی

و زبان

دهن و خشونت زبان و خشکی بینی و دهان و تشنج و ضعف شهوت و غثیان و قی صفراوی و قشعریره و تجلید ... و خار زرد بود
و علامت غلبه سودا سواد و تیرگی و خشکی بدن بود و سواد و غلظ خون و شهوت کاذب و کثرت افکار ردی و وسواس و خفقان
و دو ... و خار سیاه بود فصل سوم در نبض و کیفیت اوست و نبض عبارت از حرکت شرایین است ... و نبض
مرکب است از انبساط و سکون و انقباض و سکون و قبض انبساط او ... و نبض را ده جنس است جنس اول
... مقدار انبساط و ... آن بلند ... اقل ... و آنکه ... دراز ...
و طول ... بعد ... و ... قصیر ... طویل است ...
معتدل ... و طول بود چهارم عریض ... و آنکه ... عرض ... معتدل ...
پنجم ضیق ... ششم معتدل ... ضیق هفتم شاهق ... و آنکه ...
و بیان آن ... بود هشتم منخفض است ... نهم معتدل ...
و انقباض ... و آن ... جنس دوم ... است و آن ... است اول عظیم ...
... بود دوم صغیر است ... عظیم ... معتدل ... چهارم غلیظ ... و آن
... رقیق ... بود پنجم دقیق ... غلیظ بود ششم معتدل ... بود جنس دوم ...
از زمان ... و آن سه قسم است اول سریع ... و آن ... بود و بیان ... بود دوم
بطی ... سیوم معتدل ... از زمان ... سه قسم است اول متواتر
و آن ... بود دوم ... سوم ...
... معتدل ... جنس چهارم ... سه قسم است اول صلب بود و آن ...
... و آن ... بود دوم لین ... سیوم معتدل
... جنس پنجم ... سه قسم است اول ... دوم ...

ولو در مقابل جارست سوی معتدل دو روایه و بر ده جنس ششم ماخوذ است از امتلاء و خلو و آن سه قسمت اول

ممتلی و آن چنانست که نبض در اندرون پر باشد ... ممتلی شود و بیک امتلا نبض جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و او

سه قسمت اول صلب دوم لین و آن ... باشد که در انگشت ... سیوم معتدل دوم

ضعیف و او در مقابل قوی بود سیوم معتدل در قوه و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف و آن بر دو قسمت اول

مستوی و آن ... جمیع ... ساوی بود دوم مختلف و او در مقابل مستوی باشد و این مختلف

بر دو قسمت منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او را انتظام ... بود ... کند بر آن که اختلاف غیر مختلف

غیر منتظم آنست که اختلاف او را انتظام نبود ... جنس نهم ماخوذ است از حال وزن

و آن یا جید الوزن بود یا ردی الوزن و جید الوزن آنست که ... طبیعی بود ... نبض ... صاحب نبض

بود و ردی الوزن سه قسمت اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که ... صاحب نبض ... چنانکه وزن

نبض ... مثلا همچون وزن نبض ... بود دوم مباین الوزن و آن نبضی باشد که ... صاحب ... و ...

چنانکه وزن نبض ... مثلا همچون نبض ... سیوم خارج الوزن و آن نبضی باشد که وزن او ... از وزن

نبض ... در استدلال ... نبض طبیعت موسیقی ... زیرا که ... بود ... ایقاع ...

که ... دوم ... نبض ... ستر ... و ...

جمیع اختلاف ... منتظم ... و از انواع نبض ... مشهورست اول غزالی و آن نبضی

بود مختلف ... چنانکه ... بر قیاس ... شود ... غزال

غزالی دوم موجی و آن نبضی بود مختلف در عظم و صغر ... و ... امتلا ... سیوم

دودی و آن نبضی باشد همچون موجی اما ... امتلا ... و ضعیف ... و او ضعیف ... بود ...

بود چهارم منشاری و او نبضی بود مختلف در عظم و صغر و صلابت و لین ... چنانکه بعضی اجزا او ...

بود و بعض مختلف ششم ذنب الفاره و او آنست که نبض به تحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر شود و باز بدرجه

اول عود کند و بتدریج ضعیف شود هفتم مسلی و او همچون ذنب الفاره است الا آنکه عود او بدرجه اول بتدریج

بود چنانکه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار دفعه عود کند هشتم ذو الفتره و او آنست که در زمانی که توقع حرکت

بغیر ساکن گردد نهم واقع در وسط و او آنست که در زمانی که توقع سکون است متحرک گردد دهم مرتعش و او آنست که حرکت

او همچون ... مرتعش بود یازدهم ملتوی و او آنست که همچون ریسمانی پیچیده محسوس گردد دوازدهم مطرقی و او را ذو القرعتین

نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانکه ... و او انقباض او محسوس شود سیزدهم ... و او آنست که ... همچون

رعد ... شود ... بر ... حریف کند فصل چهارم در نبض انسان و اجناس و فصول او

نبض با عتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث ... عظیم و سریع و متواتر بود ... نبض با عتبار اسنان

نبض صبیان بیشتر بود و نبض شبان مایل ... عظم و قوه بود و نبض ... لایق بود و آنست که ... زمان انقباض

و انبساط مساوی بود و در شبان زمان انقباض از زمان انبساط زاید بود و نبض کهول صغیر و بطی و مایل

بود و نبض لایق بود ... آنست که زمان انبساط ... زمان انقباض بود اما با عتبار فصول اسنان ... در ربیع معتدل ...

و در صیف سریع و متواتر و در ... مختلف ... ضعیف ... و در شتا بطی و متفاوت ... و نبض با عتبار بلدان ...

فصول بود اما با عتبار نوم و یقظه در ابتدای خواب نبض صغیر و متفاوت بود و ... آنست که طبع ...

سریع و عظیم بود ... بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود ... اما با عتبار

ریاضت ... نبض ... سریع و عظیم و قوی و متواتر بود ... نبض ... عظم و قوه ... شود

سرعت و تواتر ... افراط بود نبض ... اما با عتبار ... با ... معتدل ...

... نبض ... قوی بود ... صغیر و متفاوت ... افراط بود ضعیف و صغیر ... و ...

... نبض ... بود ... افراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت ...

و اما باعتبار رسوب از حیث نضج در حالت غضب سفید عظیم الاجزاء و متواتر شود و در حیات عظیم و لطیف و متفاوت بعود و در
سرسام صغیر و لطیف و ضعیف و متفاوت بعود و در نضج ردی و در تعفن غیر منتظم بعود اما نضج و اوجاع و در ابتدا که
نضج عظیم ردی بعود و اکثر شود صغیر و متواتر شود پس بعد از نضج شود اما نضج و در ورم و در ورم حار بعود نضج
منشاری و صلب و متصل بعود و در انتها در عرض تواتر افزاید و در ورم ها ردی نضج لطیف و متفاوت بعود و در ورم
لین موجی بود و در ورم صلب منشاری فصل پنجم در علامات و از تغیرها نیز گویند و استدلال بان اعتبار صفت رنگ نیز جنس
بعود جنس اول لون و طبقات آن از نضج است و آن صفره و مراتب آن شش است اقل تبنی و دلالت بر قصور
نضج کند دوم اترجی و او دلیل ضعف نضج کند سیوم اشقر و او دلیل حرارت بعود چهارم ناری و او دلالت
و حرارت کند پنجم زردی و او زاید از ناری بعود ششم زعفرانی و او دلیل حرارت مفرط بعود دوم حمرت است و مراتب
او چهار است اول اصهب و او دلیل غلبه دم بعود دوم وردی و او زاید از اصهب بعود سیوم احمر قانی چهارم
احمر قاتم و او در حمرت سیاه بعود و هر دو دلیل غلبه خون است سیوم خضرت و مراتب او پنج است اول فستقی و آن
دلیل برودت بعود دوم اسمانجونی و آن دلیل برودت بعود که یا زهر باشد سیوم نیلی و آن دلیل برودت با فراط
بعود لیکن اگر در بحران باشد دلیل تشنج و نیز بعود چهارم کراثی و آن از احتراق اخلاط بعود پنجم زنجاری
و او دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بعود چهارم سواد است و مراتب آن چهار بعود اول اسودی که مانند
از زعفرانی بعود مثل زعفرانی بعود و هرگاه سیاه گردد و او دلالت کند بر یرقان و تشنج دوم اسودی که از
احمر قاتم سیاه گردد و دلیل غلبه خون و احتراق آن بعود سیوم اسودی که از خضرت حاصل شده بعود و آن دلیل
سوداء صرف بعود چهارم اسودی که از نیلی حاصل شود و آن دلالت بر احتراق تام کند و بول اسود که بعد از بحران دلیل قوت
مواد با موت بعود و بعد از آن مانند صفرة و در شیخ ... و ابتدا از حیات اما اگر شود در
سیاه مثل آب کامه و آتش سوزکرده باشد از اعتبار رنگ پنج با نضج و آن دو قسم بعود اول رقیق

شقاق و آن دلیل برودت بعود و نوعی از نضج دوم بیاض مقبق و آن در امتلا کمی شود بعود و دلیل غلبه بلغم
و اگر با آن دسومت باشد بخصوص با تشنج باشد دلیل ذوبان بعود و این در اواخر بعود و نقصان بعود و دلیل قروح الات بول باشد و نقصان
یا مده و دلیل حصاة یا سوداء خام و رسوب بعود بعد از آن بعد شود و اگر شیبه بمنی باشد دلیل بحران امراض بلغمی شود و اگر مائی
دیر بعود در امراض حاده و دلیل هلاک بعود و اقسام الوان بول بکیان آنکه شبیه بغیر نارنج بعود و آن دلیل ضعف کبد با غلبه دم
و دیگر آنکه شبیه به زیت باشد و آن دلیل به بعود فضول که حتی بعود جنس دوم از الا بد قوام بول و آن سه قسم است اول
رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کبد و الات بول دوم غلیظ و آن دلالت کند بر کثرت اخلاط و عدم
نضج و بر ورم و بر نضج مواد غلیظ یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد و غلیظ بعد از تغیر بحال خود شود و آن علامت بحران
خوب باشد سیوم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و صحت حال بعود جنس سیم رائحه بول است
و آن شش قسم است اول عدیم الرائحه و آن دلیل برودت مزاج و نقصان حرارت غریزی بعود دوم منتن و آن دلیل فروح یا کثرت
یا اخلاط عفنه بعود سیوم حامض الرائحه و آن در حمیات دلیل موت بعود و اگر حرارت غریزی بعود دلالت کند بر صدور قوه
حرارت مواد بارده حادث شود چهارم حلو الرائحه و آن دلیل غلبه بلغم بعود پنجم الیف الرائحه و آن دلیل فساد مواد بعود
ششم زهم الرائحه و آن نفخت کبد بعود و آن دلیل فساد اخلاط بعود جنس چهارم زبد و آن زبدی است بالای بول که گاه
رطوبت لزجه بعود و آن حرارت بخار بعود در جرم بول باشد و سواد و شوره زبد و بدر برد باشد و وقت آن دلیل ریح
اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت جنس پنجم قله و کثرت بول است و آن اکثر از آن باشد و بحال بدل باشد و خروج
دلیل سده التغذیه است یا جلید منوط بعود و اگر بیشتر از آن باشد دلیل استفراغ رطوبت زیاده بعود و از
انفعال جنس ششم صفا و کدورت است و آن غیر رقه و غلظ بعود و کدورت دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا سقوط
قوه و صفا دلالت بر عدم نضج کند جنس هفتم رسوب است و رسوب جزو ارضی است که از مائیه غلیظتر بعود و از او متمیز
شود خواه که متراسب شود خواه که معلق باشد و استدلال با او از چند وجه بعود اول از جوهر آن و آن

طبیعی شود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید بود یا زرد و متصل الاجزا و متخلخل و پهن نشیند و املس بود و مخروطی شکل که زود منبسط شود
و متفرق گردد و زود در رسوب نشود و دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسمست در یکی از آن نیست اول خراطی
و آن همچون صفایح بود و کبار و صغار را ما کبار اگر سرخ بود از قروح کلیه بود و اگر سپید بود دلیل قروح مثانه بود از اعصاب بول بیرون آید
و اگر کمد بود با شبیه [illegible] سپید بود و اگر سفید بود دلیل قروح و جرب مثانه بود اما صغار اگر سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب
یا ذوبان اعضا بود و اگر سرخ بود از اگرسنی گویند از کبد یا از کلیه آید یا دوم محترق بود دوم دشیشی و سویقی نیز گویند و از نخاله
خورد تر بود اگر سفید بود دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه بود دلیل احتراق خون بود سوم صفائحی و آن به
گوشت شبیه [illegible] بود چهارم کرسی و آن همچون [illegible] بود و دلالت کند بر ذوبان [illegible] پنجم رملی و آن دلیل سنگ
در کلیه یا مثانه بود ششم علقی و آن از خلط خام بود هفتم شعری و آن همچون تار مو بود و آن از افراط خام و انعقاد
رطوبت بود و از غریب بود هشتم شبیه بقطعه های خمیر و آن از ضعف معده یا امعا بود یا از تب و الیه بود نهم ریمی و آن دلیل
دمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد بود در مثانه دهم بادی و آن همچون کف بر آید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا دهد
اخلاط منعقد شده بود یازدهم متفرق شبیه بخفه بسیار بود و اگر با محمی بود دلیل ضعف کبد بود و اگر قرع و بحرانی بود دوم
[illegible] رسوب و آن سه قسمست اول تمام و آن آنست که متصل بود در بن قاروره و دلالت بر تمام نضج و کثرت بوی کند دوم
معلق و آن آنست که در میان قاروره بود و دلیل توسط حال نضج بود سیوم طافی و آن آنست که بر سر طبیعی بود نیک بود و اگر غیر طبیعی بود بد بود
زیرا که دلالت بر اخلاط مستبک کند چهارم استدلال از وضع رسوب بود هرچه ملتئم و استوار رسوب محمود و دلیل نیک بود و در رسوب
مذموم بعکس این و تشتت پراکنده که آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود پنجم استدلال از هیئت رسوب بود چه شده حاد
و محتاج بحران باید و دلالت بر آن کند و ما از کبد و طحال آن بیش و اگر متمیز بود و مجتمع بیشتر دلالت کند که از مثانه و طحال
ششم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود بود دلیل هضم نیک بود و اگر دیر بود بعکس این بود و هم باید دانست
که بول زنان سفیدتر و غلیظتر از بول مردان بود و بول زنان آبستن صافی بود و در سطح آن چیزی همچون پنبه

متفرق شود و بود و بول ایشان در ابتدا ارقه ... بزرقت در آخر آید و بحزه بود و بول انصار مایل بسواد بود و بول
صبیان سفید و غلیظ بود و بول کشتیان مایل بزیادت رسوب و معتدل القوام بود و بول کهول مایل بسفیدی بود و بول مشایخ سفید و رقیق بود
فصل ششم در بازو رسیدن بول بحران از حیله وجه گفته اند اقل کیفیت آن اگر زاید بود از فضله طعام دلیل کثرت امتلا باشد
اعضا بود و اگر کمتر از آن بود سبب ضعف دافعه بود یا حرارت رسیدن یا دعای قولون یا اعضا حادث شده دوم از قوام آن
اگر رقیق و سرخ بود دلالت بر ستم یا ضعف جگر بود هضم بود در رطوبات کند اما اگر غلیظ اگر با رطوبت با تنجیه بیرون آید
کم بود و اگر با سنبلیه [illegible] بلغم لزج بود و اگر رطوبت غلیظ بود دلیل [illegible] بود سوم اختلاف الوان
بود و بعد از آن اگر سفید بود و از طبیعی الذی آنرا سرخ شود آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان آن دلالت بر ضعف هضم و بیاض
آن اگر سیاه بود حرارت بلغم بود و اگر بوی بد از آن آید دلیل انتقال تعفن بود و عفونت آن از حرارت
باشد و یا الوان بر ازین همچون الوان بول بود چهارم استدلال از هیئت آن بود و هیئت طبیعی آن است که
بمنزله استحکام بود همچون ذبل گاو و دلیل کثرت ریاح بود پنجم استدلال از رقت آن اگر تلف از رقت تقاضا کند و دوم
یابس بود و دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند و با زحیر بود از ضعف دافعه یا دافعه بر دامن
ششم استدلال از زیادت و نقصان آن زاید بود از آنچه معتاد بود از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود یا همچون
اعتبار روایح بود هفتم استدلال از زبد آن کند و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند و بر آن طبیعی آن
کف بود و معتدل بود در رقت و غلظت و از فرط غلظ بود و منتن و عدیم از رایحه تیز و سر خروج بود و دلالت
فصل هفتم در بحران بدانکه بحران عبارت است از تغیر عظیم دفعتاً در وقوع شود از معاودت طبیعت با خود تشبیه کرده اند
طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن و بحران بمحاکمه و روز بحران را بروز قتال چنانکه بحران زمانی که طبیعت
دشمن را دفع و شکست کند و بر وفق نیاید و از محاکمه تراند از بحران تام جید گویند و بحران سوء قبیح شود و در
آن سلطان غالب شود چنانکه دشمن را باطل و دور کند بلکه یکی حنی بر بقای دشمن و دیگر از بحران ناقص جید گویند

در اصل بحران ... مواد ... قرار گرفت ... در بعضی بلاد

و اشتداد علامات مرض بیشتر دارد و اگر غالب شود سلامت را بشکند و مهلک باشد و بسیار کم از بحران تام روز بود و گویند و نیز بعد بحران

و اگر ضعف غالب شود [illegible] بیشتر باشد و با رقت [illegible] مهلک [illegible] که از آن بحران ناقص [illegible] گویند و [illegible]

مرض با بحران بیش [illegible] ماده و بتدریج [illegible] وقوع بحران با انتقال ماده از عضوی به عضوی و این بحران انتقالی گویند

ماده از عضو شریف بعضو خسیس نقل کند انتقال جید گویند و آنکه از عضو خسیس بشریف نقل کند ردی گویند و بحران محمود

آن است که در انتهای مرض بعد از نضج تام در روز باحوری واقع شود و بحران [illegible] ماده و [illegible] با انتقال [illegible] عقیب آن خفت [illegible]

حاصل شود و بحران مذموم [illegible] بیشتر و [illegible] روز [illegible] که از طرفین [illegible] ابدا [illegible] باشند

اسهال [illegible] صباح و [illegible] و [illegible] باشد و در روز بحران [illegible] اسهال [illegible] و اقع شود

و بحران که [illegible] ماده [illegible] ماده کند و هر یک را از این علامت [illegible] کند

بر آنکه طبیعت [illegible] ماده [illegible] علامت [illegible] نفس و غشیان و ثقل زبان و اختلاج لب [illegible] و ثقل

آن و تاریکی چشم بود و علامات [illegible] فراق و در [illegible] عدم علامات [illegible] بود و علامات [illegible]

گوش و اشتعال [illegible] بیش بود و علامات ادرار [illegible] و علامات عرق [illegible]

و نداوت و انتفاخ [illegible] بود و بحران که بعرق و ادرار واقع شود ماده رقیق [illegible] کند از این جهت [illegible] ناقص

بود و بحران که در ابتدای مرض واقع شود مهلک بود و در وقت تزاید ناقص بود و در انتها تام و در [illegible]

در روزهای بحران [illegible] هیچ [illegible] در روز [illegible] از ایام باحوری گویند اول آن چهارم

و [illegible] ماده تقدم کند در سیوم واقع شود و بحران جید روز چهارم [illegible] بحران هفتم [illegible]

بحران ششم و آن [illegible] بحران واقع شود [illegible] در روز هفتم روز بحران است و از [illegible]

[illegible] واقع شود روز نهم روز بحران است [illegible] روز یازدهم [illegible] روز دهم واقع شود [illegible] روز

روز بحران است [illegible] بحران در چهاردهم و در روز [illegible] بحران [illegible] روز [illegible] بود و روز

چهاردهم روز بحران است و در بین روز بحران قوی و جید و سلامت بود و در بیستم بحران [illegible] روز هفدهم روز بحران است

[illegible] بحران بیستم [illegible] یکم [illegible] بحران است [illegible] روز [illegible] روز بحران است

[illegible] بیستم [illegible] روز چهارم روز بحران است [illegible] روز بحران قوی در [illegible] روز هفتم روز بحران است

[illegible] چهارم [illegible] بحران بعد از این واقع شود [illegible] روز بحران است و بعد از آن [illegible]

بعد از چهل [illegible] بحران نیست [illegible] بعضی [illegible] روز [illegible] واقع شود فصل هشتم در [illegible]

بر آنکه علامات [illegible] اختلاط عقل و ذهن و [illegible] انتقاع [illegible] بود [illegible]

بر [illegible] بحران جید [illegible] روز بحران [illegible] در [illegible] علامات [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] بود و چشم [illegible] ده [illegible] روشن [illegible]

و [illegible] داشتن [illegible] انگشت [illegible] لب [illegible] از زوم [illegible]

در [illegible] بسیار [illegible] اضطراب [illegible] بحران [illegible]

رسیده [illegible] هفتم [illegible] علامات [illegible]

دندان و برودت اطراف [illegible] تب [illegible] ضعف [illegible] صوت [illegible]

در [illegible] سیاه [illegible] سفید [illegible] علامات [illegible] ایام [illegible]

[illegible] و [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] رقیق [illegible] اختلاط عقل و برودت [illegible] چشم [illegible]

و [illegible] مرض [illegible] بحران [illegible]

و آن [illegible] علامات [illegible] وقوع بحران و ضعف و عدم اشتهاء و غشیان [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] چشم [illegible] علامات [illegible] مرض [illegible] اختلاج و [illegible]

در ابتدا مرض بود خاصه در [illegible] الاسنان [illegible] و الاسهال [illegible] اطفال [illegible] بسیار گریه
تغیر حال شود در عادات طبیعی مثل اشتهاء طعام و [illegible] در عادات غیر طبیعی مثل قی و [illegible] و سیلان دم
بود اگر طبیعت [illegible] مرض [illegible] و [illegible] دوا [illegible] و انقلاب [illegible] تشنج
و ضعف اعضا [illegible] و اختلاج [illegible] و [illegible] بالاخره [illegible] دفع [illegible] و سیلان
[illegible] قوه [illegible] و [illegible] بسبب کثرت [illegible] مثل [illegible] و غلظ
بلغم [illegible] در چشم [illegible] و دوام صداع و [illegible] آب در چشم [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و سقوط اشتهاء و [illegible] و وجع اطراف [illegible] سبب [illegible]
[illegible] و صوت [illegible] بسیار [illegible] شود [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] ساق [illegible] و [illegible] کثرت [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] انتقال [illegible] و [illegible] شود [illegible]
[illegible] شود [illegible] شود و [illegible] تشنج [illegible]
[illegible] اعضا [illegible]

قسم دوم در طب اطفال مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت و علاج [illegible] مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت
و آن مشتمل است بر ده فصل فصل اول در تدبیر حبلی و مولود بدانکه هرگاه علامات آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت
و قی و اسهال و فزع و اصوات هایله [illegible] و تعب [illegible] بسیار احتراز کنند [illegible] بکنند و بعد [illegible]
[illegible] اضطرار [illegible] شود [illegible] و چون [illegible] اقرازات [illegible] و [illegible] تلطیف غذا [illegible]
[illegible] کنند [illegible] باید [illegible] معتدل [illegible] و [illegible] قطع کنند
[illegible] و [illegible] شود [illegible] آب [illegible] و [illegible]

و [illegible] قطع [illegible] بود و بعد از آن [illegible] در دهن او [illegible] و در [illegible]
[illegible] و [illegible] و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز او را [illegible] و چند روز [illegible]
[illegible] ارضاع [illegible] شیر مادر [illegible] و [illegible] بدهند [illegible]
[illegible] شیر [illegible] و [illegible] بود و سال او [illegible]
[illegible] بود [illegible] و [illegible] بود [illegible] معتدل القوام بود [illegible]
و [illegible] که [illegible] و [illegible] معتدل [illegible] از آنجا [illegible]
[illegible] در دهن طفل [illegible] و [illegible] و [illegible] نکنند و اگر [illegible]
[illegible] معتدل [illegible] بود و اگر [illegible] بود
[illegible] شود [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible] شود [illegible] و [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] شود [illegible] دو سال [illegible]
[illegible] آب [illegible] و [illegible] دندان [illegible]
[illegible] شود [illegible] و [illegible] دندان او [illegible]
و [illegible] دهن [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] شود [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] و [illegible] شود [illegible]
[illegible] و [illegible] شود [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] کنند و آب گرم [illegible]

[illegible] بطور [illegible] چنانچه [illegible] و فائده [illegible]

[illegible] و [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] کرده [illegible] کنند و [illegible]

پوست پسته [illegible] طلا کنند و در [illegible] آب گرم [illegible]

[illegible] شود و از آن [illegible]

[illegible] کنند و [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] در آن موضع [illegible]

[illegible] کنند و [illegible]

[illegible] کنند و [illegible]

[illegible] بجوشانند و [illegible]

[illegible] الصبیان [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] کنند و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] غذا [illegible]

[illegible] غذا [illegible]

[illegible] غذا [illegible]

[illegible]

بتنه و بعد انقطاع او این [illegible] لطافت شود و چنین خواب غلبه کند و غثیان پیدا شود و بدن و دماغ ثقیل گردد و ذهن [illegible]
و حرکت سست گردد تا باید کرد و ترک شراب [illegible] باید و از شراب [illegible] نبود [illegible]
بلکه ضعف [illegible] بدان معتدل بود [illegible] بسیار از شراب [illegible] کند غذا اندک باید خورد [illegible]
جز از شراب احتراز کند و گر خواهد [illegible] شود [illegible] زعفران در شراب کند [illegible] کرده اند [illegible]
و تحلیل [illegible] و روز [illegible] و جامه [illegible] لکن [illegible]
مزاج در غایت [illegible] بود [illegible] کافور رخصت داده اند و در مزاج [illegible] و زعفران و گلقند و قند [illegible]
مناسب بود و [illegible] و فندق و پسته و بادام [illegible] بریان کرده [illegible] باید کرد و از شراب
در مجلس [illegible] کنند [illegible] نشینند و [illegible] صحبت
[illegible] کنند [illegible] لطیف [illegible] و اصلاح [illegible] کنند [illegible]
و در مجلس [illegible] احتراز کنند و [illegible] شود از مجلس [illegible]
نمایند و [illegible] و حکایات لطیف کنند و از [illegible] احتراز کنند و از مجلس [illegible]
[illegible] شده [illegible] مستغنی باید و در مجلس [illegible] باید کرد و مطرب باید [illegible]
خوش طبع و [illegible] موجب ضعف [illegible]
بعد و [illegible] نوبت [illegible] پیش [illegible] یا از ضعف [illegible]
با [illegible] زعفران [illegible]
و صندل [illegible]
از شراب [illegible] کافور [illegible]
و [illegible] مقدار [illegible] از شراب [illegible]

[illegible] بود [illegible] اضطراب بود [illegible] شراب [illegible] موجب [illegible]
و جمیع [illegible] و خفقان و غشی پیدا شود [illegible] بقیه [illegible] ضعف [illegible]
دیگر [illegible] بود از ضعف [illegible] شراب [illegible] بود [illegible]
[illegible] کنند [illegible] مقوی [illegible] مفید بود [illegible]
مناسب بود و بعد از [illegible] معده از [illegible] شراب [illegible]
[illegible] شراب [illegible] بود [illegible]
واضح [illegible]
فرموده اند [illegible]
و آب [illegible] مفید بود [illegible]
[illegible] مفید بود [illegible]

فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری [illegible] خواب [illegible] باید [illegible]
خواب [illegible] غذا در هضم شروع کند [illegible] خواب [illegible]
و اگر [illegible] هضم شروع کند [illegible] بر معده [illegible]
باز [illegible] باید [illegible] غذا [illegible] خفتن [illegible]
و بر پشت خفتن موجب [illegible] و خواب بر [illegible] معده [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] فصل [illegible] در تدبیر [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] چون قوت ایشان ضعیف [illegible] طبیعت زیاده از معتدل [illegible] شود [illegible]

با غذا [illegible] اغذیه مختلف بود [illegible] زیاده شود [illegible]

[illegible] فصل ششم در تدبیر جماع [illegible] وقت جماع [illegible]

[illegible] معتدل [illegible] جماع در [illegible] معده [illegible]

[illegible]

[illegible] فصل هفتم در [illegible]

[illegible]

[illegible] فصل هشتم در تدبیر [illegible]

[illegible]

از ریاضت و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را بباید کشید و در تنگنا اعضا بنشیند و باید کردن [illegible]
قطع کردن و بعضی گفته اند شاید فصل نیم در تدبیر پیشانی نه بدانکه در تن شیخوخت برودت و یبوست غالب می شود و تدبیر ایشان
بسخنت و رطوبت کند و ریاضت و حمام معتدل مناسب بود و تقلیل غذا کنند و اگر چه بر دفعات خورند و اقتصار [illegible]
اغذیه بود و [illegible] کنند و استعمال طبیخ [illegible] و تسهیل بروغن [illegible] مناسب بود و از
انگشت [illegible] گندم [illegible] خورند و از [illegible] شراب کهنه [illegible]
و از [illegible] کنند [illegible] و باید که طبیعت ایشان [illegible] کنند [illegible]
و [illegible] اگر دو درم [illegible] بخورند طبع نرم کنند و [illegible] شوند
بخورند و اگر احتیاج افتد حقنه نرم [illegible] دارند و ایشان را [illegible] بود که بدان محتاج شوند و در زمستان
[illegible] و اطعمه [illegible] و [illegible] ماده [illegible] کنند [illegible]
مسافران [illegible] باید که [illegible] احتیاج بود [illegible] کنند [illegible] ریاضت [illegible] جوع و عطش
و [illegible] پیاده رفتن [illegible] احتیاج [illegible] کنند [illegible] باید کرد و از اطعمه [illegible]
[illegible] کنند و باید که [illegible] دفع تشنگی [illegible] کنند و [illegible] و اگر [illegible] کنند [illegible]
[illegible] پوشیده دارند و [illegible] بر [illegible] مانند [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] بر [illegible] مانند [illegible] بود [illegible] روغن [illegible]
باید [illegible] داشتن مفید بود و اگر [illegible] اطراف [illegible] آب [illegible] و در آب [illegible] نشسته [illegible]
و آب [illegible] و اطعمه [illegible] خورند و [illegible] آب [illegible] خورند و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بخورند و اگر [illegible] و دفع [illegible] مناسب بود [illegible] کنند [illegible] پوشیده دارند و از [illegible] احتراز
کنند [illegible] پوشیده دارند و [illegible] بسیار [illegible] بخورند [illegible] شوند [illegible]

پیش آتش

و اگر سرما باید زود در پیش آتش نروند بلکه بتدریج روند و [illegible] بخورند و شراب [illegible] مفید بود و اگر سر [illegible] گشت سیده [illegible]
بار [illegible] بخورند و اطراف را بروغن زیت و یا [illegible] چرب کنند یا در آب [illegible] یا [illegible] و [illegible]
[illegible] و از آتش [illegible] نشینند [illegible] دست و پای در آب سرد [illegible] یا در برف باید گرفت و اگر [illegible]
و علاج آن در باب [illegible] گفته شود و [illegible] اسباب مختلف الطبع و تقلیل [illegible] کنند [illegible]
[illegible] مفید بود و آب [illegible] اصلاح کنند و آب [illegible] نرم و آب [illegible] و اگر [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] مختلف [illegible] آب [illegible] بیاید [illegible]
[illegible] اگر [illegible] مفید بود و اگر [illegible] شود [illegible]
و [illegible] مفید بود [illegible]
در [illegible] آن [illegible] و علاج [illegible]
[illegible] کنند [illegible] چنانکه [illegible] اسباب [illegible]
و [illegible] تاثیر ادویه [illegible] غذا از [illegible] و [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] غذا [illegible] ضعیف
تقلیل [illegible] غذا [illegible] تقویت [illegible]
[illegible] تقلیل [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
تا [illegible] غذا [illegible] کنند
و باید [illegible] غذا اگر [illegible] قوت [illegible] دارند [illegible]
[illegible] قوت [illegible] تخفیف غذا [illegible] قانون

رعایت کنند اول اقتضا کیفیت دوا و دوران موقوف باشد بر معرفت کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد دوا بارد استعمال کنند
و بالعکس چنانچه انکه در مرض معالجه بضد باید کرد و تلطیف حفظ صحت که بمثل کرده شد دوم اختیار کمیت دوا و دوران موقوف
بر معرفت کیفیت و درجه دوا بعد از تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین وزن دوا و وزن آن موقوف بر انکه از معرفت
طبیعت عضو و مقدار مرض و اوقات شش گانه فصل و صناعت و عادت بسبب [illegible] کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم
مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج الاصلی عضو معلوم باشد حکیم بس [illegible] بیابد که چه مقدار از آن مزاج تغیر یافته
تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شود بدانکه متخلخل یا مجوف تا تخفیف یا تکثیف [illegible] که در عضو مصمت و کثیف ادویه
قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد چه وجه یکی انکه بدانند که عضو
بعید باید قوت علاج کند و قریب را بالعکس و دیگر انکه بدانند که دوا را چه بباید آمیخت تا به آن عضو رسد چنانچه زعفران با [illegible]
قلب [illegible] مدرات با عضا بول [illegible] کنند و دیگر انکه بدانند که دوا را بکدام جهت بعضو رسانند چنانچه در امعا سفلی بحقنه و در امعاء علیا
بمسهل و دیگر انکه بدانند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط رعایت کنند اول
مراعات محاذات جهت چنانکه [illegible] را از فوق بسفل جذب کنند دوم مراعات [illegible] چنانکه در [illegible] طرف [illegible] برسانند
و جذب بکنند سوم مراعات [illegible] ذات چنانکه در علاج [illegible] و در رعاف [illegible] چهارم مراعات بعید [illegible] کنند
یعنی عضوی که ماده از آن جذب میکنند بسیار نزدیک عضوی که به آن جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد اگر ممکن
باشد از نفس عضو جذب باید کرد [illegible] عضو [illegible] بعضی [illegible] باید کرد الا بالعکس
و معرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات [illegible] و در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند [illegible] مواد [illegible]
از آن مستفرغ [illegible] سوم انکه مراعات [illegible] شرکت عضو کنند [illegible] عضوی
او [illegible] جمیع [illegible] استعمال نکنند و از [illegible] ضعف
[illegible] سوم انکه مراعات [illegible] عضو گشته چنانچه [illegible] ذکر [illegible]

و ادویه شدیده التحلل نکنند و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد اگر [illegible] مرض شده [illegible] باشد [illegible] ادویه قویه علاج کنند
و اگر ضعیف بود بادویه ضعیفه و اما اعراض [illegible] ظاهر است که [illegible] مزاج و [illegible] معالجه باید کرد و عادت [illegible]
و در [illegible] گفته [illegible] در استعمال ادویه [illegible] وقت [illegible] استعمال [illegible] کنند
استعمال [illegible] و دیگر انکه [illegible] باشد [illegible] اسهال [illegible] کنند و [illegible] نکنند و اگر مرض [illegible]
و مواد آن معتدل المقدار باشد و هم آن [illegible] قوت [illegible] شود [illegible] کنند [illegible] مرض [illegible]
[illegible] باید کرد و اما معالجه [illegible] آورد [illegible] و بجهت [illegible]
و [illegible] آن [illegible] معالجه [illegible] سبیل الایجاز بیان [illegible] کرده شود فصل اول در علاج
سوء المزاج [illegible] معالجه [illegible] مزاج [illegible] سوء المزاج [illegible] بارده و بالعکس و اگر [illegible]
بود [illegible] باید کرد و بعد از آن [illegible] سوء المزاج [illegible] تبدیل المزاج باید کرد [illegible] بارد [illegible]
چون مستحکم شود [illegible] آماده مستحکم [illegible] سبب [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] کنند [illegible] اول [illegible] دوم قوت [illegible] سوم مزاج [illegible] چهارم [illegible]
پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible]
یعنی [illegible] و [illegible] انکه [illegible] و [illegible] انکه [illegible]
[illegible] در استفراغ رعایت [illegible] دوم [illegible]
[illegible] سوم انکه [illegible]
و [illegible] چهارم انکه ماده [illegible] انکه [illegible] از [illegible]
پنجم انکه [illegible] استفراغ کنند فصل دوم در [illegible] و حقنه [illegible]
[illegible] دهند و [illegible]

قوی نباید داد و در عقب حمام پیش از آنکه دهان آب حمام بخورد [illegible] قطع خواب شبانه کرد اما اگر بعد از تو بر شب چند

مقرر بخیر پیش از آنکه دهان آب حمام نیز بخورد و بعد از خروج در حمام قطع خواب شبانه کرده تا ماه در معده بخیر غذا بخورند و آب گرم بخورد

مطبوخ قوة از زایل کند اما اگر شکم بیچ داشته باشد کما آب بخورند و در دو ساعت در حمام بعد از حمام و بخورند آب گرم بخورد

و اگر در گرما از شرب حمام غثیان آید معده باید معده مزیدی بود و پیاسوانند شاد کنند و اگر حمام در حمام قی کرده قی کنند

از شرب سرد دوری کنند تا معده پاک کرده و بعد از قطع اسهال شربت از نبات یا بیفا تریاق شاید دهد و در خراج

نکو برای آن کنند و برودت دم در دو معده از اخلاط شاید هضم و قبض کرده بکند و دهان لطیف شاد کنند و نان بخورد و چون که

حمام بخورد و دهان نکنند شب و قی قبض نرم کریه باید کرد با دو شفا و مصطکی باشد و بر جلاب گرم شاد کنند و در

دو ساعت بید بخورد و اگر در حمام اعراض مکروه حادث شود بسبب آنکه معده بعضی پیش باید کرد در فصد باید کرد و کار بادام

مقوی شود و بسبب آنکه ضعف معده یا تخمه یا بسبب شغل یا گرسنه رود ابعود و چنین اسهال از حمام باز کنند و عطش غالب شود

و نمک متنوع بکرد در قطع باید کرد با ملکه اطراف ببندند و دو تن نبات شاد کنند و بر معده ضماد کردن و تقویه مشمومات و تعریق

بحمام مفید بود و شراب سیب و غوره و بر برف سرد کنند و اگر با ترشی کند در ترنج نوشانند و بخورند مفید بود و آن گاه اکثر شود

حب الرشاد بریان کنند و بانوع سرد بهند و نیم قی و تیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال قولنج حادث شود بلکه روغن

گل و چوب کنند و با آب سرد بخورند و عطش آید و نیز باید دانست که ادویه مسهله بعضی بطبیعت عمل کنند مثل الو و بنفشه و ترنجبین

و بعضی بازه و قوة مثل سقمونیا و خرما و بعضی بجوهر خود مسهله و در عضو و بعضی بخاصیة مثل تخم حنظل و سقمونیا اما استفراغ بعضی

بعمل بزرا بود اسهال بعود و مطبوخ افتیمون و غاریقون و خیار و اولی و حب قوقایا و حدام المادة اقوی و در حمام دو روز بیاید قی کنند

واد برد قی کردن نوعا حمام ضعیف باید کرد و ادراک اسهال مختلف یا سقمونیات مثل مطبوخ السنا و تخم و چند مرکب و کرد

ترنج و ادویه که عصاره و نمک بعضی از اخلاط و غلیظ و یا سرد و حفظ و حکیم جدا کرده در حمام قی کردن اما اگر اکحم و جسم و ما ببند الزر

و بعد از فراغ دهان و دست را با پاک و دست بشویند و شراب سیب یا گلاب شاد کنند و اندکی مصطکی بخایند و قوت بخورند

تا شهرها حادث شود و اگر از شکال سقمونیات و اوراق ادویه مثل کرب یا تخم و انقطاع صوت پیدا شود ماء العسل یا گرم بدهند

یا حقنه کنند و اگر از فرط نورش معده حادث شود حرقه با صمغ یا حب خورند و اگر قولنج حادث شود آب گرم اندکی بنوشانند

و سعی کنند که عطسه آید و در قی کردن بسیار معده را ضعیف گرداند و قابض فصول کند و دندان و گوش و چشم را ضرر بود و گرمی

ورم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضای ضعیف و کوردم را بسیار دگر گون باید نیز و آنکه معده

قی نکنند و در صیف و ربیع قی کنند و در شتا و خریف کمتر کنند اما حقنه علاج فاضلست در استفراغ فضلات معده و تسکین اوجاع

و شانه و قولنج و دگر و معده الا آنکه ضعیف و از حمله فتیان شود حقنه باید کرد و در اورام و اورام دماغ مفید بود که

ضعیف کرده اند و بیشتر حقنه نرم ترجیح مقوی معده بخورند چه حقنه بر خلو معده مضر بود و بهتر که وضع حقنه آنکه

بر پشت باز خفته و در پایش بلند و اسافل نیز بالش نهند چنانکه معاده بسیار زیر بود و بطرف و جمع میل کنند و حقنه در

وقت معتدل باید کرد و پیش از آن آنچه حقنه است شعیر ماء در فصد و تسکین و ارسال علق و ادویه که استفراغ بفصد و استفراغ کنند

زیرا که در آن اخلاط خیزد که حیضه و غرض آن تقلیل در اخلاط بود با اصلاح کیفیت آن اما در هر دو تقلید و باز نگاه دارند

نباید کرد در وقت گرما و آن بعد از هضم غذا بود و در زمان معتدل اما باید که ماه در تقصان باشد و وقت معتدل نکو بود

بجهة علاج تعرض فصد واجب شود و در صحت نیز باید کرد و در وقت گرمای فصد نکنند و در زمستان در روز فصد باید کرد

بیاد بر دو فصد نکنند و تا چهار سال نکنند و فصد نکنند و اگر ضعیف باشد و خون او کم بود بعد فصد اقل اقوی دم کشند و بعد از

و ابدال و نوجوان فصد نکنند و آبستن و حایض و قولنج و فربه و لاغر نباید اطلاع فصد نباید کرد و در کسی که اخلاط غلیظ بود و بعد

انجام فصد کنند و گرم در فصد غش کند پیش از فصد قی باید کرد و فضول اخراج الا بیش فصد شربت انار یا سیب ترش و غوره و نمونه تا ماه

زیبا نعنع و میوه و بر ترش مناسب بود و از غش ایمن شود و فربه را گفته اند باید که شود و در زمستان همچنین و ضعیف دل را اند

مطلق نیز و در فصد عروق و او را ده و در دریچه و بعد آن چه شود و در فصد تشخیص افتد و ان اول آن

و اعضای دماغ و نافع بود و در بیشتر آن مشهور بود ذات الجنب را نافع و اکثر اوقات و اعراض مفید بود و سوء

اکحل ... نیز ... گویند و او ... مشترک ... و از جمیع بدن استفراغ کند چهارم حبل الذراع و او ... قیفال دارد

پنجم ابطی و او ... باسلیق ... ششم اسیلم و او از طرف ... و از طرف ... و اکثر در

... چهار ... بود اول عرق النسا ... دوم صافن و او ... [illegible]

... [illegible] ... بسیار مفید بود ... [illegible]

... [illegible] ... جهار

عرق ... [illegible] ... اول عرق ... [illegible]

دوم ... [illegible] ... سیوم عرق ... [illegible]

چهارم ... [illegible] ... پنجم عرق ... ششم عرق

... [illegible] ... هفتم عرق ... [illegible]

... [illegible] ... هشتم ... [illegible]

... [illegible] ... نهم ... [illegible]

... [illegible] ... دهم عرق ... [illegible]

... [illegible] ... دوم ... [illegible]

... [illegible] ... چهارم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

بوده ... [illegible] ... فصد باسلیق ... [illegible]

و اسیلم

... [illegible] ... رگ ... [illegible] ... عرق النسا بطول

... [illegible] ... بدن ... [illegible]

... [illegible] ... بهتر بود ... [illegible]

... [illegible] ... فصد حجامت ... [illegible] ... وعرق

... [illegible] ... عرق ... [illegible]

... [illegible] ... فصد ... [illegible]

بجانب ... [illegible] ... فصد ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... فصد ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

مفید بود و برقطن ... و شیر و فخذ و نقرس و ... مفید و ... و در حرم و مقعد ... نافع افتد و بر فخذ از اقدام ... خفقتین

دو اعات ... و از فخذ ... تا کتفین ... کند و ... نافع افتد و ... حاقنه ... و در کوی

ادرار طمث ... و نقرس مفید بود و ... که ماده را از ... جذب کند یا در ... ظاهر

کرده است یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند ... و ... عضو ... بر ... و تعلیق ... و جمع

یا بر ... عضو با موضع ... که ... و آن ... از اسهال و ...

جوارح ... علاج ... بود ... و ... که ... دو ... از ... گرم ... بر ... و ...

با ... سال ... اند ... و آن ... و ...

... و ... بر عضو ... و حقن ... کرده اند ... و ... جذب کند و آن ... و ...

جذب ... مفید بود ... و ... از ... در آن ... و ...

او ... و ... و ... و ... بر ...

و ... بود و ... باد ... و ... از ... و ... در ...

و باید ... و ... و ... که ... و ... و ...

و ... الله ... شود ... و ... در آن عضو ... و ... اخلاط

بدان ... و ... و ... و ... از ... و ...

بدان ... و ... از ... و ... و ...

... در ... و ... و ...

دوم ... و ... و ... افتد

... و ... سوم ... بعد

... و ... و ... و اگر ... فالج ... و ... اندیشه ... و ... عرق ... شوند

و ... مرض ... بیمار ... عرق ... غالب آید ... و ... مرض ... استعمال ... جایز داشته اند ... افراز

... اندیشه ... و ... گفته اند ... طبیب ... بشر ... و ... غیر از این ... که گفته ... دیگر

... و ... و ... و لطیف ... و ... از

... و ... و ... و ... که ... حکیم ... لطیف ... که ...

و ... که در ... و ... تغییر ... و ... و ...

... تب ... و ... علاج ...

آن ... و ... و از ... و ... او ... از ... المزاج

... بود ... و ... و ... بود ... که ... و ... و ...

و ... و ... بعضی ... بود و ... طبیعت ... و ... و ...

... و ... و ... که ... و ...

بود ... و ... و ... بود و ... و ...

و ... صفرا ... و ... بود ... و ... و ...

... و ... و ... و ...

... و ... بود ... و ... دو درم ... نیاز ...

... و ... و ... و ... افزون

و ... و ... و ... و ... دیگر ...

... و ... و ... بود ... و ... از ... درم

بدهند و غذا الخود اب و ترّه خلکدا انهار دهند و شفید کنند بعد از نضج بحب صبر و حب اسطوخودوس و مانند آن [illegible] تجویز شاید

بران تجویز نمایند علاجه از سوء المزاج علامتش آن تقدیر و ضعف هضم و کوفته بودن تن و بحران بود و ضعف بطن و [illegible] مفید و شکمش علاج

چنانکه از آن بکوند همه ... آن را چهار درم باب هر دو درم [illegible] و آن کنند و غذا الخود آب و ترّه خلکدا انهار دهند و منضج

بطبیخ افتیمون یا فوذنج و بطبیخ دوکر کنند یا حب ایارج [illegible] شیاره و بعد از تنقیه بطن زکی ... پیش برآمدن مانند و آنچه از علاج

در دماغ و عصب ... علامتش آن او از کرخی و اشتهاء و ضعف ... بود علاج تحلیل و تلطیف ... کنند در دماغ ... و از [illegible]

و اغذیه نقطه اجتراز کنند ... و استعمال نطولات و بخورات حاره مفید بود و آنچه در دماغ بود بویند یا آب ... کنند بار و غن

آن دو درم بار نافع بود اما صداع که از سوء المزاج سافج بود با جاربند یا باده و آنچه ... از اسباب بخار و ... خوف

ملطفات ... و قرب ... علامتش آن عطش و حرارت و ... آب ... علاج ... از ...

یا [illegible] ... مفید بود و غذا ... اعصاب و ...

با ... رود و ... بسیار ... کنند و ... بار ده بویند و ... که ... از اسباب ... بود

ادویه حاره ... علاج کنند و ... بعد از ... سبب بود و آنچه سوء المزاج ... علامتش آن ... تقدیم

و ... حار ... و صبر ... علاج ... و ... زبان ... کنند ... حاره ...

و غذا الخود ... بعد از ... و ... و نطولات حاره استعمال کنند و صداع ... معده ... سوء المزاج معده

بر ... علامتش آن ... بود و در حالت ... معده و ... در ... معده ... و ... معده بود از سبب اخلاط

و ... معده ... علامتش آن ... و ... از ... معده ... باشد

... شده ... و ... بعد از ... کنند ... دماغ ...

و ... آن ... کنند و غذا الخود ... و ... کنند و آنچه ... علامتش آن

... و ... و ... معده بود و ... علاج ... کنند و بعد از ... آن اثار

الخ

و علاج ... کنند و غذا ... و ... بر ... خود ... بود ... معده ... از ... معده و ...

و ... علاج ... معده ... بطبیخ افتیمون ... کنند و ... باب ... کنند و ...

بو بندند و آنچه ... علامتش تقدم ... معده ... و صداع ... بود و ... اطریفل ... علاج معده

و ... علاج ... کنند و آنچه ... ضعف معده و ... علامتش آن ... ابتدا و ... بود در ... آن

معده علاج ... و آب ... و ... دهند و ... مفید ... علامتش ... آن علاج

معده ... بود و ... علاج ... بعد از ... علاج ... مطبوخ ... بود

... و ... معده ... علامتش آن ... و ... علاج ... انفعال

بقوة ... علاج ... و ... بود ... و ... آن ... علاج

علاج آن ... و ... بود ... علاج

تحقیق ... علامتش آن ... و ... و ... و ... علاج

چشم ... علاج ... بدان ... بود

و ... علاج آن ... صداع ... معده ... بود ... از

از ... علاج ... و علاج آن ... مفید ...

... علاج ... کنند و ... مفید بود ... باب

اسهال ... شود ... و ... علامتش آن ... و ...

و ... بود ... عظیم ... علاج ... کنند ... و ... از

و ... از ... دو درم ... کنند ... مفید بود

با ... و ... و ... بود ... بعد ...

لعاب بیهدانه و روغن بنفشه و روغن کدو هر یکی ده درم باهم بیامیزند
و استعمال کنند و شربت میانه روز چنانچه گفته شد بیاشامند
و تعدیل الوجه باکنند و در هر دو نوع تسکین حرارت با خیار کدو
و شیره تخم کاهو و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال
آن کنند و برگ بید در فراش بریزند و کدو و خیار و بنفشه بو بینند
و سرسام از ماده سودا و اخلاط محترقه نیز حادث شود و علامت
آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بی خوابی و زوال عقل و خشکی حلق بود و چشمها
و منخرین بود و سر و در ربع تغییری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف
و طلب ماشه و قاروره سیاه و غلیظ علاج جلاب از بنفشه و گاوزبان
هر یکی چهار درم تخم خشخاش سه درم نبات ده درم بیاشامند و غرغره اصول تخم
با شیره خرفه کاسنی و قبل از پنج شعیره بجلاب و صبحا کنند که مسهل سودا بود
صه سنا بیست درم ... و بنفشه و نیلوفر و ... کاسنی و تخم گشنیز هر یکی
سه درم و مویز طائفی ده درم دانه بیرون کرده بر سیاوشان و اسطوخودوس
بسفایج تخم کوفته هر یکی چهار درم ورق گل ... و گاوزبان
هر یکی دو درم خیار شنبر ده درم ترنجبین یازده درم و بعد از شیره بنفشه
و شبت و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام و شیر

چهار درم تخم کاهو سه درم ... بجوشانند ... و ... خیار چنبر و ... یک
ده مثقال روغن بنفشه ... ده درم بر ... آن کرده استعمال کنند و آرواره و ... غالب ... گلاب

پست شفا — ... دندان

تخم ... سرخ تب ... بلغم

... عدس ... سفید کنند

آقاقیا تخم ... زرد

... زرنیخ

خدایا من چه کردم چه کردم
الحمد کافر بودم کار دیگر کردم
الحمد کافر بودم گشتم مسلمان
بدین مصطفی اقرار کردم

معارف بنگلور

دختران بر سر مالند و میانهای روز شربتی از نبات و عرق کل و کاوزبان
و تخم شاهسفرم تناول کنند و شراب کاوزبان قلیل کنند سرسام بلغمی بود
علامت آن تثاوب و کسل و نوم و تب دایم و ثقل سر و حیرت
و اختلاط عقل و سکون و نسیان بود علاج هر روز جلاب از بالنکو
و تخم کتان هر یکی پنج درم نبات ده درم تناول کنند و غذا حمص و نخود
خرد و بعد از نضج شبیه حب ایارج و حب صبر کنند و حقنهای حاده
استعمال کنند زهره کاو و بکیرند تخم الحنظل نیم درم بوره و خطمی
هر یکی سه درم بکوبند و شکری بشانند تا معتدل شود و بعد از آن بکرشنه
و شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و کلاب و روغن
در سر بمالند و بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و مشک
یا کندش یا شونیز عطسه آرند والاتی ورمی دموی باشد که در
روی و پیشانی ظاهر شود و کاه باشد که بسر نیز فرو کرد و سبب آن
غلیان دم باشد علامت آن انتفاخ و حمرت و ضربان و وجع
و حمی حاده و تنکی و کرب و لهیب بود علاج فصد قیفال کنند
و جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یکی سه درم عناب
هفت عدد آلو سیاه عدد نبات ده درم تناول کنند و تلیین

بطبوخ

بمطبوخ فواکه کنند و در آن روز که مسهل خورند سینه و حلق
را بصندل و اقاقیا و فوفل و ماميثا طلا کنند تا ماده قبول نکند
و بعد از تنقیه باب خیار و خیار کدو و شیره تخم قولک با سکنجبین و آب
دوار نیلوفر و حماض تربیه کنند و طبیعت را ممتلی نکذارند
مرضی بود که چنان تخیل کنند که چیزها میکردد و سبب آن بخاری بود
که از اخلاط فاسد دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر متصاعد شود
و متحرک کردد و روح نفسانی نیز بان متحرک شود و این خیالات ظاهر بود
رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت آن بلادت
حواس و طنین و دوی بود و علامت بلغم ظاهر باشد علاج جلاب
از افسنتین و بالنکو و کاوزبان و تخم کتان هر یکی دو درم کلقند ده مثقال
تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشک دانه با زیره و دارچینی خورند
و بعد از نضج شبیه حب ایارج و شیاف کنند و شونیز و خردل و فلفل
در ماء العسل بجوشانند و بعد از آن غرغره کنند و جندبیدستر و شونیز
و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در خرقه بندند و ببویند و بابونه
و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش بجوشانند و بر سر ایشان فرو ریزند
و اگر سودا بود علامت آن وسواس و کثرت فکر و خاموشی بود

ونبض صلب وضعیف وقاروره کدر باشد علاج هر روز جلابی از
بالنکو وتخم ریحان وگاوزبان ونبات تناول کنند وغذا مزوره ماش
ونخود با مغز بادام خورند وبعد از نضج شیره بحب افتیمون ومطبوخ
آن ومطبوخ هلیله کنند وتقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه
مثل عنبر ونرگس کنند وغیره ونطول مذکور مناسب بوده صاحب
دوار بلغمی وسودائی را هلیله پرورده واطریفل کوچک وگلنگبین
بانیسون ومصطکی مفید باشد اما دوار که بشرکت معده باشد علامت
آن غثیان بود وخمار وبی هضمی وضعف معده واختلاف دوار در شدت
وسکون باختلاف حال معده در خلو وامتلا علاج تخم ریحان وتخم ترب
وبرگ ان وشبت وتخم خربزه مجموع را بعضی بجوشانند وبا انگبین حل
ونمک بیاشامند وقی کنند وبعد ان کلغفه و رازیانه بجوزند با سکنجبین
لعق کنند بحسب مزاج وتقویت معده بجوارش مصطکی وعود کنند
وتنقیه بجوارش سفرجل مسهل ومعجون خیارشنبر واگر احتیاج افتد
حقنه کنند ضماد نافعست درم قنطوریون باریکیه درم بزرگ وصایه وخطمی
ولوبیا ونخود هریکی کفی بجوشانند وصاف کنند وبوره ونمک هریک نیم درم
وروغن شیره درم بالان ضم کنند استعمال کنند واگر دوار بسبب

ضعف قلب باشد یا در حالت نقاهت از غایت ضعف حادث
شود علاج آن تقویت بشراب حماض ولیمو وصندل وسیب باید کرد
ومفرحات مناسب مزاج واغذیه لطیفه خورند ودوار بسبب
غلبه دم نیز بود وعلامت صفراوی تلخی والتهاب وعدم اشتها وسرعت
نبض وبول ناری بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی وخیارک وبنفشه ونبات
تناول کنند وغذا مزوره ماش با مغز بادام وبعد از نضج اسهال صفرا کنند
بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه با سقمونیا وعلامت دوار دموی
حمره لون عینین وثقل سر وکثرت عرق وسیلان دمع باشد علاج فصد
قیفال وحجامت ساق مناسب بود واز اشربه وتمر هندی ونبات
یا آب انارین یا عناب یا شراب عناب ونیلوفر با گلاب وعرق بید
خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند واگر دوار بسبب سرما که بر سر رسد عارض
شود تسخین دماغ بکمادات ونطولات مسخنه باید کرد وتناول غذا
که در ان بزور وتوابل بود واگر بشرکت عضوی دیگر دوار حادث شود علاج
آن عضو باید کرد وتقویت دماغ   مرض باشد که چنان محسوس شود که بخاری از
بدن متصاعد می گردد وبسبب آن چشم تاریک شود وطنین گوش بود وماده
این مرض اکثر سودا بود علامت آن تبلد حواس وتحیر وثقل سر وسوء فکر وسکوت

مفرح وتخیل اشیا سیاه بود علاج آن هرروز حلاوی از بیخ نیل وگاوزبان هر یکی
سه درم وبالنگو دو درم ونبات ده درم تناول کنند وغذا نخود آب با مغز بادام
خورند وبعد از نضج شقیقه بحب ایاره یا بمطبوخ افتیمون کنند یا با حب بلیله
سیاه وافتیمون هر یکی سه درم غاریقون دو درم تربد سفید خراشیده کوفته بروغن بادام چرب
کرده یک درم اسطوخودوس وبسفایج هر یکی درمی ونیم بکوبند وبآب رازیانه بسرشند وحب
سازند وبلع کنند ودر عقب آن حلاوی از نبات هم گرم کرده بنوشانند وعلاج او تر وبی
علاج دوادیانه واختقه که ذکر رفت بعینه افتد واگر صداع بسبب ضربه یا سقطه
حادث شود فصد کنند وسر از بخار وآفتاب نگاه دارند وبعد جبجوم وروغن گل وسفیده
وکشنیز اطلا کنند سبات خوابی طویل مفرط بود چنانچه دشوار بیدار شوند وسبب
آن سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج اما مادی بود علامت آن ثقل سر بود
وسیلان آب از بینی وکثرت نراق وحبس چشم وابرو وصعوبت انتباه از خواب
علاج هرروز حلاوی از بالنگو وبیخ نیل وگاوزبان وانیسون ونبات تناول کنند
وغذا نخود آب با کشره دانه وفلفل وزیره ودارچینی وشراب وشراب بالنگو لعوق
کنند وبعد از نضج شقیقه بحب ایاره ولوغاذیا کنند یا استعمال این ثبته
بابونه ونمام هر یکی هفت درم بیخ نیل ورازیانه وتخم کرفس هر یکی سه درم حلبه دو درم
اشنه ومقل هر یکی نیم درم بکوبند وبا شش رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید

وصافی

مباحث ۶۶

وصافی کنند وبوره وملح هر یکی نیم درم وآب کاسنی وعسل وروغن زیت هر یکی
ده درم بآن ضم کنند وبر حقنات استعمال کنند وبعد از تنقیه اطریفل صغیر وکبیر
تناول کنند وسعتر ومرزنجوش وقیصوم وپودینه وروغن نرگس وزنبق وجز آن استنشاق
کنند واگر سوء المزاج ساذج بود بوی اطلاء ادویه مبرده ومخدره که از داخل یا خارج
استعمال کنند یا سرمای که بر دماغ رسد علامت آن سبوق اسباب مذکوره وبرودت
ملمس سر باشد وکدورت لون وبیاض قاروره وحالتی شبیه بخدر فی علاج آن همین
معالجات مذکوره باشد اما درین قسم شقیقه احتیاج نباشد وتدهین سر بروغن بابونه
وشبت وزنبق مفید بود وشرب اطریفل مناسب افتد واگر اسباب بوی
بخارات معده باشد علامت آن سبوق امتلاء وتخمه ودوی وطنین گوش وخفت
آن در حالت صحو بود شقیقه معده کنند بقی واسهال بحب ایارج وجز آن واگر بسبب ضربه
یا سقطه باشد که بر سر واقع شود ادهانات وسعوطات مثل کشنیز وحماض وگل
وصندل طلا کنند وعلاج ضربه وسقطه کنند ودر سبات وج وزنجبیل وشونیز وعسل
مفید بود وسونیز وجوز بوا وزنجبیل وقلیا که در دبا بل بسیار بود نافع افتد سهر
بیداری وبیخوابی بافراط بود وسبب آن سوء المزاج حار یابس بود با ماده یا بی
ماده علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه وخشخاش ودو شیرین
شیر زنان بر سر وتدهین بروغن بنفشه وکدو وغذا اسفیدباج ماش باشد

خورند و خیار و کدو و کاهو خوردن مفید بود و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست
خشخاش بجوشانند و بر سر می ریزند و استعمال رطب ورد و گل و آواز با دود آب
موجب خواب بود و اگر مخ آن ثابت داشته و زعفران و سیاه خرم در زیر بالش
نهند بجهت خواب آرد و در سرسام مادی اول شقیقه بزن باید کرد و از
سوداوی بعد از استعمال مرطبات **سرسام** علتیست که مردم ناگاه هر یک حال عادت کنند
شد اگر اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده مانند و اگر خفته باشد و نشسته باشند
همچنین و بر این سبب افزو ترش گویند و سبب آن سده باشد که در بطن مؤخر دماغ
بواسطه خلطی غلیظ حادث شود علامت آن شخص عینی و خفا و حرکت بود و
و هرچه مریض را گویند جواب نه دهند علاج اگر مرصات قصد باشد قیفال کنند
یا حجامت ساق کنند و جلاب از بالنگو و ابنیون هر یک دو درم گاوزبان
سه درم با کلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشک دانه خورند
و بعد از نضج شبقه بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و استعمال صعوط کنند
و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و استعمال قطورات محلله مفید افتد
ایسلق و خطمی و شیره سبوس یکی رطل حاصل کنند و با یک درم بوره و دو انگ و نیم
حب الحنظل و ده درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند **کابوس** آنست که چون در
خواب رود تو هم چنان کنند که چیزی بر هر بر ثقیل یا انبوهی نشسته یا کسی او را

نزلی رد

می فشارد و نفس او تنگ میشود و آواز نکرد و سبب این بخاری بود که از اخلاط
غلیظ متصاعد شود پس اگر غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت ساق
و تغلیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد یا سودا شقیقه باید کرد و ضماد مذکور شد
و تغافل نباید کرد که این مقدمه صرع باشد **صرع** سده غیر تامه باشد که در بطن دماغ
و مجاری اعصاب حادث شود و چون روح نفسانی از نفوذ در اعضا منع کنند
و جمیع اعصاب متشنج گردد و سبب آن خلطی بود که در تجویف دماغ حادث
شود پس اگر بلغم باشد علامت آن کثرت براق و مخاط و کثرت زبد در
حالت صرع و کدورت حواس و بلادت و بیاض و غلیظ قاروره
بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و ابنیون و با کتنو هر یک پنج درم کلقند
ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشک دانه با دارچینی خورانند و سکنجبین
و عسل مناسب بود و بعد از نضج شبقه حب ایارجه و اسطوخودوس و قوقایا
و مطبوخ تربد و صعتر بای قویه کنند و این حب مفید افتد ایارجه فیقرا و تربد
و صبر هر یک نیم درم و افتیمون حب النیل هر یکی نیم درم تخم الحنظل و کمدریوس
هر یک دانگ کوفته و بیخته با ب رازیانه بسرشته و حب سازند و مصروع را
از گرما و سرما و جای بلند در آب روان و نشستن در مستراح و جای تاریک
بلند و مکشوف در حمام و تناول مزورات مثل سیر و پیاز و کرفس اجتناب باید

وتحفظ از مستی و سواری خصوص اسب و دوانیدن و در دولاب و چرخ آب
براق نظر کردن احتراز کنند و جندبیدستر با روغن زنبق در بینی کشند
و حلتیت در ماء العسل بجوشانند و در وقت صرع بحلق ریزند و مثرودیطوس
و تریاق اربعه تناول کنند و معجون سلیاطوس نیز مفید بود صفت سیساکیوس
عاقرقرحا اسطوخودوس هر یکی پانزده درم غاریقون پنج درم قردمانا و
حلتیت و زراوند مدحرج هر یکی دو درم بکوبند و سکنجبین عنصلی بسرشند
و یک مثقال تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت ان خفقان و افکار
فاسد و حموضت طعم زیره بود علاج تنقیه دماغ کنند بمطبوخ افتیمون و حب ان
و تقویت دماغ ببوییدن نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشک و غالیه و شونیز کنند
و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مرزنجوش بجوشانند و بر سر ریزند و شراب انگور
با تریاق اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و عود فاوانیا حمایل بندند و در
دهند و سرکه عنصلی و عسل و حنظل غرغره کنند و اگر ماده از خون
باشد علامت ان ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت صرع
و اوداج ممتلی شود و روی بر آید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث
گردد علاج فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوییدن
سرکه و گلاب و مالیدن روغن گل و تناول حبوب فواکه و اگر از

ماده صفرا

ماده صفرا بود و این نادر افتد علامت ان التهاب و اختلاط عقل
و صفرت روی و چشم بود علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه
و رب سیب و رب به تناول کنند و پای بشوره آب گرم و خطمی کنند
و اکثر اطفال را حادث می شود و انرا ام الصبیان می گویند و اگر طفل
باشد اگر صرع بشرکت معده حادث شود علامت ان غثیان بود
و اختلاج لب و رعشه و رطالت معده و کثرت لعاب و شهوت
صرع در امتلا و ضعف ان در عقب قی علاج ان قی کنند بطبیخ شبت
و ترب و انزرکی عسل و سکنجبین و تلیین طبیعت بحب ایارج و شبیار
کنند و بعد از ان تقویت معده بجوارش مصطکی و عنبر و ماده الحیات
کنند و غذا نخوداب باشد و خشکدانه و دارچینی و کرویا و کبک و تیهو
خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل قدمین و ساقین و دستین
و رحم بواسطه ریح غلیظ یا ماده بخار غلیظ بود که از ان عضو متصاعد
شود و علامت ان او باشد که احساس چیزی کنند مانند بخار یا دبیب
نمل که از ان عضو مرتفع شود و بدماغ رسد و با ان غشی و شخوص عین
و شارب باشد علاج ان تنقیه بدن و دماغ بحب قوقایا و ایارجه
کنند و تقویت و تسخین سر با دهان حاره و اصلاح حال ان عضو کنند

بر لکی و شادن بجمه بی شرط و با شرط و صحیح بو بسط بخارات که از کرم کرده
وحیات متصاعد شود حادث کردد علامت آن کرث لوب
و سرعت هیجان اشتها و وجع بطن و احساس صعود بخارات بود علاج
آن قتل و دفع آن کرم بود چنانچه کفته شده باشد و اکر بسبب لسع عقرب
و دیگر حشرات حادث شده زراوند دو درم کلنکبین ده درم
و صاف کرده یک درم تریاق اربعه در آن حل کنند و بپاشانند و اقسام
رحم نیز شبیه بصرع است و علاج آن بجای خود کفته شود آن الم
و حال کند پس شغو است که صرع در اکثر اوقات بنچ ایام و بران دشوار
بود و اکر شیرخواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل
شود و کویند اکر عاقر قرحا بکوبند و در بینی مصروع دمند اکر عطسه کند امید
بر شفا داشت و تریاق عاینه مصروع را عظیم نافع باشد صعتر او
... ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار خطمای و قسط و مرو عروق ...
بکوبند و بعسل کف کرفته بسرشته و مثقال از آن شربتی باشد سکته سده تام
باشد که در بطنهای دماغ واقع شود و جمیع اعضا را از حس و حرکت
باز دارد و بوسط آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب بر دماغ و میان
روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض بغتتا حادث شود

سبب

سبب بسده ... بخار و امتلا و ... کثرت خواب بعود ... و قوه و بدین بعود ...
دلالت کند بر اختناق ... و سده در ... دماغ ... امیدی که معلوم شود ...
یا به پاره پشم یا پنبه ... برینی نهند اکر متحرک شود دلیل حیوه باشد ... آب کنند ...
و تفحص نفس کنند یا ایینه در برابر ... اثر ... دلیل حیوه باشد ...
کنند ... علاج ...
اوکرم کرده بر بالای او نهند ... و ...
برا او طلا کنند ... تریاق ... در حلق ...
... و کلنکبین ... در بینی ...
هیچ ... کردد ... در زبان ... سه درم و کلنکبین
ده درم ... و ...
و بعد از ... تام ...
و احتیاج ... اکر ... مستقل کردد
و سکته از امتلا ... حادث کرده علامت آن ... غلبه خون ... و در آن فصد قیفال کنند
... و ...
بانو ... و ...
... و ... تقویه ... مشمومات بارده ... سکته بلغمی ...
و ... قسط ... حلبه ... و ... زنجبیل ...

شب در یکده درم [illegible] هر یکی نیم درم قنطوریون باریک دو درم کوفته و فتاکرده عسل
بیست درم و اینکه هر بار ده درم دیوره دانگ شد و مقدار یک نیم درم کوفته و بیخته بر آن
کنند و بکار دارند

بر سر آن کنند و بکار دارند **مالیخولیا** تغیر ظنون و افکار بود از مجرای طبیعی
و سبب آن یا سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود
یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و بشرکت مراق نیز بود و علامت آنچه
از امتلاء بدن و دماغ بود نحافت بدن باشد و سواد لون و بطوء بثرات
و اختلاف نبض و صفار قاروره و شدائد دوست دارند و نظر در زمین
یا در چیزی کنند و همچنان بمانند و کثرت فکر و غم و سکوت و عجب
نیز باشد علاج وقید صافن کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاو
زبان هر یکی سه درم عناب هفت دانه سپستان بیست دانه نبات ده درم
تناول کنند و بعد از نقیع شقیقه و دماغ حب ایتیمون و مطبوخ ملیله کنند
و مخ داب با مغز بادام و اسفناج خورند و پالوده از نشاسته و نبات
و روغن بادام نیز مفید بود و شراب رقیق نوزاد و ماء حمام و تر بینی بروغن
بنفشه و کدو مفید باشد و از اغذیه غلیظ و اطعمه سوداوی و اشربه طریفه
و مالح و حامض احتراض کنند و استعمال تعب در ریاضت نباید کرد
و از سعالج این مرض ملول نباید شد و مکرر شقیقه نباید کرد و اگر این مرض
از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت منخرین و سیلان لعاب

و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب بود علاج آن هر روز جلاب
از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و تخم کشک و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با زیره یا با شوربای مرغ سه دانه خورند و بعد از نضج شقیه با این مطبوخ کنند
سنا هفت درم بالنگو و نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند و
صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال یا هفت مثقال در آن حل کنند و بنوشانند
و این [illegible] نیز مفید بود افتیمون چهار درم بنفشه و ایارج فیقرا هر یکی دو درم
غاریقون یک درم نمک هندی یکدرم و نیم اسطوخودوس یکدرم و نیم بکوبند و بآب
رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع دو درم اگر زنی باشد و این مفرح نافع بود
از بالنگو پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و قرفه و دارچینی و جوز
بویا و فاخله و نارمشک و بهمن سفید و سرخ و زرنباد و درونج و زعفران تخم بادروج
تخم فرنجمشک هر یکی ده درم مشک خالص دانگی جمع بکوبند و هلیله
کابلی چهل عدد املج سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید
پس صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آورند و از آتش فرو گیرند و ادویه
در آن ریزند و بهم بر زنند و احیانا مثقالی از آن تناول کنند و اگر از احتراق
صفرا بود علامت آن بیخوابی و هذیان و اضطراب و غضب و خشم

وصاح

وصاح و صفرت لون بود علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله یا افتیمون یا معجون
نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر زنان بر سر دوشند
و بنشاط و سماع بالحان و نغمات و حضور یاران انیس مشغول کنند
و استحمام معتدل مفید بود و بخطمی و بنفشه و برگ بید و سر و انار ام شویند و پوست
خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و سر به بخار آن فرود
آرند و بر سر نیز ریزند و اگر از احتراق سودا بود علامت آن بیشتر و معالجه
آن مشکلتر بود علامات آن کثرت فکر و غم و گریه و فزع و تخیلات فاسده
و دورشی صلبه بود علاج هر روز جلاب از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یکی سه درم
بالنگو ده درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و گوشت ماکیان با اسفاناج
و مغز بادام خورند و بعد از نضج شقیه بمطبوخ افتیمون و ایارج جالینوس
و ایارج لوغادیا و معجون نجاح کنند و ماء الجبن درین قسم مفید بود
شیر بز رطلی بجوشانند و در حالت جوشیدن فرو گیرند و یکی وقیه سکنجبین
افتیمونی بر آن ریزند و بر هم زنند پس صافی کنند از بیرون و شرب نمایند
و احیانا این مفرح خورند صندل ورق گل و سعد و قرنفل هر یکی پنج درم
قرفه فرنجمشک پوست ترنج هر یکی سه درم مشک دانگی کوفته و بیخته بشراب

سیب بپزند و بکمچه در شراب گاوزبان حل کنند و تناول کنند
و دواء المسک حلو نیز نافع بود اما انچه بشرکت مراق بود بواسطه
ورم ان باشد یا سده ان از خلطی سوداوی و بران سبب بخارات
متصاعد گردد و افکار متغیر گردد علامت ان انتفاخ و لین بطن و ضیق
صدر و کثرت ریق و جشا و وجع بود و حبس بخارات کنند که متصاعد
شود علاج هر روز جلابی از بابونه و گاوزبان و رازیانه و کلقند تناول کنند و غذا
زیرباج و بعد از نضج شراب در ورم سکرده درم بجوشانند و معجون خیار شنبر بحلیل(?)
و ران حل کنند و بیاشامند و ضمادهای لینه استعمال کنند و اگر این نوع حرارتی
باشد جلابی از نیلوفر و تخم کاشنی و ورد و بادرنجبویه و ترنجبین و نبات خورند
و شراب بنفشه و خشخاش لعق کنند و غذا جو و بنو ماش خورند با مغز بادام و اسهال
نکنند و ترطیب دماغ به روغن کدو و شیر زنان و بر سر و ترپهنی بروغن بنفشه مفید بود
و استحمام و آب گرم بر مراق ریختن مناسب باشد و از جمله انواع مالیخولیا
قطرب بود و ان صیرانی بسبب باشد و علامت ان غضب و قهر دائم بود
و از ان جمله داء الکلب و ان نیز از احتراق دم حادث شود و علامت
ان ضحک و لعب و عبث و قهر و اذیت مردم باشد همچو طبیعت کلاب و از ان جمله
باشد و علامت ان تحرک بسیار و بی ارامی و از مردم گریختن و شره

محبوس بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروح چند باشد و علاج این همه
علاج مالیخولیاست عشق نیز از مالیخولیا شمرده اند و سبب آن باشد
که مردم را بر فکر صورت خوب دارد علامت ان صفرت لون
و غلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بیخوابی و سرعت و صغر و اختلاف
نبض بود و اطبا این را سرو کشد(?) علاج او انست که بکارهای بزرگ و سفر
و صید اشتغال نمایند و ترطیب دماغ بادهان و نطولات کنند و تقویت
قلب بشراب حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی زیرباج خورند و ترک دیدن
محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج بود و الا نصیحت
و تقبیح معشوق و سرزنش و اسهال الخمی(?) کنند که از ان بازاید و کثرت مجامعت
با غیر محبوب نیز مفید بود نسیان فراموشی بود و ان فساد فکر یا ذکر یا تخیل
باشد و سبب ان امتلای بلغم باشد بر اجزای دماغ علامت ان کثرت
خواب و تری بینی و صفرت(?) چشم و گرانی سر و کدورت حواس بود علاج هر روز
جلابی از بابونه و تخم شبت هر یکی سه درم و رازیانه دو درم و کلنگبین ده درم
تناول کنند و غذا نخود آب باشد خشک دانه و کبک و تیهو و دراج خورند
و توابل در ان کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و تیوفادیا(?) کنند و فودنج
و صعتر در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و غیرها

وقطر ومرزنجوش بر سر مالند و جنبه بیستر و خوردن و مشک بویند و مانوتر
ومرزنجوش بجوشند و بر بخار آن فرود آرند و اصابا مادة الحیاة
ودج و زنجبیل پرورده و سرکه عنصلی و سکنجبین آن تناول کنند و مصطکی و
کندر بخایند و مشتغل بخور عنبری کنند و از آب سرد و تحول بارد احتراز کنند
و اگر بجای آب ماء العسل با شراب ریحانی خورند بهتر باشد و درس و محادثه
و استماع آوازهای بلند مفید بود دواء مفید فلفل دار فلفل و دج دارصینی
زنجبیل هر یکی ده درم [illegible] دو درم جوز بویا و زعفران و عود هر یکی ده درم
مشک دانگ کوفته با عسل بسرشند و یک مثقال تناول کنند آخر کندر و ج و سعد
هر یکی دو درم فلفل زنجبیل هر یکی بجزء کوفته باد و چندان عسل بسرشند
ونسیان بسبب سودا نیز واقع شود و علامت آن سهر و خشکی منخرین و کبو
دت لون و بطن و تنگی بود علاج آن هر روز جلابی از نیلوفر و گاو زبان
و بالنگو و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند
و غذا اسفیدباج و نخود با مغز بادام خورانند و استحمام و تنه بینی و کری ملمس
و تخیل آتش و شعله و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر
با عرق گل و جو با آب سرد بیاشومند و غذا اسفیدباج با مغز بادام
و اسفناج با حریره از نشره بسبوس و نبات. و روغن بنفشه و ترطیب [illegible]

بروغنها و نطولها بارده مفید بود **فالج** استرخای بود که در شق از بدن
حادث شود و سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را ممتد
گرداند علامت بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی متفاوت و قاروره
سفید باشد و اگر لون عضو مفلوج متغیر شود و لاغر و پژمرده بگردد امید
آن بر نتوان داشت علاج او آنست که چهار روز تا توانند تقلیل طعام
کنند و از ادویه و [illegible] هیچ نخورند و بانگ آب گوشت با زیره و دارچینی
سازند و بجای آب ماء العسل خورند و بعد از چهار روز جلابی از دارچینی
و بالنگو و انیسون و بیخ [illegible] و گلنگبین بخورند و غذا نخود آب با نشره [illegible]
دانه و فلفل و دارچینی پخته بود و بعد از نضج تمام این حب [illegible] حب ایارج فیقرا
[illegible] بوزیدان ماهی زهره و ترنجبین خراشیده و کوفته بروغن بادام
چرب کرده هر یکی درم غاریقون و حب الحنظل و انیسون هر یکی نیم درم
[illegible] و انکی و [illegible] داتکی کوفته [illegible] با آب [illegible] سرشته حب
سازند و بعد از دو روز این حقنه استعمال کنند برگ [illegible] و برگ بید انجیر
و سلق و شبت و بابونه و مرزنجوش [illegible] و کلیل الملک و حلبه
و [illegible] هر یکی هفت درم تا ده درم بجوشانند و صاف کنند و شکر سرخ
و عسل و [illegible] هر یکی ده درم در آن حل کنند و با روغن زیت پانزده.

حدم

استعمال کنند واگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته ذکر رفت مناسب
باشد و تریاق کبیر و مثرودیطوس و جوارشنی بلادر و مر کرا که باید استعمال
احیانا تناول کنند بشراب العسل و فلفل و دارصینی و فقاح اذخر و عاقرقرحا
خایند و چون اسباب تیره ظاهر شود روغن قسط و ناردین و شونیز
و سداب و نفط سفید و امثال ان در اعضاء علیل بمالند و مشک
و کندش و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند و سوسن و نرگس و یاسمین
ببویند و با این ماء الاصول مداومت نمایند صفت تخم رازیانه پنج کرفس
وادخر هر یکی هفت درم تخم رازیانه و کرفس و انیسون هر یکی ده درم بادیان
و زراوند و شونیز هر یکی دو درم در دو من آب بجوشانند تا یکمن ماند
و با یکمن عسل بقوام آرند **تشنج** انست که عصب با مبداء خویش جمع
و عضو نیز تابع او شود و بواسطه ان از حرکت انبساط باز ماند سبب
ان رطوبت بود که عصب و عضله را ممتلی گردانیده باشد و در طول
ان نقصانی و در عرض ان زیادتی واقع شده و انرا تشنج رطب
و امتلایی نیز گویند و این بغتتا واقع شود و علامت ان علامات
امتلا و غلبه بلغم بود و علاج ان همچو علاج فالج باشد و اگر بسبب یبوست باشد
که اعصاب را عارض شود و انرا تشنج یابس گویند و این نوع منکر بود

مساله ٢٢

و سبب ان یبوستی استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیف یا حمیات
حاده و امراض کثیر التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامات
ان باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب مجففه بود علاج ان
ترطیب بدن کنند باغذیه چرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی
تازه و حسو و حریره و شوربا و امثال ان و از اشربه شراب بنفشه و خشخاش
و انار و عناب و آب خیار و کدو با نبات و شراب رقیق با مزوج مفید بود
و نیلوفر و بنفشه و خطمی و خشخاش و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و بران
نشینند و بر عضو می ریزند و بعد از ان موم روغنی از روغن بنفشه و موم
و کتیرا در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج
بسبب کرمی عفونت حادث شود تریاق اربعه در شربتی از نبات
حل کنند و بیاشامند و اگر بسبب ورم عصب باشد علاج ان اخواهد
امد و بسبب کرم نیز حادث شود و علاج ان قتل و اخراج کرم بود
کزاز **کمرد را** اما کزاز تشنجی بود که عضلات ترقوه را حادث شود و تمدد
تشنج عصب بود از جهت مبداء و از جهت خلاف چنانکه عضو به طرف
حرکت نکند و علاج هر دو همچو علاج تشنج باشد **لقوه** مرضی بود که در
گردد عضلات روی و چشم واقع شود و شق از روی بجهت غیر طبیعی بجذب

واز جهات خود بگردد وسبب ان یا تشنج بود یا استرخا انچه از تشنج
بود علامت ان تمدد پوست پیشانی وقلت بزاق بود واز جانب
صحیح چشم بر هم نتوان نهاد وعلاج ان همچو علاج تشنج بود وانچه از استرخا
بود علامت ان استرخا وضعف حرکت دهن وکدورت حواس
خصوصا حس ذوق بود وجفن زیرین فرود آمده باشد وحنک نیز مسترخی
شده وتدبیر علاج انست که تا هفت روز یا چهارده روز معالجه نکنند
واب نخورانند وتا توانند چیزی نخورانند چنانچه در فالج گفته شده وبعد
از ان جلابی از ازاریانه وانیسون وباللکو وکاغذ تناول کنند وغذا
نخوداب با فلفل وزعفران با دارچینی خورانند وگوشت اسب وشتر
بچه وکبک وتیهو مفید بود وشحم نجیب فرو وصفرانای حاده کنند وپوست
بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند وبیرون غرغره کنند ودر خانه تاریکی
نشینند ومرزنگوش وسعتر وصندل سفید استر بجوشانند ودوی بخار ان
فرو دارند وکندر ومصطکی وحلتیت بخایند ووج وفلفل وجوز
بویا وقرنفل وعاقرقرحا در دهن گیرند رعشه علتیست که در
اعضای ظاهر شود وسبب عجز قوت محرک از تحریک عضل یا ثبات
ان بر سبیل اتصال پس حرکات ارادی یا ثبات ارادی بحرکات

غیرارادی مختلط شود وسبب این مرض سوء المزاج بارد بود
مادی یا ساذج که عارض عصب گردد وشایع در مدمنین الخمر را
بسیار واقع شود واز شراب اب سرد بافراط واعراض نفسانی نیز حادث
شود وانچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت ان علامات غلبه بلغم
باشد علاج هر روز جلابی از انیسون وازازیانه وکلنگبین تناول کنند وغذا
نخوداب با فلفل وزعفران بگوشت اسب وکبک ودراج خورند وشحم
نجیب ایاره کنند وبعد از تنقیه روغن قسط وزنبق ونرگس در پشت
بمالند وبحمام گرم رفتن وبافتاب نشستن نیز مفید بود ونارجیل وموز خوردن
نافع بود وانچه از سوء المزاج ساذج بود وسبب ملاقات سردی داخل یا خارجی
علاج ان حلتیت با ماء العسل یا کلنگبین تناول کنند وادهان حاره استعمال
کنند وانچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد وتقویت دماغ
بروغن گل وصندل ورب فواکه مفید بود وانچه سبب اعراض نفسانی مثل
غضب وخجالت بود ازالة ان سبب باید کرد بد صلیکه کرده باشد واگر سبب
گزیدن حشرات عارض شود شراب باللکو یا تریاق تناول کنند
ودر ان از سبب گزیدن وگاه باشد که رعشه سبب یبوست بدن بود
تناول شراب بنفشه وخشخاش وغذا انبوه ماش با مغز بادام واسفناج وفروج

و دهن فربه و مربه از نشاسته و روغن بادام و نبات و ترنجبین بر روغن بنفشه

اختلاج جستن اندام باشد و جستن ابرو و چشم و روی و لب بنحو خود لغوه
باشد و سبب آن رطوبتی لزج باشد که حرارت غریزی آنرا تحلیل بالریح
و بخار کند و سبب غلظ از مسام زده بیرون نتواند شد و قوت دافعه خواهد
که انرا دفع کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب اختلاج گردد
و علاج آن تریاق اربعه با شراب بالنگو تناول کنند و آن عضو را بروغن قسط و ناردین
بمالند و اگر احتیاج گردد شبیه بحب ماء و ایارج که مسهل بلغم باشد بکنند **خدر**
انست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان
یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلط
غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی گردد پس اگر علامت غلبه خون ظاهر بود
فصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات غلبه بلغم باشد تنقیه کنند و سعالات
فالج استعمال کنند و اگر بواسطه یبوست بود علامت آن نحو علامات تشنج یابس بود
و علاجش همان باشد و اگر بسبب ضغطه و رمی باشد یا سخت بستن عضو یا بر
نشستن علاج آن منع ضاغط بود و تقویت عضو **زکام** عبارت از فضلاتی
بود که از دماغ فرو آید اگر به بینی آید زکام گویند و اگر بحلق و سینه فرود
آید نزله گویند و سبب این مرض اگر سوء المزاج حار بود که عارض دماغ گردد

حرارت

سبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاده حریفه علامت آن حمرة
و حرقت چشم و تقاطر بینی بود علاج آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و قرائن
تقتضی بود و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا اسفناخ و
مغز بادام و اسفناخ خورانند و از گوشت و برنج و بخارات احتراز کنند
و اگر علامات امتلا باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شیرخشت
و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر هر یکی ده درم و بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن
بنفشه استنشاق کنند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود و بیبس و سرکه با صندل
و کشنیز تنجیح کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب داخلی یا خارجی عارض
شود علامت آن تری بینی و کلال حواس و ثقل و کسل بود و بهوای گرم
استراحت کنند علاج سر بر بستار نشیمن و غیره گرم دارند و طلای از زنجبیل و فلفل و پیر
سیاوشان و بالنگو و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با برنج و مغز بادام
خورانند و اگر طبیعت محتبس باشد سنا نه درم بنفشه و نیلوفر هر یک دو شش و تمر هندی
هر یکی سه درم شکر سرخ و خیارشنبر هر یکی ده درم بیاشامند و شبت و بابونه
و گاوزبان و بیخ سعتر و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و بر بخار
آن فرو دارند اگر درد سر حادث شود در پیرانی مفید بود و اگر تنخه از بینی آید رقیق بود

شونیز و افیون بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و بر آتش ننهند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود بکبنه روسنه ادس و کاغذ بخور کنند و در زکام و خواب مفرط نکنند و به پشت باز نخسپند تا ماده بسبب بر نریزد و اگر احساس دغدغه در حلق کنند بتنحنح اخراج کنند و سکی گرم کنند و آب و سرکه بر روی ریزند و بینی در آن فرو دارند اما در نزله از غذاه و چیزها که شود و ترا اجتناب باید نمود و جلاب از بنفشه مربی یا شراب بنفشه یا ترنجبین خورانند و با قلی آب با روغن بادام و حریره از نشره سبوس و نشاسته و روغن بادام و تخم خشخاش و اگر با سعال بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در امراض حلق ان شاء الله تعالی

بر محافظت صحت عین واجبست که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید و گوشتها و طعامهای شور و پیاز و امثال آن احتراز کنند و چشم از هوای سرد و گرم و دود و غبار نگه دارند و دامانی کتابت و بی خوابی و گریه مجتنب باشند و نظر بر اشیاء براق نکنند و استعمال معتدل و تدهین بر روغن بنفشه و کدو و روغن بابونه و کحل الجواهر احیانا در چشم کشند

اگر رمد از غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و نیلوفر با ترنجبین جلاب سازند و غرغره کنش

با مغز بادام و اسفاناخ خورانند و شیافه قرص بنفشه کنند و توتیا و شیاف ... و کحل کشند و اگر از ماده بارد رطب بود علامت آن دمع و رمص بود بی حمره و وجع و در عقب خواب و اکل زاید بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کاسنی و نبات تناول کنند و بعد از نضج شیافه بایاره فیقرا یا قرص بنفشه با تربد و شیاف توتیای بریان کرده کنند و غرغره بماء العسل و رازیانه کنند و روشنایی کبر و بلیلتون در چشم کشند

رمد و بسی حاد بود که در ملتحم حادث شود اگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و خارش در چشم و ضربان صدغین و کثرت تمدد و دمع و رمص و ثقل باشد علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بطبوخ فواکه و نضوج آن کنند و شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و اگر صفراوی بود علامت آن سوزش و وجع و خارش بی دمع و رمص باشد علاج آن از آب انار زمینی یا تمر هندی و نبات تناول کنند یا بنفشه و اجاص و عناب و نبات بجلاب سازند و شیافه بطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه و در زیره و دوغ شیر زنان و سفیده تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و روناس گل و گلاب و لعاب بزر قطونا و ما یشابه بر صواعی چشم ضماد سازند و شیاف ابیض

وکافور و افیون در چشم کنند و اگر بلغمی باشد علامت آن انتفاخ چشم بود
وکثرت رمص و دمع و التصاق جفن و ثقل اما حمرة نباشد علاج تنقیه
دماغ کنند و بحب ایارج و حقنهای نرم و اگر سوداوی بود علامت
آن صداع و یبوست چشم بود و صفره بر جرم نرسد علاج شراب بنفشه و نیلوفر و کاسنی
تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام خورند و ضمادات و نطولات
استعمال کنند رمد عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم نیک فرو شود
و بیشتر صبیان عارض شود و علاج او همچو علاج رمد باشد و حجامت نقره
دار سال علق سینه بود و در رمد مطلق از گوشت و شیرینی و جماع [illegible]
طرفه نقطه خون باشد که در طبقه ملتحمه حادث شود بسبب لطمه یا ضربه
یا حرکتی عنیف یا صیحه شدیده علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب
و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطره
خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و روغن
گل و سفیده بیضه نیز شاید و در ابتدا اما میشاد گل ارمنی و فوفل بر حوالی
چشم ضماد سازند و اگر طرفه بسبب مره حادث شود از گوشت و شیرینی
احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و شیره [illegible] بنفشه یا تمر هندیا

یا بمطبوخ هلیله کنند و شیاف ابیار بکشند صفت اسفیداج مغسول ده درم
انزروت سه درم نشاسته و کثیرا هر یکی ده درم افیون نیم درم سحق کنند
و شیاف سازند و در وقت حاجت با آب بسایند و در چشم کنند ظفره
زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد و علاج
آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایارج جالینوس کنند و از [illegible]
و دسومات و حوامضات بلغم احتراز کنند و شیاف قیصر و باسلیقون و روشنایی
در چشم کنند و ظفره غلیظ بود بهترین علاج آن کشط باشد سبل پرده باشد
که از اطراف چشم ظاهر گردد و بتدریج زیاده شود و سبب آن امتلاء عروق
چشم باشد از خون غلیظ علامت آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف
بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از روشنی چراغ متاذی باشد
علاج فصد عرق پیشانی و عرق ساق کنند و احتراز از غبار و دود و
جماع و طول سجود کنند و بعد از جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین
و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام خورند و بعد از تنقیه
این مطبوخ بیاشامند سنا و گل و بنفشه هر یکی پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله
سیاه و زرد و کابلی هر یکی هفت درم تربد ضعیف شیره بروغن بادام چرب
کرده دو درم [illegible] و ترنجبین هر یکی ده درم تخم [illegible] بریان کرده نیم دانگ

بعد از آنکه مزوکرده برابر مطبوخ دهند وشیاف احمر وشیاف قلقطند و
باسلیقون و دینارجون در روشنائی در چشم کنند صفت علاج سحج و سحج
ورو سحیج مس سوخته پنج درم زنجار دو درم نوشادر نیم درم وزاج مصعد
هر یکی یک درم سحق کنند وشیاف سازند ووقت حاجت باب رازیانه
بسایند و بکشند و اگر بدین معالجات به نشود بعد از عرض لخط باید کرد
جرب خشونت باشد که در باطن جفن حادث شود و باآن خارش بود
علاج فصد قیفال کنند وشیاف احمر واصفر و روشنائی بکشند و اگر بار نفع
شود ادویه حاده استعمال نکنند و شیتره مطبوخ هلیله یا حب افیتمون کنند
و جفن باز کرده و ماذو سحق کرده بران افشانند و زمانی بگذارند
پس بآب بشویند و اگر مزمن شود و جفن غلیظ شود و جرب با مراد و شب جفن را باز
می کرده باشند و بنگر حک می کنند تا خون ازان بپالاید و ادویه حاده بران
افشانند و شیاف ابیض و شیاف اخضر در چشم کنند جرح سبب آن ماده بثر
باشد و علامت آن وجع و ماص و ضربان باشد علاج آن فصد قیفال
و حجامت کنند و شیتره حب بنفشه و ایارج کنند و شراب بنفشه و عناب تناول
کنند و غذا ماش با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد کتاب تیره
حماش خورند و شیخ سوخته و شادنج بشویند و بسایند و ذرور سازند

سوزش چشم بسبب انصباب اخلاط تیز یا از تصاعد بخارات بود علاج
اگر علامات امتلا ظاهر بود فصد کنند و تلیین طبیعت و بعد از شیتره این
کحل بکشند فلفل دارفلفل هر یکی درمی زعفران چهار درم حضض
شش درم سنبل چهار درم کافور دانگی بکوبند و استعمال کنند و اگر علامات
امتلا نباشد توتیا غوله بکشند و کاشنی نیز بکوبند و با روغن گل ضماد کنند
نزول الماء عبارت از رطوبت بود که در ثقبه عنبیه ریزد و مانع ابصار شود و سبب
آن برودت مزاج بود یا ضربه و سقطه که عارض شود یا در عقب صداع
مزمن حادث گردد و علامت آن در ابتدا تخیل مثل پشه و موی و دود
و شعاعات مختلفه کنند علاج هر روز جلاب از رازیانه و بالنکو و پنج
نمک و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب و بعد از تنقیه شیتره دماغ حب
ایارج و حب قوقایا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب
محترز باشند و شیاف مرارات و باسلیقون در ابتدا بکشند و این شیاف نیز
مفید بود دوای تخم الحنظل یک مثقال فرفیون نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج
یک درم و نیم زهره بز ده درم همه باهم بسایند و بآب حل کنند و بعد ازان
باب رازیانه یا بدرا شیاف سازند و خشک کنند و بوقت حاجت بکحلاب
بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود و منع ابصار کند انزال الغراز

قدح علاجی نباشد جهر آن باشد که بروز نه بینند وسبب آن قلت روح
باصره یا رقت آن بود علاج ترطیب وتقویت دماغ کنند باغذیه
رطبه وتغلیظ خون باغذیه لزجه مثل هریسه وپاچه واز میوها انگور
ولیمو مناسب بود وبرود وصرم در چشم کشند عشا آن بود که بشب نه بینند
وسبب آن بخاری غلیظ باشد که در دماغ مرتفع شود وروح باصره را غلیظ
گرداند ودر روز بواسطه حرکت وضوء آفتاب آن بخارات لطیف
گردد وابصار حاصل شود علاج هر روز جلاب از زراوند ونمک و
کلقند تناول کنند وهذا نخود آب با مغز جان وکبک چوزه وفلفل
وزنجبیل ودارچینی در آن کنند وبعد از تنقیه بحب ایاره وقوقایا
کنند وعطسه از نه بیرون کنند شش وچند بار ستر وفلفل وبابونه وشبت
ورازیانه وخشک بجوشانند وسر بخار آن فرود آرند واکتحال در چشم
کشند مرارا مسک وزعفران وزهره کلنک وزهره شبوط متساوی سحق
کنند وبر آب رازیانه شیاف سازند وبوقت حاجت با آب بسایند ودر چشم
چکانند سبل سفیدی باشد که در طبقه قرنیه حادث شود واگر جرم از قرص
وارد آید علاج تنقیه دماغ بحب ایاره وحب نفس وایاره جالینوس
کنند وزبان در انضیه مالیدن در حمام یا بعد از حمام مفید بود

زبد البحر

زبد البحر انزروت ونبات هر یکی چهار درم بوره یک درم سحق کرده استعمال
کنند واگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند سکنجبین واشق
وانزروت هر یکی چهار درم زبد البحر بوره تازه هر یکی هشت درم زنجار
ونمک اندرانی هر یکی درمی کوفته وسحق کرده با آب رازیانه یا شراب ریحانی
سازند ودر وقت حاجت در آب حل کنند وشیاف را در آن حل کرده
در چشم کشند وچیا نزلی از سر بواسطه انصباب چیزی وریختن مواد
بچشم حادث شود وسبب عدم تحلیل متمکن شود وانرا بدین علاج کنند
کندر وعنزروت وصبر ودم الاخوین وکحل واقلیمیا کهفه متساوی
بکوبند وبا آب رازیانه شیاف سازند انت که جفن غلیظ وسرخ شود
بواسطه ماده غلیظ اکال که بدان ریزد وباشد که قرحه ریم شود ومیز تولد
زند حادث گردد علاج اولا تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد
واستحمام مفید بود ومرهم گلاب وآب تودری بجوشانند تا منعقد شود
وضماد سازند با سفیده بیضه وروغن گل هم بر نهند وبر آن نهند ولیکن
مزمن باشد فصد عرق پیشانی وحجامت نقره باید کرد وکاسه کوفته نیم درم
وزنجبیل درم وزعفران وفلفل هر یکی درمی بسایند وبشراب بر نهند
وضماد سازند تحی زائیه شود که در جفن اعلی حادث شود وانرا

وانرا تحلیل کرده اند و بیشتر صبیان و مرطوبی مزاج را حادث شود
علاج آن است که شق کنند و بیرون آرند و نمک و زیره در آن ریزند
و صرفه بر که تر کنند و بر آن نهند تا بجبی که پخته بگدازد و بعد از آن با دو
ملصقه علاج کنند   رطوبت بود که در بطن جفن منجمد شود و آنرا
با انزروت و مخ بیض و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون
این مرض بسبب رطوبتی که در اشعار و اجفان متعفن شود حادث
کردد علاج او تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و موی را
که باز کوشته باشد بر کنند و بر آن انزروت و خون صفدع یا خون قراد گشته
یا قراد سک موضع نبت را طلا کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر با جینه
چه انکه تیز نغیبه بود یا موی بر کنند و سوزنی گرم کرده موضع موی را داغ
کنند و اگر یکی موی یا دو موی پیش بهشته با موهای دیگر بر و نشانند
یا سوزنی باریک در جفن فرو برند و آن موی در سوراخ سوزن کشیده
و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاجی بتر از کشیر
نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد از آن
بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی با طرف خارج آید و بعد از آن
صرف سوخته و مصطکی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند و شیاف

رمد

انتشار
اصفر و بلیقون و در شیاف سفید بود   ریختن شعر بسبب رطوبتی
بود که در اهداب جمع شود و علامت آن حمرة و صلابت جفن باشد
علاج تنقیه دماغ کنند و بعد از آن سر بهی بروغن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه
مثل بنوماش و اسفناج و کدو خورند و اگر انتشار بعد از امراض حاده
و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ نباید کرد و بجز ارتنی اکتحال
بود   که منبت اشعار بود بیخ نی و شنج و استه خرما و دود کنند و هم
یکی دو درم سنبل صبیه شان هر یکی درم حجر لازورد چهار درم سحق کنند و میل
در اشعار می کشند قمل جانور بود که از رطوبت عفنه در اشعار حادث شود
علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و قوقایا و اجفان را بآب نمک بشویند
و روغن استه زرد آلو تلخ در آن بمالند و صبر و مویزج طلا کنند یا بوره
و شب یمانی یا زیبق مقتول بآب دهن و نمک و از امتلاء و غذا اجتناب کنند و از
کنند و استحمام در حالت خلو معده بسیار کنند خیال نقطها و شعرها
و الوان تخیل بود که احساس کنند و شاید که آن سبب قوت حس
بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کند و علامت آن کلام و قوت
ابصار بود و تدبیر آن با غذیه تغلیظ کنند و گاه بود که تخیل اسطوانه
از دور کنند که از پیش چشم بر آید و سبب آن خلطی سوداوی بود

که در شریان حادث شود علاج آن تنقیهٔ دماغ بود بحب ایاره و بعد از آن
تناول اطریفل صغیر بود و اگر تخیل گشته در حالت عطسه یا مالیدن چشم
که چیزها سفید از زیر بالا بر می آید یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلاء
معده و حوالی عین کند علاج تنقیهٔ معده بقی کنند و تنقیهٔ دماغ بحب
ذهب و حب ایاره و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر
کند شدن چشم از ضعف بود علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود بسبب آن تشنج
بود که در اغشیهٔ دماغ حادث شود و طبقهٔ صلبیه را جذب کند و اگر آن
بواسطه یبوست باشد که از استفراغ مفرط یا تعاقبات امراض حاده و حرارات
شدیده حادث شود و علامات آن تقدم سبب بود و علامات تشنج یابس
علاج آن شربت بنفشه و حماض تناول کنند و غذا اسفیدباج و شیرهٔ مغز بادام
و اسفاناخ و کدو خورند و روغن بنفشه و کدو با شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید
و کدو و گل خشک بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء غشاء دماغ بود علامات
آن علامات تشنج امتلائی بود علاج تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایارج یا ادهان و روغن
بابونه و شبت و نرگس در سر مالند و اگر طفولیت از نهایت شیر دادن
و خوابیدن واقع شود تکلیف طفل گشته با نظر بجهتی خلاف آن کنند و از روی
حجره و مجمع افراد کنند و پرده بر چشم او نهند که در روبروی عین سوراخی

چنان کرده باشند

سامعه و در

چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا باز حال خود در آید
حافظ صحت سمع را باید که از اغذیهٔ غلیظ و مبخرات
و باد کرده و کرم و اصوات عظیم مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نماید
و احیانا روغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی
نشف کنند و چرک آن گوش پاک کنند تا جمع نگردد و کم تخم شود در
تنقیهٔ دماغ بحبوب و ایارجات مناسب بود اگر از غلبهٔ خون
باشد و علامات آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب
و قرص کشنیز تناول کنند و تنقیهٔ دماغ به مطبوخ هلیله یا فواکه کنند و آب برگ
و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و آب خیار و آب غوره و قلیل خمر
در گوش چکانند و اطراف گوش بصندلین و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بیخ
و بستان افروز طلا کنند و اگر علامات غلبهٔ صفرا ظاهر بود استعمال
مبردات مذکوره کنند و اگر وجع نوبتی تحت باشد حبهٔ افیون در روغن
گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات بلغم
ظاهر باشد تنقیهٔ بحب ایارج و قوقایا کنند و غرغره بسکنجبین عسل و روغن
قسط و سوسن و مرزنگوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب و مرزنگوش
نیز شاید و گلقند و رازیانه و شراب با کنکو خورانند و اگر علامات

سودا ظاهر بود و شیخنه بحب افیتمون و اصطمخیقون کنند و روغن نرگس
و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند و اگر این وجع
از نزله یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل سر و پیشانی و حلق
و اضطراب و سیلان دمع بود علاج فصد کنند و شراب خشخاش و نیلوفر و عناب
تناول کنند و غذا اسفاناخ با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله
یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن با ترنجبین و شیرخشت کنند و تریاق اسپغول بزر قطونا
بسایند و در گوش چکانند درو ترنگ و صندل و آب گشنیز در حوالی گوش چکانند و بنفشه
و نیلوفر و خطمی و بابونه هر یکی پنج درم و آرد جو و آرد باقلی هر یکی ده درم با هم بسایند
و با آب عرو با برگ و گشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر تحلیل نرود و علامات
جمع شدن مده و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و بزرک و مرزنگوش و شیر دختران در گوش چکانند
تا نضج یابد و منفجر شود و بعد از آن فتیله از کتان به عسل و مرزروت بیالایند و در گوش نهند
تا ماده پاک شود و اگر سبب طول ورم و مواد عفنه متولد شود علامات آن حس
حرکت و خارش بود آب درمنه و مرزنجوش با آب ورق شفتالو با بوره و سرکه
با آب هم مخلوط کرده در گوش چکانند بعد از آن فتیله ابریشم به بخند و در گوش میکرد آنند
و سعی کنند که عطسه یابد و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اگر از شرکت معده بود
علامت آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج شفیه معده تنقیه کنند

وتلیین طبیعت

وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره در گوش چکانند
و اگر از شرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج تنقیه
دماغ کنند بحبها و ایارجها و اکلیل الملک و ورق غار و برگ آس و مر
زنجوش بجوشانند و بخار آن برآرند و شعل آن فصد کنند و در گوش بسبب
باد سرد باشد که بگوش رسیده یا آب سرد که بر سر ریزند روغن مرزنجوش و
بابونه در گوش چکانند و سر گرم دارند و گوش بخار شلغم پخته و خردل و بابونه
و ضمایش مذکوره فرو دارند   اگر مولودی بود یا در بری یا بسبب زخم
یا وسقطی بود که موجب هتک عصبه منوزنه شود علاج نیز نباشد و اگر از غلبه
صفرا بود چنانکه در حمیات حاده حادث شود علاج هم در شراب بنفشه مربی
یا ترنجبین جلاب سازند با عناب ده عدد و جامن ده عدد بنفشه سه درم و تر
نجبین ده درم و غذا و تمر هندی یا آلوچه خورند و اگر تب باشد خواب و سهال
طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله با نیم درم سقمونیای بریان کرده و
روغن گل در گوش چکانند یا آب انار با پوست افشرده بجوشانند و بچکانند
و اگر سبب غلبه بلغم بود علامت آن ثقل سر و بلادت حواس و کثرت خواب
بود علاج هر روز علاجی از انیسون و بیخ کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا
نخود آب باشد و حلق دانه خورند و بعد از نضج شیاف حب ایارج قوقایا کنند

وروغن زرد آلوی تلخ وسداب درگوش چکانند یا زهره کلنگ واب مرزنجوش
وتخم الحنظل واپخ وخردل بکوبند وفتیله سازند ودرگوش نهند واگر بسبب سوء
دماغ بود علامت آن باریک شدن روی وبینی وعوز رمینی باشد واین نوع
بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود
بروغن بنفشه وشیرزنان وتناول اغذیه مرطبه مثل شوربا کشک وکدو وگوشت
بزغاله وروغن کدو وبنفشه درگوش چکانند واگر سبب تو بطن اجتماع ریح بود دانرا
نیز ابر احشاب بتوان دید علاج او نیست که بالش که برای این کار ساخته باشند گرم کنند
وبعد از آن روغن بادام وشیرزنان چکانند یا لیف روغن در آن چکانند
وبا بواد بحمام روند وگوش بر تاوه گرم نهند تا برون آید
او از گوش دانید باریک وحاد بود طنینی گویند وپیچ نرم وغلیظ بود دوی
وحدوث آن اگر سبب ریحی غلیظ باشد علامت آن تمدد وعدم ثقل بود
وگاهی ساکن بود وگاهی شدید کنند واگر سبب فضلاتی بود که بگوش ریزد
بو بسطه استلا دماغ علامت آن ثقل وتمدد ودوام طنینی بود علاج
جلابی از ارسانه وپنج نمک وافیون وکلقند تناول کنند وغذا نخود آب
بازیره ودارچینی وزعفران وبرگ شبت وروغن قسط وگوشت وفرفیون در
گوش چکانند یا آب ترب با شونیز وصینه بیه ببهر چکانند وبابونه وشبت

واکلیل الملک ونرجس وورق غار ومرزنجوش وترب وبرنجاسف
بجوشانند وگوش بخاران بدارند وادمان حمام منفعه بود واگر از امتلاء
دماغ بود اول تنقیه بحب ایاره واسطیخقون باید کرد وبعد از آن استعمال
غطوسات وتجاذبات واگر سبب سوء وضعف بدن باشد علامت او آنست
که در گرسنگی زایل شود ودر سیری ساکن گردد علاج آن ترطیب دماغ بود
وباد ادمان حمام وتناول اغذیه مرطبه وماالیه شیرزنان وروغن بنفشه
بر سر واگر سبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت کنند
بشوربای ماش وبیه وسیب وآب گوشت طیب واستعمال مشمومات معتدله
که دوی وثقل گوش زایل کند تخم الحنظل یکدرم بوره ارمنی یکدرم
جندبیدستر وزراوند مدحرج هر یکی دو درم ونیم عصاره افسنتین وقسط
مرزنجوش هر یکی دانگی کوفته وبیخ تر زهره گاو سرشته وشیاف سازند ووقت
احتیاج بمقدار عدسی بروغن بادام تلخ بسایند ودر گوش چکانند
اگر نوبت شیاف ما یتنا بلیکه یا آب عوده وعسل در گوش چکانند یا مرهم
یا بابلیقون استعمال کنند وبعد از آن باشه قطران بچکانند
اگر حیه در گوش رود علامت آن احساس حرکت بود علاج آب ورق
شفتالو یا جزباب گرم حل کرده یا آب بودنه اکرو افسنتین وشونیز وقنبیل وقسط

درگوش چکانند تا بمرد و سعی کنند که برون آرند بعطسه آوردن یا بآلت
مخصوص و اگر آب در گوش رود علامت آن آنست که بعد از جماع و شناب
کردن حادث شود و با آن وجعی باشد پس اگر تحریک سر و برجستن برون
نیاید چوب سست یا از بانی یا چوبی که از آن حیض کنند در گوش باید کرد
و طرف که برون باشد پاره پنبه بر آن پیچند و بروغن چرب کنند و بر روند تا
تا آب برون آید یا فتیله از پشم یا پنبه بر سر چوبی کنند و گرم کرده در گوش
نیاکردانند یا آب برصینه و اگر آب گرم رفته باشد روغن کل یا گرم گرم
کنند و در گوش چکانند — اگر حیوانی بطرق بجان از گوش رود آن شود جس
نباید کرد مگر وقتی که ضعف آرد و اگر بسبب افتتاح عرق بود یا از صدمه
یا ضربه حادث دوانند کی کافور در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند یا لسان الحمل
یا مامیثا یا اقاقیا یا آب انار در جوشونیده یا از سکنجبین تا و سرکه و انزرکی کافور
اگر گوش خارد آب افسنتین با روغن کل یا افسنتین در سرکه بجوشانند
و در گوش چکانند — [illegible] خشم — شم بطلان یا نقصان قوت شم باشد و سبب
ان خلطی غلیظ باشد که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج به بامواد جلای
از افیمون و حب خلک و کلکلنه تناول کنند و بعد از آن بخور با شیره خشک دانه و بعد از
نفخ سعوط بحب ایاره و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه استعمال عطوسات

سنند

کنند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه بجوشانند و بینی بر آن
و فودارند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با زیت بیامیزند و در بینی کنند
بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند مفید بود و اگر از نیابا وجعی و حرقتی
حادث شود روغن بنفشه استنشاق کنند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش
و فودنه خشم را نافع بود — نتن انف — بسبب عفونت اخلاطی بود که در مصفاة
جمع شده باشد علاج او اول تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل
غرغره کنند و فودنه و بادروج بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بول اشتر تیز
مفید بود و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و جوز و قرنفل
بکوبند و با آب فودنه یا مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند — قروح انف
اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال
مرهم اسفیداج کنند و یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و فتیله
را بموم روغنی از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب به دانه ملوث
کنند و در بینی نهند و از گوشت و شیرینی و بخارات احتراز نمایند و اگر قروح
کهنه بود بینی بسرکه بجوشانند و خربق سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند
بواسیر انف — گوشت زاید بود که در بینی روید و منفذ را تنگ کند علاج
فصد و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و بلیله و استعمال مرهم زنجار

کنند یا پوست لادن ترش بسایند و با آب برشته و فتیله سازند و در بینی
نهند یا زاج دو درم زنجار نیم درم سحق کنند و فتیله بران ملوث کنند
و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند   خشکی بینی در حمیات
حادث شود بسبب یبوست بود که بر دماغ غالب شود یا خلطی لزج
که بواسطهٔ حرارت خشک شود و این بدان بدانند که احیانا دفع شود علاج
ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از جمعات و بخورات احتراز کنند
اگر خون از بینی بسبب بحران بود در روز یا حوری قطع نباید کرد مگر که
از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون است علامت او آن است
که اندک اندک آید و تنک بود علاج شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف
بر سر ریزند و استنشاق آب کشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند
و عصارهٔ مادرزیج و کشنیز با اندکی کافور در بینی کنند و آب سرگین خر نیز
مفید بود و فتیله بمداد تر کنند و مازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی
سحق کرده بیالایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ و صدف و شاخ گاو کوهی و توت
بعضی مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف بسبب غلبهٔ خون باشد علامت
او آن است که بغلبه آید و غلیظ بود علاج فصد قیفال کنند و محجمه بر دوش و مراق
نهند و فتیله بغبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی ملوث کرده در بینی نهند و گل

و گل ارمنی و عدس و ورق گل و صندل و کنار و اوراق انگور و سعد و خشخاش
و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت
و جلقطار محرق بجلا محمر فتیله سازند و در بینی نهند و با مویه بند نخود انجیلی
دوری کنند   اخیون و انکی غبار آسیا و گلنار و عفص هر یکی نیم درم
بکوبند و با آب سرگین خر برشته و نسج عنکبوت بیامیزند و در بینی نهند
و اگر از طرف دهان آید محجمه بر کعبه نهند و اگر چپ آید بر طحال و صندل و
گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند   از آنجمله قلاع
است و آن تراقی بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد و اگر دموی باشد
علامت آن حمرة و حرارت و بوی امر آن بود علاج فصد قیفال یا جهار رگ
کنند و آب انار رین یا ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا اسفیدباج ماش و مغز
بادام یا الوکیلی یا تمرهندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع
آن کنند و دهن را هر روز بسرکه و گلاب بشویند و کشنیز و سماق و گلنار
و گل سرخ و عدس و فوفل و طباشیر نشاسته بکوبند و در دهن افشانند یا گلنار
و گل سرخ نشاسته و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یکی ده درم کافور نیم درم
سحق کنند و زرور سازند و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم
حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت عطش و وجع علاج

فتیله

کلغفنه و دار ایانه و نیم مکل جلاب سازند و شیره حب و ایاره و مطبوخ ترنبه
کنند و عاقرقرحا و مامیران و تخم ترب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند یا ورق زیتون و برگ خوخ و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند
و مضمضه کنند و اگر از ماده سودا بود علامت ان سواد لسان و لذع
و جفاف و عدم لعاب بود علاج شیره مطبوخ افتیمون و حب ان
کنند و مغز ساق گاو و پیه بط و روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر زبان و دهن
بمالند و در ابتداء مرض کنار و عاق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و در لعوق با تخم شبت و بابونه و اکلیل الملک و اگر این ثمرات
مشغول نشود و از ان نتی حادث شود اهلیلج و جوز سرو و فوفل در سرکه و گلاب
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زاج سفید و زرد و فوفل و گلنار و ورق گل
و کاق و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند   کنند دهن اگر از حرارت
معده باشد علامت او ان بود که چون اطعمه بارده تناول کنند ساکن شود
و در خلو معده زیاده بود علاج آب انار ریبی یا تمر هندی با نبات و ترنجبین
یا اسفناخ کرد یا سکنجبین یا نقوع فواکه تناول کنند و غذا اسفاناخ یا غوره یا انار
خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه ها زرد آلو و شفتالو و امرود و خیار گرد و
مفید بود   مسواک از شنبل عود و کاغذ و صندل ابجنه پوست ترنج و زنگ قاقله

او بر گرینه

تناول می کنند و بگلاب و نبات بر شته و حب سازند بمقدار نخودی و
در دهن گیرند و اگر بخر بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده و علامت
ان کثرت بزاق و بی طعمی بود و در خلا و امتلا یکسان باشد علاج در هفته
دو بار قی کنند بطبخ شبت و ترب و تخم خربزه و انزرکی عسل و نمک و بعد از ان
کلغفنه و دار ایانه بجوزند یا سکنجبین لعوق کنند و اگر احتیاج باشد تکیه حب بطبوخ
ترنبه شیره کنند و از اغذیه غلیظ و لبنیات اجتناب کنند و احیانا اطریفل
کبیر یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و مصطکی و کندر و قاقله و قرنفل
نجاینده و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل سرشته حب سازند و در دهن
گیرند و اگر سبب گوشت بن دندان باشد فصد جهار رگها قیفال کنند و علاج
و اجاص و تمر هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند
و بقرص بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین کنند و مورد و مازو و کنار در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گلاب و گل سرخ و سعد کوفته مارخ و زاک
و مصطکی و عود و فوفل و سیکه و قرنفل و هلیله زرد هم یک جزء رم و نمک
و کافور یک دانگ بکوبند و در بن دندان ریزند و اگر سبب تاکل اسنان
بود علاج ان کنند   محو علاج باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زودتر
بود و او را رایحه کریه باشد علاج ان فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون

بود و در نیمه بیرکه و آب غوره تا زایل نشود و بعد از آن فلونیا با اقاقیا
استعمال کنند و باقی علاج او همچو علاج قلاع بود

رفتن آب از دهن

در خواب یا بی خواب اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت
جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج شراب سیب و به و ریباس تناول کنند و آب ورق
سیب و به مضمضه کنند و کالشن باشند با نمک بخورند و اگر علامت غلبه خون باشد
فصد کنند و اگر سبب برودت و رطوبت بود علامات آن علامات بلغم باشد
علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و کلکلانج و در زبان و کوارش مصطکی و عود
تناول کنند و قلیا یا و اغذیه که در آن رطوبتی چندان نباشد با توابل خورند و نان
و عسل نیز مفید بود و از فواکه رطبه و بقول بارده احتراز کنند و لعاب که از دهن
صبیان آید اقاقیا بسایند و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر
بود دلیل کرم بود و علاج او گفته شده در امراض امعا

ورم زبان

اگر دموی باشد علامات آن حمرت و حرقت لسان و قلت لعاب بود
علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا منقوع فواکه با ترنجبین
و شیرخشت با صمغ نرم و اگر صفراوی بود علامات آن وجع شدید و لهیب
و عطش و صفرت لون بود علاج شراب بنفشه و غیره تناول کنند و آب انار
با ترنجبین و آب خیار و کدو و سکنجبین و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ

سنا پنج درم

سنا پنج درم اجاص بیست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم
نیلوفر و گل گاوزبان هر یکی دو درم پوست هلیله زرد هفت درم و ورق گل و عنب
الثعلب هر یکی سه درم ترنجبین پانزده درم شیرخشت ده درم مغز خیارشنبر
پانزده درم سنا هفت درم بنفشه و تخم کاسنی هر یکی دو درم عناب ده عدد
سپستان سی عدد سوس و خطمی و تخم خیارین کوفته هر یکی سه درم ورق چغندر دسته
خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن گنجد و ابکامه هر یکی ده درم
نمک و بوره هر یکی نیم درم و در هر دو قسم مضمضه به آب کاکنج و توت
و انار مناسب بود یا عناب ده عدد و عدس و عنب الثعلب هر یکی پنج درم
بجوشانند و به آب گشنیز و شراب توت بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی
بود علامات آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج
غرغره ملاین ایارج و اصل السوس و کلکلانج تناول کنند و شونیز و حب
الغار و صعتر فارسی حاده کنند و شبت و بابونه و برگ درمنه الجبل
بجوشانند و مضمضه کنند با تخم و فوذنج و تلخ بجوشانند و اگر سوداوی
بود علامات آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب بود علاج
شقیقه بحب مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه نیز خوب تر با روغن بنفشه و کدو
با لعاب بزرقطونا و حلبه و آب انجیر کنند و پیه بط و روغن سوسن در زبان

بمالند و اگر ورم بسبب دم باشد علاج ان کنند   اگر بسبب
غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه با عصارهٔ
و فقاح اذخر و اگر بسبب فالج بود که عارض زبان شود و علامت او انست
که زبان سست شود و تکلم مشکل کرد و لعاب فرود آید و غثیان حادث
شود علاج ان تنقیه بدن باشد بحب ایاره و قوقایا و ایارهٔ لوغادیا و
مضمضه بمیویزج در سرکه عنصل جوشانیده یا کبر و خردل و سعتر و عاقرقرحا
در آب جوشانیده و همچون نخن کوید زبان او را بعسل و نمک بمالند
گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه حس
هیچ طعم نکند و ان بسبب فضلات رطوبی باشد که بعصب او و زبان و خشک نبود
علاج ان تنقیه دماغ بود بایاره فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسرکه
و خردل و میویزج و عاقرقرحا   اگر خشکی زبان بسبب حرارت
و یبوست بود بلعاب بهدانه و بهدانه بمالند و مضمضه با عنب الثعلب
و خیارکرد و خیار کنند و اگر بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین لعوق کنند
و گاه باشد که بسبب بخار آب صرف زبان و حلق منتفخ شود چنانکه
چون بحرقت بمالند از ان پوست سفید سنگ مجموع پوست پیاز جدا شود
و زبان هیچ الم نباشد علاج فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود

ومضمضه

ومضمضه بسرکه در ان مورد و گل گلنار جوشانیده باشند
علاج سرکیدن زبان انست که بزرقطونا و بهدانه و کثیرا در دهن کرد و نخایند
لعوق بهدانه خورند   علاج ان فصد قیفال و چهار رگ بود و تناول
شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و عنب
الثعلب و فوفل و کنار و ورق گل و جوز سرو بکوبند و بسرکه و
گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی اجتناب نمایند
علاج ان فصد قیفال بود و تلیین طبیعت و مرهم اسفیداج بران
نهند یا مرداسنگ و مازو بکوبند و با موم و روغن بیامیزند و نهند
انست که لب بتر شود و در میان ان شقی ظاهر بود و گاه بود
که بران بثرهٔ مجموع توت پیدا شود علاج او انست که فصد کنند و اسهال
طبیعت بمطبوخ افتیمون و ضمادات محلله استعمال کنند و لیخ زنگ او
بسیاهی زند به نیشتر بزنند تا خون بیاید و بنمک بمالند و بعد از ان محللات
با قابضات طلا کنند   بزرقطونا را بلعاب کثیرا و بهدانه و بزر
قطونا طلا کنند و کسی که از خیار ظاهر شود و چون قطع میکنند در این باب
سفیده بود و روغن بنفشه و به لطف گرم کنند و شاخ گاو کوهی بسوزند با ان
بیامیزند و طلا کنند و پوست شکر که در پیه کشیده است بران نهند

برحافظ صحت دندان لازم است که از فساد
طعام و شراب در معده اجتناب نمایند و از کثرت قی و خاییدن چیزهای سخت
مثل حلوا کلاشکری و قرص کنجدین احتراز کنند و همچنین آب سرد از عقب طعام
گرم و از چیزهای سخت مثل بادام و گوز به دندان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین
مسواک چوب اراک و زیتون است و در وقت خواب اصلا نار روغن گل
یا ناردین بجهت فراج در دندان بمالند و وقتها بعسل و نمک دندان بمالند

سبب ماده حار بود و علامت آن حمرة و لهیب و ضربان بود
علاج فصد قیفال و حجامت کنند و شراب بنفشه و عناب یا شراب اجاص
یا آب انار مزین یا نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا ترحلوای یا آلوکیلی
خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و به سرکه و گلاب سماق مضمضه
کنند و گلنار و جوز سرو و پوست انار و طباشیر و ورق گل و طراثیث و صندل سفید
را بکوبند و بر لثات بریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و بانار
و به و امرود و زردالو و سیب و شفتالو تعلل کنند — علاج آن مثل علاج
قلاع باشد و اگر متعفن شود فلفل فرفیون بر وی ریزند تا گوشت فاسد زایل شود
و لثه را نیک بمالند پس گلنار و مازو و سماق و جوز سرو در سرکه جوشانند
و بدان مضمضه کنند و اگر ناصور گردد و به نشود داغ کنند و اگر خون از لثه

شب یمانی بسوزانند و سرکه بر آن زنند و یک درم از آن با دو درم نمک و نیم
درم تخم گندنا بکوبند و بر آن ریزند و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند و
خون سیاوشان و ... بکوبند و به سرکه عنصل بسرشند و بر آن نهند

وجع اسنان

اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود و بملاقات
اشیاء بارده ساکن شود علاج فصد قیفال و حجامت کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا هلیله و شراب عناب و ترنجبین و نبات خورند و غذا حموضات
یا نخود ماش با مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و سرکه و گلاب
در دهن نگه دارند و اگر وجع بغایت بود افیون و کافور با سرکه و گلاب بجوشانند
یا آب کاهو و خیار و کشنیز و تخم کاهو بکوبند و با حب افیون مضمضه کنند و اگر وجع
از سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملا
قات چیزهای گرم علاج کنند و از یارج تناول کنند و غذا نخود آب دارچینی
و سعتر و قرنفل خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و مطبوخ تنقیه کنند و عاقرقرحا و زنجبیل
و روغن در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و مویزج
در دهن گیرند و دندان بر آن نهند و بر مرهم کرده بر دندان نهند و اگر به این
تدبیرها ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع کنند و اگر خواهند که بی آلت
قلع کنند زنجبیل که در سرکه پرورده باشند بر آن دندان نهند یا توبال مس

ویا نیز انچه با تسویح با هم بیامیزند و بران نهند یا عاقرقرحا در سرکه کنند و سرکه بران ریزند
ومغز در سرکین اسب پنهان کنند و بعد از ان پاره از ان عاقرقرحا بر دندان
نهند یا ب صمغ بحری بران نهند که بریزد یا منقلع شود اما باید که استعمال
این ادویه چنان کنند که هر زان به دندانهای دیگر نرسد و اگر درد دندان از کثرت
معده باشد علامت او انست که بعد از اغذیه غلیظ و امتلا معده زیاده
شود علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و کوارش عود و مصطکی تناول کنند
و از امتلا و غذاهای شب احتراز نمایند و اگر سبب کرم باشد که در متولد
شود دندان را بخار زیر و تخم کنند تا و تخم تره تیزک بیز بر ان نهند که کرم بیرون آید
اگر سبب کرمی باشد علاج بیز بر نهاند و اگر سبب رطوبتی بود که لثه را سست
کرده باشد گلنار و سماق و ورق گل و جفت بلوط و شب یمانی و سعد و طراثیث
و فوفل و کزمازج و صندل و اقاقیه و هلیله زرد و دانه مورد بجمیع یا بعضی
بکوبند و شب در بن دندان ریزند و باید ادان بحل و سرکه و گلاب
شو بیند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بران مضمضه کنند
انکه و تفتت اسنان پوسیده شدن و ریزیدن دندان یا بسبب رطوبتی ردیه باشد
که جوهر ان متعفن شود یا بسبب زوال رطوبت اسنان و استیلای یبوست
بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و گلنار و مورد و شب

و کهنار در سرکه بجوشانند و بران مضمضه کنند و سک و مصطکی بکوبند
و بران نهند و علاج قسم دوم ترطیب دماغ بود بتدبیر و تناول
اغذیه مرطبه و لعاب بنکو و نفرو روغن بنفشه با عنبید بخم تریخ بیز نهند و بران
نهند   اگر دندان اخضر شود یا سیاه گردد بسبب ماده ردیه که در جوهر ان
نفوذ کند علاج ان تنقیه کنند و بیخ کبر و دار پلپل بجوشانند و بران مضمضه
کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه شتر مرغ سوخته با زنجبیل
هر یکی درم و سنباده نیم درم بسایند و دندان را بمالند و مسقط لیر کرو
عنب الثعلب بکنند   صیحم باشد بشیند نیان که در بن دندان منحج شود و ان
بسبب بخار رسیده معده باشد علاج تنقیه معده بقی بکنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا هلیله و مجلیات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و عکش و هو نهند
و مسواک کنند و لیخ غلیظ باشد باهی از دندان جدا ساید گرد
خارید ن دندان بسبب ابنا مختلف یا تناول اشیای حرفی حادث می شود
علاج آب تود کبیره تخم ان یا آب خیار کرو یا سکنجبین یا لشراب ریحان
تناول کنند و بغو ماش با مرغ و بزغاله خورند یا جلاب از عناب و اجاص
و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا هلیله بکنند و سرکه
و گلاب و سکنجبین عقیلی مضمضه کنند   النت که در ضراب دندان

سایند و اگر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود علاج شقیقه یجب
لازه وقوقا یا کنند و کردن بر روغن زنبق و چیزی چوب کنند و گلقند
و رازیانه و شراب بانکو شاول کنند اما صبیان را متعرض نباید شد
چنان باشد که چیزهای بخت سخن شوانند کرد و تحمل چیزهای گرم
و سرد نباشد و اگر سبب برودت دماغ باشد علاج گلقند و رازیانه
شاول کنند یا جلاب از رازیانه و بیخ کلک و کلنگبین خورند و شیر یجب
جرو ایاره کنند و غرغره زیاد زرده بیضه یا عسل بریان کنند و بر دندان نهند
و حب الخ روغنب و ذرا و نیز بکوبند و در دندان بمالند و گاه باشد که سبب
حرارت باشد و علامت او آنست که لحم دندان و لثه نهایت گرم بود
و گوشتهای بن دندان سرخ بود علاج او آنست که دندان بر روغن گل و
مرغ و صندل و انوک کافور بمالند و بقله الحمقا بخایند

حق آب دندان

در دارو ... حلق

از الجمله خناق مرضی باشد که مانع تنفس و بلع شود و سبب آن ورم بود در
و عضلات مری و حنجره باشد پس اگر ورم صفراوی باشد علامت آن وجع
سوزنده و عطش و خشکی و تلخی دهن و تب ضرابی بود و اگر دموی باشد
علامت آن حمره روی و زبان و لب و چشمها و امتلاء عروق
و حلاوت دهن بود علاج هر دو نوع فصد قیفال و عروق زیر زبان و حجامت

ساق و میان شانه باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب شاول کنند
یا عناب و اجاص و بنفشه و ترنجبین و نبات بجلاب سازند و غذا ماء الشعیر
با نیلوفر و عناب خورند و غرغره بعناب و عنب الثعلب و توت
و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بدین
حقنه سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم الوکیلی و سپستان هر یکی
هر یکی پانزده عدد سپستان بیست عدد عناب ده عدد ... درم
خطمی و بیرس هر یکی کف و روغن بنفشه ده ... خیار شنبر بیست درم ترنجبین
پانزده درم روغن کنجد و ایکام هر یکی ده درم نمک نیم درم و پای
شوربا به بکوبند و ... و خطمی و بنفشه کنند و خون ... در حلق حجامت کنند
عدسیان که بران حلق افتی کرفته باشد در کردن انها رانند و اگر ورم بلغمی
بود علامت آن قلت وجع و سپیدی روی و چشم و کثرت لعاب و عدم
حرارت بود علاج جلاب از بیخ کلک و کاوزبان و رازیانه و نبات
شاول کنند و غذا نخود آب با نخود یا دام و تلیین طبیعت بحبهای کنند
و غرغره با سکاه و عسل بکنند با انجیر و تخم ترب و میویزج در سکنجبین عنصلی
و آب ترب بجوشانند و بران غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت
آن صلابت ورم و قلت برازاق و کدورت لون بود علاج فصد

باسلیق

وحجامت ساق کنند و غرغره بشیر و لبن و مرداسنگ و جلاب و عدس
بغانکه در بلغم گفته و پای شوره مکرر بکنند و استعمال این حقنه نافع بود
سنامکی ده درم رازیانه و مرزنجوش و اصل السوس هر یکی پنج درم بابونه و شبت و حلبه
و اکلیل الملک هر یکی ده درم قنطوریون باریک و تربد هر یکی دو درم عناب ده عدد
سپستان تمر هندی عدد انجیر ده عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده ده درم خیارشنبر
پانزده درم اندک و روغن زیت هر یکی ده درم بوره نیم درم تخم الحنظل دانگی
ورمی حار بود که در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلاء غلبه خون
و تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار و علامت او آنست که از خارج سرخی
از گوش تا گوش ظاهر بود و مانع بلع و آواز شود علاج فصد قیفال کنند و اخراج
دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعادت فصد کنند و اگر خون بسیار رود ابرشیم
بکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق دموی ذکر رفت
بکنند و غرغره بشراب توت و آب کشنیز کنند یا عنب الثعلب و عدس بجوشانند
و خیارشنبر در وی حل کرده بر آن غرغره کنند و چون لا از انفجار ظاهر شود غرغره
بشیر و مرداسنگ کنند و چون بنضج شود تلیین بمطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت کنند
و طبیعت را بحقنه نگذارند   از ماده دم یا صفرا حادث شود علامت
آن وجع حتیه و سوزش بود در حالت بلع خصوص بلع تیز ترشها و تیز شها علاج

فصد قیفال

فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب لعوق کنند و لعاب بهیدانه و بهدانه با نبات
و غذا اسفاناخ با روغن بادام خورند یا حریره از شیره سبوس یا نشاسته بروغن
بادام و قند و از گوشت و شیرینی و ادویه حاره احتراز کنند
افتادن علاذه بسبب خلطی باشد که بچکد و لهاب ریزد اگر خلطی حار بود
علامت آن حرقت و لب و عطش باشد علاج فصد قیفال و حجامت و اسهال
طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب لسان الحمل و سرکه و گلاب و اگر خلطی
بارد بود علامت آن کثرت بزاق و عدم وجع و استرخاء زبان باشد علاج
آن تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و حب ایارج کنند و غرغره با سکنجبین و عاقرقرحا
یا تخم شبت و رازیانه در سرکه عنصل بجوشانند و بدان غرغره کنند
تغیر و گرفتگی آواز اگر بسبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر باشد فصد قیفال
کنند و جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا اسفاناخ حلیم
گندم خورند و اگر بسبب امتلاء معده دیر باشد از نوکات دماغی علامت
آن ضخامت معده دیر قولنج و دغدغه آن بود علاج شراب خشخاش و بنفشه و عناب
و بیخ سوس و گاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از تحلیلات
صفراوی حادث شود شیره تخم کدو یا تخم خیارین با آب خیار کدو یا شراب
بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا اسفاناخ با مغز بادام و اسفاناخ و برگ خبازی

خورند

واگر سبب ملاقات هوا ار سرد حادث شود علاجش از پرسیاوشان
و بیخ سوس و رازیانه و گاوزبان و کلملتشه تناول کنند و خردل بریان
کرده و بادام تلخ و فلفل و دارفلفل و رازیانه هر یکی درم زعفران نیم درم
بکوبند و بعسل یا بشکر بسرشند و حب سازند و در دهان می گیرند و اگر سبب حلوقی
بود که عارض حنجره شود علامت آن حبس ثقل بود و زنجبیل پرورده بخورند
و اگر سبب یبوست قصبه ریه باشد علامت آن خشونت وجع و صلابت و صوت [illegible]
و صفار قاروره باشد و اگر از غبار و دود حادث شود علاج شراب بنفشه و نیلوفر
و گاوزبان با لعاب بهدانه تناول کنند و غذا آشره گندم و ترید شیر خورند
و روغن بنفشه در سینه مالند و اگر سبب آن حادث شود که حرکت وحشی لعاب
بیرون کنند و هوا ببرند شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا اسفناخ و باقلا
و روغن بادام و بجای رود و اگر سبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد [illegible] کنند و تخم خطمی
و خبازی و بنفشه و سپستان و نبات بجلاب سازند و غذا باقلی آب پخته
از شیره سبوس یا نشاسته با نبات و روغن بادام خورند و از لعاب
خطمی و کثیرا و روغن بادام و موم روغنی سازند و در سینه می مالند و اگر سبب
تناول اشیاء حریف بود شیره تخم کدو یا نبات یا شراب انار [illegible] یا ترنجبین
تناول کنند و غذا اسفناخ با آب‌آماج و پاچه بزغاله خورند

خونی که از دهن بیرون آید یا متصل بود یا منجمع یا باقی اما متصل یا از رگهای
یا از جگر و معده باشد علاج آن عرضه بود بقوابض مثل گلنار و ریوند
انار و صندل و لسان الحمل و تخم گل اما منجمع آن باشد که از دماغ بحلق فرو
آید پس اگر حمره وجه و ثقل سر و علامت غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامه
نقره کنند و غرغره بقوابض و اما منجمع آنست که از قصبه ریه و حنجره باشد و سبب
آن ضربه یا صیحه یا سعالی شدید بود علاج قرص گلنار و کهربا تناول کنند و غرغره
بقوابض کنند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه انشقاق و انخراق
عروق آن از اسباب داخلی یا خارجی علاج فصد باسلیق کنند و شراب
خشخاش با صمغ عربی و طباشیر و نشاسته بخورند و شراب الجبار یا آب لسان
الحمل و کهربا و این قرص نیز نافع بود تخم خاص بارتنگ هر یکی سه درم گلنار
شادنه و طباشیر و لولو ناسفته هر یکی چهار درم کهربا و شب و شاخ گاو کوهی
سوخته نشاسته و کثیرا هر یکی دو درم بکوبند و با آب لسان الحمل و لعاب [illegible]
بسرشند و قرص سازند و شربتی یک مثقال بود اما آنچه بی سرفه بیرون آید از مری
و معده بود و در جای خود گفته شود
در گلو بگیرد علامت آن نفث خون رقیق بود علاج او آنست که اگر [illegible]
دیدن و ممکن باشد بجلبت بگیرند و برفق بیرون آرند و الا ریحانی دو [illegible]

کرده فرو برند و سر آن انگم دارند باشد که در آن پیچیده بیرون آید یا لقمه
بزرگ که در ریسمان بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا صوف و چیزهای
فراخ بخورند و قی کنند اما علق کرم باشد که در آب بود و اگر با آب فرو رود
و در حلق آویزد دفع کنند به سرکه و نمک یا سرکه و خردل و سیر یا شونیز و خردل
و نوشادر بکوبند و بحلق دمند یا آب فستق یا سرکه بیاشامند یا بحمام گرم روند
و بجنبانند چندانکه عطش و کرب غالب شود پس قطعه یخ در دهن کرد چنانکه آب
آن فرو نرود باشد که بواسطه میل بآب بیرون آید و خونی که بعد از دفع از حلق
آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست انار و عاق جوشانیده یا گلنار
و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دمند

از آنجمله سعال است و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع چیزی موذی و سبب
آن اگر خشونتی باشد قصبه ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار
علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا آش
با مغز بادام و اسفاناج خورند یا حریره از نشاسته سبوس و نبات در روغن بادام
و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود اصل السوس و روفا هر یکی دو درم و بنفشه
و پرسیاوشان هر یکی درم سپستان ده عدد نبات ده درم بجوشانند و آب
بنفشه و مغز مربی تناول کنند و اگر سبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید

علامت آن سعال بی نفث بود و اشتداد آن در شب
و بعد از خواب علاج شراب خشخاش لعوق کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام
و اصل السوس بکوبند و با لعاب بهدانه بسرشند و حب سازند و در
دهان گیرند و اگر سبب رطوبتی غلیظه لزجه باشد علامت آن خرخره سینه
و کثرت نفث بود علاج هر روز جلابی از اصل السوس و گاوزبان
هر یکی درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم بخورند یا شراب زوفا ده مثقال
با آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج تنقیه کنند بدین مطبوخ
سنا پنج درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد رازیانه و تخم
خیارین و پرسیاوشان و تخم کاشنی و اصل السوس و نیلوفر هر یکی درم
خیارشنبر و ترنجبین و شکر سرخ هر یکی ده درم و این حب در دهان گیرند
رازیانه و فلفل و قردمان و بادام تلخ هر یکی دو درم حلتیت یک درم رب
السوس سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند و اگر سعال بسبب حرارت
مزاج ریه باشد علامت آن خشونت نبض و حمره وجه و عدم نفث بود
علاج لعاب اسبغول و بهدانه با شکر شیرین از نبات کنند و بیاشامند یا مغز تخم کدو
با شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و گشنیز در سینه بمالند و سپستان و بهدانه
در دهن گیرند و اگر سبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن قلت

عط

و اشتداد سعال در سرما و استراحت به استنشاق هوای گرم بود و استحکام
ساکن شود علاج جلابی از زوفا پنج درم انجیر ده عدد پرسیاوشان و
اصل السوس هر یکی سه درم تناول کنند و غذا نخود آب با تره خشک دانه
خورند و سینه به روغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر از یبوست مزاج
ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد و
عطش و حرکت و تسکین آن بعد از جماع علاج شیره تخم خیارین یا نبات
و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بهیدانه یا نبات و غذا نبات ماش
با مغز بادام و اسفاناج خورند و گوشت و پاچه بزغاله مفید بود   مرضی
بود که چون حرکت کنند یا پیاده بروند نفس تنگ شود و متواتر
گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد علامت
آن خرخره سینه و سعال و نفث بود علاج هر روز جلابی از اصل السوس
و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طایفی تناول کنند و شراب
زوفا و سکنجبین عنصلی لعوق کنند و غذا نخود آب یا نان تنک با مغز بادام خورند
و تنقیه معده بقی کنند و شیره برون از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصل
سینه بود و لعوقی از عسل و بزرک و روغن بادام همچنین مغز بادام و فستق
و جلغوزه بکوبند و اصل السوس و زوفا بجوشانند و با جلابی از غنه

بقوام آرند و همه با هم بیامیزند و بلیسند و اگر سبب حرارت قلب باشد
علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات او سوداوی بود علاج
فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب انار عذب تناول کنند
و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر سبب یبوست ریه
باشد علامت آن عدم نفث بود و تنگی و دقت صوت باشد علاج
آن ترطیب ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و تیره شیره جو
ذ ورمی گرم باشد که در ریه حادث شود پس اگر از ماده
دم باشد علامت آن حمی مطبقه و ضیق نفس و وجع جنبان و حمرة عینین
و وجع و تشنگی و خشکی زبان و بخرین و نبض عظیم موجی بود علاج در اول
تا روز سیم فصد باسلیق یا اکحل کنند و جلاب از نیلوفر و بنفشه و عناب
و سپستان و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب
و سپستان خورند و هیچ نانه روز شیرینی از نبات و لعاب بهیدانه و ورد بنفشه
ترتیب کنند و در پنجم یا در ششم بجهت نضج تلیین کنند بدین مطبوخ
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی سه درم از هر یکی عناب ده عدد سپستان بیست عدد
تخم خطمی و تخم خبازی هر یکی سه درم ترنجبین و شیرخشت هر یکی ده درم خیار
شنبر پانزده درم و اگر احتیاج افتد در دیم باز تحریک کنند بدین مطبوخ

باستعمال حقنهٔ لینه کنند واگر مادهٔ صفراوی بود علامت ان حمی محرقه
وسعال وتلخی دهن وشدت عطش بود علاج ان همچو علاج دموی بود
وزیره وترطیب بیشتر باید کرد   قرحه باشد که در ریه حادث شود
بسبب نزله که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب وذات
الریه وسعال مزمن واقع شود علامت ان حمی دق بود وباسعال
وذوبان وحرقه وجع ونفث مده باشد وفرق میان مده وخلط انست
که مده در آب فرو نشیند وچون بر آتش نهند بوی ان محسوس شود بخلاف
خلط که بر روی آب بایستد وچون در آتش نهند انرا نتنی نباشد علاج شربت
بنفشه وخشخاش با نخخینی هر یکی ده درم بجلاب یا زنند وسرطان را پاک قطع
کنند وشکم بکافند وپاک بشویند ودر کباب بخته کنند وبخورند و
اگر از ان کراهیی باشد بجای ان پاچهٔ بزغاله خورند ونیز زنان ونیز شیر
خر ونیز بز عظیم مفید بود خصوص که از پستان بمکند وگفته اند که بر شیر
مداومت باید نمود حمام نیز مناسب بود بشرطی که گرم نباشد وبسیار
مکث نکنند وبعد از ان روغن بنفشه وکدو در بدن بمالند ودرین مرض
کلنکبین تازه آورده اند که با نان بخورند ونیز تخم تودری یا شربت
انار مزمز خورند واگر با ان نفث دم باشد گل ارمنی ونشاسته

واصل السوس

واصل السوس ورب السوس هر یکی پنج درم سرطان سوخته ده درم
کتیرا وتباشیر هر یکی شش درم کوفته وبیخته بلعاب بهدانه قرص بندند ودو درم
از ان تناول کنند   که مرض را مفید بود یا قرص مغز تخم خیارین وخرفه
وکدو هر یکی پنج درم صمغ عربی وکتیرا ونشاسته هر یکی هفت درم مغز بادام وبهدانه درم
هر یکی ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده در روغن بادام جوشانیده دوازده درم
مجموع بکوبند ودر یکمن آب بجوشانند تا بانیمن آید وبا قند یکمن بقوام آرند وشربتی
ده درم باشد   گاوزبان واصل السوس وصمغ وکتیرا ونشاسته وگل ارمنی
هر یکی چهار درم ورق گل پنج درم مغز خیار وکدو هر یکی شش درم سرطان سوخته
وبادام تلخ هر یکی ده درم کوفته وبیخته بلعاب بهدانه قرص سازند و[illegible]
بخورند   آب انار مزمز یکمن آب سیب شیرین چهار یکمن آب نی شکر یکمن باهم
باتش نرم بقوام آرند وده درم از ان تناول کنند ودرین مرض چون چشم بگو
فرو رود ورنگ روی تیره شود وپشت شکم فرش ولاغر گردد وپوست پیشانی
کشیده شود وموی بریزد واسهال دمادم بسیار شود ونفث مده بافراط بود
علامت مرگ باشد   ودبیله باشد که در حجابی که قایم صدرست برونیم حا
دث شود وانجا بغضی باشد وان برسام گویند علامت ان تب دایم
وشدت عطش وقلق واضطراب بود ومریض از فم معده تا بخبر وجع

ناخن احساس کنند ونظر ببالا و زیر نتوانند کرد و بر پشت و پهلو تا نتوانند خفت عرض
ذات العرض و آن ورمی باشد که در همین حجاب از جانب فوقانی حادث شود و
علامت او آنست که مریض وجعی در میان شانها احساس کنند و بر پشت
باز نتوانند خفت ذات الجنب و آن ورمی بود که در غشا مستبطن اضلاع در جایی که
حاجز هست میان قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب خالص
میگویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود و این بغایت
بد باشد و علامت آن تب دایم و ضیق نفس متواتر و نبض سریع منشاری بود
شوصه و آن ورمی بود که حجابی که بر اضلاع خلفی است و عضلات آن از زیر حجاب
حاجز واقع شود و اعراض و وجع او اشد بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد
و بر پهلو وضع نتواند خفت و علاج این مرض قریب بیکدیگر باشد پس اگر مادی
باشد علامت آن حمره وجه و غلظ نبض و حمره نفث بود و اگر صفراوی بود
حدة تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرة نفث علاج برد و نوع فصد
باسلیق باشد از اول یکتیم اما درد سوی از جانب مخالف وجع فصد کنند
و بعد از سه روز اگر قوت باشد از جانب وجع اعادت کنند و در صفراوی
از جانب مخالف و هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و نبات
بخورند یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش با ترنجبین و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر

و عناب و سپستان و شیره خشخاش خورند یا شراب بنفشه و عناب تلیین کنند بعد از
نضج باین مطبوخ سنا پنج درم بنفشه و نیلوفر هر یکی چهار درم تخم خطمی و تخم خبازی
هر یکی دو درم تخم کاسنی سه درم سپستان بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت
ده درم ترنجبین و خیارشنبر هر یکی پانزده درم و میان نمایی روز شیرینی از جلاب
بالعاب بهکو و بهدانه و عرق گلاب و بید مشک تشرب کنند و درین امراض حقنه
اولیتر بود از مسهل و حقنه لینه استعمال باید کرد صفه سنا هفت درم بنفشه
و نیلوفر هر یکی سه درم سبوس و خطمی و چوبینه کوفته هر یکی کفی ورق چقندر دسته عناب
ده عدد سپستان سی عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یکی پانزده درم ابکامه و روغن
کنجد ده درم نمک یک درم و بعد از نضج و انحطاط مرض ترطیب و تربیه باید کرد بشیره
تخم کدو و آب خیار کرو و با نبات و ترنجبین و تحلل بشراب انار و غیره نماید
و گاه گاه شاید و غذا ماش مقشر با مغز بادام و اسفاناج خورند و درین امراض
آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض
و غلظ قاروره و بیاض نفث و بطوء نبض و قلت عطش و کثرت
بزاق بود علاج فصد باسلیق کنند و جلاب از سپستان و اصل السوس و
عنب الثعلب و نبات و ترنجبین خورند و غذا ماء الحمص و نخود و بعد از نضج
تلیین کنند بدین مطبوخ سنا پنج درم اصل السوس و تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر

وتخم خیارین هریکی سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد وسپستان سی عدد
ترنجبین ده درم خیارشنبر پانزده درم ومیانشاید دوز شربتی از نبات
وعرق گل وتخم ریحان بیاشامند واگر از ماده سوداوی بود علامت
انحیابی وخشونت زبان و اختلاط عقل وهذیان واضطراب بود
علاج بلغم بود ودرو استعمال حقنهای نرم باید کرد وجلاب از تخم وسپستان
وترنجبین ونبات خورند

سوء المزاج که عارض قلب شود

اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی وسرعت وعظیم نبض وحمره وغلظ قاروره
وحرارت سینه ولهیب وقلق وغضب وغم وکرب باشد علاج شراب نیلوفر
وشراب سیب شامی با گلاب وعرق بید وکاسنی تشرب کنند وشراب صندل
ولیمو حامض وآلو گل نیز مفید بود وغذا انار دانه یا لیمو یا زرشک خورند
وکشنیز خشک چهار درم گل سرخ دو درم طباشیر یکدرم بکوبند وباده درم آب
سیب بخورند وصندل وگلاب در سینه مالند ودر سواقعه باده نزول کنند ومفرح
بارد تناول کنند واین مفرح نیز مفید بود   ورق گل وطباشیر وگاوزبان
هریکی ده درم کشنیز وصندل هریکی درم تخم تودری وتخم خیارین وکدو مقشر
هریکی چهار درم زرشک پنج درم لولوی ناسفته دو دانگ کهربا وبسد هریکی مثقال
کوفته وبیخته بشراب سیب سرشته   تخم کاهو وتخم خرفه وتخم خیارین وگاوزبان

هریکی پنج درم تخم تودری سه درم لولو وبسد وکهربا هریکی مثقالی قاقله اصغار وطباشیر
هریکی سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم درم مشک وعنبر
هریکی دانگی بکوبند وباشیره قند بسرشند وشربتی ازین یک مثقال بود واگر
سوء المزاج بارد عارض قلب شود علامت آن بیاضی قاروره وضعف وبطوء وتفاوت
نبض وضعف نفس وفوت وکسل وکثرت خواب وبرد وفزع بود وسوداء
گرم وسواس گرم راحت یابند علاج شراب لنگو وگاوزبان وگلقند تناول
کنند وغذا نخود آب با تیهو وکبک ودراج وقلیا که در آن توابل باشد خورند
وزعفران ودارچینی بر طعامها ریزند وشیره بر نگ کنند ودواء المسک خلو و
معجون مفرح تناول کنند   مصطکی وعود ودارچینی وبل وقرنفل ومشک
وسنبل جدوار وکبابه وقاقله وپوست ترنج هر مثقالی مشک دانگی کوفته بشیره
قند یا عسل بسرشند واگر سوء المزاج یابس بود علامت آن هزال ونحافت بدن
وضعف وتواتر نبض بود علاج شراب لنگو ونیلوفر وگاوزبان با عرق گاوزبان
تناول کنند واستحمام وترطیب وتناول مفرحات معتدل کنند   بسد وکهربا
ولولو وفرنجمشک وسک وپوست ترنج هریکی شش درم ابریشم خام وبالنگو
هریکی ده درم بادرنجبویه وکشنیز خشک هریکی دو درم بهمنین هریکی پنج درم بکوبند
مشک وعود وعنبر هریکی درمی باهم بسایند وبعسل کف گرفته بسرشند وصباحی تناول کنند

واکر سوء المزاج رطب باشد علامتش آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض
بطی و تفاوت و دوره سینه و غلیظ بود علاج شراب بالنگو و کلقند تناول کنند و غذا
نخود آب با کباب و تیهو و فلفل و زعفران خورانند و اگر علامت امتلا باشد شقیقه
بجب ایاره وحب افتیمون منقیه بود و استعمال ریاضت معتدله نافع افتد
مصطکی و عود و دارچینی و قرنفل و مشک و سنبل و جوز بویا و کبابه و قاقله
و پوست ترنج و هیل هر یکی یک درم مشک دانگی بکوبند و شراب سیب بسرشته و مثقالی
با شراب لیمو و حماض بخورانند   مرکب اصلاحی بود که بسبب دفع سوء ذی
عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبه دم باشد و علامات آن ظاهر
بود فصد باسلیق یا صافن بکنند و سکنجبین و شراب سیب و شراب ریباس
و لیمو و حماض با عرق گل و بید تناول کنند و غذا از زرشک و لیمو و انار دانه
با گوشت مرغ و بزغاله خورانند و اگر علامات غلبه صفرا بود شربت مذکوره
و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند
و سیب و امرود و به و انار در قلیل کنند و تخم کاهو و مغز بته و تخم کدو هر یکی چهار درم
زرشک پنج درم تخم خورفه و تخم کاسنی و دانه حماض و کشنیز خشک و طباشیر و صندل سفید
هر یکی دو درم بکوبند و شراب سیب بسرشند و احیانا مثقالی تناول کنند
و اگر خفقان بسبب غلبه سودا بود علامتش خبث نفس و وحشت و فکر و خوابهای

بد بود علاج آن شقیقه بدن باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله
و بعد از تنقیه دوالمسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار
دارند چنانکه مذکور شد و اگر خفقان بسبب کثرت هموم و اشتغال و ترف
دم و ریاضت باشد اغذیه جیده الکیموس تناول کنند با تنایش و شم
و استحمام کنند و مسمنات استعمال کنند   نشاسته و دانه نخود و برنج
هر یکی هشت درم تخم خرفه و مغز بادام و فندق و فستق هر یکی پنج درم
تنه یاسمین و صمغ هر یکی ده درم بکوبند و با شکر و روغن گاو و حلوا سازند
و هر بامداد بیست درم بخورانند و هریسه و عصیده و شیر و شکر و امثال آن خورانند
و خفقان بسبب حرکت معده نیز حادث شود و آن را با حوال معده برانند پس
اگر خلطی لزج در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و جوارش مصطکی
و عود و مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که معده را تیز دهد
جلابی از پوست بیخ کاسنی و تخم کاسنی و اصل السوس و نبات تناول کنند
و بعد از نضج شقیقه این حب کنند   افتیمون و شاه تره و سنا مکی درمی
هلیله زرد و ورق گل و لازورد شسته هر یکی نیم درم بکوبند و با آب بالنگو سرشته
و بلع کنند و بیانه‌های روز شربتی از نبات و عرق گل و گاو زبان نوش کنند
و اگر در معده سودا جمع شده باشد آن را بقی برانند   جلابی از بالنگو

واصل السوس وگاوزبان ونبات تناول کنند وشقیقه باین حب کنند وتربد
سفید وافتیمون حاشا الحنظل غاریقون وحجر ارمنی هریکی درمی سقمونیا که
بریان کرده نیم دانگ ملح نفطی ومقل هریکی دانگی مخلوط شود پس نیم درم بکوبند
وبآب الازیانه حب سازند وبعد از شقیقه مفرحات ومقویات قلب
ومعده تناول کنند حالتی باشد که مجموع حواس معطل نماید واین
بواسطه ضعف قلب باشد واضطراب وروح در ویا استفراغ وتحلیل روح
باشد وسبب ان یا ماده باشد که خانق روح بود چنانکه در ابتدا
حمیات وامتلاء عروق از اخلاط وامتلاء معده در حالت تخمه حادث
میشود یا بسبب استفراغ وتحلیل بسیار بود که روح نیز جانع الشود چنانکه
در استفراغات واوجاع واعراض نفسانی حادث میشود وعلامت
غشی برودت اطراف ونفس ضعیف ونبض صغیر ضعیف وصفرت لون بود
علاج ان در حالت غشی آب سرد وگلاب در روی زنند وبویانی خوش
پس کنند واطراف را محکم بمالند وتحریک کنند وچون افاقت شود
شراب تفاحی ولیمو وصندل بدهند واگر بسبب وجع باشد تسکین وجع
کنند واگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا کثرت حرارت بود
علاج ان کنند چنانکه گفته خواهد شد ومقویات قلب استعمال کنند

علتی باشد که ضربان احساس کنند که دل او را می فشارند ودر عقب
ان غشی وضعف حادث شود واز دهن لعاب روان گردد علاج ان استفراغ
سودا باشد بمطبوخ افتیمون وحب ان وبعد از ان تقویت قلب باشربه و
مفرحات وتریاقات ورم پستان اکثر از مواد سقیه بود علاج
ان در باب ورم گفته میشود واگر بواسطه ان باشد که شیر در پستان بسته
شود علامت ان انتفاخ وصلابت وحمرة ووجع پستان بود علاج
خرقه بگلاب وسرکه تر کنند وبران نهند واگر حرارت عظیم بود [illegible]
وصبر وسنجات با آب کشنیز وآب کدو وسفیده تخم مرغ طلا کنند واگر وجع
ساکن بود محللات ضماد کنند واگر جمع شود منضجات استعمال کنند
وبعد از ان [illegible] اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم وقلت
اکل بود تناول اغذیه کثیرة الغذا باید کرد واگر بسبب فساد شیر باشد
یا بکثرت خلطی برو غالب شود واگر صفرا غالب شده باشد علامت ان صفرت
وحدت ورقت شیر بود علاج ان شقیقه باشد از خلط غالب وتبدیل
مزاج باشربه واغذیه که مضاد ان خلط بود بسیاری شیر وعلاج
ان اگر با فراط بود مدرات طمث ومجففات استعمال کنند وپستانرا بگل
مرداسنگ وروغن گل بزیره وسرکه طلا کنند

سوء المزاج که عارض معده می شود یا مادی باشد یا ساذج لیکن مادی
باشد که صفرا بود علامت آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهن بود علاج
تنقیه معده کنند با نمک سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و اصل
السوس بجوشانند و انگبین عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند
و بعد از آن هر روز جلاب از تخم خشخاش و اجاص و اصل السوس و ترنجبین و نبات
تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن بکنند و بعد از تنقیه
تقویت معده بمربیات و اقراص بارده و سکنجبین بزوری کنند و این
و این سفوف مفید بود ورق گل ده درم طباشیر پنج درم هلیله زرد و سماق
هر یک سه درم مصطکی یکدرم دانگی نیم درم بکوبند و با دو ضعف آن ادویه
قند بیامیزند و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر از ماده بلغم باشد
علامت آن جشاء ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی
بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون و قاروره
و بطؤ و لین نبض بود و میل با غذیه و اطعمه حریفه و مالحه باشد علاج او ...
کنند و معده را پاک کرده انگه بعد از آن هر روز جلاب از انیسون و
اصل السوس و بالنگو و کلقند و غذا نخود آب با شوره خشک دارچینی
و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند و قلیا با مزوره و متوبله نیز مفید بود

و بعد از تنقیه شیعه حب ایارج جالینوس و لوغاذیا کمیتد یا کشنیزی حاده
و معده را بروغن زنبق و خیری و مصطکی عالیده و کوارش کمونی و کوارش
کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سوداء بود علامت آن حرقت
معده و کثرت اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد
قاروره و بطؤ و صغر نبض و قی ترشی و خشکی دهن و تشنگی بود و طحال بزرگ
باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و مسهلات سودا کنند بعد از آنکه
معده را بقی پاک کرده باشند و اطریفل و کلقند و دار زیانه و کوارش سکونی تناول
کنند اما سوء المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و خشکی دهن و فم معده
و بخار دخانی و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزهای ترش بود علاج
شراب ریباس و غوره و لیمو و سکنجبین و مانند آن تناول کنند با گلاب و آب
برف و غذا از نشک و تمر و انار دانه و غوره خورد و ونج یا برف نیز مفید بود
و اگر سوء المزاج حار یابس بود علامت آن هزال و سهر و تشنگی و خشکی زبان و یبس
طبیعت بود علاج شیره تخم خرفه یا ابضیار کدو و نبات و ترنجبین تناول
کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام و اسفاناج یا کدو و با گوشت بره غاله
خورند و در لک هفت درم گل ارمنی چهار درم صندل و مغز بسته و تخم کدو
و طباشیر و تخم تودرک و برگ ورق گل هر یک پنج درم بکوبند و بعرق بیدمشک بسرشند و یک مثقال

بشراب عود تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد ساذج بود علامت
آن ضعف هضم ولین و اشخاخ بطن و دیر ماندن و ترش شدن طعام
و کثرت ریق و جشاء ترش باشد علاج کلقند و رازیانه و شراب انگور
و برودی تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل
پرورده و کوارش عود و عنبر و مصطکی احیانا تناول کنند و کندر و نانخواه
و زنجبیل هر یک شش درم فلفل و اذخر و حب الغار و عود هر یک سه درم
بکوبند و با مویز طائفی بیست درم بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر
سوء المزاج بارد یابس باشد علامت آن قلت عطش و کثرت اشتها
و جشاء ترش و تخمه بود علاج کلقند و رازیانه و کلنگبین و هلیله
پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبل و مصطکی و اذخر نانخواه هر یک
سه درم عود ... درم بکوبند و با آب برگ مورد طلا کنند و روغن قری و نیش
بمالند   کرم سغنه بعد آب برگ ترش یخ رطل شراب صرف یخ رطل بر آتش
نرم می جوشانند تا با نیم آید پس شیره قند بران ریزند بعده ترشی آن و می
جوشانند تا بقوام آید و درکیه طبخ مصطکی دو درم دارچینی و زنجبیل و قرنفل
و قاقله و زعفران هر یک درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد
پس بمالند و بفشارند و چون بقوام آرند از آتش فرو گیرند و شربتی از آن

ده درم

شمس دره

ده درم باشد و اگر سوء المزاج رطب ساذج بود علامت آن کثرت ریق
و سیلان لعاب و قلت عطش و تأذی از آب سرد و میوه ها و تره های بارده
و تنفر از دسومات و اغذیه رطبه و غثیان بود علاج کلقند و معجون
جوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخود آب و قلیا
با توابل باشد و اگر اندر طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید نافع بود
صفت آن هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یکی ده درم سنبل و اذخر و سعد
و زنجبیل و فلفل و نانخواه و کندر هر یکی پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید
سحق کرده و شسته بخته در سرکه بجوشانند پس خشک کنند و با دیگر ادویه
بیامیزند و با دو چندان ادویه عسل بسرشند و یک مثقال بخورند و اگر سوء المزاج
یابس ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی
زبان و قلت بزاق بود علاج شراب نیلوفر و بنفشه تناول کنند یا شیره تخم
خرفه یا آب خیار کدو و یا نبات تشربه کنند و غذا شوربا ماش و کدو
و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند   اگر بسبب سوء المزاج
باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد گفته شود و اگر بسبب ریاح
بود علامت آن تخمه و شراب سیب و قراقر و قراق و جشاء باشد و بعد از
تناول اشیاء نفاخ زیادت شود علاج کلقند و رازیانه و کلنگبین

وخشکبین وکزنکبین تناول کنند وکوارش کمونی وکندری واطریفل کبیر
تناول کنند ومصطکی وکندر وکربا وتخم کرفس هر یکی درمی بکوبند وبا دو
مثقال قند بیامیزند وپنج مثقال از آن بناشتا تناول کنند واگر وجع بسبب
طعامهای موذی باشد آب گرم وروغن کنجد بیاشامند وقی کنند وبعد از آن
جوارش عود وبا مصطکی خورند واگر بسبب ضعف معده باشد علامت
او آن است که بعد از اکل حادث شود ودر خلو معده ساکن باشد
علاج آن تقویت معده باشد واگر در معده اخلاط ردیه باشد قی واسهال نخست
کنند وبا خزاه وکندر هر یکی بجزء سعد وسنبل هر یکی ده درم بکوبند وبا عسل
بسرشند ومثقالی تناول کنند وآب حماض وترنج واز هر یک رطل وآب سیب
یک رطل بجوشانند تا بانیم آید پس یک رطل قند ویک رطل عسل سفید ونیم
رطل گلاب بر آن ضم کنند وبجوشانند تا بقوام آید پس زعفران وفلفل
ودارچینی وقرنفل ومصطکی هر یکی درمی وبالنکو سه درم عود ده درم
بکوبند وبر سر آن ریزند وباهم بزنند پس از آتش فرو گیرند ودر ظرف چینی
یا زجاجی کنند واصحابا سه درم تناول کنند اگر ورم حار بود علامت
آن تب والتهاب وحرقت معده ووجع باشد وورم قائم بود وقی وتشنگی
وسقوط اشتها باشد علاج اولا فصد کنند وشراب سکنجبین ونیلوفر با آب کاشنی

ورشته

یا شیره تخم کاشنی تناول کنند وآب انار ترش با سکنجبین ونبات نیز شاید وغذا کشکاب
با اسفاناج وخیار زه خورند ودر تقلیل غذا کوشند وچون ابتداء نضج باشد
جلابی از عنب الثعلب وتخم کاشنی هر یکی چهار درم وبنفشه سه درم وخیار شنبر
پنج درم تناول کنند واگر حرارتی چندان نباشد ده درم رازیانه با آن ضم
کنند وصواب از شیره سبوس ونبات وروغن بادام خورند ودر ابتدا صندل
ومامیثا با گلاب وآب بستان افروز وعنب الثعلب بر معده طلا کنند و
بعد از دو روز آرد جو وخطمی وزرور با گلاب یا آب کاشنی وبعد از آن
خطمی وحلبه وبزرک وبابونه وزوفا وسنبل وسعد وآرد جو وچون ورم خراج
گردد ونضج شود علامتش شدت وجع وحمی وضربان باشد آن زمان بزرک
ومرداسنگ وتخم خطمی هر یکی درمی بکوبند وبا شیر بز بیاشامند تا نفع یابد وعلامت
نفخ سکون تب ووجع باشد وچون منفجر شود شراب عناب وشراب خشخاش
با شیر تناول کنند وهریسه از نشاسته وخشخاش وروغن بادام وقند
وعلامات انفجار قی واختلاف مده وخون باشد وچون مده کم شود
شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند واگر حرارت کمتر باشد
ماء العسل بهتر بود تا معده را از مده پاک کند وچون پاکیزه باشد
کندر وگلنار وورق گل هر یکی دو درم وگل ارمنی وکهربا وصمغ ناند

هر یکی درمی بکوبند و با مجنه ان قند بیامیزند و مثقالی از ان بخورند تا جراحت
منزمل شود و اگر ورم بارد باشد اگر از مادهٔ بلغمی بود علامت ان جمع
لیفه و شاخ معده و سفیدی زبان و کثرت لعاب و تهیج دوی بود و ورم
رخو باشد علاج ماء الاصول شاول کنند و تریاق اربعه و مرو دیطوس
نیز مفید بود یا جلابی از پوست بیخ کاشنی و بیخ رازیانه و بیخ معل هر یکی
ده درم تخم رازیانه سه درم کلفته ده درم بیاشامند و غذا انخود آب
با زیره خشک دانه و فلفل و دارچینی و کرویا خورند و روغن زیت
و روغن بید انجیر بر سر غذا کردن و بر معده مالیدن بیخد افسنتین و عود اذخر
و سنبل و فاکزجوب زر با هم بسایند و با برگ کرفس بسرشند و ضماد سازند یا جرا
سقطری دو درم و سنبل و قردمانا و مصطکی و افسنتین هر یکی درمی بکوبند
و با روغن یاسمین و روغن بان ضماد سازند و حبلات لینه استعمال کنند
و اگر از مادهٔ سودا باشد و ورم صلب بود و با ان انکار دیه و حبس
نفس باشد علاج جلابی از بیخ رازیانه و اصل السوس و بیخ کرفس و کلنگبین
شاول کنند و غذا انخود آب با زیره خشک دانه و روغن بید انجیر خورانند و معده
را با جلبه و بزرک و خطمی و بابونه و مصطکی هر یکی دو درم و سنبل و سعد و اذخر
هر یکی درمی و شمع سه درم و روغن بابونه پانزده درم تکمید کنند تا سنبل

و افسنتین و بلیخ و مصطکی هر یکی سه درم و میوه هر یکی چهار درم حلبه و بزرک
هر یکی پنج درم و زعفران هر یکی درمی بکوبند و با موم و روغن زنبق یا خیری
یا قسط بیامیزند و بمالند و اینجا ماء الاصول شاول کنند پوست بیخ کرفس
و پوست بیخ رازیانه هر یکی ده درم انیسون و رازیانه هر یکی سه درم اصل السوس
و بابونه هر یکی هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد و مویز طائفی پانزده
درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید پس صافی کنند و مثقال
از ان با سه درم مغز خیار شنبر و یک مثقال روغن بید انجیر شاول کنند و تلیین
طبیعت با یارج فیقرا یا ایارج ارکاغانیس کنند و بسطه
برودت و ضعف هضم و شاول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که سبب
نارنجی معده باشد که احداث نفخ و بخار نمود علاج هر بابراد کلفته و رازیانه
یا انیسون شاول کنند و غذا انخود آب با زیره و دارچینی و کرویا خورند
و از اطعمه غلیظه و اشیاء نفاخ چون حبوبات احتراز کنند و سوس
و کاورس و حبک گرم کشته و برگ سداب و سنبل و کندر و رازیانه
هر یکی سه درم و فودنج و سه اب حنک و زنجبیل و کرویا هر یکی دو درم
سعتر و ناخواه و مصطکی هر یکی درمی بکوبند و با دوشاب انگور بیا
میزند و پنج درم شاول کنند و سقوف شهریاران و کمونی و فلافلی

بخورند واگر با فرط طبیعت نرم بود در حب الرشاد بریان کرده وزیره در سرکه تر
شانیده وبریان کرده هر یکی سه درم بکوبند وبامجموع ان قند به نوبت بخورند
جشا فخی بود که بطریق فم معده شود وچون بسیار واقع گردد دلیل فساد هضم
باشد وشاوب که ازدادهن زره میکوینه ازبخارات غیر منهضم واقع شود
که در عضلات فک اسفل حاصل شود وغلیظ گردد وتمدد دران عضلات
پیدا شود وتمطی انست که همه اعضا کشیده شود وحدوث ان هم ازین
بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود وهمه دلالت بر ضعف
وتقصیر هضم کنند وعلاج مجموع تنقیه وتقویت معده باشد   اشتداد اشتهاء
طعام بر ماکولات بود وچیزی که بر نکردند وسبب ان سوء المزاج بارده باشد
که فم معده را کشش کرده اند علامت ان نفخ وثقل وقلت عطش وتمدد معده
وکثرت سیلان لعاب ولین طبیعت بود علاج تسخین معده کنند بگلقند ودوا
وشراب بالنگو یا جلابی از رازیانه واصل السوس وبالنگو وکلکینی
بیاشامند وغذا نخود اب با ثیره خشک دانه وتوابل گرم خورند وشیعه
بحب صبر وحب ایاره کنند وغذا رشتیه گوارش مصطکی واطریفل وتقویت
معده تناول کنند وکندر ومصطکی می خایند وشراب احمر سفید بود واگر سبب
این مرض کثرت ایقاب سودا باشد بفم معده علامت ان حرقت فم معده

وقلت عطش وجشاء ترش بود علاج تنقیه بدن کنند بحب افتیمون ومطبوخ
ان واغذیه چرب خورند واز مولدات سودا اجتناب نمایند واگر شره
خلو بدن این مرض حادث شود علامت ان تقدم اسباب ان بود
مثل حرکت مفرط وهوای گرم وسهر وغم ومرضهای کثیر التحلیل در بعضی
اوقات نباشد علاج ان تناول اغذیه غلیظ باشد مثل هریسه وکله وپاچه
وگوشت گاو وقلیه گزر ودر روزی چهار نوبت غذا خورند لیکن
اندکی بایه خورد وبدن را بروغن بنفشه وبادام تدهین کنند واگر جوع
بسبب کرم وحیات باشد علامه ان احساس حرکت ایشان بود و
سقوط ان احیانا علاج قتل واخراج کرم باشد چنانچه گفته شود واگر سبب
اخلاط حامض بلغمی باشد که در معده جمع شود علامه ان ترشی دهن وجشاء ترش
وبراز رطب بود علاج تنقیه معده کنند بقی وکلقند وانیسون ومصطکی
تناول کنند وغذا نخود اب با فلفل وکرویا ومصطکی ودارچینی خورند
واگر احتیاج باشد بحب صبر وایاره اسهال کنند   وان
جوع بجمیع اعضا باشد بغیر معده وانرا بولیموس گویند وسبب ان
برودت مفرط باشد که فم معده را حادث شود وقوة حس وجذب
ازو فوت شود وبدن عظیم بغذا محتاج باشد وبیشتر این مرض در زمستان

سرد بود وکسی که در سرما ولخت سفر کند واقع شود علامت ان تخافت
بدن وبطلان اشتها وضعف قوت ووجع معده باشد واحیانا غشی
نیز حادث شود وعلس فم معده سرد باشد علاج شراب بالنکو وشراب
کاوزبان وکلقند ورازیانه وانیسون هر کدام که باشد ده مثقال الجوزنتر و
غذا نخود اب با کبک وتیهو ودراج خورند وتوابل گرم دران کنند و
شراب ریحانی واطریفل وجوارش کمونی وعود ومصطکی مناسب این مرض
بود وسعد وسک ولادن وتمام بکوبند وبر معده طلا کنند واین علت سبب
ضعف معده با حرارت هیچ بدن نیز حادث می شود وعلامت ان کرب
ولهیب وعطش ویبوست طبع بود وچون گرسنه شود وغذا نخورند غشی
کنند وقوت ساقط شود علاج سکنجبین وشراب زرشک وشراب
انار وسیب با گلاب تناول کنند وغذا از زرشک وتمر هندی وانار دانه
وغوره ولیمو خورند ومیان که دو غذا اشتها غالب شود جزوی بیاید خورد
وناچیز نباید نخورد تشنگی بسیار اگر سبب حرارت قلب ودل
باشد علامت ان کرب ولهیب واحتراق صدر بود واستراحت
بهوای سرد علاج شراب حماض ولیمو وسیب وصندل هر کدام که باشد
با عرق گل وبید وکاسنی باب سرد بیاشامند وغذا ماء الشعیر جو با مرغ
یا بزغاله خورند وصندل وگلاب وعرق بید بر سینه طلا کنند وصندل وگلاب

سبب

صفت

وضماد کرده بیوبند واین قرص مفید بود وصفت این مغز تخم خیارین
و تخم کدو وتودری هر یک سه درم صمغ عربی ونشاسته وکثیرا هر یک نیم درم طباشیر بکوبند دو درم
بکوبند وبا لعاب بهدانه بسرشته ودر صباح ازان با سکنجبین تناول کنند واگر سبب
حرارت ویبوست معده باشد بواسطه تناول چیزها شود چیزهای حریف وحاد
وشیرینیها بافراط یا بواسطه استفراغ مفرط علاج ان سکنجبین با عرق گل وبید
بیاشامند یا با آب انار یا آب غوره یا تخم تودری با نبات یا شراب سیب
یا ریباس تناول کنند وآب خیار کدو وآب ترنج نیز مفید بود وغذا [illegible]
باشد واگر سبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت ان باشد
که باب خوردن زایل نشود واگر صبر کنند ونخورند زایل گردد علاج ان آب
ترب وسکنجبین مکرر قی بکنند وشراب غوره ومانند ان تناول کنند وغذا
زیره باج خورند واگر بعد از شرب مسهل تشنگی شود بواسطه استفراغ بسیار
وافراط عمل ان شراب غوره واش غوره تناول کنند وبحمام معتدل روند
وسینه را بروغن بنفشه کنند وبعد از شرب خمر کسی را واقع شود اب یخ وبرف
خورند ومخمضات بارده منفعت کند واگر از حد بگذرد دیگر اب خیار
کدو وپانی درم طباشیر بیاشامند سوء الهضم ان باشد که طعام نیک منهضم نشود
وضعف هضم ان باشد که دیر هضم شود واما هضم شود ولاین ثقل وتمدد باشد و

وبعد از زمانی دیر که غذا به بوی طعام احساس کنند و تخمه آن باشد که معده
در غذا اقتطاع تصرف کند و هضم نکند و آنرا و سبب این تخمه یا سوء المزاج
معده باشد یا اخلاط فاسده که در وی جمع شود و علاج آن تقویت و تنقیه
معده باشد چنانچه گفته شده است و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا طعام
ردی باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بقوی باید که مناسب
مزاج بود و دو روز زیاده گرسنگی صبر کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش
سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کنند و بخورند و روغن مصطکی
و ناردین در معده بمالند و اگر در تابستان بود در آب سرد نشیند تخمه بود
عبارت از آن باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد
گردد و آنچه لطیف و صاف باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد
باسهال علاج او آنست که طبیعت را بآب گرم و روغن گنجد مدد کنند
تا زودتر پاک شود و قی و اسهال باشد و موجب ضعف بود شراب انار
با نعناع یا شراب انار روده با نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف انار دونه
پنج مثقال یا قرص طباشیر و یکمثقال با رب به ده مثقال یا پوست پسته
یکمثقال بکوبند و با شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل
ارمنی و آب سرد بر معده طلا کنند و در سواحل سرد خواب کنند و دوغ را

بسنگ یا آهن گرم کرده داغ کنند و بیاشامند و بر غذا اجبر کنند تا اشتها
صادق باشد و سماق با کبک بخورند و اگر بحس و مزاج و وقت مقتضی بود
در آب سرد نشینند   قی حرکتی باشد که از معده حادث شود فرو شود
برای دفع چیزی که در وی باشد و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود
و غثیان تقاضای دفعی باشد بی حرکت و اسباب هر یکی مختلف است
اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر داخل جرم معده
باشد تهوع و اگر سطح روی باشد غثیان واقع شود پس اگر خلطی
که در معده ریخته است یا داخل جرم اوست صفرا بود علاج سکنجبین با آب
گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب انار
با عرق نعناع یا شراب غوره یا ریباس یا گلاب تناول کنند و غذا انار
دانه و زرشک و سماق خورند و معده را با آب سیب و به و صندل و کافور
تضمید کنند   ورق گل و طباشیر هر یکی ده درم بابونه و کهربا و عود
و پوست پسته هر یکی درمی و تخم سماق و زرشک و انار دانه هر یکی پنج درم
بکوبند و پنج مثقال از آن با شراب سیب یا به تناول کنند و اگر خلط بلغمی
سوداوی بود علامت آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی دهن و نفخ
و قراقر بود علاج بآب ترب و عسل و سکنجبین و با طبیخ تخم شبت و تخم ترب

وانگه کی عسل و نمک مدد کنند تا معده پاک شود بعد از آن کلمعنه ولا از نه
یا زنجبیل پرورده یا هلیله پرورده تناول کنند و تقویت بجوارش
عود و مصطکی و دواء المسک صفو کنند و این جوارش در قی بلغمی مفید بود
کندر و مصطکی و سنبل و سک هر یکی پنج درم عود هفت درم انار دانه پانزده
درم قرنفل و قاقله و جوز بویا و سعد و نعناع هر یکی چهار درم پوست ترنج
بلیلج کابلی و ورق گل هر یکی ده درم بکوبند و با دو چندان ادویه قند بیامیزند
و هفت درم تا ده درم تناول کنند   که قی بلغمی و سوداوی را نافع باشد
پوست پسته و ورق گل هر یکی چهار درم عود و مصطکی هر یکی سه درم سک
پنج درم بکوبند و با سیب بسرشند و یکمثقال تناول کنند و اگر غثیان بسبب
کثرت غذا یا اغذیه ردیه یا سوء ترتیب اکل حادث شود قی باید کرد
و بعد از سقوطات معده تناول کنند   سبب خون که قی بیرون اید اگر
انفجار و انقطاع عرق باشد فصد باسلیق بکنند و گل ارمنی و صمغ عربی و [illegible]
و بارتنگ هر یکی مثقالی مجموع بریان کرده بکوبند و بشراب سیب بخورند
یا قرص طباشیر یا قرص کهربا هر یکی درمی با رب به تناول کنند و این قرص
نیز مفید بود کهربا روغنی و حماض هر یکی سه درم ورق گل و کنار و سماق و صندل
سفید هر یکی چهار درم شب یمانی و اقاقیا و کهربا هر یکی درمی بکوبند

وباب سماق یا با گلاب بسرشند و یکمثقال از آن با شربه تخم تورک بریان
کرده بخورند و معده را بصندل و اقاقیا و سک و آس و گلاب
و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا از زرشک و سماق و انار دانه خورند
و اگر قی بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع ماروف را
بماش و نخاث و اقاقیا و گل ارمنی و دم و مر و باب مورد طلا کنند
و قرص کهربا بیکمثقال با شربه تخم خرفه بریان کرده بخورند و اگر با قی
و نفث خون سعال باشد بارتنگ و صمغ عربی هر یکی درمی بریان کنند
و با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب بخورند و کشنیز و لولو
و صدف سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی و سماق
و نشاسته و تخم تورک و حب الاس و نشان هر یکی پنج درم صمغ عربی دو درم
طباشیر دو درم بکوبند و باب سماق یا اب لسان الحمل بسرشند و یک
مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و جماع و اعراض نفسانی
احتراز کنند و اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع
میان شانها یا زیر قص باشد و در قی مره باشد و چون چیزهای شور
و ترش بخورند وجع زیادت شود و علاج او آنست که از حرکات
و حامیات احتراز کنند و اغذیه از جو مقشر با چه و زرده تخم مرغ خورند

واین قرص مفید بود نخ حماضی وبا ریشک هر یکی ده درم طباشیر ولولو وکهربا
وشاخ گاو وکوهی سوخته هر یکی دو درم نشاسته وکشنیز هر یکی چهار درم
بکوبند وباب لسان الحمل یا لعاب بزر قطونا بسرشند وقرصها زنند
شربتی یکمثقال باشد واگر خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل انکه
از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد وعلامتش افت ان عضو بود
وعلاج ان عضو باید کرد واگر خون در معده بر بندد علامت
ان ناقص وعرق سرد وغشی بود علاج او انست که تخم شبت وبودنه
هر یکی پنج درم بخوشانند وبا یکی درم نمک بیاشامند یا حب الرشاد
ده درم باب گرم یا انفحه خرگوش باب یا بسکنگبین یا سرکه یا بیاشامند
یا سرگین خرگوش یا عسل باب گرم بیاشامند وقی کنند
حرکتی باشد از طبقه داخل معده بر دفع موذی واین موذی یا خلط
حاد حریف بود یا طعام حریف وعلامت ان حرقت معده وقی
صفراوی بود یا سوداوی علاج او انست که بطبخ شبت وترب
یا اب ترب وعسل وسکنجبین واب گرم بیاشامند که قی یا اسهال
دفع شود وبعد از ان شربتی از نبات وعرق گل وبعد با لعاب
بهکو وبه دانه وروغن بنفشه وبادام بیاشامند واگر فواق بسبب

ریح باشد واین شر صبانی را حادث شود بعد از تخم مزنفید بود علاج
کامقنه با انیسون یا زیره یا رازیانه بجوشانند ومصطکی بخایند وگوارش
مصطکی وعود تناول کنند واگر سبق کنند که عطسه بیاید مفید افتد واگر
بسبب تناول طعام بسیار بود قی کنند وزیره ونانخواه وانیسون وتخم
کرفس وسعتر هر یکی نیم درم کوفته با قند بجوشانند ودرین نوع حرکات بدنی
مثل ریاضت وحرکات نفسانی مثل غضب وخجالت مفید بود وبر
گرسنگی وتشنگی صبر باید کرد واگر فواق بعد از ان یا اسهال بسیار حادث
شود بوسطه یبوستی که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه با لعاب بزر
قطونا وبه دانه تناول کنند وغذا شیره جو با کدو وروغن گل وبنفشه خورند
وسوم روغن ادکرو وبوستان افروز وخطمی وکثیرا وموم صافی وروغن
بنفشه سازند ودر معده می مالند واین بدترین فواق بود چنانچه گفته اند
و بعد افواق ما له من فواق ودر ورم کبد فواق نیز باشد واین بسبب بزرگی
ورم بود که مزاحم قعر معده شود یا بواسطه مشارکتی که میان کبد ومعده باشد
وعلاج ان علاج ورم کبد باشد اگر بسبب سوء المزاج معده
باشد علامت وعلاج ان گفته شده است واگر بسبب خلطی مرادی یا خلطی
مالح بود که در معده جمع شده باشد علامت ان حرقت معده و مراره

نفقه

یا اوضت دهن و تنگی بود علاج آن قی باشد و بعد ازان تقویت
معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده شراب سیب و محللات مثل
کبر و لیمو نیز مفید بود و اگر سبب خلطی بلغمی لزج باشد علامت آن قلت
تشنگی بود و میل باشیاء حاره و مزمن علاج نضج معده و قی کنند
و گلقند و انیسون و جوارش عود بخورند و ماء الخولنجان و فودنج و رازیانه
هر یکی پنج درم قرنفل و سنبل هر یکی دو درم بکوبند و با انگبین آن قند یا ترنه
و دو مثقال تناول کنند و اگر سبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامت
آن بخر و غثیان و براز منتن بود علاج نضج مرض باشد بقی و اسهال
و بعد ازان تقویت معده و اگر سبب آن باشد که سودا بمعده ریزد
که موجب اشتها شود علامت او آنست که اشتها نباشد لیکن چون غذا
بخورد معده شود و چون جرمها ترش و قابض بخورد اشتها پیدا شود
علاج آن قی نمایند کان طحال بود بسکنجبین بزوری و زیرباج و ابکامه و
کبر و زیتون ابرکه و محللات و اگر سبب بطلان حس فم معده بود علامت
او آن باشد که احساس تناول اشیاء حریف و مالح نکنند و اورا خواب
و غثیان حادث نشود علاج گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول
کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ ... و بالنگو و گلقند بخورند و بعد از نضج

بحب صبر و حب قوقایا تنقیه کنند و بعد ازان نضج بحب صبر و معجونات حاره
تقویت معده کنند

سوء المزاج که عارض کبد میشود

اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت
اشتها و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملمس کبد و نارنجی
قاروره بود و شاید که با آن قی صفرا و اسهال صفراوی نیز باشد علاج
جلاب از بیخ کاسنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین یا سکنجبین و آب کاسنی یا شیره
تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا
زرشک یا انار دانه یا فروج خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند
و اگر طبیعت محتبس باشد تلیین کنند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر نرم یکمثقال
بسکنجبین ده مثقال و آب کاسنی هفت مثقال تناول کنند و اگر علامت صفرا
غالب باشد این مطبوخ بیاشامند شاهتره و سنامکی و بنفشه و هلیله زرد و ورق گل
هر یکی پنج درم ترنجبین هفت درم دار چینی و بنفشه و ورق گل هر یکی یه درم کافور
نیم دانگ بکوبند و با آب کاسنی یا کاکنج یا لسان الثور یا بقلة الحمقا
طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد یکمثقال قرص طباشیر با ده مثقال رب
با سیب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده با زرشک یا سماق فرو با داد

بریان کرده خورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال
و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اضعاف و بطوء نبض و بیاض
غلظ قاروره بود علاج هر بامداد جلابی از رازیانه و حب لشعیب
و کلعصر تناول کنند و غذا نخوداب یا نیره خشک دانه و کبک و تیهو خورند
و این قرص تناول کنند   سنبل و مصطکی و تخم کرفس و اذخر و انیسون و بادیج
تخ و اسپل و هر دو درم عصاره غافث نیم درم فلفل و زنجبیل هر یکی درم
بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و با مثقالی این ماء الاصول بخورند
پوست بیخ کرفس پنج درم رازیانه پانزده درم کاشنی پانزده درم تخم
رازیانه سه درم تخم کرفس دو درم انیسون سه درم اذخر غافث حاشا چوده
هر یکی پنج درم مویز طائفی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی و
نیم آید و با رطلی قند بقوام آرند و بیست درم تا بیست درم تناول کنند و این
قرص نیز مفید بود   افسنتین و ریوند هر یکی درم گل سرخ چهار درم
سنبل و اسارون لک مغسول هر یکی درم بکوبند و با آب کرفس قرص سازند
شربتی یک مثقال بود و اسارون و نام بجوشانند و جگر را با آب آن نطول و
شغل آن تقیه کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سپغول و شاسفرم
و صمغ عربی هر یکی درم بریان کرده گلاب بر کنند و فرو برند و کبک

تیهو

و تیهو بریان کنند و سماق یا زرشک ترش کرده و بخورند و اگر
سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش
و تهیج روی و اضعاف و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض قاروره
و سوء هضم بود   خراطین و رازیانه و تخم کرفس هر یکی درم سنبل
پنج درم بکوبند و با آب رازیانه یا کرفس سرشته و مثقالی باده مثقال بزوری
بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن و قلت
دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد
علاج شیره تخم کدو با شراب نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا گوشت
بزغاله فربه یا حریره از شیرهٔ بوسپی و نبات و روغن بادام و ماهی
تازه نیز شاید و موم روغن از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی
و آب کاسنی و آب تودری ترتیب کنند و بر جگر طلا کنند   باب
سوء المزاج بود و علامات آن گفته شد با سبب سده باشد که کبد را عارض
شود و علامات ضعف کبد قلت اشتها و فساد لون و نحافت بدن و اسهال
غسالی شبیه به غسالهٔ گوشت و صلح اخرین از افعال اینها بود و این سده اگر در محدب
کبد باشد علامت او آنست که بول اندک اندک آید و رقیق بود علاج هر روز
جلابی از تخم کاسنی و بیخ کبک و حب الشعیب هر یکی درم رازیانه یک درم و بادیان

وقره مربا براد و جلابی از تخم کاشنی و پوست بیخ کاشنی و عنب الثعلب
هر یکیه درم و نبات و ترنجبین هر یکی ده درم تناول کنند و بعد از آنکه کباب
خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بدین حقنه سنا مکی هفت درم
بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یکی پنج درم چو بنکوفته و سبوس و خطمی هر یکی کفی
خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه و ابکامه هر یکی ده درم
واگر ورم بر حدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید کرد و شیره تخم
و آب کاشنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص تناول کنند تخم کاشنی
و تخم خربزه مقشر و تخم کشوث هر یکیه درم طباشیر یکمثقال ریوند نیم درم
لک مغسول در بی یکوبند بجلاب کاشنی بسرشته و مثقالی بخورند و در ابتدا
اوراق عنب الثعلب و ورق کلم و [illegible] و ضوفلین و ورق کاکنج و
طحلب با سبزبان افروز و گلاب ضماد سازند و چون از ابتدا بگذرد کنند
استعمال ضمادات محلله کنند واگر ورم صفراوی بود علامتش شدت تب و تشنگی
و خفقان و سرعت نبض و تاریب ها دوره ورق و اسهال حراری بود علاج
مربا براد و جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا بهلیله یا نقیع فواکه باشیره خشت و ترنجبین و
خیار شنبر و بعد از آنکه کباب بشیره خشخاش خورند واگر ورم بلغمی بود

ده مثقال تناول کنند با تخم کرفس و نانخواه و پوست بیخ کاشنی و دارپانه و
نبات ده مثقال بجوشانند یا قرص زرشک با سکنجبین ساذج یا بزوری
و بعد از زیره باج خورند و از اغذیه غلیظ و حلاوی احتراز کنند واگر ورم
در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود و علاج آن مرور جلابی از تخم
ملک و تخم کاشنی و نبات و دارپانه تناول کنند و بعد از آن خوراب و تلیین طبیعت
کنند سنا پنج درم تخم کاشنی سه درم بجوشانند و صافی کنند و ده مثقال شکر سرخ
و پنج مثقال مغز خیار شنبر در آن حل کرده بیاشامند و بابونه و شبت هر یک
درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یکی درمی بکوبند و با سیاه ابر ضماد کنند
و معجون کرکم درین صورت نافع بود و تخم کرفس و دارپانه و انیسون و بیخ و اذخر
هر یکی ده درم سنبل و قسط و روناس عصاره و غافت و لیربری
و بادام تلخ هر یکی پنج درم ریوند چینی و رب السوس و مر هر یکیه درم
زعفران یک درم بجوشانند کوفته و بیخته بشیره قند یا عسل بسرشته و یکمثقال
با ماء الاصول تناول کنند
ورمی که در کبد ظاهر شود اگر دموی
باشد علامت آن تب و تشنگی و لهیب و حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن
و ظهور ورم و سعال و خفقان و احتباس بطن و لین نفس بود و باشد
که احتباس بول نیز بود علاج اولا فصد کنند و اخراج خون بحسب

بعد علامه آن قلت عطش و تب بخر حاده و از بلغمی بیاض قاروره
بود و احساس ورم کمتر اما وجع با فراط نباشد علاج جلابی از
عنب الثعلب و از ارپانه و بیخ کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود و
نخود ماش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنها نرم کنند یا بابونج
بمطبوخ شاهتره و از ارپانه و انیسون هر یک سه درم شکر دو درم بجوشانند
و صافی کنند و بیخ فلوس بمغز خیار شنبر با بیست مثقال در آن حل کرده بنوشند
و بعد از شیرة الخیار و کلقند و جوارش های مقوی معده تناول کنند
و اگر ورم سودای باشد و آن بسیار کمتر باشد که بیان کرده حال واقع
شود علامت آن صلابت کنند و تنگی و خشکی زبان باشد علاج هر روز
جلابی از بیخ کاسنی و از ارپانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند و
شراب بالنگو و گاوزبان لعوق کنند و غذا زیره باج خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ افتیمون کنند یا سنا هفت درم بالنگو و بیخ کاسنی و تخم کاسنی هر یک
سه درم شکر سفید پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال
در آن حل کنند و بیاشامند و غذا نخود آب و تره خشک دانه خورند و
بعد از شیرة سکنجبین بزوری و عنصل و ماء الاصول و قرص زرشک کبیر
تناول کنند و کبد را بجلیله برزنگ و مغز و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک

وبابونج

و بابونج و حماما تضمید کنند و اگر ورم کبد از ضربه یا سقطه باشد نخود و مر و
ریوند هر یک سه درم و مومیایی دو درم در روغن بنفشه بگدازند و
باهم آمیخته طلا کنند   اگر بعد از ورم حادث شود و علامت
او آنست که دیگر اعراض اشتداد کنند و مریض پشت باز شوانه خفت
و چون منفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال مره یا چیزی شبیه بر آن
بود و مریض را خفی و راحتی حاصل شود و باشد که مدتی یاد دار رفع
شود علاج آن پیش از انفجار منضجات تضمید کنند و شیر با بزرک و مرو مکی
تناول کنند و چون منفجر شود اگر تب نباشد جلابی از زوفا و بیخ کرفس
و از ارپانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره سه تخم با شراب
تخم خشخاش و عناب و نیلوفر تناول کنند   علامه آن ثقل باشد
و وجع مره بود و تب و حرارت نباشد علاج آن سکنجبین بزوری و ماء
الاصول و معجونات حاره تناول کنند و منضجات تضمید کنند   سده
کبد بسبب اخلاط غلیظ لزج حادث می شود و علامت آن ثقل کبد باشد بی
وجع تب و علامات ورم و اگر سده در محدب کبد باشد بول اندک
و رقیق بود و اگر در مقعر بود براز رطب باشد علاج آن که در مقعر بود
منضجات استعمال کنند مثل شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کاسنی

ناشسته را با شکر و با سکنجبین بزوری تناول کنند و علاج آن اگر در سدد
کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت
و تشنگی باشد شیرهٔ تخم کدو و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص
زرشک نیز مفید بود و غذا از زرشک و زیرباج و انار و سکباج خورند

سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود
و علامت آن تهیج اطراف و بیاض لون بود و علاجش آنست که تقلیل غذا
کنند و از اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند و زرشک مطبوخ با دارچینی
و زیره و زیرباج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته
شد و استعمال بول درین باب نمایند که این مقدمهٔ استسقا باشد اما
استسقا سه نوع است لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا برآمده
باشد و سبب آن ضعف کبد و برودت مزاج آن بود و این برودت
بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد
بود و در عقب ریاضت یا حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال
بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او را سرد کرداند
یا بسبب ضعف معده باشد که هضم غذا نتواند کرد و ماکیلوس خام بکبد برد
و کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا از جذب کنند و خون خام باشد

زنده

جزو بدن نشود و موجب این مرض سدهٔ طحال و خبث نفس و قلت اشتها
و نحافت بدن و بطؤ نبض بود و بتدریج حادث شود نه بغتةً علاج آن
فصد باسلیق کنند از جانب چپ و جلابی از بیخ کبر و تخم کاسنی و نبات
با گلقند تناول کنند و غذا زیرباج خورند و بعد از نضج شاهتره ده درم و پوست بیخ
کاسنی سه درم و شکر ده درم بخیسانند و صافی کنند و پنج مثقال سکنجبین
در آن حل کرده تناول کنند یا هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یکی سه درم افتیمون
یک درم غاریقون و بسفایج هر یکی نیم درم بکوبند و سه درم از آن با رطلی ماء
الجبن بیاشامند و اگر این مرض بسبب ضعف قوة جاذبه یا ماسکهٔ طحال بود
علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت ذهن بود علاج آن
جلاب از انیسون و ورق گل و سکنجبین بزوری تناول کنند و طحال را
بروغن گل و فوفل و افسنتین و سنبل و مصطکی تضمید کنند علامت آن
بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن و بیاض و رقت قاروره
و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان گو بماند علاج
آن هر روز جلاب از تخم کاسنی و رازیانه هر یکی دو درم و بیخ کاسنی و بیخ
رازیانه هر یکی دو درم و بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هر یکی سه درم و نبات ده درم
تناول کنند و غذا زیرباج با کبک و کبوتر بچه و گنجشک خورند و انجیر زرد

ودارچینی در ان کنند واب جوشانیده که بغایت سرد نشده باشد اندکی
بخورند واستحمام باب شور واب بشی خنیه بود وبر تاوه حمام وبر ریگ ضعیف
وبثبت بر افتاب کرده نشستن نافع باشد ودرین مرض در ادرار بول
مبالغه باید کرد مثل سکنجبین بزوری تناول کنند وبوره وزیره وکمه
بکوبند وبر شکم طلا کنند واگر طبعت محتبس باشد معجون ضیا شیر وحب لاده
تلبین کنند واگر این علت از ضعف وبرودت معده باشد می بکندرو
کلنکبین وانیسون بخورند وحب اصطمخیقون تلبین گرم تناول کنند اما
استسقاء زقی انست که مایه میان صفاق وترب با احشا وترب حادث
شود واین بدترین انواع استسقا بود علامت ان ثقل وبزرگ شدن شکم
وصقالت پوست ان باشد وشکم بجوشیکی پر اب بود وچون دست
بروزنند یا از پهلو بپهلو کردند ازان اواز اب شنوند علاج هر اول
جلاب از بیخ کاشنی ودارپانه وبیخ کاشنی وکلغنه تناول کنند واگر با ان
حرارت مزاج باشد کاشنی ناشته با سکنجبین بزوری خورند وتلیین بجهت
بمطبوخ هلیله یا ابشاهتره وهلیله کوفته باید کرد یا باین حب قسمتی
وزعافت وانیسون ومصطکی وسقمونیا هر یکی درمی کل معقول وبلسان
هر یکی دو درم بکوبند وباب دارپانه حب سازند ودو مثقال تناول کنند

بوده

وبوره ازبی وبیخ سوسن وقردمانا وبیونج هر یکی به درم کرنب نفخ درم
وپسک بر پنجاه درم ازو هوو ترکیبی کاو هر یکی شصت مثقال بیمایند وباب
رازیانه یا اب کاشنی بسرشند وبر شکم طلا کنند وبعضی شکم داشتن گفتند
وانرا ابزل میکویند لیکن عظیم الخطر باشد اما استسقاء طبلی انست که ریاح ١١٢
غلیظ میان صفاق وترب یا ترب وامعا واقع گردد وسبب ان حرارت
کبد یا شدة برودة ورطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم تام عاجز
باشد کیلوس خام بجگر رود وجگر بطبخ وهضم ان مشغول شود وازان ماده
ریاح وابخرة بسیار حاصل شود وموجب این مرض گردد وعلامت
ان بزرگ شدن شکم وبر امدن ناف بود وبا ان ثقلی نباشد وچون دست
بر شکم زنند اواز طبل اید علاج هر روز جلابی از بیخ کاشنی وانیسون
واصل السوس وبیخ کاشنی وکلغنه تناول کنند وغذا نخود اب با مغز بادام
وفلفل وزیره وکرویا ونانخواه خورند وروغن بابونه وروغن سداب
وشبت بر شکم مالند وتخم کرفس ودارزیانه وانیسون وزیره کرمانی ودوقو
وتخم کرفس کوهی وقسط اساریون هر یکیه درم پوست بیخ رازیانه ده درم
وبیخ کرفس بجزرم اصل السوس ده درم بیخ اذخر وفقاح اذخر هر یکی دو درم
مویز طایفی بیست درم در چهار رطل اب بجوشانند تا با دو رطل آید

ده درم
پس با دو رطل عسل بقوام اورده تا ده مثقال تناول میکنند تخم کرفس
و دارفلفل و انیسون و اسارون و قسط و زراوند هر یکی ده درم زیره
کرمانی سه درم و سنبل و جعده هر یکی درم و نیم بکوبند و دو مثقال ازان
با ماء الاصول بخورند با ان کوفته را با قند و صیدانی بیامیزند و نیم مثقال
تناول کنند و اکر خواهند که تلیین کنند نیم مثقال تخم خیار شنبر و ده مثقال
از ین ماء الاصول در اب کرم حل کرده بیاشامند و چون مرض منحط
کردد و نیم ساکن شود بابونه و کم بشت و مرزنجوش و اکلیل الملک و مرزنجوش
و زیره بکوبند و با آب سراب سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی از استسقاء
طبلی هست که انرا حبن کویند و علامة ان انتفاخ و عظم بطن بود
بی بنو نافی و شکم ایشان عظیم شبیه بشکم ایشان باشد علاج هر روز جلاب
از نخ کوشت و کاسنی و درازیانه و عنب الثعلب و نبات تناول کنند
و تلیین طبیعت برین مطبوخ کنند سناء مکی هفت درم عنب الثعلب پنج درم
تخم کاسنی سه درم شکر سرخ و ترنجبین هر یکی ده درم مغز خیار شنبر پانزده درم
در اب کاسنی نباشند در شکم ز اجا الله و بیاید دانست که هر کاه که
با استسقا تب و تشنکی بافراط بود باشیار رجاره معالجه نکنند و عنب
الثعلب و تخم کاسنی و مانند ان اکتفا کنند و شوربا ماش و مغز بادام خورند

و تلیین طبیعت برین مطبوخ کنند و سناء و هلیله کابلی و املج و بلیلج
هر یکی پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یکی یک درم مویز طایفی پانزده درم
الو سیاه و کیلی و عناب هر یکی چهل عدد سپستان بیست عدد مغز خیار شنبر
و ترنجبین هر یکی ده درم و بعد از شربه اب کاسنی و سکنجبین ساده خورند یرقان
صفرتی فاحش بود که در بشره و چشم ظاهر شود بسبب جریان صفرا در
زیر پوست و حدوث ان اکر از قبل بحران باشد علامة ان پیش طبیعت و تلین
دهنی بود و در روز بحران واقع شود و علاج ان سهل بود اب کاسنی بیست
درم با ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا زرشک و مغز بادام خورند و ماء
الشعیر زیاده کنند و اکر یرقان از سوء المزاج کرم باشد که کبد را حادث شود
علامة الاشده عطش و سرعت نبض و ضیق قارورة و میل ان بسودا بود
و با ان زبر احمر باشد و رنک روی تیره باشد و طبیعت محتبس بود علاج
ان جلابی از نخ کاسنی سه درم اجاص ده عدد تمر هندی و ترنجبین تناول
کنند غذا جواب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا شیرخشت
و ترنجبین کنند یا مطبوخ فواکه و بعد از شربه تبرید فراج کبد باید کرد شربه
تخم کاسنی و سکنجبین با اب خیار کند و بایکی مثقال قرص طباشیر نرم و ماء الوجه
و تمر هندی زرشک و بنوماش و مغز بادام و اسفناج خورند و اکر یرقان بسبب

سوء المزاج حار بود که مراره را حادث شود و مره صفرا بسیار جذب کنند
و در و غلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت ان شدت عطش و لهیب
باشد و این نوع بغتتا حادث شود و باشد که بسبب مراره جمیع بدن عارض شود
و علامت ان نحافت و خاریدن بدن و خشکی مزاج بود و صفراوی و براز
دفع شود علاج هر دو نوع اسهال صفرا و تربیه کبد باشد و اگر یرقان بسبب ورم
کبد حادث شود علاج ان فصد و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر
یا گزیدن حیوانی زهر دار باشد یکمثقال قرص طباشیر نرم با اب انار تناول
کنند یا مثقالی قرص کافور و لعاب بزر قطونا و به دانه یا اسفیوادکر و بخورند
و غذا کشکاب با روغن بادام خورند در [illegible] بودن و گل و صندل و اقاقیا
و کثیرا هر یکی پنج درم کافور نیم دانگ با گلاب تغلیه کنند و یرقان نیز بسبب سده
که میان طحال و امعا حادث شود واقع می گردد و این نوع تابع قولنج
باشد اول علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیاء بادزهر باید کنند و ریوند
و غافث هر یکی مثقال افتیمون دو مثقال بکوبند و باده مثقال سکنجبین تناول کنند
و اگر سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او ان باشد
که براز بتدریج سفید گردد علاج ان اسهال صفرا باشد و بعد از ان استعمال مفتحات
مثل سکنجبین تناول کنند و اگر سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود

علامت

علامت او ان باشد که براز بتدریج سفید گردد علاج ان اسهال صفرا باشد و بعد از ان
استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و [illegible]
سوء المزاج که طحال را عارض گردد اگر حادث بود
ان
علامت ان شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفرت
لون و کدورت ان و حمرة قاروره و سواد براز و اختلاف نبض
و [illegible] علاج فصد باسلیق کنند از جانب چپ و جلاب از تمر هندی و
ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک با سکنجبین بزوری و غذا زرشک
یا تمر هندی یا آلوچه یا نخود ماش و روغن بادام و تلیین طبیعت کنند بطبیخ و
هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین بزوری و این قرص مفید افتد
ریوند چینی و نیم زعفران نیم درم و ورق گل پنج درم طباشیر سه درم تخم [illegible]
و تخم [illegible] هر یکی چهار درم کافور نیم دانگ بجمع کوفته و بیخته با آب کاسنی
بسرشند و مثقالی با سکنجبین تناول کنند طباشیر و ریوند و [illegible] و سنبل
و مصطکی و غافث هر یکی درمی زرشک چهار درم بکوبند و یکمثقال تناول کنند
و ابخره و کبر و سرکه نافع باشد و تخم ترب و سپندان و شیطرج هر یکی سه درم در سرکه
بجوشانند و نمد بران تر کنند و بر طحال نهند یا ورق [illegible] یا ورق کرنب بجوشانند و
با ارد جو و سرکه طلا کنند و اگر تب و تشنگی مفرط بود دیگر تخم [illegible]

یا اب کاشنی یا اب خیار کدو و سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود
علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق بود علاج جلابی از
تخم رازیانه و بیخ آن و انیسون و کلغند تناول کنند یا جیت جنعان از بن ماء
الاصول پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر تخم زیره بیخ کرفس و بیخ ...
هر یکی سه درم مویز طایفی ده درم تخم ... تخم کاشنی و کشوث و
رازیانه و بیخ انگشت هر یکی سه درم مجموع در سه رطل اب بجوشانند تا با یک
رطل اید پس صافی کنند و بعسل یا قند قوام ارند یا آن ابصافی کرده
را عسل یا قند بجای تشنگی نهند و بیاشامند و غذا نخود اب و زیره و خشک
دانه خورند و اگر طبیعت محتبس باشد بدین مصوغ تلیین کنند هلیله زرد
هلیله سیاه هفت درم بیخ اذخر خافت و تخم کاشنی هر یکی سه درم تخم خشخاش
و الو سیاه ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد خیار شنبر پانزده درم
ترنجبین و شکر تیغ هر یکی ده درم ... زا گاوزبان گل و گلاب و گز و بیخ ...
و کشنیز مجموع در سه کر جوشانیده تطبیل کنند و اگر سوء المزاج یابس بود
علامت آن صلابت طحال و کثافت و کمودت بدن و ضعف ... باشد
علاج آن جلابی از تخم کاشنی و بیخ کنت و تخم ... و عنب الثعلب و نبات تناول کنند
و غذا اسفناج و شیر بادام و کدو ماهی تازه نیز شاید

واگر سوء المزاج رطب بود علامت آن ترهل بدن و بیاض
لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود علاج آن سکنجبین بزوری
و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخود اب بزیره خشک دانه
و خلایا متوبله خورند و تلیین طبیعت کنند بحب ایارج فیقرا و حب اقتیمون و صبر زرد
اگر ورم طحال دموی بود علامت آن سرعت نبض و عطش
و التهاب و وجع طحال و غلظ و سواد قاروره بود علاج آن فصد باسلیق
کنند و جلابی از تخم کاشنی و عناب اجاص و نبات تناول کنند و غذا کشکاب
باشد و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف ماميثا
و کشنیز بر طحال طلا کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن حمی حاده
و عطش مفرط و درزوی چشم و زبان و قاروره و برازبود و باشد که ...
یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و عنب الثعلب و تمر هندی
و نبات تناول کنند یا اب انار ... و غذا ماء الشعیر و ... خورند
و تلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر ... سکنجبین ده مثقال و طحال را
بصندل و توذک و کشنیز و ورق بید تضمید کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن
قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون قاروره و بطوء نبض بود
علاج آن جلابی از عنب الثعلب و بیخ ... و رازیانه و نبات تناول کنند

١٠٦

وغذا نخوداب خورند وتلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا وهلیله
زرد هر یکی پنج درم تربد دو درم تخم کاشنی و رازیانه و کرفس و بیخ انگشت
وشکوفه کبر و بادرنجبویه و گاوزبان هر یکی سه درم انجیر بیست عدد مویز
طایفی پانزده درم شاهتره یکدسته خیارشنبر و ترنجبین هر یکی ده درم
وبعد از شربت قرص زرشک با سکنجبین بزوری تناول کنند واگر ورم
سوداوی بود علامت ان نحافت وهزال بدن وصلابت
طحال وخروج او از موضع خویش وضیق نفس وسود لون وفساد هضم
ولین طبیعت وسرعت نبض بود علاج ان فصد باسلیق یا اسیلم بکنند
وتلیین طبیعت بحب افتیمون یا مطبوخ ان کنند وغذا زیرباج با کبک
وفروج خورند وبعد از شربت سکنجبین بزوری وقرص کبر خورند
بیخ انگشت وبیخ کبر هر یکی ده درم زراوند مدحرج وشونیز وتخم سپندان
هر یکی سه درم حنظل هفت درم بکوبند وسه درم اشنه بجوشانند وادویه
بران بریزند وقرص سازند ویکمثقال تناول کنند وخردل وبیخ کبر وبوره ارمنی
وغافت بکوبند وبا سرکه بر طحال طلا کنند یا خردل بکوبند وبا عسل بیامیزند
وکاغذی بقدر ورم ببرند وادویه بران بمالند وبر طحال نهند واگر ورم
طحال منفتح شود ومنفجر گردد بعده ریزد وبعضی با مراز دفع شود ودران

برخشته بده

٦

شیر شتر نیز سه روزه مفید بود وسعی باید کرد که طبیعت محتبس نشود
بسبب برودت مزاج طحال وکثرت سودا حادث شود علامت ان
تمدد موضع طحال وبرامدگی ان باشد وچون دست بران نهند از زیر دست
بلغزد وباشد که بانگ قراقر بود علاج ان ماء الاصول وسکنجبین بزوری
وآب رازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند ونمک وسپوس وگاورس گرم کنند
وبر موضع طحال نهند حدوث ان بسبب فضلات غلیظ باشد که در
طحال جمع شود وعلامت ان ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج ان اطلاقی
از رازیانه ونانخواه وعنب الثعلب وانیسون ونبات تناول کنند وسکنجبین
بزوری وقرص کبر مفید بود وتخم کاشنی وکزمازج هر یکی پنج درم وبیخ انگشت
دو درم نیم بکوبند وسه درم از ان با سکنجبین بزوری تناول کنند
وباقی معالجات سوء المزاج بجا ارند شوره بکنج بدن
باشد بسیاهی وسبب ان شره باشد که میان طحال وکبد یا طحال ومعده
حادث شود علامت ان ثقل وتمدد طحال وضیق نفس وقلت
اشتها ونحافت بدن وبطوء نبض بود وبتدریج حادث شود به استسقا
علاج ان فصد باسلیق کنند از جانب چپ وطلایی از بیخ کبر وتخم کاشنی
ونبات وگلقند تناول کنند وغذا زیرباج خورند وبعد از نفخ سنا بکار

١٠٧

پوست بیخ کاسنی سه درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و نیم مثقال
معجون نجاح در ان حل کرده تناول کنند یا هلیله زرد و سیاه و کابلی
هر یکی سه درم افتیمون یکدرم غاریقون و نجاح هر یکی نیم درم بکوبند
و سه درم از ان با رطلی ماء الجبن بیاشامند و اگر مرض بسبب ضعف
قوة جاذبه یا ماسکه طحال بود علامت ان قی و اسهال سود و سقوط
اشتها و کمرورت عینی بود و علاج ان جلابی از افتیمون و ورد گل
و سکنجبین بزوری تناول کنند و طحال بورق و کل و فوفل و افسنتین
و سنبل و مصطکی تقمیه کنند

از انجمله قولنج است

و ان مرضی است که مانع خروج براز شود و با ان وجعی عظیم باشد و وجع
قولنج بوجع کلیه مشتبه میشود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک
موضع تجاوز نکنند و وجع قولنج از جای خود تجاوز کنند و سبب قولنج
اگر بلغم غلیظ باشد که با ثفل مختلط شود علامت ان شدت وجع و سقوط
اشتها و سبق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغمی لزج یا براز بیرون امده
باشد علاج جلابی از بابونه و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنکبین تناول کنند
و بجوارش سفرجل سهل تلیین کنند یا باین حب ایارج فیقرا و تربد هر یکی دو درم
تخم الحنظل و نمک هندی هر یکی دانکی بکوبند و سنبل از ذق دو دانک بجو

بشاشند و ادویه بر ان لت کنند و حب سازند یا این حقنه استعمال کنند
سناءمکی درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد خطمی و شبت
هر یکی ده درم بابونه و اکلیل الملک و سداب هر یکی کفی برگ چغندر دسته
روغن کنجد و ابکامه هر یکی ده درم سکر سرخ بیست درم بوره نیم درم و اگر
قولنج بسبب ریحی باشد که در امعا محتبس شده علامت ان تقدم نفخ و قراقر
و تناول اشیاء نفاخ و انتقال وجع بود علاج ان جلابی از انیسون و نانخواه
و رازیانه و کلنکبین تناول کنند و کوارش کمونی و سفرجلی سهل بجوزند
یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یکی درمی چند مید استر دانکی و نیم بکوبند و بآب
رازیانه و حب سازند مثقالی بلع کنند و این شیاف استعمال کنند خطمی و بوره
و تخم الحنظل هر یکی دو درم سقمونیا نیم درم بکوبند و با شکر سحق و با بیهرده
و شیاف سازند با این حقنه استعمال کنند سنا مکی درم انجیر ده عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد و مویز طائفی پانزده عدد خطمی و بابونه
و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و سبوس هر یکی هفت درم بجوشانند
و صافی کنند و ابکامه و عسل و روغن زیت هر یکی ده درم و بوره و نمک
هر یکی نیم درم بر ان کرده استعمال کنند و روغن سداب در شکم بمالند یا ورق
سداب با کرنب هر یکی ده درم تخم کرفس و سداب هر یکی پنج درم در رطلی بجوشانند

تا باشند ابره و برطلی روغن کنجد بر سر ان کنند و بجوشانند تا اب برود و روغن
آید وان روغن بمالند واکر قولنج بسبب ورمی بود که در سطح امعا واقع
شود علامت ان تب و وجع سر و خفقان و عطش و قی مراری و عارض
قولنج بتدریج حادث شود علاج ان فصد کنند و جلاب از عنب الثعلب
و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و غذا اب ماش
و مغز بادام خورانند و تلیین باین مطبوخ کنند نسخه مطبوخ عناب ده عدد سپستان
بیست عدد تخم خطمی و پرسیاوشان و عنب الثعلب هر یکی سه درم خیارشنبر و ترنجبین
هر یکی پانزده درم با این حقنه استعمال کنند نسخه حقنه بنفشه و نیلوفر
هر یکی سه درم جو نیم کوفته و خطمی و سبوس هر یکی کفی و برگ خبازی و
سلق دسته خیارشنبر و شکر سرخ و ترنجبین هر یکی ده مثقال روغن بنفشه ده درم
و اگر با وجع حرارت شدید بود و لهیب و حکه باشد این حقنه صالح بود عناب
ده عدد سپستان بیست عدد خطمی سه درم بجوشانند و صافی کنند و اب
خیار کدو و خبازی و کدو و شیره جو و لعاب بزرقطونا هر یکی پانزده درم
روغن بنفشه ده درم با هم بیامیزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب
التوا امعا یا نزول ان بکیس خصیتین حادث شود علامت انست
که قولنج بعد از حرکت عنیف یا برجستن یا از بلندی بزیر افتادن حادث

علاج او انست که پای علیل بجانب بالا بندند و بر بالا کنند و ریسمانرا
بحرکت کنند تا امعا با موضع خود رود و جلاب از عنب الثعلب
و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخوداب با روغن شیرین و اکر باز
جای خود نرود یک درم با یک مثقال زیبق تا کشته فرو برند و تردید
کنند و شکم را بمالند تا برون اید و اکر قولنج بسبب احتباس ثفل
و یبوست ان باشد علامت ان تقدیم احتباس و تناول مخففات بود
علاج جلاب از شراب بنفشه و ترنجبین هر یکی ده مثقال تناول کنند و
غذا نخوداب و مرغ فربه خورانند با بنفشه چهار درم سپستان بیست عدد
مویز بزرگ و خطمی و حب الرشاد هر یکی ده درم ترنجبین پانزده درم مطبوخ
سازند و اکر بسبب حرارت امعا باشد علامت ان شدت عطش و
دوام التهاب بود علاج جلاب از بنفشه و عنب الثعلب و تخم کاسنی
و ترنجبین و نبات تناول کنند یا اب خیار کدو و شیره تخم تودری با ترنجبین
و بدین حقنه تلیین کنند بنفشه و نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی و بابونه
و اکلیل الملک و سبوس و جو نیم کوفته و پرسیاوشان
هر یکی هفت درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد بجوشانند و صافی
کنند و لعاب بزرقطونا و روغن بنفشه و خیارشنبر و ترنجبین هر یکی

ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا زیره کنند چون بشوانه و شکم بروغن
بنفشه و چیزی بشحم و کتیرا مالند   نوعی از قولنج است و آن چنان
باشد که ثفل در امعاء علیا محتبس شده باشد و از دهن بیرون آید و با آن
ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج او آنست اول فلونیا و روغن
بر دهند و چون وجع ساکن شود برای معاودت نکنند و جوارش سفرجل
مسهل یا جوارش فلافلی یا شیر بادام بر دهند و بابونه حقنه استعمال کنند
بابونه و شبت و تخم کرفس و رازیانه و حلبه هر یکی ده درم انجیر ده عدد
سبوس و سپستان و جو هر یکی ده درم روغن زیت یا بید انجیر ده درم
شکر سرخ و ایارج هر یکی پانزده درم بوره و نمک هر یکی نیم درم و باید
که دو روز غذا اتخاذ نه و اگر توانند استعمال ریاضت نفیسه افتد و
و روغن بابونه و شبت و چیزی در شکم بمالند و نیز ریگ گرم کنند
و اندک اندک می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نانخواه
و نمک و برگ سیر و سعتر و پودنه و عنب الثعلب بجوشانند و در آن
نشینند و شیافی از بوره و نمک هندی و تخم حنظل ترتیب کنند
و بکار دارند   وجعی بود که امعاء حادث شود و شکم
می پیچد و آن اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ و عدم بود

و بخروج ریح تسکین حاصل شود علاج جلابی از تخم خیار و رازیانه
و عنب الثعلب و کاسنی تناول کنند یا ده درم گوارش کمونی بخورند
و اگر با مغص اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس
باشد رازیانه و تخم کرفس و شراب هر یکی سه درم نانخواه و سعتر
هر یکی چهار درم و قند شل بجمع بکوبند و سه درم از آن تناول
کنند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطه تناول
اطعمه حاره و حریفه بود علامت آن حرقت امعاء و تشنگی و خروج زرد
صفرا بود علاج آب انار ترش با نبات بیاشامند یا لعاب بزر قطونا
و به دانه بر آرزبنی از نبات بیاشامند یا شیره تخم کدو نیم درم شیر
و ده درم نبات تناول کنند و اگر مغص بواسطه اخلاط مالح باشد علامت
آن ثقل و تشنگی بود و با براز بلغم بیرون آید علاج آن تلیین طبیعت کنند
بحقنهای نرم یا با آب مطبوخ نانخواه و بنفشه و اسفناج و رازیانه و تخم
کاسنی و عنب الثعلب هر یکی سه درم عناب ده عدد سپستان بیست
عدد ترنجبین دو درم خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ
ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعاء متمکن شود علامت
آن قلت عطش و کثرت لعاب بود و وجع از یک موضع منتقل شود

علاج آن تلیین طبیعت باشد بحبهائی که در باب قولنج ذکر رفت و شوخه
معده کنند بقی و کلیه کنند و در آنجا نه تناول کنند و غذا نخوداب
با بیره خشک دار خورند فلفل و دارچینی و زعفران و سنگ
در آن کنند و بعد از شبیه جوارشی کندر و مصطکی تناول کنند و آب
سرد کم خورند   کرمها که در امعا متولد شود و سبب رطوبت
فضلی باشد که در امعا بماند و بطول مکث متعفن شود و چون
حرارت در وی عمل کند با کرم شود و این کرم دراز باشد حیات
گویند و او در امعا دقاق متولد شود علامت آن احساس
حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان لعاب و ورم
ساییدن دندان در خواب علاج آن چهار روز جابی در طل شربت بادروج و
شکر تناول کنند و غذا نخوداب باشد خشک دارند و سعتر و دارچینی
خورند و در روز پنجم در قرصه ترکی و برنج کابلی مغز و ترید و قسط
و ترمس هر یکی درمی و حب النیل نیم درم بکوبند و بر بالش ریزند
و بیاشامند و اگر از آن بقیتی بماند و عمل تمام نکنند اسکام
ده مثقال با آب گرم بخورند و تخم الحنظل دانگی و نیم و قنبیل نیم درم
بکوبند و با زهره گاو شیاف سازند و بردارند و در روز دوم ترید

کنند با شکر تمام بخورند و از تناول اغذیه غلیظ بارده احتراز کنند
و اگر کرم پهن باشد آن را حب القرع گویند و او در امعاء غلاظ متولد شود
علامت آن صفرة لون بود و خروج آن احیانا هر چند که چیزی خورند
سیر نشوند علاج آن در قرصه برنج کابلی مغز هر یکی جای عکل عشوی دانگی و نیم
ترید یک درم تخم الحنظل دانگی بکوبند و بر آن کنند و بیاشامند و از حبیات
و اغذیه لزج احتراز کنند و اگر کرم صغیر باشد شبیه بکرم کدو و سر که علامت آن
حکه مقعد و دغدغه آن بود علاج آن حقنه کنند بدین ادویه بابونه و اکلیل
الملک و درمنه و برنجاسف هر یکی کفی و ورق سداب و ورق شفتالو هر یکی ده درم
و ورق چغندر دسته بجوشانند و صافی کنند و روغن مغز هسته زرد آلو تلخ
و اسکام هر یکی ده درم تخم الحنظل دانگی بر آن کنند و بکار دارند
و مقعد بروغن هسته زرد آلو تلخ چرب کنند و از بوره و نمک و زهره گاو
و تخم الحنظل و هسته زرد آلو شیافی سازند و بردارند و اگر اطفال را
این مرض حادث شود در قرصه تکمیل جر اسطوخودوس نیم درم بکوبند و باب
ورق شفتالو بر ناف طلا کنند   حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع
فضله و با آن تقاضا اندکی چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی بود و سبب
[illegible] اگر خلطی حاری باشد یا رطوبتی مالح که بامعاء مستقیم آید و دغدغه دهد [illegible]

حرقت معده باشد و خروج این رطوبت علاج آن سفوف نشاسته یا سفوف
گل ارمنی سه درم تناول کنند یا گل ارمنی مثقال بریان کرده یا شیره تخم خرفه
بریان کرده تناول کنند و غذا کاورس بریان کرده با مغز بادام و شیره خشخاش
خورند و این شیاف استعمال کنند صدف سوخته گل ارمنی و اقاقیا و
گلنار هر یکی سه درم کوفته با آب لسان الحمل یا آب تورک سرشته و شیاف سازند
و اگر بسبب ثفل خشک باشد که در امعا محتبس شود خروج آن دشوار بود
و موجب زحیر گردد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات
باشد علاج آن تلیین طبیعت باشد بمزلقات مثل بنفشه و خطمی و سپستان
و ضماد کشنیز و اگر بسبب سرمایی بود که بمقعده رسد علاج آن ترا پنبه تکمید کنند
بروغن گل و بابونه گرم کرده و بابونه و شبت و عنب الثعلب و اکلیل
الملک بجوشانند و در آن نشینند و بر آجر گرم کرده نشستن مفید بود

اگر اسهال بسبب بحران و دفع فضله موذی بود

و آنرا حبس نباید کرد مگر که بحد افراط رسد و موجب ضعف شود پوست
جو با قند و گلاب تناول کنند یا پست جو و سبوس و گلنار و کشنیز بریان
کرده کوفته باهم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر بُت یا رب به
یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از زرشک و سماق و غوره

وانار دانه

و انار دانه خورند و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری بود که بمعده
و امعا ریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب بود و تلخی
دهن و صفرة براز و لذع معده باشد علاج آن ده مثقال رب به
با یک قرص طباشیر حابس تناول کنند و با نیم درم گل ارمنی یا رب
سیب یا کشنیز بریان کرده و تخم حماض و خرنوب شامی هر یکی شش
درم طباشیر سه درم و انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک و سماق
و نبت کنار و سبوس هر یکی ده درم بکوبند همه باهم بیامیزند و قرصی از آن
بخورند و اگر اسهال با فراط بود معده را بگل ارمنی و زیره کرمانی و
صندل و رامک و اقاقیا با آب مورد تضمید کنند و غذا اسفاناخ یا انار دانه
با کبک و تیهو خورند و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل
و خروج بلغم و براز بی صبغ بود علاج آن حب الرشاد یا عرق هر یکی
سه درم بر سر جلاب نیم گرم از نبات بپاشانند تا اخلاط بکلی دفع
شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیا تا پنج درم
با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر یکی مثقالی بریان
کرده بکوبند و بروغن بادام چرب کنند و بخورند و اگر ساکن نشود
این حقنه ممسک استعمال کنند برنج و عدس هر یکی کفی پوست انار و مورد

وبلوط هر یکی ده درم مازو وکنار هر یکی پنج درم بجوشانند وصافی کنند
وکاغذ سوخته واقاقیا وگل ارمنی هر یکی مثقالی بسایند وبر ان
ریزند واستعمال کنند بر فحات واین قرص بخورند سماق چهار درم
خون سیاوشان وصمغ عربی بریان کرده گلنار واقاقیا هر یکی درمی
بکوبند وبرب به بسرشند ومثقالی با رب سیب تناول کنند واین سفوف
نیز مفید بود زیره کرمانی در سرکه جوشانیده وانار دانه هر یکی
پانزده درم دانه مورد وسنبل ومصطکی کرد یا حرنوب هر یکی
ده درم انیسون وتخم کرفس هر یکی جهت درم بکوبند ودو درم از ان
تناول کنند واگر اسهال سوداوی بود علامت ان حرقت ولذع
معده وخشکی دهان وکثرت اشتها بی هضم تام وقراقر ونفخ بود ورنگ
براز مایل بسواد باشد علاج اول تنقیه امعا باید کرد بحقنهای نرم
و بعد ازان که تنقیه تام کرده باشند قرص طباشیر بیت وقرص کهربا وسفوف
مقلیاثا وسفوف انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند ونبکو
وبارهنگ وتخم ریحان وگل ارمنی وصمغ عربی ونشاسته متساوی
بریان کنند وبکوبند وپنج مثقال از ان با گلاب بخورند واز حموضات
وشیرینی احتراز کنند ومرغ وکبک کردانیده تور بند وانار دانه کوفته

آگر سبب استفراغ خروق امعا بود اگر
و زر سکنجبین شاید
امعاد فاق بود علامت او انست که طعام بیرون آید وبعد از ان
خون رقیق با ریاح وقراقر وا زور خارج شود واگر در امعا
غلاظ بود از علامت او انست که اول حایط با خون بیرون آید
وبعد از ان بی خون وبا ان علامات بواسیر نباشد علاج اگر علامات
غلبه خون باشد وقوت ومزاج ووقت مقتضی بود فصد کنند
وبزر قطونا وبارهنگ وتخم ریحان هر یکی مثقالی وصمغ عربی نیم مثقال
بریان کنند وبروغن گل چرب کرده فرو برند وغذا کاورس مقشر
با شیر یا مغز بادام خورند وقرص طباشیر بیت وقرص کهربا نیز مفید بود
وسفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کنند وبخورند واگر این
اسهال بسبب سحج بود وسحج ان باشد که بواسطه اخلاط حاده حریفه که با
معا رسد ریش شود یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده شود وعلامت
ان تلخی وپیچیدن شکم ووجع امعا بود علاج ان سفوف نشاسته
با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی ونشاسته هر یکی دو مثقال
طباشیر یک مثقال بریان کرده باشیر داغ کرده بیاشامند وغذا کاورس
بریان کرده یا برنج بریان کرده یا پیه بره یا چربی گوشت یا مغز بادام
مقشر

و این صفت هر که استعمال کنند مرغ نشسته جوز کوفته و دراج هر یکی کفی
بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و گلنار و زرده گل
و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و
نشاسته بریان کرده و صمغ خیاوشان و کهربا هر یکی درم بکوبند
و زرده تخم مرغ بریان کرده در روغن یا پیه بز حل کنند و مجموع
با هم آمیخته بکار دارند

اسهال کبدی باشد و آن چون

صرف بود و سبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه
قطع دست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب آن احتراق
دم باشد یا شبیه بردی بود و سبب آن احتراق باشد یا دبیله که
منفجر شود یا قیحی بود یا غسالی بود شبیه بغساله گوشت اما آنچه
دموی صرف بود اگر تقدم امتلاء و احتباس خونی که سیلان آن
معتاد بوده ظاهر بود و با آن علامات تب و ضعف و الم نباشد
علاج او آنست که در ابتداء غذا کم دهند و حبس مطلق نیز نکنند
مادام که قوت باقی باشد و ضعف بافراط نبود و حبس بشیره
تخم توذری بریان کرده با شراب صندل یا سیب کنند یا با زرشک بریان
کرده و بروغن گل چرب کنند و هر روز یا قرص کافور یا قرص کهربا

و شراب سیب

و شراب سیب بخورند و شراب انجبار لعوق کنند و غذا جو بریان کرده
با نخود بریان کرده خورند یا انار دانه یا زیرباج خورند یا غوره
و کبد را بصندل و گلاب و آب به و آب مورد طلا کنند اما آنچه
صفراوی و صدیدی و دردی بود علامت او آنست که براز مختلط
بود و از دفع آن صحتی و راحتی حاصل شود و با آن تجدد الم نباشد و
چون معده خالی بود بیشتر باشد و علاج او آنست که حبس کلی نکنند
و شربه که مقوی باشد و در وقتی زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب
صندل و حماض و زرشک و سیب و به و آنچه نضاجات جزئی استعمال
نکنند و معالجات سوء المزاج کبد بجای می آرند تا اخلاط بکلی
دفع شود اما آنچه قیحی و غسالی بود دلالت بر دبیله کبد کند علاج
آن گفته شده است

اسهال معدی باشد و سبب آن سستی

و تری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او شود و علامت
او قلت تشنگی بود و طعام در معده تغیر نپذیرد و مکث کند و زبان و براز
بلغمی باشد علاج آن تنقیه معده باشد بجوارشات حاره و سفوف مقلیاثا
و جوارش سفرجل قابض و غذا انار دانه با کبک و تیهو و زیره و کشنیز
و دارچینی خورند و اگر سبب کثرت رطوبات باشد که در معده جمع شود

علامت آن کثرت براق و غثیان بود علاج آن تنقیهٔ کنند یعنی
و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل کوارش کمون و
بستهای قابض معینه بود و اگر سبب بثره یا قرحه باشد که در معده حادث شود
و از غذا امتناع و قوت دافعه از آن دفع کند علامت او آنست که در معده
بعد از اکل وجعی یابند خصوص اکل حموضات و در براز صدیدی رقیق
باشد و حرارت دهن محسوس شود و باشد که در روز نیز آثار بود علاج
آن قرص طباشیر بت و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا ارز سکنی و انار
دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت
آنرا دفع کند و غذا را نیز مزلق گرداند و اینرا اسهال دماغی گویند
علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر بود و بعد از آن محتبس شود
و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیهٔ دماغ
بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشراب عناب و شراب خشخاش کنند و بالجمله
در نزله گفته شده است و به پشت باز نخسبند و اگر سبب ضعف کبد باشد
که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال کند و سبز و نحو کمتر بین
و قلت دم و زردی لون باشد علاج آن تقویت کبد باشد چنانچه گفته شده
و اگر سبب زایل شدن خمل معده باشد و آن بواسطه خلطی اکال یا تناول

زهر حاد یا

نشده
زهر حاد یا بواسطه اورام واقع شود و علامت او آنست که طعام بهضم
خارج شود بی ریح و وجع و مغص و از آن نتن رایحه باشد علاج آن تنقیهٔ معده
باشد بقوابض معتدله و مرق فروج فربه و صفرا ذخیره و نان خمیره تناول کنند و
پستهای قابض و مقویات معده خورند   اسهال مقوی باشد و سبب آن   ذرق ا
رطوبتی مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل در امعا مکث نکند و بیرون آید و علامت
او خروج رطوبات و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول اشیاء مجففه
باشد مثل سویق کلنار و کعک و به و سیب و سفوف مقلیا تا بیند بود و این سفوف
نیز نافع افتد سنبل و سک و مصطکی و عود هر یک درمی و تخم
بلوط بریان کرده و سرلا زرشک و گزمازک و ذراک و تخم حماض و خرنوب
و دانه مویز طراثیث و سماق و کلنار هر یک یک جزو دم بکوبند و مقدار
دو درم تناول کنند و اگر سبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث
شود و چون غذا بر وی رسد زود دفع کند علامت او آنست احساس
وجع امعا کنند و یا براز از صدیدی سک باشد علاج قرص طباشیر
یا قرص کلنار یا رب سیب یا رب به یا تخم شاه تخم و بارتنگ و هر دو را سرشته
و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده بگلاب و روغن بادام چرب
کنند و فرو برند و غذا کاورس یا برنج بریان کرده با مغز بادام

خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند
و بلعاب بزر قطونا بسرشند و قرص سازند و یکی مثقال تناول کنند
سوء المزاج کلیه اگر حار بود علامت آن
حرقت موضع کرده و کثرت شهوة باه و تشنگی و سرعت نبض و غایت
قاروره بود علاج آن آب انارین با نبات و ترنجبین بشیره تخم کدو
یا قرص طباشیر تناول کنند و غذا کشکاب با نخود ماش یا اسفناج خورند و
شراب خشخاش و ریباس و عوده لعقی کنند و صندل و گلنار و سماق هر یکی دو درم
کافور دانگی طباشیر و تخم حماض و کشنیز و گل سرخ و گل ارمنی هر یکی سه درم تخم کاهو
و تخم کدو هر یکی نیم درم بکوبند و باب کاهو یا لعاب اسپغول بسرشند و قرصها سازند و
مثقالی با آب انار یا شراب غوره یا شیره سه تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه
طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد باشد علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ
قاروره و ضعف شهوة باه بود علاج آن گلقند و رازیانه و کوارش کمونی
تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و کبوتر و فلفل و دارچینی خورند و روغن
فستق با شکر خورند و از حموضات و فواکه بارده احتراز کنند
و اگر ورم کرده از ماده صفرا بود علامت آن تب و تشنگی و التهاب
و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب

و تخم کاسنی

و تخم کاسنی و عنب الثعلب و نبات تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش
و عناب و سپستان خورند و شراب بنفشه و خشخاش با لعاب بزر قطونا دهند
و موضع کلیه را بصندل و نباتات و سماق و ماميثا و کاسنی و آب عنب الثعلب
تضمید کنند یا آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم خام
باهم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد وجع
و سکون تب و زیادتی ثقل بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و تخم
شبت و حلبه و بنفشه و بزرک بجوشانند و همچنان گرم بر کلیه بندند و چون
تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و حنا یا
و دقیق کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر گردد و مده با بول بیرون
آید شیره سه تخم با شراب خشخاش یا شراب عناب و بنفشه بخورند و اگر خروج
مده متمادی شود مغز سه تخم و کدو هر یکی ده درم و خشخاش و نشاسته و صمغ عربی
و تخم خیارین هر یکی دو درم و کاکنج پنج عدد بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب
خشخاش تناول کنند و اگر ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت آن ثقل
موضع کلیه و تب و التهاب بی شدت وجع و تشبیه بقولنج بود و فرق میان آنکه گفته
که حقنه درین مرض منفعت ننماید بلکه زیادت کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی
از بیخ کرفس و تخم کاسنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش و مغز

وسعز بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند بدین طبوخ سناء مکی پنج درم تخم کرفس و کاشنی
و رازیانه و ورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر هر یکی سه درم تخم خیار چهار درم
ترنجبین دو درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر
ده عدد مغز خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ممخان یا شیر خشت پنجدرم و تخم خیار چهار درم
و بالنگو و تخم کاشنی و رازیانه هر یکی سه درم بجوشانند و صافی کرده و مغز
بجهون خیار شنبر در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از شبیه شبت و بابونه
هر یکی چهار درم برگ و حلبه هر یکی پنج درم تخم خطمی و تخم خبازی هر یکی ده درم
بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا مقل در آب گرم حل کنند
و با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند اگر ورم از سوء المزاج بود علاجش
کرده شد و اگر از حصاة و قروح بود علاجش گفته شود و اگر ریح بود علامت
آن وجع ممتد بود و با آن ثقل و علامات حصاة نباشد و در حالت
خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و نانخواه و زیره
تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند اگر دموی و
صفراوی بود علامت آن کثرة وجع و حرقت مثانه و تب محرقه و تشنگی
و لهیب و سواد لسان و اشتعال زمان بود و باشد که بآن احتباس بول و بران
باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاشنی و عناب و شکر

تناول کنند و غذا اسفاناخ باشیره خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی
و خطمی و پوست خشخاش بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه ریزند و ثفل آن
بر آنجا نهند و صندل و عنب الثعلب و بنفشه و کاکنج با اسفناخ افزون ضماد
سازند و اگر حبس بول باشد شیره سه تخم بیست درم یا ده درم شکر بیاشامند
یا سه تخم و تخم کدو و مغز هر یکی پنج درم تخم تودری سه درم تخم خطمی و خبازی و برسیاو
شان هر یکی دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش تناول
کنند و وقت گرمی تر بکوبند یا بگیرند مغز با شیر بحق کنند و ضماد سازند و چون ورم
نضج یابد و منفجر شود شراب بنفشه با لعاب بزرقطونا بخورند و غذا آبنوحنا ش
و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی و برسیاوشان و اکلیل الملک و
حلبه و بزرگ و تخم شبت بجوشانند و در آن نشینند سبب قروح
یا حصاة بود و آن گفته شود یا سبب سوء المزاج گرم که او را عارض شود و
علامت آن وجع لهیب و موضع مثانه و تشنگی بود علاج آن کثیرا تخم تودری
با آب خیار کدو یا نبات تناول کنند و روغن بنفشه در آن بمالند و در احلیل
چکانند و اگر سوء المزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول طعم
و اشربه بارده یا ملاقات سرد حادث شود جلابی از انیسون و نانخواه
و تخم کلکل و نبات تناول کنند و نخود آب با شیره خشک دانه و زیره و فلفل

و دارچینی خورند و بروغن نرگس و زنبق و قسط تکمید عانه و تقطیر با حلیل کنند
و اگر وجع بسبب ریح بود علامت آن وجع ممدد بود و با آن ثقل نباشد
علاج آن ماء الاصول با روغن بیدانجیر تناول کنند و مثانه را بسداب و
فودنج و شبت و روغنهای گرم تضمید کنند   سبب آن تفرق اتصال یا خلطی
اکال یا انفجار دبیله بود علامت آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول باشد و
فرق میان قرح کلیه و قرحه مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلسل البول باشد
و در قرحه مثانه عسر بول و قشوری که از کلیه آید سرخ باشد و از آن مثانه سفید بود علاج
آن مرهم بابرادیک مثقال قرص کهربا بشراب کاکنج یا بنفشه یا خشخاش تناول کنند و غذا اسفناج ماش
و نخود با مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل با مرو زنک تناول کنند
و اگر طبیعت محتبس باشد جلابی از عنب الثعلب و لیلاب هر یکی پنجدرم
بنفشه چهار درم ترنجبین ده درم مغز خیارشنبر پانزده درم بیاشامند و نشاسته
چهار درم کتیرا و صمغ عربی و بزرک هر یکی دو درم و گل ارمنی یکدرم بکوبند و
یکمثقال یا دو درم بکوبند از آن با ده مثقال شراب خشخاش بخورند یا طبیب نقص تر
بر سبیت عرد تخم خیار دو درم نشاسته یکمثقال سنبل و کرفس هر یکی پنجدرم بکوبند
و دو درم از آن تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض بسایند و در
احلیل چکانند و از طعام حریف و مالح و از جماع احتراز نمایند جرب کلیه و مثانه

علامت ان

علامت آن حرقت بود و رسوب نخالی و حکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه
بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و شراب خشخاش تناول کنند یا لعاب ده درم
و بنفشه پنجدرم نبات ده درم بیاشامند و با لعاب بزر قطونا و به دانه بیاشامند
و غذا اسفناج ماش و مغز بادام یا حریره از نشاسته و سبوس و نبات و روغن بادام
خورند و در جرب کلیه رگ فصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب
مثانه بلعاب به دانه و شیر زنان و روغن بادام شیافه کنند
اگر بسبب مره لاذع یا قروح بود گفته شد و اگر بسبب حدت بول بود علامت
آن حرارت مزاج و مائیت قاروره و تشنگی بود علاج شراب بنفشه و شراب
خشخاش با شیره تخم کدو و شیره تخم خیار تناول کنند و غذا اسفناج با روغن بادام یا کدو
با روغن بنفشه و مغز بادام خورند و مغز تخم کدو و سه تخم هر یکی ده درم و تخم خطمی و
خبازی هر یکی چهار درم و مغز بادام هفت درم کتیرا یکدرم بکوبند و سه درم از آن
با آب خیار کرو با شیره تخم کدو تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب
خطمی و شیاف مامیثا در احلیل چکانند   در کلیه و مثانه تولد کند سبب
خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت او را نشف کند و بمرور زمان متحجر
گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت لزوجت حصاة متولد شود و حصاة
کلیه اکثر مشایخ را حادث شود و حصاة مثانه کودکان را و علامت حصاة

وجع موضع کلیه یا مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول و بیاض ورقت آن باشد و
علامت رمل ثقل و تمدد و صغار بول و خروج رمل بود و رملی که
از کلیه آید سرخ بود و آنچه از مثانه باشد سفید یا زرد باشد علاج این مرض
آنست که هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کنگر و نبات تناول کنند
یا شربت تخم با نبات یا رازیانه و انیسون بجوشانند و با دو شیره سه تخم
و ده درم عناب بخورند و غذا نخود آب و شوربا خشک دانه با کبک و تیهو خورند
و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و شب آنگاه غذا بخورند و استعمال
ریاضت معتدله و احیانا قی کردن مفید بود و از میوه ها انگور سفید و خربزه
شیرین شاید خورد و اگر بدین تدبیرها زایل نشود بدین مطبوخ تلیین کنند
شاهتره و خسک و ماميثا و حاشا هر یکی پنج درم تخم خطمی و کرفس
و خبازی و رازیانه هر یکی سه درم تخم کاسنی و خشخاش و بیخ کنگر هر یکی چهار درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان پنج درم ترنجبین
و خیارشنبر هر یکی ده درم و قطنی را بروغن شبت و بابونه و خسک بمالند
و روغن ترب و روغن خسک در احلیل چکانند و بابونه و حلبه و شبت
و خسک و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس و خسک دانه نیم کوفته و پرسیاو
شان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و اگر این علت مستحکم شود
یا

ادویه

ادویه که مفتت حصاة باشد استعمال باید کرد   بیخ کاکنج ده درم
جنطیانا و صمغ بیدانجیر و زنجبیل و دارچینی و فلفل و عقارب سوخته هم
یکسان درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دانگی تا دو دانگ
بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا صلح بود   سه تخم و تخم خشخاش
هر یکی ده درم و تخم شلغم پنج درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یکی
سه درم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین ساذج یا بزوری تناول کنند
یا معجون حجر الیهود و یک مثقال با شیره سه تخم تناول کنند و موضع را بروغن بابونه
و خسک و روغن عقرب بمالند   بیخ کرفس و رازیانه و مرزنجوش و
و سلیخه هر یکی ده درم نیم کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کنند و بیست روز
در آفتاب نهند یا بآتش نرم بجوشانند پس صافی کنند و ده عدد عقرب
زنده بگیرند و در آن اندازند و بیست روز دیگر بگذارند پس [illegible] کنند
و نگاه دارند و اگر حصاة در یک موضع باشد و قطعا فرو نیاید جلابی از تخم
کزر و تخم کرفس و انیسون و نبات تناول کنند و قطراساليون و فلفل [illegible]
و سیاه هر یکی یک درم زنجبیل و سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده و اسارون هر یکی
چهار درم و صمغ بیدانجیر و مفتاح اذخر و حب بلسان هر یکی دو درم بکوبند
و بعسل بسرشند و یک درم تناول کنند و از ادویه مفتته عقرب سوخته و [illegible]

خشک کرده و زجاج محرق و استخوان قنفذ ریون باشد و کنجشکی هست که انرا
یونانیان اطاغوکید بطوس گویند و ان مرغکیست که دنبال دراز دارد
و چون نشسته باشد بر زمین میزند و این را فرنجیک نیز میگویند و انرا بجنه و خام
بخورند و در ین مفید است و گویند که اگر تیسی که انرا جبالی بود
و دران زمان که انگور رنگ میگیرد بکشند و اول خون او و کراه ان
بگذارند که ریخته شود و میانه ان نگاه دارند تا بخته کرده پس در آفتاب
نهند تا خشک شود و انرا از غبار نگاه دارند و محجی کنند و قیراطی از ان
با ب تربت یا آب کرفس بیاشامند مفید بود و اگر حصاة در مجری قضیب
باشد و بیرون نیاید بباید شکافتن و در حصاة مثانه ادویه اقوی استعمال
کنند و در بول احتیاج باد و به قویه نباشد اگر در مثانه خون بسته
شود علامت ان غشی و کرب و برودت اطراف بود علاج ان سکنجبین
عنصلی و زهره سلحفاة تناول کنند و جگر خشک کرده و بیخ مالیه خرگوشی
و بریخاسف نیز مفید بود و چوب گز و چوب انجیر بسوزانند و آب ان
در احلیل چکانند یا نخود و سراب بجوشانند و آب بچکانند
اگر بسبب ورم حصاة باشد علاج گفته شد و اگر بسبب خلطی لزج
باشد که در مجاری بول حادث شود علامت ان تقدم تناول طعام

باده مستعمل رب به تناول کنند یا صمغ عربی و باذرنگه و تخم شاهترم مرکبا و معانی
و کلنار و گل ارمنی مرکبا تم مستعمل بروغن گل مرکب کنند و فروبرند و عزرا
سماق یا انار دانه خورند و اقاقیا و کندر و دم الاخوین و اگر فالج و
مازو و دامک و کاه سوخته متساوی بسایند و باب مورد و لبرشنه و
ربصعف با آن بردارند و اگر بسبب رقت و حدت دم باشد علامت آن سیلان یا
و صفرة لون و لهیب و خبث نفس و سرعت خروج ان باشد علاج ان مستعمل
صمغ عربی و یکی مستعمل گل ارمنی یا نیز از سبب تناول کنند یا قرص کهربا و ریاسیم
و گل ارمنی و صمغ عربی مرکبا مستعمل باشد و تخم کدو کس بریان کرده تناول کنند و اگر
بسبب انفتاح و انقطاع عروق باشد علامت ان باشد که خون بسیار آید
و بیان اثر کی وجعی بود علاج ان قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی بریان
کرده با رب به تناول کنند و کندر و جو و انزروت مرکبا ورم و خون سیلان
و گل ارمنی بکوبند و باب مورد و لبرشنه و بردارند یا مازو و شاخ گاو کوهی
و پوست پسته و کاغذ و اشته ضرما و شادنج و لک مجمع سوخته با کهربا و اقاقیا
و دم الاخوین و گل ارمنی بسایند و باب لسان الحمل لبرشنه و بردارند و اگر بسبب
غلبه رطوبت بود که قوة ماسکه را ضعیف کند علامت ان کثرت براق
و قلت عطش و بیاض لون و کسل و تهیج روی و جفن بود علاج ان جلاب

از بیخ کمک و بالنگو و رازیانه و نبات شاول کنند و غذا نخود آب یا کبک و تیهو
و زیره و دارچینی خورند و نسخه حب ایاره و ایارهٔ جالینوس بکوبند بیخته نخورم
و بالنگو و رازیانه هر یکی سه درم و شکر ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون
خیارشنبر در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از نسخه جلابات که ذکر رفت
استعمال کنند و سرخه و کنار و سکار هر یکی سه درم و طین مختوم و زیرهٔ کرمانی
هر یکی پنج درم بکوبند و با آب سماق بسرشند و بر دارند و اگر بسبب غلبه سودا بود
که توسط آن فوهات عروق گشاده گردد و علامت آن نحافت بدن
و خشکی دهن و زبان و غلظ و سواد بول بود علاج آن اکثر آب بالنگو و شیر گاو
با آب گرم بیاشامند یا جلاب از بالنگو و بیخ نمک و گاوزبان و نبات شاول کنند
و غذا نخود آب با شیره مغز بادام خورند و بعد از نسخه استعمال جلابات
رطوبت رحم این علت اگر توسط ضعف قوت غاذیه رحم باشد علامت
آن صفرهٔ لون و ضعف بدن بود و آن رطوبات بنوبت آید علاج آن شراب صندل
و لیمو و سیب و به شاول کنند و غذا با تو [illegible] مرغ گردانیده خورند و چون هضم
و جوارش دار گرم شاول کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در رحم جمع شود استفراغ
بلون آن کنند و آنکه [illegible] بر آن [illegible] کنند و در [illegible] ناشکل شود
و معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرة

و فعل موضع بود و با بول اخلاط خام بیرون آید علاج آن جلابی آرد [illegible]
و بیخ کاشنی و بیخ کرفس و نبات شاول کنند یا از رازیانه و انیسون و تخم
کرفس و ماش هندی و نانخواه هر یکی بجز [illegible] بکوبند و سه درم از آن
شاول کنند و تدبیر قطن و شانه بر روغن بابونه و چیزی بکشند و گاه
باشد که عسر بول بسبب ضعف رقیق بود که در مجاری بول فرود آید
و علامت آن حرقت مجری بول و صعوبت بول باشد علاج آن لعاب
بزرقطونا ده درم و روغن بنفشه بجز [illegible] از [illegible] بیاشامند
و از مدرات احتراز کنند و غذا نخود آش با اسفناج و روغن بادام
یا ماء الشعیر از شیره بسوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب ضعف آن
بول عسر بول حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و فستق
با شکر شاول کنند و شیره تخم کدو یعنی تخم خرفه و تخم [illegible] و مدرات قوی
سلس البول — استعمال کنند آن باشد که بول بی اراده بیرون آید علاج آن هر بامداد
یک مثقال کندر [illegible] کنند یا [illegible] کبر شاول کنند و [illegible] و قلیا یا [illegible] باشد
خودشه و کندر و سعد و [illegible] و زیرهٔ کرمانی و شاه بلوط و حب الآس و [illegible]
متساوی بکوبند و مثقال از آن [illegible] کنند و کندر و حب الآس و بلیله کابلی
و بلیله زرد و آمله هر یکی سه درم سعد بجز [illegible] بلوط [illegible] جوشانیده چهار درم

بکوبند و بعسل بسرشند و صباحی تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کلکلانج مفید بود
و از آب سرد احتراز کنند و کسی که بول در فراش کند فوذنج و خردل و حب
الرشاد هر یک سه درم کنند یکی درم بکوبند و بعسل بسرشند و صباحی تناول کنند
و از فواکه مخصوص خربزه و خیار کرو احتراز کنند و حجره فردوس بسوزانند
و بسایند و دنگی تا دو دانگ با آب فاتر بخورند و کندر و بلوط هر یکی ده درم و کعه
وصون سیاوشان و قرفه و خولنجان دو جو و داسن هر یکی بخ درم بکوبند و بعسل
بسرشند و قرص سازند و سه درم از آن تناول کنند و اگر شهد انار در بریان کنند
و بکوبند و در میان عسل ریزند و احیانا خورند مفید بود بلغت یونانی
دولاب باشد و آن ضعفی باشد که دائما تشنه بود و چون آب بیاشامند با
نزدیک زمانی فی الحال واقع شود و سبب آن ضعف کلیه یا اتساع مجاری او بود
و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبت از کبد کند و چون ضعیف بود
قوة امساک وحل نباشد و لا یزال جذب کند و دفع کند و چون این مرض
مزمن شود کبد ضعیف باشد و برق انجامد علامت آن تشنگی و عدم تب
و بول رقیق سفید دایم بی حرقت بود و علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور
با رب سیب و رب به و شراب زرشک و ریباس تناول کنند و غیر از رکی
و غوره و انار دانه خورند و قطن را بصندل و گلاب و آب کاسنی طلا کنند

و اگر بسبب ورم در سر گرم جوشانند و بخورند نافع بود و گاه بود که دیابطس
بسبب برودت کلیه حادث شود علامت آن عدم علامات حرارت
بود اما تشنگی باشد علاج آن نعنعه بزر باشد و حقنهای نرم و تناول
متروديطوس و معاجین حاره و تدهین قطن بروغنهای گرم
حالتی بود میان عسر و کثرت سال و سبب اکثر اخلاط بول باشد اختلاط
حاده علامت آن صفرة بول و حرقت آن و علامات غلبه صفرا بود
علاج آن شیره تخم خیارین با شیره تخم کدو کس با نبات تناول کنند یا لعاب
بزرقطونا و سه دانه ده درم روغن بادام بخورند یا کرو با فروج خورند
و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و خطمی هر یکی سه درم و مغز بادام بکوبند
و تخم ام و الود و کثیرا هر یکی دو درم بکوبند و سه درم از آن با شیره تخم کدو
با آب خیار کرو تناول کنند و اگر این مرض بسبب ضعف مثانه باشد علامت
او آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و وجع نباشد علاج
آن اطریفل تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه خورند و با بخور
سوسن و جوز شغل کنند و حب الرشاد و خردل و کندر هر یکی بخ درم و ... جور
ده درم و سعد سه درم بکوبند و بعسل بخورند و اگر بسبب انشقاق عرقی بود
اندک اندک آید و اگر از انشقاق عرقی بود بعطالیا اکرو وصول حرف ما رنه

بود و بسبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویهٔ حریفه یا سمیه نیز حادث شود و علاج
آن فصد باسلیق کنند و حرض کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با آب
سیب تناول کنند یا بارتنگ و صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقال بریان
کنند و بروغن بادام چرب کرده فرو برند و غذا اسفاناخ یا شوربا ماش و مغز
بادام بریان کرده یا مزوره خورند و از تناول اطعمهٔ حریفه و شیرینی و ترشی
اجتناب نمایند و از جماع و حرکات عنیفه و دکوب و خشم پرهیز احتراز کنند
و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم خرفه هر یکی ده درم و شاخ گاو
کوهی سوخته بجز درم بکوبند و باب سماق بسرشند و قرص سازند و مثقالی تناول
کنند یا گلنار و جوز و گل ارمنی و گل قبرسی هر یک سه درم و کهربا یک درم
و تخم خیار و تخم خرفه و کتیرا و نشاسته هر یکی چهار درم بکوبند و باب
لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب تاکل عرقی باشد علامت آن وجع
شدید بود و بول اندک آید و بان [illegible] باشد و علاج آن همچو علاج قروح
کلیه و مثانه بود   اگر ورم حار بود و علامت آن تب و حمره
بود و ورم و حرارت والتهاب و تشنگی و حمره قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق
کنند و جلابی از عناب و اجاص هر یکی ده عدد و عناب و ترنجبین هر یکی
ده درم تناول کنند و غذا اسفاناخ با شوربا ماش و مغز بادام خورند و از دهن و ...

در اورام اعضا
اورام الانثیین

و باقلا و آب کشنیز و عنب الثعلب و کاسنی و طلب بر ورم نهند و خرقه
بسرکه و گلاب تر می کنند و بران می نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیارشنبر هر یکی ده مثقال و چون مرض
منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند و با سفیدهٔ تخم مرغ ضماد
سازند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون ورم
و رخاوت آن بود علاج آن جلابی از رازیانه و بیخ کرفس و گلنگبین [illegible] کنند
تناول کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ که زوفا و تربد و افتیمون باشد با حب
بطنج شبت و بیخ کرفس و تخم خربزه و ترب با قدر عسل و مگیزه زیره و آرد باقلی
و کندر و روغن زیت یا حلبه و شبت و اکلیل الملک و آرد باقلا و روغن
بابونه ضماد سازند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت و کمودت
ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از بادیان و رازیانه
و بیخ کرفس و کاسنی تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند
و بخوره و شبت و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و باب کرنب ضماد سازند و پیه
مرغ و بط و مغز ساق گاو و روغن زیت و شلجم بکار برند از نوع دوا مالند
گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطه ورم و ریح بلکه فربه شود چنانکه
پستان بزرگ میشود و علاج آن ادویه کنند که در پستان استعمال می کنند

تا بزرگ نشود و قلیل کل ارمنی و سرکه و بزر البنج و شوکران و مرده سنگ
و اسفیذه و مرده سنگ آسیا و سنگ تیره و اگر صفیحه کوچک شود و بر یا
علاج آن مداومت حمام و بشک و استعمال ادهان و ادویه مسخنه باشد
علامات و علاج آن همچو علامات و علاج ورم انثیین باشد و اگر
مخصوص بر و باشد ده درم آرد عدس و کنار و ورق گل و پوست انار و ورد
گل ضماد سازند و ورم بارد بابونه و اکلیل الملک و بزر قطونا و خطمی و استه خرما و
روغن بابونه انچه طری باشد جرو مرداسنگ و توتیا و شادنه و گلنار و حسی
سوخته و اقلیمیا سفته بر هم ضماد سازند و در روز بکار دارند و انچه کهنه باشد کهنه
و کاغذ سوخته و پوست چوب سرو سوخته در استعمال کنند و اگر غذا کال شود و
خلد حیون و ادویه حاکه نهند تا انچه متعفن باشد زایل شود و بعد از آن مرهم
ملحمه نهند و اگر سبب تره باشد که در آن مجری عادت شود علامت آن
حرقت و عسر خروج بول بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و شربت هم فرود کن با لعابات
پماشانند و شیاف ابیض و روغن گل در احلیل چکانند و اگر سبب خلط غلیظ
باشد که در مجری بمانه علامت آن عسر بول باشد و حرقت و وجع نباشد
و با بول اخلاط غلیظه بیرون آید علاج آن شاول مدرات باشد
سبب تشنج بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود

وشاول اغذیه وحیده الکیموس و استعمال نطولات و ادهان که در تشنج
مستعمل است و اگر از پی بطاو مرغ مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب
خطمی و راتینج و روغن بنفشه موم روغنی سازند و در آن می مالند
اگر سبب استرخا آلت باشد علامت آن استیلا برودت باشد بر اعضا
عصیب یا بر همه بدن علاج آن هر روز جلابی از زرافانه و کلتقه شاول کنند
غذا نخود آب و شوربا خشک دانه خورانند و حب جرا بایاره شعیه کنند و روغن
قسط و فربیون و زنبق در عضو مالند و اگر سبب تقدم استفراغ و تحلیل
مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و نبات و تیز
و سفیده شاول کنند و غذا المحزاب گوشت بره و کبک و تیهو و هریسه از گوشت
بره و لبط خورانند و جلابی از قند و نشاسته شاول کنند و اگر سبب ضعف
بدن باشد علامت آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج آن شراب
و گاوزبان با عرق گلاب و بید شاول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه کرده و شلغم
و پیاز با توابل شاول کنند و حمام معتدل و ریاضت کنند و اگر سبب قلت منی باشد
علامت آن نحافت و حرارت بدن و قلت منی بود علاج آن هریسه و کوکناری
فربه و نارجیل و شکر و قلایا و حلاوای از نشاسته و مغز بادام و فندق و
فستق و حب و قسیطا از مغز بادام و جوز شاول کنند و معجون لبوب و معجون

قلایا سخته خورند و این معجون نیز مفید بود   سقنقور و نخاع و خصیة الثعلب
هر یکی سه درم شش شقاقل و تخم ترنه دانه و باقلا هر یکی هفت درم تخم گزر و تخم
شلغم و ترب و هلیون هر یکی پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل سرشته
و دو دو درم از آن تناول کنند و اگر بسبب برودت آلات منی باشد علامت
آن برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنگبین و شراب [illegible]
و زنجبیل مربی و شقاقل مربی و گزر مربی تناول کنند و غذا نخود آب با انیسون
و کره و زعفران و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند لسان العصافیر و تخم
گزر و شلغم و مرمر و تودری سرخ و سفید هر یکی پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار
مغز نارجیل دو درم بکوبند و بعسل سرشته دو دو درم تا دو مثقال تناول کنند و اگر
بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت انزال و غلظ منی بود
علاج آن شیره تخم کدو و سکنجبین و شراب لیمو و صندل تناول کنند و روغن کاو
شیرین نیز مفید بود و غذا ارزن مسکه و لیمو و انار و غوره خورند و اگر بسبب رطوبة
آلات منی باشد علامت آن رقت منی و سپیدی فاتر و باشد علاج آن حلوای
از تخم گزر و تخم شلغم هر یکی سه درم گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا قلایا خورند
و فلفل و دار فلفل و زنجبیل هر یکی درم پنج مشک پنج درم تخم هلیون و پیاز
هر یکی چهار درم بکوبند و بعسل سرشته و مثقالی تناول کنند و اگر ضعف باه بواسطه

نسته

آن باشد که منی ترک کرده ادویه باهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر
و زرده تخم مرغ و ماهی تازه و قلایا خورند و پیاز و کنگر خورند و قضیب
بروغن ناردین بمالند یا فلفل و حلتیت و چند بیدستر هر یکی نیم درم مشک
دانگی عنبر یه دانگ دو درم بوده نیم مثقال بکوبند و با روغن بان بیست درم
در هاون بسایند تا نیک باهم آمیخته شود و در قطن و عاصره بمالند و قطور
در تمام فصول مانند هیچ این معنی نباشد و اگر نقوط ضعیف بود این معجونه
استعمال کنند بزرگ و حلیه و مقدار نیم کوفته و سلق پاره کرده هر یکی بیست درم
نخود و گندم نیم کوفته هر یکی پانزده درم کشت و سلق و مرمر هر یکی گتی تخم پیاز
و هلیون هر یکی سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی ده درم نخود خاطفه و روغن جوز
و کنجد و شیر تازه هر یکی ده درم بریان کنند و بکار دارند و ضعف باه بسبب
ضعف قلب نیز بود و علامت حرارت تشنگی خفقان و لینی نبض و قلت
حرارت بدن بود و علاج تقویت قلب باشد بشراب حماض و لیمو و صندل
و سیب با گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب ضعف معده
یا کبد باشد علامت آن قلت شهوت طعام و هضم تقویت آن کنند چنانچه
گفته شده است و اگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرة
منی و قلت نفخ باشد علاج آن تناول ادویه باهیه نفاخ مثل نخود و شلغم و گزر

وبیاز وانگور وانجیر درحرو بن وفستق بود وگوشتهای بره بود ومرغان
وکنجشک وکبوتر واگر بسبب حرارت ویبوست مزاج بود علامت آن
نحافت بدن وصفرة لون وقلت منی وبطو انزال باشد علاج آن جهار ده
رطل شیره باده درم ترنجبین وده درم شکر بیاشامند وغذا گوشت بره و
بزغاله باکدو واسفاناخ خورند وروغن بنفشه وکدو در قضیب وقطن بمالند
گوشت سر وپاچه بزغاله پنج درم جلیون وبسبس هر یک ده درم بجوشانند
وصاف کنند وروغن گاو وپیه مرغ وبط هر یک ده درم بر سر آن کرده بکار
دارند   اگر بسبب ضعف قوة ماسکه باشد بواسطه برودت ورطوبت
علامت آن کثرت ورقت منی بود وبی ارادت بیرون آید علاج
آن شراب بالنگو وکلفته تناول کنند ونخود آب باکبک وکبوتر وگنجشک
خورند وبرنج وشیر مغز بادام نیره ودارچینی واطریفل کبیر ومعجونات حاره
تناول کنند وروغن نرگس وزنبق وبابونه وخیری ومیعان وعانه
بمالند واگر بسبب حدت منی باشد علامت آن حدوث ولدغ منی
بود در حالت خروج علاج آن شیره وتخم تودک وسکنجبین وشراب
حماض وصندل وآب خیار کرو تناول کنند واز ادویه حاره احتراز
نمایند   اگر منی باحتلام وغیره آن بسیار دفع شود واگر بسبب

کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار بود بی وقع وضعف
وعلاج آن فصد باسلیق کنند وتقلیل اغذیه که مولد منی باشد
وشراب غوره ونارنگ وریباس تناول کنند وغذا عدسی وسرکه
خورند وآب کاهو وکشنیز وتورک وعرق گل وپیر وروغن بنفشه
وکدو باهم بیامیزند ودر قطن می مالند واگر بسبب ضعف کلیه باشد
علامت آن علامات ضعف وسوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب
بزر ده مثقال با کنار وگل ارمنی هر یکی سه درم تناول کنند وغذا غوره
وسماق وزرشک خورند وگل ارمنی واقاقیا وطراثیث بکوبند و
باگلاب بر قطن طلا کنند وسیب وبه وانار ترش تناول کنند وتخم
کاهو وسه آب وتخم انگشت هر یکی سه درم وعصاره شیدانه وافیون
هر یکی دو درم وکنار وورق گل هر یکی ده درم بکوبند وسه درم از آن
باب سرد تناول کنند   افراط شهوت وجماع وقدرت بر کثرت
مجامعت وقلت ضعف از آن بسبب کثرت منی وامتلاء بدن
باشد واین معنی از آن جمله است که اکثر مردم طالب این معنی
باشند اما اگر خواهند که در آن تقلیل کنند اولا فصد باید کرد
وهر روز شیره تخم تودک باسکنجبین وشراب غوره تناول کنند وتخم

فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسکباج و لیموی و عدس خورند
و کاهو و خیار و ماست و دوغ و فصد مفید بود و قطع شرب
بر موضع بخاصیت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند
تخم تورک و تخم کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند و با آب
سداب بسرشند و قرص سازند و سه درم از آن با آب ریباس یا انار
ترش یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بسبب نشره که در اوعیه و
مجاری منی باشد یا بسبب مادۀ حاده واقع گردد افراط در
شهوة بار دیگر آید و علامت آن است که هر چند جماع کنند شهوة
زایل شود و بعد از جماع المی احساس کند علاج آن شراب عناب
و نیلوفر تناول کنند و غذا آش ماش و شیرۀ مغز بادام خورند یا غوره
و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین کنند
و اگر بسبب کثرت نفخ باشد علامت آن انتشار نقوط و تقدم تناول نفاخات
بود و علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخ است مثل تخم سداب
و تخم الکشت و انیسون و غذا زیرباج خورند و از بقول و فواکه
احتراز نمایند   آن باشد که در حالت جماع غایط کنند و آن
بسبب استرخاء اعصاب و تحلل روح بود و پیشتر کسانی را

بشود

حادث شود که شغل عظیم بجماع دارند و لذتی مفرط از آن یابند علاج
آن است که پیش از جماع خود را بر خلا عرض کنند و تا غایط
نکنند بجماع مشغول نشوند و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد
هر یکی سه درم و صندل سفید سه درم و صمغ عربی و کندر هر یکی دو درم بکوبند
و با آب سیب بسرشند و قرص سازند و یک مثقال از آن با شراب سیب یا به
بلع کنند و گلنار و املج و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و با آب مورد
بسرشند و شیاف سازند و بردارند   عبارت از آن باشد که بسبب اتساع
غشا یا صفاق یا اتساع مجرین که از بالای جسم فرود کند و بکیس انثیین
فرود آید یا در عانه محتبس شود و این جسم یا فتق اگر امعا یا ثرب باشد
آنرا قیله می گویند و آن بتدریج حادث شود و بازگشتن آن بر جهت
باشد و بانگ قرقره بود و ثرب را قرقره نباشد علاج او آنست که پشت باز
خفتند و دست بر آن نهند تا باز گردد و مصطکی و عنزروت و کندر و جوز
سرو و اقاقیا و کندر و مر و ابهل و حضض و سراش و صمغ البطم و کرنج
و مازو مجموع با بعضی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر موضع ضماد کنند و تا سه
روز بگذارند و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا
قلایا مزورات و مطنجن خورند و از حموضات و لبنیات و از نفاخات

جماع و دویدن و حرکت عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر رطوبتی
مایی نازل شده باشد انرا ادره و قرو گویند علامت او انست که انثیین
املس و براق و ثقیل بود و بزرگ شود و بول انرا کم آید و این نوع
قطعا مراجعت نکنند علاجش انست که اگر آب بسیار بود دبغا قنه
تا آب برون و بعد از ان موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب
بلوط و ارد جو و باقلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرکین گاو مجموع
با بعضی با روغن زیت ضماد سازند یا حب الغار و فلفل و بوره ارمنی
هر یک یک درم و سرکین کبوتر ده درم و کمون یک درم اشق دو درم روغن یک درم
شبت سه درم با موم و روغن زیت مرهم سازند و بمالند و کوارش کمونی
و کمونی تناول کنند و جلابی از تخم حسک و رازیانه و انیسون و کلقند بمانند
و رازیانه و شاه بلوط هر یک یک درم و سعد و سنبل هر یک درمی و تخم کرفس و شلغم
هر یک دو درم کوفته و پخته با دو چند ان قند بیامیزند و در حال تناول کنند
و اگر بسبب ریحی باشد علامت ان قراقر بود و چون دست بر و نهند زود باز
گردد علاج ان هر روز جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلنگبین
تناول کنند و گوشت کبک و کبوتر صحرایی و گنجشک با زیره و دارچینی خورند
و جوارش کمونی و تمرها تناول کنند و این حقوق نیز مفید بود بجهت تراب

و کرزو کنه ما و کرویا و رازیانه و انیسون هر یک یک درم و زیره
چهار درم فتح الکمات دو درم بکوبند و سه درم از ان تناول کنند
و تخم شراب و فودنه و وج و برنجاسف و شیح و برنجاسف و ترمس
ضماد سازند و روغن نفط و قسط و ناردین و شبت و بابونه
و جز این می مالند و از اشیا و نفاخ احتراز کنند و موضع ببندند و اگر
ماده غلیظ بر برد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد و انرا قرو لحمی گویند
و علاج ان نحو علاج ورم صلب باشد
بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت
حادث شود علامت ورم حار حمره و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی
زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و سرعت و عظم ضربان نبض شده فصد کنند
بعد مسهل و حقنه با دوام خورند و نان و زماورد خورند با قلا و عدس و خطمی و بنفشه
هر یک سه درم کافور دانگی با گشنیز و عنب الثعلب طلا کنند و رحم را اگر
ممکن باشد بلعاب بزرقطونا و بهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب عنب الثعلب
حقنه کنند و بابونه و خطمی و نرگس و اکلیل الملک و عنب الثعلب بجوشانند
و در ان نشینند و مرهمانه و قطن می ریزند تا ماده تحلیل برود و پس اگر اعراض
لازم هم و وجع اشتداد کنند دلیل ان باشد که ماده جمع شود در ابتداء استعمال

نضج آن باید کرد و چون نضج شود شیره سه تخم و شیره تخم کدو با نبات تناول کنند
و رحم را بلعاب بزرک و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب سوداوی بود علامت
آن ثقل و صلابت عانه بود و علاج آن هر روز جلابی از بیخ کرفس و رازیانه
و گاوزبان و بالنگو و نبات و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تنقیه کنند
بمطبوخ افتیمون یا حب آن و عانه و قطن را بروغن قسط و شبت و زنبق
چرب مالند و بیه بز و بیه بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمن و خیری باهم ساخته بر
رحم مالند و مرهم باسلیقون با داخلیون و روغن گل سرخ بگدازند و در رحم
چکانند

اگر بعد از اورام حاره حادث شود بواسطه آنکه بکلی پاک
نشده باشد و علامت آن ضربان و وجع و صلابت بود و باشد که از آن
رطوبات منتنه آید و علاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد بانکل
تمام و شبت و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه
و بزرک بجوشانند و در آن نشینند و زراوند و حب الغار و بزرک و بنفشه و تخم
کرنب هر یکی ده درم و بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یکی چهار درم بکوبند
و با روغن سوسن بیامیزند و بر موضع نهند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ
سنا و مکی و برسیاوشان هر یکی هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی هر یکی سه درم
بنفشه و نیلوفر و ورق گل هر یکی چهار درم عناب ده عدد سپستان نیم ربع و

انجیر پانزده عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یکی پانزده درم و اگر متقرح شود جلابی
از عناب ده عدد و انجیر ده عدد و سپستان بیست عدد و خیارشنبر ده درم و روغن بادام
پنج درم بیاشامند و بشیاف ابیض و شاف زمان و افیون رحم را حقنه کنند
علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج دم بود و باشد که با تب
و تشنگی باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و غذا
نخود ماش با مغز بادام و اسفناج خورند و پوست انار و حب الآس و ورد و شب یمانی و ورق
گل بکوبند و با آب مورد بسرشند و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه
و منتن بود جلابی از تخم کاسنی و عناب و برسیاوشان و نبات تناول کنند
غذا نخود ماش و نخود با مغز بادام خورند و بشره جو چهل درم و روغن سوسن
و عسل هر یکی ده درم و مرهم باسلیقون نیم درم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند
یا ماء العسل و آرد حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر آنچه بیرون آید
غلیظ و بی نتن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گل سرخ و بنفشه
هر یکی ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون در آن حل کرده رحم را حقنه
کنند و اگر آنچه متغیر شود و شبیه بغسالة اللحم بود شراب به و سیب با گلاب
تناول کنند و غذا اسفاناخ با انار و انار دانه خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار
و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانه مورد با هم بسایند و با روغن گل استعمال
کنند

واگر مره از رحم بمجامعت ریزد شراب بنفشه و شراب حماض با شیره تخم خرفه تناول کنند
واگر بلغم بعد جماع ریزد سفوف انار دانه با شراب به تناول کنند واگر وجع رحم
بنجاست باشد مرداسنگ با آب کاسنی لبا بیند و با روغن گل استعمال کنند یا مخنون
زعفران و شیره دختران بکار دارند بسبب یبوست مفرط باشد که در حالت
ولادت حادث شود یا بسبب شدت وجع طلق باشد علامت او آنست
که در حالت مجامعت حشفه بچیزی ملوث شود و علاج آن شراب بنفشه و حماض
تناول کنند و غذا شوربای ماش و شیره تخم کدو خورند و پیه مرغ و پیه بط و شحم ساق گاو
هر یک نیم درم روغن بنفشه ده درم زفت و موم هر یکی درم مرهمی سازند و استعمال
کنند و علک البطم در روغن سوسن بکار دارند از خلطی سوداوی حادث شود
انزال چیزی سیاه یا تیره در بیند و از آن رطوبتی شبیه بدردی دم آید و علاج آن
شبیه بآن باشد از سودا و تدهین بروغن نرجس و سوسن و از عروق و مرداسنگ
و اقلیمیا فضه و روغن سورد و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر نشود
قطع باید کرد عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند
مجامعت کند شبق زیاده بود و سبب آن خلطی حار دوری باشد که برای
موضع ریزد و موجب این حالت شود و علاج آن ابتدا زبیب یا لیمو قشر
یا نبات تناول کنند و غذا اغوزه یا کاهو یا انار خورند و دوغ گاو و غیر آنها

برای تسویه نتایج [illegible]
تدبیر تمام نحم [illegible]
کشنوره

و شیره مطبوخ بلیله زرد با مطبوخ فواکه کنند و تخم کاهو و خرفه هر یک نیم درم و کشنیز سه درم بکوبند
سه درم از آن با آب انار ترش یا آب سیب ترش تناول کنند بعد از آن بسبب خلط سوداوی حادث شود و از انبساط
لمس باشد و از آن رطوبتی شبیه بدردی دم آید و علاج شبیه بآن باشد از سودا و تدهین بروغن نرگس و سوسن و از عروق
و مرداسنگ و اقلیمیا فضه و روغن بزرگ و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر نشود قطع باید کرد بسبب سوداوی
باد ... عارض شود و غذا ... نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت آن ورم عانه و صلابت
و وجع ... علاج ... تناول کنند ... یا بخور ...
با آب ... زیره و بوره ... هر یک سه درم ... بکوبند ... بر عانه طلا کنند و روغن
شبت ... و برگ ... و اکلیل الملک ... و سداب بکوبند ...
نشینند احتباس طمث ... علامت آن ...
و تقدم ... و علاج تقویت قلب و معده کنند ... و اغذیه ...
خورند و ترک ریاضت کنند و اگر ... غلیظ ... عروق ... گردانند علامت
آن ... و غلظت قاروره و ثقل ... علاج ... و انیسون ...
تناول کنند یا ... هر یک سه درم نبات ده درم ... رازیانه
و اکلیل الملک و شبت ... و سداب ... نشینند ... بسته ... قطره ...
فقاح اذخر بخور سازند و در آب ... چندانکه ... کنند و ... رازیانه ...
بکوبند و ... طلا کنند و ... هر یک سه درم ...

اسپغول و بکوبند و دم بکوبند و مشک دو حبه و دو دم زنبق بگدازند و ادویه را بدان بیامیزند و بعضی پاره
بردارند و اگر احتباس طمث بود بسبب فربهی بود کمی در سلوک کردانند فصد صافن کنند و استعمال ریاضت و سکنجبین
و سکنجبین شاول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و سنبل بابسه عود و جاوشیر و اطفال الطیب کنند در مجمره آتش
کنند و در زیر گیرند و مثک بلبل و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه تبخیر کنند کثرت طمث اگر سبب کثرة دم
و امتلاء عروق بود علامت آن لحم و امتلاء بدن بود و از کثرت طمث ضعف و خفقان و صفره لون حادث
شود تدبیر آن آنست که حبس نکنند الا وقتی موجب ضعف بود علاج فصد باسلیق یا صافن کنند و حجامت زیر پستان
کنند و در اغذیه دیگفتا زرقص کهربا و گلمختم اکلارمنی با رب به ده مثقال شاول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ
و طین ارمنی هر یک نیم مثقال بر دو عن گلو چوب کنند و فرو برند و غذا اسماق یا انار دانه خورند و ابن قیاد کنند
و دم الاخوین و کندر و مازو و مازریون و اقاقیا و کاغذ سوخته بیت دی بکوبند و با آب مورد در رشته بصوف پاره
بردارند و اگر سبب رقت و حده دم بود علامت آن کثرت تنشیح و صفره لون و لاغری و خبث نفس و ... رعشه ... آن باشد
علاج صمغ عربی و گلارمنی از هر یک یک مثقال شراب ریباس شاول کنند یا قرص کهربا و رب به یا گلارمنی و صمغ عربی
هر یک مثقال با براده بلورک بریان کرده شاول کنند و اگر سبب انفتاح و انفتاق عروق بود علامت او آنست که
خون بسیار آید و با آن اندک وجع بود علاج قرص کلنار و گلارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب به شاول
کنند و کندر و جو و اندروت هر یک سه درم و دم الاخوین و گلارمنی بکوبند و با آب مورد در رشته و بر دارند
یا مازو و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه و کاغذ و رشته خرما و شادنج و نمک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا
و دم الاخوین و گلارمنی بکوبند و با آب لسان الحمل در رشته و بردارند و اگر سبب غلبه رطوبت بود قوة

مماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت بزاق و قلت عطش و بیاض لون و کسل و تهیج روی و جفن بود علاج جلاب
از بیخ مهکی با شکر و رازیانه و نبات شاول کنند و غذا نخود آب با گنجشک بهو خورند و شقیقه ایارج با ایاره ... جالینوس
کنند با نبات بیحد دم با شکر و رازیانه هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و نیم مثقال معجون خبث الحدید در آن حل کرده بیاشامند
و بعد از تنقیه حابسات که ذکر رفت استعمال کنند و مرهم و گلنار و جفت بلوط از هر یک سه درم طین مختوم و کهربا یک
نیم درم بکوبند و با آب حماض در رشته و بردارند و اگر سبب غلبه سودا بود بسبب سطان فوهات عروق گشاده گردد علامت
آن نحافت بدن و خشکی دهن و غلظت و سواد دم بود علاج شراب با شکر و شراب گاوزبان با آب کرم بیاشامند جلاب
از بادنجان و بیخ مهکی و گاوزبان و نبات شاول کنند و غذا نخود آب با بره و مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال
سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات کنند سیلان رطوبت از رحم
لین عقد اگر بسبب ضعف قوة غاذیه بود علامت آن صفرة لون و ضعف بود و آن رطوبت بخونابه آید
علاج شراب صندل و لیموی به و ریباس شاول کنند و قلایا سویق و مرغ کردانیده خورند و معجون خبث الحدید و جوارش
کرم شاول کنند و اگر سبب فضلات بود در اوجع میشود سیلان بلون آن خلط مایل بود بدان حل کنند
و در آفتاب نهند تا خشک شود و معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر دم غالب بود علامت آن حمره لون
و تمدد عروق و حرارت و تشنگی بود و غلظت ... علاج فصد صافن یا باسلیق کنند و قرص حابسه شاول کنند و
قوتی و خفت و بلوط و مازو سوخته بکوبند و با آب مورد آمیخته بردارند و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفره
لون و تلخی دهن و تشنگی بود بخم از آن سترین خیر بود گلاب ز ... باشکر و ترنجبین خورند و تلیین طبع بمطبوخ
فواکه بمطبوخ هلیله کنند و بعد از آن حابسات استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظت و سواد

رطوبت بود علاج جلاب از بادنگوه و گاوزبان و مانند آن دهند و غذا نخود آب با [illegible] خشک شده و شیاف بطیخ
افیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه صبح چهار درم [illegible] شاور کنند و غذا [illegible] با کبک و تیهو خورند
دم الاخوین و شیاف [illegible] و کندر و [illegible] و شب [illegible] درم [illegible] و گلاب بکوبند و سه درم از آن با آب سماق [illegible]
حل [illegible] کنند و فرزجه کنند و بلوط [illegible] بکوبند با آب [illegible] و در قطن دعا [illegible] عقرزعل
زنان را آبستن نشود [illegible] برودت [illegible] موجب [illegible] عروق رحم شود [illegible] سلطان [illegible] واقع شود
و منجمد گردد و از استعداد قبول صورت [illegible] علامتش قلت و رقت و عدم [illegible] بود [illegible] و لون [illegible]
سفید بود [illegible] تفاوت علاج [illegible] جلاب از [illegible] و بادنگوه شاور کنند و غذا نخود آب [illegible]
و بعد از نضج تنقیه [illegible] و حب [illegible] کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و فادزهر [illegible]
و جوارشات گرم شاور کنند [illegible] و در روغن زنبق [illegible]
در قطن [illegible] فرزجه کنند [illegible] زعفران [illegible] سماق [illegible] درم بکوبند
و [illegible] بزنند و بعد از [illegible] بردارند [illegible]
با [illegible] بکوبند با عسل [illegible] بردارند و بعد از آن [illegible] فرزجه کنند
اگر [illegible] اتفاق [illegible] آبستن گردد [illegible] رحم [illegible]
علامتش نحافت بدن و صفرة لون و غلظ و سواد حیض بود [illegible]
[illegible] شاور کنند و غذا نخود آب [illegible] گوشت بزغاله و مرغ خورند [illegible]
و [illegible] کنند و بردارند و اگر [illegible] علامتش [illegible]

علاج شراب بنفشه و خشخاش و عرق [illegible] بید [illegible] دهند و غذا آب گوشت مرغ و بزغاله [illegible]
و [illegible] و بعد از [illegible] روغن بنفشه [illegible] کنند و اگر [illegible] علامتش [illegible]
رحم بود علاج جلاب از بادنگوه [illegible] کنند و غذا نخود آب [illegible] و شفتالو [illegible] کنند و بعد [illegible]
و کنند [illegible] رحم [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و با روغن [illegible] بردارند و [illegible] علاج [illegible] سفید بود [illegible]
[illegible] بهیئت [illegible] قرار گیرد و [illegible] جدا شوند زنان [illegible]
و زنان [illegible] آبستن نشود و علامتش [illegible]
[illegible] نشیند [illegible] بود و علامتش [illegible]
و بعد از جماع [illegible] ناف و فرج [illegible] کند از جماع [illegible]
و از [illegible] شود و حیض [illegible] منقطع گردد [illegible]
[illegible] فاسده [illegible] شود و اگر خواهند [illegible] کنند [illegible] با آب [illegible]
[illegible] حادث شود [illegible] آبستن بود [illegible] از دهن [illegible]
و زنان [illegible] آبستن [illegible] و [illegible] در طرف [illegible]
و [illegible] شود [illegible] اسقاط اگر زن [illegible] آبستن شود [illegible] و سقط شود
و آن [illegible] و [illegible] سقط [illegible] بود و اگر [illegible]
[illegible] اگر رطوبت [illegible] رحم کند علامتش [illegible] رطوبت بود از رحم [illegible]

علاج شراب بالنگو و ماء الاصول و شراب بزوری شاول کنند و قلیا متوسطه و برنج مزعفر با دارچینی خورند و بقی عادت
کنند و اگر حاجت شود حب ایارج و ایارج حقنه کنند و بخور نانخواه شاول کنند و زرنباد و درونج هر یکی دو درم و لؤلؤ و کهربا
و عود هر یکی سه درم و دارشیشعان و سنبل هر یکی نیم درم و کرفس و رازیانه و انیسون و نانخواه و سعتر و الجبلان
و خولنجان هر یکی دو درم بکوبند و مثقالی از آن میخورند و در رحم لا تغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه کنند و اگر اسقاط
بسبب ریاح غلیظ بود در رحم علامة آن انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تاذی از اطعمه
نفاخ بود علاج جلاب از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنگبین با ماء الاصول شاول کنند و غذا نخود آب با زیره
خشکدانه و کلیه بتیهو خورند و زرنباد و درونج و حلتیت و جند بیدستر و ماذریون و قط زیره هر یکی زنجبیل دو درم
خشک ... بکوبند و با عسل حب سازند و مثقالی شاول کنند و قطن و عانه و قبل به روغن خیری و روغن ناردین و زنبق
چرب کنند و شکوفه بار حمول سازند و اگر اسقاط بسبب لاغری بود چنانکه از غذای او چیزی زاید نیاید که غذای
جنین شود علاج شاول اغذیه مسمنه بود چون هریسه و عصیده و روغن گاو و شکر و ته هین به روغن نخود و
بادام کنند و بعد از غذا حمام مفید بود و اگر سبب اقتضاء طمث بود از آنکه غذای جنین منقطع
چون محتبس شود غذای او نشود و سقط شود علاج او استعمال مدرات حیض است و اگر سبب فربهی زن
و ضعف رحم و ضیق ... و ضعف قوة دافعه بود علاج جلاب از شکوفه اشنع و پرسیاوشان و نبات
شاول کنند و شکم و پشت به روغن بنفشه و زنبق و دوشاب و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو چرب کنند و بوی
دبست و ... الملک ... و در آب سبوس و برگ ... تند و در آن نشیند و جند بیدستر و
کندش و شونیز عطسه آرند و چیزی عطسه آور در آن نیز در دهن گیرد تا قوة مدد دهد و جنین بیرون آید و ...

دانه و ... شور ... رود کنند و اگر سبب گرمی بود زیر ناف و زهار گاه و پشت به روغن بنفشه و پیه بط و مغز ساق
گاو چرب کنند و اگر سبب سردی باد بود که موجب التفاف رحم گردد بحمام گرم برند و در آتشک
نشانند و اگر سبب حرارت هوا بود به روغن بنفشه و صندلین و گلاب شکم و پشت طلا کنند و آب انار با ...
بیاشامند و اگر اسقاط طیس دست چپ گیرد یا سبد بران راست نبندد آسان زاید و اگر چهار مثقال
پوست خیار چنبر بکوبند و بیاشامند مفید بود احتباس مشیمه و جنین میت اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند
سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک حامله نشود و علامة مرده جنین آن است که حرکت او محسوس نشود و اطراف
حامله سرد شود و نفس او متواتر بود علاج جلاب از شکوفه اشنع و پرسیاوشان و ابهل هر یکی سه درم
ترمس و فودنه هر یکی دو درم نبات ده مثقال شاول کنند یا قنه و جاوشیر و جند بیدستر و زهره گاو و ...
بکوبند و یکدرم از آن با آب ... بیاشامند و عطسه آرند بکندش و شونیز چنانکه گفته شد و نیز ... بکوبند
و ابهل و زراوند و ترمس و ... بکوبند و به زهره گاو بسرشند و استعمال کنند و تخم حنظل و قط و سداب
هر یکی سه درم و ... یکدرم بکوبند و با زهره گاو و ... بر ناف و عانه طلا کنند یا مر و خیار چنبر و برنج
شادی بکوبند و حب سازند و سه درم از آن فرو برند و بوی ... در ... کنند و اگر با این
تدبیرها فرود نیاید دست ... برند و بیرون آرند و باشد که جنین را پاره پاره باید کرد و این عمل خطرناک بود
احتباس نفاس اگر خون نفاس بسته شود جلاب از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان و شکوفه اشنع
و نبات شاول کنند و استعمال فرزجات کنند چنانکه در احتباس طمث ذکر یافت و جامع ... تشبیه
بحیله که از احتباس طمث حادث شود علامة آن سقوط اشتها و تغیر لون بود و احساس حرکتی در شکم کنند

البقلة بادام یا با ماء غلیظ با دوم صب و فرق میان آن و حبل بدان کنند که پیش از آنکه چنین محسوس شود
و شکم گشت باشد و بیان سوء هضم و قراقر بود و استسقاء طبلی از شنبه شود و فرق بدان کنند که در آن سوء خلق
و خبث نفس باشد و علامات استسقا باشد علاج هر روز جلاب از رازیانه دم کشوث و دم کاکنج و انیسون و گلقند
تناول کنند و بادام الاصول مداومت کنند و آب کرفس با سفوف سفید بود و کرفس ده درم زیره ده درم بزر ده درم تا سی درم
تناول کنند و غذا زیره باج یا نخود آب با توابل خورند اختناق رحم علتی است شبیه بصرع و غشی و سبب آن از
رحم باشد بسبب منی در اوعیه خویش مجتمع گردد و بکیفیت ردیه مستحیل شود و از آن بخارات متصاعد شود و بقلب و
دماغ رسد و موجب غشی و صرع شود و این علت بیشتر بیوه زنان را باشد و اکثر زنان غریب را حادث شود یا سبب احتباس
طمث حادث شود و علامات آن کمی لون و افتادن عقل و کرب و خفقان و ضعف با بیتن رسد و نفس و دفع
ضعف نفس باشد و علیه احساس بخار کنند که از رحم بانه مرتفع گردد و فرق میان او و صرع آنست که چون افاقه شود از انچه
[illegible] بود واقع شده باشد عقل بکلی ساقط شده و زبد و لعاب از دهن بیرون نیفتد بخلاف صرع علاج آن در
وقت صرعت دلک قدمین و بستن ساقین و گرفتن بخورات تند و گلاب بر رو زنند و صیحه در گوش
افکنند تا افاقه شود و شیاف طیبه از دو زداند و جز [illegible] نفط دکنند [illegible] وقت و جند بیدستر [illegible]
پیاز بو یابند و عنبر و مشک [illegible] بیابزنند و [illegible] بیالایند و هر روز جلاب از بابونه و رازیانه
و بیخ [illegible] مشک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و زیره [illegible] زنند و طیقت [illegible] و چون
نفخ ظاهر شود ایارج و ترید و صبر سقوطری [illegible] حب النیل و انیسون و غاریقون هر یک [illegible] درم و تخم حنظل
و سقمونیا هر یک دانگ [illegible] و بیخته تا [illegible] از رازیانه حب سازند و فرو برند و به ایارج [illegible] جهت تنقیه تمام کنند

و بعد از تنقیه مرزنجوش و دبوس و ماء الاصول و شراب افسنتین تناول کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز کنند
و بابونه و زیره بکوبند و حبه بصوف بردارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و برگ [illegible] و شیح و [illegible]
[illegible] جوشانند و در آن نشینند و ناف را بروغن نرگس و نمام تدهین کنند و اگر از سبب احتباس حیض باشد
فصد صافن کنند و در ادرار حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] جوشانند و با روغن بابونه و شبت هر یک [illegible] درم بیابزنند و [illegible] حقنه کنند و [illegible]
[illegible] بجز از ترویج [illegible] نکنند [illegible] مقعد [illegible] باید [illegible] حروق مقعد [illegible]
شود و آن [illegible] بعود و از [illegible] گویند [illegible] سیاه بعود و از [illegible] گویند [illegible]
[illegible] بعود و [illegible] گویند و مجموع آن [illegible] داخل فرج بعود یا خارج فرج و از [illegible] باشد [illegible] از آن
[illegible] باید علاج مجموع فصد باسلیق و صافن [illegible] باید [illegible] شود [illegible] در [illegible]
پیاز [illegible] و روغن [illegible] استعمال کنند [illegible] باید [illegible] شود [illegible]
[illegible] کنند و اگر سیلان دم [illegible] طبیعت [illegible] ضعف [illegible]
تناول کنند و غذا [illegible] زنند و [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] ده درم [illegible] کنند [illegible] کنند و دارو بدان
برشند و حب [illegible] زنند [illegible] سیاه [illegible]
دانه [illegible] دو درم [illegible] درم [illegible] کنند و دارو [illegible] برشند و دو درم تناول کنند
و اطریفل صغیر و اطریفل [illegible] سفید بعود و اگر وجع [illegible] اکلیل الملک بنفشه [illegible] روغن [illegible]

گل و بنفشه بر سر نهند و بر موضع نهند و ورق کرنب بکوبند و ضماد کنند و با روغن گل و سفیده تخم مرغ و لعاب [illegible] و افیون
بهم بسایند تا بقوام مرهم شود و استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست انار و جفت بلوط و جوز سرو و کندر
کوفته بیخته با آب عنب الثعلب [illegible] بسایند و [illegible] بسایند و بر موضع نهند و سفال [illegible] و کندر و [illegible]
و مازو و بیخ کبر [illegible] کنند و اگر برگ سرو و برگ بادنجان و برگ حنظل و پوست انار و سفال [illegible] و سایند و ضماد کنند [illegible] کرده
و بهترین علاج بواسیر آنست که قطع کنند یا دارو [illegible] بر دیگ [illegible] نهند تا منقطع شود [illegible]
آن پیه بط و مرغ [illegible] و دنبه ساق گاو و [illegible] و روغن بنفشه [illegible] با هم بیامیزند و مرهم سازند
و استعمال کنند اورام مقعد اگر ورم حار غیر [illegible] مقعد را حادث شود علامتش آن تب و وقت [illegible] وجع شدید
بعد علاج فصد کنند [illegible] و غذا [illegible] خورند و بنفشه
[illegible] با زنبق [illegible] کنند و با روغن گل و بنفشه [illegible] و استعمال کنند با سفیده تخم مرغ و روغن
گل و طبیخ افیون باهم بزنند و بکار دارند یا اسفیداج [illegible] مرهم [illegible] بسایند
و با روغن گل [illegible] مرهم سازند و استعمال کنند [illegible] داخلیون [illegible] تا [illegible]
طرف معاء مستقیم حادث شود و ازان صدید آید [illegible] بیرون آید [illegible]
در [illegible] بکار دارند [illegible] مرهم سازند و بکار
دارند و اگر ناسور [illegible] بعد از آن استعمال مرهمهای [illegible] شقاق مقعد سبب
[illegible] بنفشه [illegible] آب گرم [illegible] و غذا [illegible]
خورند [illegible] مرهم [illegible] استعمال کنند با پیه مرغ و بط و [illegible] بکار دارند

یا زرده تخم مرغ [illegible] و روغن [illegible] با هم بزنند و مرهم سازند و از آب سرد
و حرکات احتراز نمایند و اگر [illegible] وجع [illegible] اسفیداج [illegible] بسفیده تخم مرغ بزنند
و طلا کنند یا آب [illegible] و با روغن گل و موم [illegible] مرهم سازند و بنفشه
و اگر ازان خون بسیار آید [illegible] بکار دارند [illegible] آنست که [illegible]
و [illegible] اگر [illegible] قطع [illegible] بعد علاج [illegible] علاج [illegible]
[illegible] و نبات [illegible] کنند و غذا [illegible] و قطن بر روغن [illegible] زنبق [illegible]
[illegible] و ورق [illegible] بکوبند و در آن نشینند و [illegible] استعمال کنند [illegible] مقعد
[illegible] خارج بیرون آید علاج [illegible] بروند [illegible] علاج [illegible]
بجوشانند و در آن نشینند و مقعد [illegible] آب [illegible] کنند و روغن [illegible] بمالند و اسفیداج
[illegible] کنند [illegible] بر آن [illegible] کنند [illegible] بر آن [illegible]
و روغن [illegible] بر آن بمالند اسفیداج [illegible] بر آن [illegible] و غذا
خورند و از [illegible] احتراز کنند و اگر [illegible] علاج [illegible] در اطراف [illegible]
از فقره از فقرات [illegible] از موضع خود بیرون آید اگر [illegible] شود [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] شود [illegible] عضلات [illegible] حادث شود
و [illegible] فقره را از موضع خود [illegible] کنند و علامت آن [illegible] و وجع شدید [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] علاج فصد [illegible] کنند و [illegible] از [illegible] کنند

و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت کنند با نبات مطبوخ منقا هفت درم شیر خشت کاسنی بنفشه هر یک سه درم
روبا ترنجبین ده درم ترید یک درم خیار شنبر تر نیز هر یکی پانزده درم و چون وجع ساکن شود و ورم زایل گردد حقنه
مغز قنطوریون و برگ مرزنجوش هر یک ده درم بکوبند و بر موضع نهند یا سقلا ده درم با آب گرم حل کنند و بیخ و بط
و شنو ساق گاو هر یکی بیست درم بکوبند و با هم بیامیزند و استعمال کنند فقرات را با روغن قسط و ناردین بمالند طلا
عرق النسا همین علت است که بسبب ریح غلیظ حادث شود علامت او آنست که با او تب و تشنگی نباشد و بعد از وجع شدید
پیدا شود علاج هر روز جلاب از انیسون و رازیانه و بیخ مهک و گلکنج تناول کنند و غذا الخوآب با زیره خشکه
در زیره و دارچینی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان کنند و یا با حب سورنجان و ترید هر یکی شقیل صبر یک درم
حب المنتن [illegible] هر یک نیم درم مقل مصطکی هر یکی [illegible] بکوبند و با آب کرفس حب سازند و بیخ کبر ترتیب
ضماد الاصول بیخ رازیانه بیخ مهک هر یک بیست درم بیخ کبر بیخ کرفس [illegible] هر یکی ده درم تخم کرفس رازیانه
انیسون هر یک ده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با [illegible] کنند و با عسل بقوام آرند ده درم از آن
مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک [illegible] بجوشانند و در حمام بر پشت بریزند
و روغن [illegible] در فقرات بمالند یا [illegible] چهار درم و خشک ده درم بجوشانند و روغن [illegible] بر آن ریزند و بجوشانند
چندانکه آب برود و روغن بماند و آن روغن بر پشت بمالند و اگر [illegible] ضرب بسبب [illegible] فقره [illegible] برفق
بموضع خود برند و قسط و کبر و سنبل [illegible] بکوبند و با [illegible] کنند وجع ظهر درد
پشت است از کثرت بلغم بود و برودت [illegible] علامت آن [illegible] و علامات غلبه بلغم بود
و بعد از خواب [illegible] امتلا و [illegible] و بقول بارده استعداد کنند و [illegible] ساکن شود علاج هر روز

جلاب از انیسون و بیخ مهک و گلکنج تناول کنند و غذا الخوآب در زیره خشکه خورند و بعد از نضج بمطبوخ سورنجان
و حب آن و حب صبر تنقیه کنند و بقی عادت کنند صفت حب [illegible] هر یکی [illegible] دانگ [illegible] صبر
هر یک [illegible] سورنجان [illegible] با آب کنند [illegible] و از فواکه و [illegible] و جماع اجتناب نمایند و روغن
قسط و بابونه در پشت بمالند و [illegible] تناول کنند و [illegible] وجع بسبب [illegible] کثرت [illegible] بود منع
کنند و استعمال حمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه و نرگس کنند و [illegible] علامت آن
و [illegible] آن [illegible] در پشت بسبب امتلاء عروق او [illegible] علامت آن سرخی لون [illegible] و ثقل
آن وجع و تشنگی بود علاج فصد باسلیق [illegible] و تناول [illegible] عناب [illegible] با آب [illegible] و نبات با آب انار
با نبات و غذا [illegible] بادام [illegible] خورند و در مواضع بارده ساکن شوند [illegible]
و مفاصل [illegible] عروق ساق و قدم [illegible] شود [illegible]
حادث شود علامت آن ظهور رگهای سبز [illegible] گرد ساق و قدم [illegible] علاج فصد باسلیق کنند و بعد از
روبا [illegible] و عناب [illegible] خورند و غذا [illegible] بادام و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند
و بعد از تنقیه [illegible] فصد کنند و برفق بمالند [illegible] و از [illegible] بپیچند [illegible] ببندند و از
غلیظ اجتناب نمایند [illegible] داء الفیل آن [illegible] ساق و قدم بزرگ شود [illegible]
متغیر شود [illegible] بسبب آن ماده سودا [illegible] باقی [illegible] علامت آن کبودی لون ساق
و ورم آن بود علاج فصد باسلیق کنند و [illegible] دو نوبت [illegible] و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن
آن کنند یا با [illegible] هر یک [illegible] دانگ [illegible] اسطوخودوس [illegible] بکوبند و

با آب دارباند حب سازند و بعد از تنقیه فصد باسلیق کنند و بوره و آرد شیلم و خاکستر کرنب با آب زیره

ساق طلا کنند و ساق را از زانو بعصابه محکم به پیچند و از اغذیه غلیظه و گوشت مشروب و کتان [illegible] القتاب بنمایند

و آب [illegible] غلیظ بر خلاف آن غلظ ساق [illegible] فکرده علاج جلا از نخ حکه دارباند و کلقه

ضماد کنند و غذا نخود آب با بزره خشکه انه خورند و بعد از نفخ تنقیه بحب صبر و حب سعلان کنند و نقوها دهند

کنند و بعد از فرفیون و الطریفل ضماد کنند و منفعت زنجبیل دکنند هر یک سه درم و قرد مانا و کردیا هر یک

چهار درم بکوبند و با هم چندان قند چاهر زنند دو مثقال تا سه مثقال بخورند و صبر کنند و اقاقیا [illegible]

بست بکوبند و بکوه بر شند و بپای طلا کنند و از اطعمه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند عرق النساء

وجع بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتهای پای رسد و اکثر محتد بشود

فخذ را باریک کند و علاج حرارت نحو علاج [illegible] از جمله آنچه تسهیل کرده آنرا فرفیون و زرنیخ و حکه و کلکی

ضماد کنند و غذا نخود آب با بزره خشکه انه خورند و بعد از نفخ تنقیه بطبیخ ریونان و حب [illegible] و حب [illegible] کنند

و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هر یکده درم [illegible] سیندان مقدار یک چند درم

در آب [illegible] کنند و ادویه بدان برشند و طلا کنند و اکلیل الملک بابونه شبث قیصوم پودنه نخ کرفس [illegible]

سعتر [illegible] در آن نشینند و در حمام بدان بیرزند [illegible] کرفس [illegible] عاقرقرحا هر یکده درم

عصاره قثاء الحمار حب الغار هر یک چند درم بوره ارمنی قطرسالیون شاده هر یک ده درم بکوبند و زفت دو درم

بروغن زیت بگدازند و ادویه بدان برشند و طلا کنند و [illegible] وقتها [illegible] بنهند و اگر وجع زایل نشود این

حقنه استعمال [illegible] خشکانه شبث بابونه [illegible] بآب هر یک هفت درم قنطوریون زیره هر یک هفت درم

نخ اکر چند درم حلبه بزرک سه هر یک چهار درم خیارچنبر پانزده درم بوره [illegible] درم آبکامه روغن زیت یا کوسن هر یکده درم و

از معالجه این مرض حاصل نشوند از حقنه و فرو نشود بطرز شبه کنند و بر روغن قسط [illegible] و فیه [illegible] تسهیل کنند

و از تماد بشود انج کند مفاصل و نقرس آن مفاصل الم [illegible] مفصل [illegible] دست و پای [illegible] حادث شود و نقرس

مخصوص با انگشتهای پا و کعب بود و سبب آن اوجاع ضعف [illegible] و انصباب مواد بدان و [illegible] ماده شود

تسمیه شود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ جمع شده در وجع مفاصل [illegible] انگشت که جابر ماده سلک [illegible]

دنبال سبب [illegible] حادث شود [illegible] مفاصل [illegible] عصابه [illegible] و دیگر آنکه ماده آن [illegible] زود

بواسطه صلابت موضع و کمی [illegible] از خواص این مرض [illegible] شود و نفخ [illegible] غلیظ ماده و

[illegible] و اکثر آن [illegible] ماده [illegible] از مواد و اخلاط دیگر بواسطه آنکه مواد اخلاط را رقیق کند و

مستعد انصباب گرداند و علامت ماده [illegible] وجع و ضربان و حرارت [illegible] عضو [illegible] فصد

کنند از جانب مخالف و [illegible] از عناب [illegible] کاسنی و نبات ضماد کنند و غذا [illegible] بازه [illegible]

خورند و از [illegible] جو آب با عناب [illegible] موضع وجع [illegible] کلاب و لعاب [illegible] و آب [illegible]

کاسنی و آب [illegible] و زرد [illegible] دیوست [illegible] طلا کنند [illegible] طلا کنند و تلیین کنند [illegible]

[illegible] هفت درم ورق [illegible] درم [illegible] هر یک سه درم [illegible] دو درم [illegible]

زرد و سیاه هر یک هفت درم [illegible] چند درم [illegible] ده درم و اگر وجع [illegible]

[illegible] و [illegible] سیاه و افیون و زعفران ورق [illegible] طلا کنند و آب [illegible] بریزند و اگر

ماده [illegible] آن [illegible] صفره [illegible] شده وجع [illegible]

قاروره بعد علاج سکنجبین یا آب کرم قرح جلاب از هم کاسنی و بنفشه و عناب شتاء و کنند با آب انارین یا تمر هندی یا بنفشه
و ترنجبین و نیم [illegible] بطبوخ فواکه یا قرص بنفشه یا با بن مطبوخ کنند یا هفت درم بنفشه شاهتره کاسنی از هر یک
پنج درم عناب ده دانه سپستان الوکیلا هر یک بیست دانه تمر هندی ترنجبین هر یک ده درم خیار چنبر پاکیزه ده درم در سقاه
ضمادات بارده که تسکین [illegible] آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و [illegible]
تا وجع اشتداد نکند و احتیاج عظیم نیفتد استعمال ضمادات نکنند و در آن مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن
شود و [illegible] مانند آرد جو با قطمی خطمی بنفشه اکلیل الملک صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغم بود علامت
آن [illegible] و غلظ و [illegible] قاروره و قلت وجع بود و [illegible] باید علاج هر روز
جلاب در [illegible] اسپغول [illegible] کنند و غذا نخود آب با زیره خشکه [illegible] و [illegible]
و زنجبیل [illegible] و بعد از نضج تام [illegible] یا حب شطرنج یا این حب کنند صبر سورنجان تربد هر یک [illegible]
بوزیدان [illegible] هر یک [illegible] حنظل [illegible] اسطوخودوس [illegible] هر یک [illegible] و باب کرفس
حب سازند حب شطرنج [illegible] تربد [illegible] ایارج فیقرا [illegible] حنظل [illegible] سکنجبین
[illegible] سورنجان [illegible] هر یک [illegible] و [illegible] حب سازند
[illegible] بود باید که در ابتدا [illegible] دفع [illegible] بلکه بتدریج
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] هر یکی ده
درم [illegible] هر یکی پنج درم [illegible] سورنجان [illegible] خشک [illegible]
[illegible] زنجبیل زعفران هر یکی [illegible] فرو [illegible] چند

قوطی

و در آن نشسته و شرود [illegible] کنند [illegible] روغن کرم کنند و اگر ماده سودا بود علامت آن
صلابت و کدورت و [illegible] جلد و قلت وجع و صلابت و [illegible] علاج هر روز جلاب از نضج [illegible] و گاوزبان و بادرنجبویه
در [illegible] شاور کنند و غذا نخود آب با زیره خشکه خورند و بعد از نضج [illegible] یا حب [illegible]
حب کنند [illegible] سیاه [illegible] هر یکی [illegible] فلفل دار فلفل زنجبیل [illegible] هر یکی [illegible] شحم حنظل [illegible]
[illegible] با آب کرفس [illegible] و [illegible] با [illegible] مطبوخ کنند [illegible] شاهتره هر یکی [illegible] درم
[illegible] سیاه و [illegible] هر یکی [illegible] [illegible] هر یکی [illegible] درم [illegible] درم
هر یکی چهار درم [illegible] سورنجان [illegible] چون [illegible] افتیمون [illegible] درم
[illegible] در آن [illegible] جوش [illegible] ترنجبین و خیار چنبر [illegible] درم ایارج فیقرا [illegible]
در آن حل کرده [illegible] [illegible] درم [illegible] هر یکی [illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible]
و با روغن [illegible] کرم و [illegible] و [illegible] و بنفشه [illegible] هر یکی [illegible] درم [illegible]
بعد [illegible] و اگر ماده [illegible] علامت آن [illegible] باردة [illegible] حاره [illegible]
[illegible] و بعضی علامات ماده حاره و بعضی علامات باردة [illegible] علاج آن [illegible] ماده مرکب [illegible]
اگر [illegible] و [illegible] کرد هر روز جلاب از نضج [illegible] گاوزبان [illegible] کنند
و غذا نخود آب با زیره خشکه خورند و بعد از نضج [illegible] کنند و [illegible]
مرغ و [illegible] ساق گاو و [illegible] و لعاب حلبه و [illegible] خطمی [illegible] کنند و طلا [illegible]
[illegible] و حلبه [illegible] و بر [illegible] سوسن و [illegible] و ضماد سازند و از [illegible] فواکه [illegible]

و امتلا و اشبه جماع و آب سرد و غبار و اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بقوطه و حقنه نمایند و مجمومات
و حرارشات حاره تناول کنند گویند اگر روباهی یا کفتار زنده در روغن زیت بجوشانند و در آن نشینند نفع بود
و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و بابونه و رازیانه و نخالت تناول کنند والکلیل الملک و حاشا و نمام و ورق
غار و برگ بنفشه منفعت دهد نافع بود مقاله سیوم در حمیات بدانکه حرارت غریبه بیش از حد در قلب مشتعل گردد
و از آنجا بواسطه شرائین منبعث گردد در جمیع بدن و بدن را گرم گرداند و ضرر آن با فعال طبیعی لاحق شود و آن بر سه
قسم است قسم اول حمی یوم دوم حمی دق سیوم حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر اشتعال و
تعلق بروح گیرد آن را حمی یوم گویند و اگر تعلق به اعضا شود حمی دق و اگر باخلاط شود حمی عفن و بیان هر یک
در سه باب گفته شود باب اول در حمی یوم و آن تبی است که اولا روح گرم شود پس از قلب و شرائین بجمیع اعضا منبعث
گردد و آن تب از اسباب بادیه است مانند حرارت شمس حرارت آفتاب و آتش و تناول اشیاء حاره و انفعالات
بدنیه و عوارض نفسانی و تا مدت آن تب یکروز بیش نباشد و بعضی تا سه روز یکشنبه و هفته روز نیز گفته اند
علامات حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و در بعضی قبول بول نیز ظاهر باشد و حرارت و شدت بدن خوب ان تواتر
نبض نیز و اعتدال با نمکت رونما نفض کند و بان علامات امتلا و علامات حمی عفن نباشد اما آنچه از حرارت
آفتاب بود علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت طبعی و تشقق جلد بود علاج در مساکن بارده نشیند
و خیش بکنند و صندل و گلاب بوینده و شربت از تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم یا سکنجبین
بیست درم با عرق کدو سبز تناول کنند و غذا اگر تب با اسفاناخ خورند و تقلیل کاهو و خیار و خیار
کدو و اجاص و انار مز کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل روند و تدهین بدن به روغن بنفشه و کدو کنند

ابی بزه

و بسیار نشینند و اگر از اشیاء حاره باشد یا شراب صرف علامت آن خشکی دهان و زبان و تشنگی و حرارت موضع کبد و
سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمره قاروره بود علاج جلاب و اگر لازم گردد عناب و آلو و اجاص و نبات بجوشانند یا آب
انار ترش با نبات یا شربت لیمو و تمر هندی و سکنجبین و تلیین طبع بنقوع فواکه کنند و شراب غوره و ریباس خورند و اگر سبب سوء هضم بود
علامت آن حموضت و نفخ و رقت بول و غلبه بول و صغر نبض و زردی روی و چشم بود علاج آن از لازم کنند
بروجه که باشد و شربت از شراب صندل و حماض با عرق کدو سبز ترتیب کنند و استعمال مشمومات بارده کنند و
اگر سبب غضب بود علامت آن برآمدگی و سرخی چشم و عظم نبض بود و بیان آن در غشی تیز باشد علاج شراب
زرشک و شراب صندل و لیمو هر کدام که خواهند تناول کنند و غذا انار دانه با غوره خورند و از حرکت احتراز نمایند
و اگر سبب غم باشد علامت آن ثقل و خفقان و تکدر بول و صغر نبض و صفوه رنگ بود علاج شراب نیلوفر و حماض
با عرق کدو سبز تناول کنند و غذا ماش با کدو و اسفاناخ خورند با مغز بادام و روغن بنفشه و کدو در بینی
و بنفشه و ریحان و نرگس بویند و اگر سبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب بود و سستی بدن بود و احساس خشکی در خود
و ضعف نبض بول رقیق بود علاج تناول رطبات و متهیج و حمام بود و اگر سبب امتلا و طعام بود سبق
بسوء هضم ... ترتیب چنانچه گفته شد و اگر بعد از نفخ باشد علاج ... کنند و تقویه از شراب صندل و ...
و سبب با عرق کدو سبز و گاو زبان و یا مشقاد ... خورند و اگر سبب ... تب دارد ...
استحمام بالا علاوه غبار با اعضا و آب گرم پیدا شود موجب عفن حرارت و تولد تب بود علامت آن گرمی و اختلاف
نبض و حمره قاروره بود و تشنگی و اضطراب بود علاج ... از عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از
تب حمام و تدریق ... بود و اگر طبیعت محتبس باشد نقوع فواکه یا مطبوخ آن تلیین کنند و اگر علامت عفونت باشد فصد

و اگر تب با زکام حادث شود فکر کنند و طبیعت قبض باشد یا حقنه نرم دارند و بعد از تنقیه حمام کنند و سعوط لابد و بخور نیز
و مصطکی مالند و اگر سبب غلبه خون باشد و این موجب عدم تحلل شود علامات آن امتلاء و امتلاء و اختلاف نبض و غلظ قاروره
بود علاج فصد لازم است کاسنی و عرق بید و جلاب و نبات ساده کنند و غذا ماش مقشر با روغن بادام خورند و حمام و تقلیل ماکول
و مشروب کنند و اگر سبب کثرت حمام باشد یا حمام گرم بود و آن ملاقات یا آب خیار گرد و با سکنجبین ساده یا قرص بنفشه
خورند و غذا اشکنه با کدو و اگر سبب زکام و نزله باشد شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات و جلاب خورند و اگر علامت خون
بود فصد کنند و اگر طبیعت قبض باشد به تنقیه فواکه تر کنند با ترنجبین و بنفشه و با آب سیب و ملح در حمی دق و ادق
تب دق حرارت باعضاء مخصوص تعلق گیرد و موجب افنای رطوبت شود و این تب سه مرتبه است اول آنکه
حرارت متعلق به رطوبات شود که در عروق اعضا موجود است این را مرتبه اولی گویند و آنکه رطوبات را فنا کند
و متشبث به رطوبات شود که در اعضا منتشر است این را مرتبه ثانیه گویند و آنکه رطوبات منتشره را فنا کند و ملاقی رطوبتی
شود که التیام اعضا بدان است این را مرتبه ثالثه گویند و عروض دق اکثر بعد از تب یوم و تب عفنه و ورم اعضا و اعمال
و خطای طبیب و غلط در بعض حادث شود ابتدا اکثر واقع شود علامات او آن است که نبض ضعیف و باریک و صلب
و متواتر شود و حرارت نبض در اوایل اضطراب و گرسنگی و چون غذا تناول کنند و حرارت اشتداد نماید و نبض قوی شود
و چون از ابتدا تجاوز کند لاغری و نحولت بدن و تقشف جلد و خشکی پوست و گرمی و لاغری ظاهر شود و باریکی
اعضا زاید شود و سرخی در روی و اورام با رنگ کوچک گردد و در بول دهنیت پیدا شود امید بر نتوان داشت
اما در ابتدا علاج پذیر است و علاج او آنکه در مساکن بارده و مواضع تر و خنک مکان کنند و آب با سکنجبین ساده دهند
بروی کند و بعد از بنفشه خوابند و خیشخانه کنند و اطراف با فرش خیش تر کنند و در بستر مرطوب نرم گذارند

و هر روز شربتی از شربت عناب و صندل و خشخاش با تخم کدو یا آب خیار گرد و با نبات خورند و غذا ماءالشعیر با ...
و کدو و فرفخ و کوک و اسپاناخ و ... در سرطان و نرم بغایت مفید بود و همچنین بر روغن بنفشه و کدو کنند و از بقول
کاهو و کوک و خیار و از فواکه انار عذب و شفتالو و امرود و سیب و اجاص و زرد آلو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر
بصندل و گلاب و آب کشنیز و ... طلا کنند و از جماع و اعراض نفسانی و از اشیاء حاره و مجففات احتراز کنند و
سر کلان که بر حیه بدن نیز آب روانند و بجام رفتن و با آب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو و بدن نشستن مفید بود و احتیاج
بمرغ با داده تناول کنند و اگر تب بسوء مزاج حادث شود آب بنفشه و خشخاش و لعاب بهدانه و ... در ... دهند
و پیه خورند و حمام و تقلیل ... کنند و اگر سبب ایلاف حرارت شود و سبب حمیت تب حاد از لت و تب ... کنند و ... قرص
نیز مفید بود ... هر یک چهار درم و ... کافور ... هر یک نیم درم ... سه درم تخم
خیار گرد و تخم کدو ... بریان کرده هر یک ... کافور ... نشاسته ده درم ... بگویند و با آب ... شربت ...
کنند و باید که ... وهم ... گردد و ... قبض ... و سعوط کنند ... و ... و
و لعاب ... و با خشخاش و ... لذیذ و حکایات ... و ... آن ... کنند و از ... و غضب ... و عطش
نگاه دارند و نیز قرص کافور خورند صفت آن طباشیر ... گل ... و ... هر یک ... درم ... خیار ... کرده ... سه
مجموع مغز ... هر یک ... صمغ عربی ... نشاسته ... هر یک ... درم ... کوک ... کافور ... بگویند و ... با ... لعاب
... بخورند و چون علامات ... قرص کافور ... شیر زنان ... دهند و ... تا ... غذا ...
و اگر گوشت مرغ و کبک و دراج و ... به ... در ... و بخیتی ... و ... نیم ... هر روز ... درم
از آن بخورند عظیم مفید بود دق شیخوخت ... و ... و ... و ... شیخ ... و ... گردد

ودیگر از سبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات بافراط حادث شود و علامات آن ذبول و قشف جلد بود و التهاب
و اشتعال نباشد و لمس سرد بود و علاج تسخین و ترطیب است بمثل شراب کاوزبان و شراب انار و عنب و شراب سیب و اغذیه مرطبه
الغذا شوربای مرغ و بط و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و صلاحی نکند و دیگر شکر و استعمال حمام معتدل
و حقنهای مسمنه و شمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و نسرین و تدهین بروغن بنفشه و بادام و پیه مرغ باید
سیوم در حمیات عفنه و آن عبارت است از تبی که حرارت او اولا در اخلاط شود و از آن گرم کند و آن هنگام بعقب
در واج منتشر شود پس بسبب اعتبار این حرارت که اولا در خلط متعفن شود ظاهر است که از اسم تعفن میکردانند یا بدان میکرداند
از آن تو نفس کویند و آن از غلیان و تحرک خون حادث شود و اگر تعفن میکردانند به بیرون تعفن او در خارج
عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق است از آن حمیات لازمه تولد کنند و اقسام آن چهار است اگر از خون متعفن شود
مطبقه کویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل
معده و کبد و طحال و جوار او از آن حمیات دایره تولد کنند زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت
تب بهیجان آید و تب پدید کردد تا آنگاه که ماده تحلیل پذیرد کردد و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص کویند و اگر
بلغم بود مواظبه و اگر سودا بود ربع و تعفن دم در خارج عروق در اورام بود و آن تب عرضی بود این انواع
حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعده بود چون ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس
متقاربه چون ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی و ترکیب آن از انواع جنس واحد بود چون ترکیب غب لازمه با غب دایره
یا ترکیب آن از اصناف نوع واحد بود چون ترکیب ربع با ربع و دو غب یا آنکه مرکب شود بدانکه عفونت سبب غذایی
در تن ... مرض ... یا غذای مستحیل ... شود ... با غذای ... شود ... از او ... شود ... فاسد

بعد شود و اگر با عفونت بسیار بود ... حادث شود حمی مطبقه که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود
و آن سه صنف است اول متزایده یعنی هر روز کم نه زاید شود بسبب آنکه تحلل دم ... بسیار بود و عفونت زاید
از تحلیل باشد دوم صنف متناقصه یعنی ... سیوم ... و اول آنکه هر روز کم آید نقصان پذیرد بسبب آنکه تحلیل
از تعفن زاید بود سیوم واقفه و او بیک حال بود نه زاید شود و نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل و مدت این تب ...
در ایام ... شود و اگر درین تب بثرات سیاه و سبز در بدن ظاهر شود دلیل بد بود و علامات مطبقه حمره وجه و عینین
و انتفاخ عروق و ضیق نفس و حمره و غلظ قاروره و عظم و سرعت و امتلا نبض بود و با این تب ... بود
و امتداد ... تب غب ... علاج از روز اول تا سیوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج و اگر
ضعف قوت بود حجامت و ترغیب ... و هر روز ... از عناب ... و ... کاوزبان با ... و ... و ...
... کنند و غذا ... بعد ... و ... از ... عرق ... و ... و ... و اگر ...
... مفید بود و طبیعت ... کنند و ... و ... کنند و ... و ...
... و لعاب ... و ... زبان ... در ... طبیعت کنند ... طبیخ ...
و ورق ... عناب ... و آلو ... و ... و ... سپستان ... و ... و ...
و ... کنند و اگر احتیاج افتد ... حقنه استعمال کنند ... بنفشه و ... سپستان ...
... و ... روغن بنفشه ... و اگر ...
از ... و ... و عناب و سپستان ... کنند و ... طبیعت به ...
ده ... کنند ... از ... حادث شود و علامات ... بود و ...

یوم اقوی بود و از مطبقه اضعف و علاج آن فصد و تبرید فقط بود و اقتصار بر مزورات حامضه و اگر احتیاج
تلیین بود بنقوع فواکه و ترنجبین کنند تب محرقه تب صفراوی بود و ماده آن در عروق متعفن شده بود و این تب لازم
بود و بطریق غب اشتداد کند علامت آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و سیاهی زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن
چشم و نبض سریع متواتر و قاروره ناری بود و علاج هر روز چهل درم آب کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات بخورند
و غذا جو با سرکه و اسفناج دهند و اگر بسیار تشنگی بود سکنجبین شربت بیمو و حماض نوشاند و اگر بسیار تشنگی
و نفخ و تب و طبیعت مطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ تقویت بود از آب ده درم چهل درم با سکنجبین ساده
ده درم نوشاند کرده با برف و اگر بسیار تشنگی بود چهار درم بنفشه و نیلوفر و گل کاسنی هر یک سه درم عناب ده دانه
سپستان بیست دانه بر خرفه بریان هر یک یازده درم و تخم هندوانه ده درم استعمال کنند و اگر بخوابی بود وقت آب
شربت خشخاش اضافه کنند و در تبرید و تسکین کوشند و بعد از نضج تربد و تمر هندی یا آلو کاسنی با سکنجبین بنوشاند
و نقوع زرد آلو نیز مناسب بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید بشربت حماض و بیمو کنند و صندل و قرص
از تمر هندی و آلو کیج و انار دانه و نارنج با ... خورند غب خالصه تب صفراوی بود و ماده آن در خارج عروق
متعفن شده بود و این تب یک روز گیرد و یک روز نه و زمان او از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و این تب
متنوبه نافض بود و زمان نوبه برسانند یک ماه و بحران آن ... هر روز زاید علامت آن تشنگی و افراط و
غثیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود و علاج هر روز چهل درم آب کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات
و غذا جو با تمر هندی و آلو ... و طبیعت کنند با مطبوخ و روز هشتم ماء الشعیر و نیز چهار درم بنفشه
و نیلوفر و گل کاسنی هر یک سه درم آلو سیاه و کیج و سپستان هر یک بیست دانه عناب ده دانه و تخم خرفه هر یک ده درم با آن

حقنه استعمال کنند سنا هفت درم و ورق گل ... درم بنفشه و نیلوفر و گل کاسنی هر یک سه درم عناب ده دانه اجاص سپستان هر یک
بیست دانه سبوس خرما چوب نیم کوفته هر یک کف ... لعاب بهدانه چغندر ... شیر خشت ... روغن بنفشه هر یک ده درم و شراب ورد
با سکنجبین و شراب دینار یا شراب بنفشه مفید بود و بعد از استعمال و استفراغ صفرا شربت ... و بسیار کرده و نیز آب
تمر هندی و آلو کاسنی با شراب حماض و بیمو و صندل و سکنجبین نوشاند کنند و اگر در طبیعت حبس بود بنقوع فواکه و ترنجبین یا قرص
طباشیر و سکنجبین تدبیر کنند صفت طباشیر ده درم ترنجبین ده درم و نیم گل و مغز تخم کدو هر یک ... و تخم خیار ... و مغز تخم خشخاش
هر یک چهار درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و قرص سازند و مثقال نوشاند کنند و بعد از مفارقت تب آب غوره
بیمو و ریباس و سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گلاب و بید خورند مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی
فروج حتی بلغمی و از امواظبه نیز گویند و ماده آن بلغم عفن بود که در خارج عروق متعفن شود و این تب هر روز آید
و عمر البرادنی خصوص که در شتا و بیفعادت شود و آمدن نوبت از ... ساعت بود و اکثر به هجده ساعت علامت
آن نافض و شدت سرما و کثرت بزاق و غثیان و صوت با یا ضعف لون و تیقظ و درد چشم بود و قرار کم شوند و
تشنگی و اشتها نباشد علاج هر روز چهل درم گل کاسنی و بیخ ... را زیانه و گلقند نوشاند کنند با سکنجبین و گلقند و غذا جو
نخود و انکه را زیانه خورند و سیاه ... و نبات و عرق گلاب و زبان ... بیان شده و سکنجبین ساده
بزوری و شراب بزوری و شراب ... و زبان و نیلوفر و بالنگو نیز مناسب بود و وقت ... تبت و تربت بیخ ... و انیسون
عسل و نیشکر کنند و چون ماده نضج یابد با مطبوخ تدبیر کنند سنا چهار درم بیخ ... بالنگو گاو زبان هر یک چهار درم
را زیانه افسنتین گل کاسنی ... هر یک سه درم تربد ... و ... هر یک ده درم ... گلقند ... زنجبیل
ده درم خیار چنبر ... یازده درم و اگر اخراج قوی باشد ... بر آن کنند و بعد از ... زیاده از ...

تحلیل کنند باین حب تربد افسنتین هر یک سه درم نمک هندی [illegible] نیم درم بکوبند و باب رازیانه حب سازند

بخ کنند و تقویت معده بگلقند و رازیانه کنند و اگر محتاج شود بحب ایارج و قرص [illegible] و قرص غافت تیز کنند صفت

عصاره غافت تخم کشوث هر یک شش درم طباشیر و تخم خیار سنبل هر یک دو درم بکوبند و باب رازیانه قرص سازند و

بگلقند و این سکنجبین بخورند و [illegible] آرد سده خرفه [illegible] قرص افسنتین با سکنجبین [illegible] کنند صفت سکنجبین [illegible]

تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک سه درم عصاره غافت دو درم پوست بیخ کبر و رازیانه [illegible] هر یک [illegible] درم

انیسون [illegible] گرفته کنند و [illegible] روزی در دو رطل آب و ربع رطل [illegible] تا [illegible] شانند تا [illegible]

آید و [illegible] بقوام آرند حتی [illegible] لازم بود که ماده آن در عروق متعفن شده [illegible] علامت آن همچون

علامات دایره [illegible] آن با آن [illegible] و در شبانه روزی شش ساعت [illegible] و [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] بود [illegible] کند [illegible] از کاسنی و [illegible] رازیانه [illegible] گلقند [illegible] ابو [illegible]

خورند و بعد از نضج تمام تنقیه بطبیخ کنند [illegible] درم کاسنی [illegible] بنفشه [illegible] هر یک سه درم [illegible]

هر یک ده دانه [illegible] ضماد [illegible] یازده درم و بعد از دو روز [illegible] بنفشه یا ترنجبین [illegible]

[illegible] کنند [illegible] و [illegible] گرم حل کنند و [illegible] شانند [illegible] علاج [illegible] افسنتین [illegible]

[illegible] ربع دایم [illegible] سوداوی [illegible] ماده آن در [illegible] عروق متعفن [illegible] تب [illegible] دور [illegible]

آن [illegible] ساعت [illegible] دو روز [illegible] از ربع [illegible] ربع از سوداء طبیعی یا خلط

سوخته حادث شود و [illegible] بعد از [illegible] ربع بعد از [illegible] حادث شود [illegible]

علامت ربع آنست که ابتدا [illegible] کند [illegible] و [illegible] گرم کند [illegible] و [illegible] از احتراق

حادث شود علامت آن [illegible] و غلظ [illegible] با فراط [illegible] بود و بعد از [illegible] و

[illegible] تا دوام حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود [illegible] اضطراب [illegible] عطش [illegible] بنفشه

و بعد از [illegible] حادث شود و آنچه از احتراق بلغم بود علامت او [illegible] و غلظ [illegible] بود [illegible] او [illegible]

[illegible] اضطراب [illegible] و بعد از [illegible] حادث شود و آنچه از احتراق خون [illegible] علامت او [illegible] و [illegible] بنفشه

[illegible] بود [illegible] علاج [illegible] تا [illegible] بعد از آن [illegible] باید [illegible] و [illegible] آب

[illegible] و [illegible] سکنجبین [illegible] و گلقند [illegible] و [illegible] از [illegible] غلیظ [illegible] سودا [illegible]

[illegible] شود و [illegible] ابتدا [illegible] علامات [illegible] نضج [illegible] بود [illegible]

غلیظ و سیاه [illegible] بیرون کنند [illegible] بعد از [illegible] نضج [illegible] شود [illegible]

[illegible] کاسنی و گاوزبان و [illegible] رازیانه و گلقند [illegible] کنند و [illegible] آب و [illegible] دانه [illegible]

[illegible] بعد از نضج تام [illegible] کنند باین طبیخ [illegible] بنفشه چهار درم [illegible] گاوزبان [illegible]

و کشوث [illegible] هر یک سه درم [illegible] ده درم [illegible] چهار درم [illegible] افتیمون

هر یک هفت درم [illegible] سه درم [illegible] دو درم [illegible] خیار چنبر

هر یک یازده درم و بعد از [illegible] افتیمون [illegible] همچون [illegible] شاهتره و [illegible]

کنند [illegible] بعد از آنچه از احتراق صفرا [illegible] کاسنی و گاوزبان و [illegible] ترنجبین

[illegible] کنند و بعد از نضج تام [illegible] کنند باین طبیخ [illegible] بنفشه [illegible] هر یک چهار درم [illegible]

[illegible] رازیانه [illegible] یازده درم ترنجبین و خیار چنبر [illegible] هفت درم [illegible] ده درم [illegible] گاوزبان هر یک [illegible] درم [illegible] شانند

ومعجون فلافلی پنج مثقال در آن حل کنند و بپاشند با این حب تلیین کنند پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون و ورق گل
اسطوخودوس هریکی درمی نمک هندی کثیرا هریکی دانگی مصطکی نیم درم کثیرا را حل کنند و ادویه با آن حب سازند و بعضی از غرغره
بلغم بیخ چلپاره از نیم درمی تا دو درم کاسنی و گلقند شار کنند و غذا انگور آب با برگ فلفلانه خورند و تعیین طبیعت با این
مطبوخ کنند سنا هلیله سیاه و کابلی افتیمون هریکی نیم درم ترید دو درم رازیانه کاسنی کشوث پستی اسطوخودوس
بسفایج هریکی سه درم بادرنگبویه و زبان هریکی چهار درم منقی ده دانه خیار چنبر شکر هریکی ده درم و در تب ربع طریقه آنست
که در روز نوبه ... کنند و هیچ نخورند یا چنان سازند که وقت نوبه معده خالی باشد و اسهال در روز راحت کنند و
طبیعت را محتبس نگذارند و اگر محتبس شود مثل سنا درکشند و لعاب و منقی ... کنند و اگر
مفید بود و فودنج ... کنند و حقنه ... خیار کند و اما ... و ...
نافع بود ... هریکی نیم درم ... هریکی چهار درم بکوبند و بعسل ... سرشته مثقالی
شار کنند و رعایت حال ... اللحم ... الاصول ... و باید دانست که این تب در ...
بخطر نیست و امان است از جذام و ... و ... و ... اگر ... چنانکه گویند
تا دوازده سال ... و ... که ماده آن در عروق ... شده باشد و با آن ... قوه
در عروق ... و ... اشتداد کند و در ... از زمان ... بود و علاج آن همچو علاج ربع باشد و ... و فصد ... باشد
و ... سخنات ... و ادویه ... در او ... گرداند اعتدال لازم باشد حمی خمس و سدس و سبع تب ... که آن باشد
یک روز آید و سه روز نه و ... که یک روز آید و چهار روز نه و سبع ... و ... از
غلیظ ... علاج ... اخلاط و اسهال ... در ربع گفته شد ... در روز نوبه ... تب و ...

هریکی سه درم گلگل ... دو درم ... با ... بلیله ... و ده درم عسل در آن حل کرده بپاشند
کنند و باقی علاج همچو علاج ربع بود حمی ... تب ... درد ... و ... کنند در باطن ...
و با آن تشنگی و لهیب ... ماده ... از تب ... علاج ... از بادنگبویه رازیانه ... گلقند شار کنند
و غذا ... خورند و بعد از پنج ... کنند با این حب ... هریکی ... نیم درم ... تا ...
و باید ... زنند و بعد از ... روز ... شار کنند و باقی علاج همچو علاج ... بود
... باطن ... شده ... و ... جمله ... و با آن تشنگی و لهیب
و ... عظیم بود و ماده ... از تب ... علاج ... از بادنگبویه ... رازیانه ... گلقند شار
کنند و بعد از پنج ... خیار چنبر کنند یا با این مطبوخ سنا ... درم ... چهار درم ورق گل ...
سه درم ترید یک درم اسطوخودوس سه درم ... سیاه و کبیله هریکی ... رازیانه بادرنگبویه و زبان هریکی دو درم
خیار چنبر ... منقی هریکی ده درم ... درم و بعد از ... گلقند و انیسون شار کنند با رازیانه ...
هریکی دو درم ... و باده درم گلقند ... حمیات مرکبه ... چهار ... و ... که ترکیب ... بسیار است
چنانکه ترکیب ... با ... دایره و ... با ... و ترکیب ... داخله بود ... و ...
آید و ... چنانکه ... عقب ... شار که ... دو تب با هم آیند و با هم زایل شوند و بیشتر
ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود و بسیار ... از ... و ... اجزا ... داده اند ...
دار ... و ... ترکیب آن ... چهار گونه باشد ... با ... دایره و ... لازمه
یا ... دایره و بلغم دایره یا محرقه و بلغم دایره یا محرقه و ... دایره و علامات آن ... از علامات ...

و درین حمیات اعتماد بر دور و نوبت تب نباشد بلکه استدلال با عراض و علامات کنند و فرق میان شطر الغب و غب
غیر خالص آنست که شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط باشد و نوبت متفرق بود چنانکه فرق و تمیز میان نوبت هر یکی
توان کرد و روز نوبت صفرا نبض سریع باشد و قلق و اضطراب و تشنگی کمتر باشد و نافض و سرما اندک بود و زمان
تب دراز بود و روز نوبت بلغم سرما و نافض کمتر تب حرارت و تشنگی کمتر بود و در غب غیر خالص صفرا و بلغم
ممتزج باشد و متحد و فرق میان نوبت هر یکی نتوان کرد و این علامت دلیل باشد و از معالجه طول نباید داشت و مسهلات قوی
نباید داد زیرا که صفرا رقیق بود منقطع شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر علامت صفرا غالب باشد اول
جلاب ترکیب کافور و نیم مثقال و شیره هر یک سه درم اجاص ده دانه نبات ده درم بخورند و غذا آب انار ماش خورد و بعد از
پنج روز نقیع باین مطبوخ کنند صفت سنا چهار درم و کل بابونه هر یک [illegible] درم ...
[illegible] هر یک چهار درم ... اجاص عناب هر یک ده دانه خیار چنبر پانزده درم ترنجبین ده درم
و بعد از دو روز دیگر باین قرص تنقیه کنند تنقیه ده درم ترنجبین ده درم و هر یک سه درم ... بغایت
تمام کنند با آب بر شسته و با جلاب از نبات شاور کنند و اگر علامت بلغم غالب باشد هر روز جلاب از بیخ ... کلفقند
شاور کنند و غذا ماش خورند پس اگر اخلاط محتاج به نضج باشد علامت آن ثقل ... علاج هر ...
... اگر مرض ... با جلاب ... کنند و اگر ... علامت آن ثقل معده و ... باشد پس
مسهلات بلغم تمیز کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری ساده با کلفقند شاور کنند و ... مفید بود و ورق
کلاه ... هر یک ... درم و آب ... سکنجبین
شاور کنند و اگر ... کنند ... در بلغم دایره ذکر رفت بکار دارند حمی غشیة ... باشد

ابتدا کنند غشی حادث شود در تب بیشتر از ماده بلغم متولد گردد و ... سبب آن ... مواد خام ...
منقطع گردد و چنین بلغم معده را ... بسیار شدت ... سبب غشی گردد و علامت اول آن ...
... بدون ... و علامت ... علاج ... غشی گلاب و آب سرد ... و اطراف
... بمالند ... سکنجبین آب گرم ... کنند و ... کافور ... کلفقند
شاور کنند یا سه درم ... سکنجبین ساده بخورند و غذا آب ... بخورند ... کنند ...
... را ... یک سه درم ...
... هر یکی ... ده درم ...
با ... حادث شود علامت آن ... و کرب و اضطراب بود ... علاج ... آب ...
با نبات ... شاور کنند و غذا ... بخورند و ... فواکه ... کنند
صندل و گلاب و کافور و عرق بید و ... بر سینه طلا کنند و ... خلط ... بلکه ... کنند
تا ... ضعف ... حمی ... آن ... شب آید و ... روز آید
و ... کنند و ... آن ... سکنجبین ساده و کلفقند شاور کنند یا جلاب ...
کافور ... نبات و غذا ... بخورند و ... فواکه کنند ... خیار چنبر ...
غذا ... بخورند اما ... محتاج نکنند بلکه ... بود و ... غذا روز ... کنند که
نوبت معده خالی باشد حمی ... در ... سبب آن ... هوا ... تعفن ...
و موجب تعفن رطوبات گردد و از آن حمی تولید کند و علامت وی آنست که ... شود و ... آید

و حیوانات ذکیة الحس مثل لعقعق و هدهد و خطاف بگریزند و صفادع و حشرات زیر زمینی مثل
عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و علامات این تب گرم و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن
و دق و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و غلظ طحال و غشی و براز منتن بود علاج فصد کنند
و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات و در طبیخ آلو سکنجبین ساده و گلاب با آب سرد تر شربت کنند و شراب
غوره و زرشک و ریباس و صندل و لیمو و حماض مفید بود و غذا از زرشک و سماق و انار و فروج
خورند و بعد محوضات و مخللات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود و تسکین حرارت مفید نیفتد
تنقیه طبیعت کنند و استفراغ اخلاط که در بدن غالب بود اما تسکین بهر حال بهتر از تحریک بود و شربات
و مخدرات استعمال کنند چنانکه در تبرید فصول گفته شد حمی حصبه و جدری بدانکه ماده این
در لغت و لیب غلیان از حرارت شود و بهترین این آنست که سفید رنگ بود و انبوه نبود و بدترین آنست
که سیاه و سبز و انبوه بود و علامت ظهور جدری درد پشت و خاریدن بینی و گرانی اعضا و سرخی روی و آب چشم
و تشنگی و درد سینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصبه صفرا بود و کوچکتر از جدری بود و ازان نبود
بلکه به پوست اشباه بود و اسلم از آنست که سرخ بود و آنچه بنفش و سبز بود بغایت بد بود و علامات
او قریبست به علامات جدری علاج پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله از سن معتدل بود فصد کنند اما چون ابتدا
بروز بود نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر و شیرخشت کنند و غذا
جو با عدس و عناب خورند و خوردنی گرم دارند و آب سرد نخورند و شتر که در فراش بریزند تا تمام
بیرون آید بعد از آن خوردنی گرم نگاه داشتن احتیاج نبود بلکه استنشاق جهت ترویح قلب احتیاج دارد

دیر بیرون آید آنچه عدس و مویز منقی بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و چوب انار و انجیر و زرد چوبه کنند
و آبله چون تمام بیرون آید آنگاه در سرکه و روغن بر زنند یا گلسرخ بزرگ بدوزند گاو در سرکه در آن کنند و برگ
آن خفته و چوب گز بدود کنند یا چوب گز بجوشانند و با گلاب بیامیزند و بر اعضا بریزند یا ورق کاهو بکشند
و بر اعضا مالند و عصاره تخم ریحان و کشنیز تر و سماق در چشم چکانند و در عین الهر نظر کنند و اگر طبیعت نرم
بود قرص طباشیر و ربوب و شراب صندل بخورانند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه و در حصبه قطعا طبیعت
تحریک نباید کرد و غذا در این علاج شیر با مغز بادام و جاورس بریان بهم تمشیت بریان خورانند و قرص کافور با آب
سیب یا به شاول کنند و اگر بیمار را طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر به آب گرم حل کرده بیاشامند و
سپستان و بنفشه در جوآب انداخته و پیش از این تقرف بکنند و در تبرید و تلطیفه ادام سو کنند و اگر تشنه
بود شراب غوره و ریباس و لیمو و شراب کافور مفید یافته تدبیر ناقه چنین نقاهت حالتی است میان صحت و مرض
تدبیر او چنین که باشد میان تدبیر اصحا و مرضی پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و اعراض که در اعادت مرض
تجربه شود مثل آنکه نبض او سرعت و در قاروره غلظت و صبغ و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت شهوت
دلالت بر آن کند که بقیه از مواد باقیست باید که جنس تدبیر و معالجت که از آن ناقه تنک نباید شنوانید
بعینات غیر قوی و نقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید بود و چون بیمار روز از زوال تب بگذرد
فروج بتدریج عادت بیان کنند و چون دو سه روز بگذرد هر روزه که مناسب مزاج بود با گوشت
شاول کنند و از امتلا و جماع و شادی و مستی تا آخر از نقاهت و چون قوت بگیرند به حمام مناسب بود و در بیرون
آمدن از حمام می فطنت واجب دانند تا از هوا حذر نمایند و در مسلخ قرار گیرند تا از بخار حمام زایل شود

و تبرید و تقاتی با مسکن روند و از عوارض بد و نقصانها مانند غم و رنج و غضب مفرط احتراز کنند و از هضم کامل بیش
نباشد و طبیعت نرم بود معلوم شود که غذا بسیار نخورد و تقلیل غذا کنند و تقویت معده به سکنجبین سفرجلی و غذا زیره
باج یا انار دانه و سماق خورند و کوارش مصطکی شاد کنند و تا بدن را قوت حاصل نشود جماع نکنند و چون قوت گرفته
هر چه باشد زیان ندارد و تبرید در غذاهای غلیظ تصرف کنند مقاله چهارم در امراضی که ظاهر بدن را حادث شود مشتمل
بر هفت باب باب اول در اقسام ورم و انتفاخ و غلظ بشره بسبب انصباب ماده در اعضا ظاهر شود و لیکن ماده یا از
اربعه باشد یا مائیه یا ریح اما ورم که ماده او دم باشد فلغمونی گویند و آنچه صفراوی بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون بود
فلغمونی یا فلغمونی حمره از آنکه غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی را اگر عظیم باشد رخو گویند و اگر متحجر باشد سلعه
و ورم سوداوی را اگر در اصل عضو باشد و مولم بود سرطان گویند و اگر سوداوی باشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد و اگر ظاهر
سلعه سوداوی و صلابت گویند و اگر ظاهر شکافته و نه غدد و آنچه از مائیه باشد اگر عام باشد استسقا زقی و اگر خاص باشد قیله
مائیه و آنچه از ریح بود اگر عضو بود و لین باشد نفخه گویند و اگر جمع و صلب باشد نفخه گویند و بیان هر یک
گفته شود ورم فلغمونی از ماده دم حادث شود و علامات آن حمرت و ضربان و شدت درد و انتفاخ و تب و تشنگی
بود و نشان ورم را نضج باشد و بلوغ ماده و علاج در ابتدا فصد کنند از عرق مناسب بود چنانچه اگر ورم در اعضا
بالا باشد قیفال و اگر در اسافل باشد باسلیق و شربت بنفشه و نیلوفر و عناب شاد کنند یا آب انار مز و نبات
یا گل سرخ و سکنجبین و غذا آب جو خورند یا ماش مقشر و اسفاناخ و تبرید طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آلو کنند و اگر
ورم نزد مفاصل بود یا عضو رئیسه مثل پس گوش و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که ماده
تمام نریخته باشد استعمال مبردات و رادعات کنند مثل گلاب و صندل و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و ماش و آب گشنیز تر

و هو بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغه ننمایند و بعد از سه چهار روز که ماده بریزد محللات مثل بابونه
خطمی و بار زنگ و حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال کنند و اگر تمام
جمع نشود محللات با منضجات مثل زرنیخ و برگ مرو و شحم حنظل و انجیر استعمال کنند و علامات جمع شدن ریم تند او وجع
و چون نضج یابد منفجر گردانند با دوا یا با آهن و علامات نضج سکون وجع باشد و چون دست بر وی نهند فرو رود
و بعد از آنکه منفجر گردد و ماده به کلی مستفرغ شود مرهمها ی مدمل استعمال کنند اما اگر ورم در موضع اعضای رئیسه حادث
شود یا ورم بسبب سقطه و ضربه باشد بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم روغن با محللات استعمال کنند و قطعا
استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنفی از فلغمونی است که از شقاقلوس گویند و او آنست که ورم
منحط نشود به تحلیل و نه جمع شود اگر اول آن فساد در جوهر عضو پدید آید و عضو را تباه گرداند علاج آن قطع
باشد تا دیگر اعضا سالم بمانند و اگر فساد تمام نباشد جهت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود
و بعد از آن در زخمها گلاب طلا کنند حمره ورمی باشد که ماده آن صفرا بود و علامات او آنست که ورم مسطح
بود و لون او زرد روشن و براق بود و چون دست بر آن نهند فرو رود و چون دست بردارند عاود کند
و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد و علاج او همچو علاج فلغمونی باشد اما در او در تبرید مبالغه کنند و در فلغمونی
تخفیف یافته قدم دخول ادویه او و ذات ایضا گویند از ماده بلغمی حادث شود و آن ورم سفید باشد و با آن
وارت و الم نباشد و چون انگشت بر وی نهند فرو رود و زمانی همچنان غایر باشد علاج او اول جلاب نضج حکما
را با نه و گلنکبین شاد کنند و غذا نخود آب با زیره فلفل دانه خورند و بعد از نضج تنقیه طبیعت کنند بحب ایارج
و بعد از آن ضماد چرب و محللات بلغم و بوره ارمنی و زنگار و کبریت بر ورم طلا کنند و گاهی سیاه را در سرکه خیسانیده

وضماد سازند و فتیله و مرهم بر آن طلا کنند و سعد و زعفران و مازو و زبد سفید بعد سلیخه و در ضبط بود که از اغلاط
بر خیزد از عفونت خارج بود و مقدار آن از نخودی تا بطیخی میباشد علاج شقیقه بر جب بابه و اباره و نوغا یا در استعمال مرهم
دیاخیلون و داخلیون تنقیه بدن و تسکین با آنکه بعد مثل فلفیون و دیگر بر دیگر کنند و چون منفجر شود کیسه که خلاف
اولی بعضا آنچه بیرون آرند و مرهمهای مرهم بکار دارند سرطان ورمی سوداوی بود و علامت او آنکه دراز
کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر باشد و صعب شود و آن که او تیار در ملح آن بکوبی شود و در عروق بر دیگر
شود و ستبر سرطان ظاهر باشد علاج در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن کنند از سودا بطبیخ افتیمون بعد از تنقیه و این
حب نیز مفید بود صفت افتیمون یک درم بسفایج اسطوخودوس هر یک درم هلیله سیاه و کابلی هر یک درم نیم نفطی
و اکلیل غار تغیر نیم درم بکوبند و بآب کرفس برشند و حب سازند و در آن او احد و شش نیز دو هماتی استعمال کنند
و بعد از تنقیه ضمادات مثل روغن گل و خرفه با توتیا و معول و مرهم دیاخیلون دار و صعب باشد و داروی بد آن اثر
نکند لیکن از آن قطع کنند و اگر متقیح شود توتیا و روغن گل و کلاه مرغ فرق کلاه سا در بکوبند و بادام مغز کلوا آن
نهند یا سرطان نهر بکوبند و بکار نهند و نهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال کنند و داکی بزرگ زیاد اندک
شود و در اواخر معمول نمایند خنازیر ورمی بود مشابه سلع اما او با گوشت آمیخته باشد و سخت بود و صلب از آنکه
بعد و بیشتر در گردن و زیر بغل و ران واقع شود علاج شقیقه بدن باز از بلغم کنند و اجتناب از اغذیه غلیظ و دارویی محلله
استعمال کنند مثل مرهم دیاخیلون یا آرد جو و ترمس با بورق و کلمان یا آرد باقلی و آرد جو هر یک چهار درم ارسا زیت
پس جلد هر یکی درم ضماد سازند و داخل تغییر زود و تحلیل کنند و بعد از آن ادویه محلله بکار دارند ضماد شق کرسنه هر یک سه
قنطاری و شق فارابا زده هر یک سه درم عسل بلاچا ده درم بکوبند و با بورق و کلمان استعمال کنند آخر به فرق ران نیم بود نسخه

ساز نده و توتیای زغفار زرمت که بر پوست سبک ظاهر باشد و بیشتر درین بود ترین خنازیر بود علاج آن قطع باشد اما باید که جمیع
قطع کنند تا عروق و شرایین منقطع شود و بعد از قطع آن الفیریا بند فلفیون استعمال کنند و بعد از آن ادویه محلله
بکار دارند قدم صلب آن را سیقروس خوانند از ماده سودا یا بلغم غلیظ حادث شود یا از ورمی حار که استعمال
مبردات با فراط کرده باشند و ماده منجمد شده علامت آن صلابت و عدم وجع باشد و لون او همچو لون بدن باشد اما آنکه از
ماده سودا باشد لون او همچو لون سرب باشد علاج شقیقه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال محللات مثل پیه مرغ و پیه قرس و پیه روباه
و مغز ساق گاو و مقل و اشق و روغن بابونه و غیره ضماد دیگر که ورمهای صلب را نرم کند مقل و اشق هر یکی درم حلبه تخم کتان هم
بکوبند و بنهند آخر مقل و اشق حل کرده در سرکه و پیه روباه بکوبند و استعمال کنند غدد و شبیلا از کوبند و فرق میان
او و سلع آنست که او در میان عضو باشد و از لمس باشد علاج تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم دیاخیلون استعمال کنند و بعضی
از آن کوبند و قطع از ریشه بر آن بنهند و اگر کوچک باشد بشکافند تا آنچه در درون باشد بیرون آید پس آب گرم بر آن بنهند و اگر
در پیس کوشش باشد از آن خیلاکوبند و از بایکتر چه و پیه بر آن طلا کنند طاعون ورمی بود که در اعضا غددی
شود خصوصا در زیر بغل و ران واقع شود و بعد از آن از ماده دمی عفن باشد و سد کند و رنگ آن متغیر گردانند و
آن از آن صدید و دم بر شیخ شود و علامت آن قی و غشیان و خفقان بود و هر چه رنگ آن سبز و سیاه باشد قتال بود و در این
ورم فصد نکنند و تنقیه قلب بشرابهای قابض و لیمو و صندل و سیب و انار و هر و بر بود و غذا عدس و سرکه بخورند و در
حوالی عضو برف و یخ و برگ بید و بنفشه و گل و ابستان از فوز بنهند و در سوایق بارده ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور
بسوبند و بر سینه طلا کنند و بر روی هیچ طلا نکنند اما آن موضع را حجامت کنند و ماده جذب کنند و بعد از آن باید
کرم شوند مفید بود نفخه در زیر بغل بود و علامت او آنکه هیچون خیک پر باد بود و چون انگشت بر او نهند فرو رود

و در زمان با حال اول بود و محسوس گردد که در وی صدمه نیست و اگر زنند بر آن چون دست بر او زنند آواز کند علاج علاج او مانند
و سداب و ورد زیانه و کلقند و بابونه شاه در کنند و غذا نخود آب با ... ضماد کنند بخورند و توابل در او کنند و محجمه بر آن موضع
نهند و ضماد بابونه و سداب مانند بادام و رفیع و انکواه و انیسون ... در حوالی آن نهند و ضماد کنند و با روغن زیت ... بشویند
تا روغن با نند و استعمال کنند و ... و خارج دیده و ... زنگ و لون او ... و سبب بعد با آن
و ... دردی و مواد خبیثه غریبه جمع شود و ... آن ... در او جمع شده ... از اورام و با آن وقت ...
... علاج ... طبیعت کنند ... غالب بود ... بادام ... بعد ... منفجر
و ریم بیرون کنند و بعد از آن مرهمهای منقیه بکار دارند و ... بیاض ... کنند یا ... یا ... منفجر
بود ... باب دوم در ... اورام ... بود ... و بعضی ... بود ...
... و بعضی ... و ... ... و ... آن ... ماده آن ... با آن ...
آمیخته بود و از ... و ... شود ... و ... علاج فصد کنند و ...
بطبیخ فواکه ... علاج او ... علاج اورام کنند ...
... و ... حادث شود ... و ... ...
... و ... حادث شود ... علاج ... فصد ...
بطبیخ فواکه ... مطبوخ ... کنند و ... فصد نکنند ...
... حادث شود و با آن خارش عظیم بود علاج فصد کنند و حجامت ...
و ... ... و ... احتیاج ... کنند ... ... بود ...

بعد ...

پس شود و بعد ... که ... اما ... و ... و ... سفید ...
خارش و سوزش عظیم بود علاج ... کنند ... و ... و ...
طلا کنند و ... و ... طلا کنند ... و ...
ده درم ... بر ... و ... کنند ... طلا کنند ... سفید ...
... و ... ...
... بود و ... عظیم بود ... و ... علاج ... کنند ...
و ... ... علاج ... ...
حادث شود ... و ... و ... در ابتدا ...
... علاج ... کافور ... و ... سفید بود و ...
... کنند ... علاج فصد کنند ...
... کنند ... و ... و ...
تا ... بیرون آید ... و ... کنند ...
... حادث شود ... و ... آید ... و ... کنند ...
... و ... کنند ... و ...
و ... و ... بود ...
کرده ... و ... کنند علاج فصد ... و ...

قوقایا کنند و بعد از آن شاف اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا از ابضند روکافور و صبر طلا کنند و چرک
بیرون آید بقطعهٔ اسرب ببندند و هر چند دراز شود باسرب پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود و در از زمان باید
گرم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب تنبکو طلا کنند تا باشد بیرون آید و خاکستر نا سه درم مرداسنج پنجدرم باموم
و روغن بیامیزند و بمالند و اگر بکسلد تکافتند و آنچه باقی باشد بیرون آرند و بعد از آن مراهم مدمل بکار دارند سعفه
قسم بثور در سر و روی حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد و متقرح شود و خارش کند و اگر بسیار از او قرح شود
آنچه از او صدید آید شیرخشک گویند علاج او آنست مزاج منقی باشد فصد قیفال و عرق یافوخ مناسب بود و از حجامت
کنند از سر و شقیقه مطبوخ اهلیله و شاهتره کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و بادام تلخ و زرد چوبه یکی
بستانند بکوبند و پنجدرم مقل در خل خمر حل کنند و با هم بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت با آب گشنیز و روغن بسایند
و طلا کنند یا زراوند طویل بکوبند و در آب تخم [illegible] و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و ورق و پوست انار و مرداسنج
و حنا نیز مفید بود و آنچه خشک باشد و بان همچو پوست سفید باشد از ماده سودا بود روغن گل و بنفشه و شیر زنان در شیر
کنند و از ابر روغن گل و [illegible] بمالند و اگر غلیظ و صلب بود بتره بتراشند و عسل بروی اندوده چرم و مرداسنگ
روغن و سرکه بسایند و طلا کنند یا فلفل فیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست که از او شهد گویند و در آن سوراخها
باشد و در آن چیزی همچو شهد ظاهر شود علاج شقیقه باسلیقون کنند و زنجار و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که از آن رطوبتی
همچو [illegible] گوشت آید علاج همچو آن کنند تا آنچه در او باشد بیرون آید و گلنار و مرداسنج و روغن گل را با سرکه طلا کنند
و نوعی دیگر هست بغایت تلخ [illegible] باشد کاغذ سوخته و [illegible] و انزروت هر یک سه درم و کبریت
یک درم بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه در روی حادث شود گلنار و کافور و زعفران و خل خمر طلا کنند

نوعی از بثره لبنوت است که بغایت صعب باشد و بسبب آن خلط غلیظ باشد و از بلغم و سودا علاج شقیقه کنند و مطبوخ
افتیمون یا غاریقون و [illegible] برابر سرکه طلا کنند با تخم جرجیر خام یا فجل کشته با سرکه و از آن با هم قطع نکنند و اگر [illegible]
قطع کنند فلفل فیون و [illegible] ببندند یا اشنان نیز و زنجار و نوشادر و آهک آب نزده
بسایند و با آب اشنان طلا کنند و نوعی هست که از اعلی گویند و [illegible] بثره و گرد سر و روی و پیشانی شود و از آن
بورق و مورد و آب شونیز طلا کنند یا صمغ بطم و صمغ الرو [illegible] و کبریت و بوره با سرکه طلا کنند [illegible] شود که
متقرح گردد و خارش کند [illegible] و از آن صدید آید علاج شقیقه بتن کنند و از آن [illegible] و سرکه طلا کنند یا مقل
و زراوند و زنجار و [illegible] و مویزج و در آب تخم [illegible] بکوبند و با عسل و زیت و سرکه طلا کنند قوبا بثره باشد که در
اعضا ظاهر شود و پهن شود و رنگ آن سیاه باشد یا سرخ و [illegible] و بر روی آن پوست همچو [illegible] باشد علاج در ابتدا
فصد کنند و شقیقه بتن از سودا و اخلاط غلیظ بکنند و از اهلیله زرد و صمغ الرو و سرکه و روغن گل طلا کنند
یا علک بطم و صمغ الرو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند و بیخ ترنج و بطه بر روغن [illegible] بمالند [illegible]
و حفاث با سرکه طلا کنند و در ابتدا [illegible] دندان [illegible] و روغن گندم مفید بود و چون مزمن شود قرطاس و مویزج
ده درم ایرسا کبریت زرد هر یکی نیم درم [illegible] بکوبند یک ششم درم [illegible] با سرکه طلا کنند و از سودا [illegible]
و اطعمه غلیظ احتراز کنند [illegible] بثره باشد از اخلاط محرقه حادث شود و اکثر در روی بود علاج شقیقه
کنند و از اشیاء حاره و [illegible] احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا [illegible] تا از آن خشک باید [illegible] و مرهم
[illegible] بود که با آن حکه باشد و از سودا و بلغم مالح و اخلاط محرقه حادث شود و بعضی خشک بود
و امتداد نیابد و بعضی تر بود و از آن صدید آید علاج فصد کنند [illegible] و بنفشه و [illegible]

وریغ نمک و نبات خرد زنند و غذا اسفیدباج مغز و مغز بادام و بعد از نضج تمام مطبوخ با سلیله و جبر و تربد و شاهترج کنند
یا مطبوخ سنا و هفت درم پوست هلیله زرد پنجدرم منقی ده درم شاهتره دسته بنفشه نیلوفر هر یک سه درم فستق
یکدرم انگور سیاه و کیلا و سپستان هر یک بیست دانه عناب بیست دانه بجوشانند و صاف کنند فرو گرفتن بر افتیمون پنج درم
در کتان بسته در ان اندازند تا بجوشند بعد از ان بابیست درم خیارشنبر و بازده درم ترنجبین شاد کنند و شاهتره با هلیله
دوا الجبن با افتیمون برنج رضا اسفیدباج و حب شاهتره بنفشه نفع بود صفت هلیله زرد و هلیله سیاه و کابلی هر یک سه درم شاهتره
صبر یکدرم سقمونیا نیم دانگ بکوبند و با آب شاهتره حب سازند و بعد از شیر جو با آب دو بیخ غرغره
کنند و داء کبریت زرد زرنیخ پنجدرم سوهان قردمانا هر یک ده درم بکوبند با سرکه طلا کنند اگر بسبق مقول
خرزهره قسط اقلیمیا فضه کندش هر یکسان بکوبند با روغن گل و سرکه طلا کنند و بوره سفید کبریت کنند خرزهره
قسط حضض زراوند سیر سایه بکوبند با روغن گل و عسل و سرکه طلا کنند در حمام و بعد از ان با چیزی که در ان
ورق مورد و کوکنار جوشانیده باشند بشویند بعد از ان بصندل و گلاب بشویند و اگر چوب خشک باشد ثم بالند
انجام کنند و صندل روغن بنفشه طلا کنند و بادام تلخ و سنا و درونج هر یک سه درم دیگر پنجدرم بکوبند
و با روغن گل و خطمی طلا کنند و اعضا را بسبب بخارات حاده و اخلاط حاره از لذاعت حادث شود علاج فصد کنند
دنقوع فواکه با ترنجبین و ترکیب و نبات خورند و روغن بنفشه و گل در اعضا مالند و گلاب بر ظاهر و آب
سفید و خیار زه در اعضا مالند و اگر بسبب اخلاط بلغم انها را طبیعت کنند و اگر بخارات بلغم حرکت جلد سبب شغف علامت
آن حکت و الجرب ابن نحو و العسل نرم و انجام با آب سیاه و آب شور و خیار بسیار و کوکنار در اندام مالیدن سود دهد
خوابیدن در گرمی نشیند و با سرکه بمالند و منشا آن را بسبب ضعف قوت دافعه حادث شود علاج مداومت انجام و قی دیگر

باب سیوم در جراحات و قروح جراحت تفرق اتصال بدن را جراحت گویند علاج ازاله از غبار و روغن و بوی
و اشال ان نگاه دارند تا چیزی در ان نیفتد مرهم التیام بدهند و از جانبین بهم بندند و بمرهم مندمل کرده و اگر منفصل نشود
بباید دوختن و اگر جراحت غایر باشد ذرورات مجفف و مجففه استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و ایرسا و توتیا
و اگر در ان وجع و ورم بسیار باشد ادویه باعث برشدن استعمال کنند و پنبه کهنه در ان آکند تا از وی بالک شود انگاه ذرور
و مرهم استعمال کنند مرهم که گوشت برویاند کندر و انزروت و ایرسا هر یک ده درم مرداسنگ سه درم بکوبند و با
روغن زیت مرهم سازند اخر دم الاخوین انزروت زعفران مساوی بکوبند و در ان ریزند و جراحت که از آفت
مرهم آن درم دیگر و قطع عروق و عصب و الم و اشال ان باشد علاج فصد باسلیق کنند و شراب ترش بترشی ترنج دهند و آب
انار یا نقوع فواکه و اگر با جراحت کسر استخوان باشد ضماد جبر استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن با آب گشنیز و سرکه یا
سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد مرهم زنگار بر وی نهند تا بخورد از جراحات عصب و اگر در عصب واقع
شود اگر بطول باشد سهل بود علاج از هوای سرد و آب سرد نگاه دارند و بر روغن زیت بمالند و ببندند تا دو سه روز نگاه دارند
و از حدوث ورم ایمن شوند و بعد از ان فرفیون و موم و زیت مرهم سازند و ببندند و اگر تشنج شود باید فلقدیس یک درم
نیم درم توبال سه ده درم قنه پنجدرم قشور کندر مشته درم زفت سه درم با پیه بط بر آن کی کنند و سه درم موم با ان ضم
کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند و استعمال کنند و اگر عقبه بریده قطع استعمال نکنند و اگر آن جراحت موجب تشنج شود عصب
قطع کنند تا ساکن شود بعد از شود و مهره و مغز و دماغ کنند و فقرات را با روغن بنفشه و پیه مرغ و سنو ساق گاو و مالند و اگر در
جراحت واقع شود و بوی غش را رد دماغ رسد علاج صوف زیت بپالایند و بران نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن
شود و بعد از ان ذرورات استعمال کنند جراحات عروق اگر جراحت در شریان و ورید واقع شود علاج وقد

برگ مورد و گلاب بپالایند و در جراحت ریزند و اطراف جراحت ضماد قوت طلا کنند و مازو بسوزانند و بجای خرقه [illegible]
و بپالایند و بر جراحت افشانند با شب یمانی که از آن جبین گویند و غبار آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و برهم و گوشت بدان
کنند و بدان بندند و ببندند تا روح التیام جراحات و جراحات [illegible] حادث شود بعد از آنکه از قرحه آید از شک بعد از آن صدید
گویند و اگر غلیظ بود از آن ریم گویند علاج او رنج و قیح بسیار بود تنقیه طبیعت کنند و ضماد قوت و حجامت و از کثرت غذا
و اطعمه رطبه احتراز کنند و دارو بر جراحت بپاشند مثل مردارسنگ و زرد چوبه و عروق و پوست انار و گلنار و موم بر دارد
و مرهم اسفیداج کنند و اگر قرحه در اعضای عصبانی دور بود از دهن و گوش کنند روغن سیاه دانه اسفیداج کنند و مرهم
مرداسنگ با کار دارند و اگر در دهن قرحه شکلش به سفیده مرهم بدو رسانند تا صعود قرحه بر همه کنند بخود دانه مال پیوندد
و از اعضای برنج و قیروطی و فرنج بعد و کوشت آن سفیده و کف بیخ و دانه [illegible] رطوبات از آن روان به بعد علاج پنبه
کهنه بر آب تر کنند و ببندند و اگر عضو بپالایند و در آن کاه کنند یا [illegible] خاکستر زیر نهند و اگر سفیده نفتند بکار فرمایند
و گوشت مرده در زایل کنند با هم به داروهای اکال را داغ کنند باب چهارم در ذکر کسر و خلع و فدع و صداع
کر تفرق اتصال بود که در عظم حادث شود علاج اولا فصد و تنقیه طبیعت کنند و عظم را محکم ببندند و اگر از آن غشی حادث شود
سپید الخوشبو بند و آب گرم بر آن ریزند و عصا به ضماد و گلاب تر کنند و بر دل نهند و ببندند و چون دو سه روز بگذرد
و ورم نبود بر شکستگی موم و گل ارمنی و آرد جو و اقاقیا بر آن طلا کنند و اغذیه از زرده مرغ بر سر و پاچه و صحیح مرغ خورند و اگر از آن
خون آید کنند مرهم داخلیون بکوبند و بر آن افشانند و اگر استخوان شکسته و از کوشت جدا شده از آن بیرون آرند و اگر عضو
بکوشت و نیک باز جای نشانند و ببندند و معالجات جراحت بکار آرند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون
آید و فدع آنست که مفصل از جای خود بگردد و لکن کلی دور از آن نشوند و علاج او آنست که مفصل

برفق باز جای خود برند و بعد از آن تسکین وجع و ازاله ورم کنند و فک آنست که مفصل از جای برود و تمام بیرون
نیاید و دماغ جمیع حرکات ببندد و عضو را بعضی و قوت تسکین کرده و هیچ آن است که عارض عظم شود با آنکه تفرق اتصال حادث
شود و علاج آنست که عضو را برفق بمالند و اگر از جای رفته است باز جای نشانند و موم و حنا و خطمی کوفته کنند و بپالایند
آب مورد طلا کنند یا برگ کرده موم و روغن و بید و گل و مشک خطمی طلا و ارمنی همه با صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن
ورم بود فصد کنند و آبی منحاث گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده مرغ طلا کنند و بر سر سقطه و لگد و اگر بر آن اثر شود
انتقال بند با آنکه جراحات جرحات آن طلا کنند و اگر ورم باشد فصد کنند و مرهم موم و مسیل باب گرم بخورند و با دوای
طین مختوم و ریوند رب بخوند و آب کشنده بخورند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تنقیه طبیعت کنند
و برگ کرد و گلاب و روغن و گل بر سر بمالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و بمالند که اثر
و صعوط طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از آن نزف دم حادث گردد قرص کهربا و قرص گلنار با رب بخورند
یا گلنار و روغن سیاه دانه و گل ارمنی و بر یک عدد بیکوبند بیاد بر سپیده بخورند و اگر بر عضو واقع شود با بوزه اکلیل الملک
شبت و خطمی بجوشانند و آب و شفل آن اسفیداج کنند و اگر بر عصب واقع شود و ورم نماید با بوزه و نشق نسرین با روغن بالند
و اگر از آن التوا العصب حادث شود مغز ماش و روغن خطمی و طلا کنند یا داخلیون نهند و اگر از کار بد زایل شده
نشند و پوست کوسفند را به حال باز کرده بپوشند و بعد از آن بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب و آب مورد
تر کنند و بر آن نهند و اعضا را نیک مالش کنند و ضربت بشوکه و مفصل اکرمان را بعضی بعد از آن خلطین بیرون
آرند و جبر انزروت جبر کنند و دوای کتند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و بیرون نتوانند آورد و زراوند طویل
اشق کنند و زخم عسل بلسان نفت و زفت و صمغ مسطکی با عسل طلا کنند یا صمغ حلبه از کتیب بیاد قات جزباد [illegible]

و کشیدن ریمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و فوقه بطلاب بر کنند و بر آن کنند مرداسنگ که در سرکه با
گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل طلا بالند و سورد و گل طین کنند و بر آن افشانند و مرهم مرداسنج و سفیداج یا روغن گل و
بنفشه و سفیدهٔ تخم مرغ بهم بندند یا بالند یا کافور و آب عنب الثعلب و حی العالم و عصاره و اطراف انثیین کوچ جلد حادث
شود روغن حنا بالند و سفیداج و مرداسنگ و عدس و گل سپید و بنفشه بکوبند و بر آن افشانند و شراب عناب و بنفشه
خاور کنند و از گوشت و شراب احتراز کنند حتی اعضا عفونت گیر باشد بود علاج در حال سفیده تخم مرغ بر آن بریزند
و فوقه بطلاب و کشنیز تر کنند و بر آن اندازند و عدس بکوبند و با سفیده و بر آن طلا کنند یا گل ارمنی با سرکه و گلاب
با سفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر سبب آن گرم و روغن گرم سوخته بر پیش از آنکه آبله کند آب تبوخ شود کرده
و فاکس و گلاب بر آن کنند و بر آن اندازند و اگر آبله کند مرهم اسفیداج با فوره بمالند یا بپوشانند با سفیده بیضه و اگر عضو
بوسیله بلادر بسوزد آب حنا گرم و با بزره [illegible] [illegible] بخورند و اغذیه حامضه و کدو و بقلات بخورند و آن موضع را
طلا کنند و مرهم [illegible] طلا کنند و اگر سبب حرقت آفتاب بسوزد مرهم [illegible] کافور بمالند فساد اطراف
[illegible] چون عضو [illegible] پوست سخت کنند و مسام ببندد و [illegible] محقق کرده اند
و موجب تعفن اعضا [illegible] و عضو [illegible] اعضا را سپید [illegible] کرم [illegible]
[illegible] آنکه اعضا سیاه گردد [illegible] الحید الملک [illegible]
شود کرنب و شبث [illegible] و برگ [illegible] و عضو [illegible] کنند و اگر سیاه [illegible] شود
[illegible] عمیق بزنند و در آب گرم کنند تا خون روان شود و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از
[illegible] کرده شود و آن اطراف متعفن شود [illegible] نزدیک [illegible] سعفه [illegible] کرنب [illegible] بکوبند و بر آن

و بشنند

و ببندند تا اگر متعفن شده باشد [illegible] ورق حنظل و فضار بکوبند و با روغن بنفشه بر آن ببندند
و بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند عدس اگر بکوبند [illegible] تا زمان کنند یا اگر در شراب بکوبند و ضماد سازند
و اگر [illegible] سیاه شود نشتر زنند تا خون بیاید و عدس و نبات بکوبند و طلا کنند اگر تعفن و فساد [illegible]
در اعضا ظاهر شود [illegible] ضعیف [illegible] که مانع آن شود یا سبب آن یا [illegible] [illegible] بیش [illegible]
[illegible] عضو متغیر شود و فضار [illegible] رایل شود ابتدا تعفن [illegible] و [illegible] و صندل [illegible]
[illegible] طلا کنند و فصد عروق کنند [illegible] عضو [illegible] کنند و آن [illegible]
[illegible] ساکن شوند و ضماد کنند و برگ [illegible] کنند و ضماد کنند و [illegible] کنند و علامت تعفن آنست
عضو سیاه شود و [illegible] کرده از [illegible] ادویه [illegible] کنند تا گوشت متعفن زایل گردد و [illegible] شود
پوست [illegible] کنند و اگر تعفن زایل نشود و زیاده گردد داغ کنند و اگر [illegible] معالجه نشود آن عضو قطع کنند
تا دیگر اعضا سالم مانند باب پنجم در [illegible] جذام [illegible] مرتبه [illegible] تعفن [illegible] سیاه
و آنرا [illegible] الجذام کما تفر من الاسد و این مرض را نیز داء الاسد گویند و آن از غلبه و کثرت سودا [illegible]
شود و مزاج و هیئت شکل اعضا متغیر گرداند و [illegible] فساد [illegible] اعضا [illegible] متقرح شود
[illegible] چون مستحکم شود [illegible] و سبب [illegible] علت وراثه [illegible] سوء المزاج کبد [illegible] اغذیه سوداوی
علامت [illegible] حمره لون [illegible] خصوص [illegible] و کدورة لون [illegible] و ضیق نفس و [illegible] صوت [illegible]
[illegible] و [illegible] نفس و [illegible] و [illegible] شدن [illegible] اعضا و [illegible] ناخن [illegible]
در ابتدا فصد و [illegible] [illegible] کنند چنانچه [illegible] در [illegible] ازمنه [illegible]

[illegible]

دانگ و نیم حب النیل نیم درم کوفته بیک شربت حب زنند بعد از آنکه فرو برند شربتی که از شکر ساخته باشند و بعد از

شقیقه الم ... کرده و مرده طلا ساده کنند و زرنیخ و ... [illegible] ... زرد و بوره ... [illegible] ...

با سرکه طلا کنند و زفت و نفط سفید و فرفیون سیاه و سفید و میویزج و تخم ... بعد الفار زرنیخ سفید بعوبا

... شرف ... و عسل ... فلفل ... و ترب و سرکین کبوتر ... با سرکه طلا کنند و آب سفیده ...

با ... طلا کنند پس آب زرنیخ و بعد از آن حب ... و آب پوست ... طلا کنند ...

با ... و ... حب ... و بوره و کبریت و ... با سرکه طلا کنند بهق ابیض

سفید ... طبیعت ... کنند بهق ... و ... برص ...

الحکت سفید برابر ... اندام ... و چون ... برص ... سیاه بعد

و اگر ... علاج ... و بعد از نقیه ... طبیعت

بطبیخ ... سفید ... و بعد از تنقیه ادویه ... برص ... طلا کنند و اگر

... و بعد از آن تخم حنظل و قسط ... طلا کنند ... سیاه ...

... جذام ... چون ... سیاه ...

... علاج در ابتدا فصد کنند و ... طبیخ افتیمون ... استفراغ

در طبیعت ... کنند ... سیاه و ... و کبریت و زرنیخ طلا کنند ...

افتد ... سیاه ... اخلاط ... علاج فصد ... کنند ... طبیخ افتیمون

... و سعد ... و بادام تلخ ... طلا کنند

کالنز و با لنگو یک سه درم ... ترکیب ... درم بخورند و غذا ... مخود آب ... با ... بادام ...

خورند و بعد از نضج تام بطبیخ ... و بعد ... افتیمون ... بطبیخ غاریقون ... حنظل ... کنند و بعد از

هفته از تنقیه ... بخور ... سیاه ... غاریقون سه درم ...

افتیمون و ... سفید ... نفط ... سه درم از آن ...

و بعد از تنقیه ... کنند ... اندام ... روغن ... بادام

و پیه ... روباه ... سفید ... و زعفران ...

خورند ... تریاق فاروق ... طلا کنند ...

و ... سفید ...

... علاج ... فصد ...

... طلا کنند ... کبریت ... درم و ...

درم ... طلا کنند ... سوخته ... سیاه ... سوخته ...

و علامت ...

... سفید ...

... سفید ... علاج ...

... و با لنگو ... خورند و غذا ... و بعد از نضج ...

... حنظل ...

در اندام

با پنج مثقال روغن ... و چهار یکی ... دو دانگ ... سه درم بکوبند و بر آن طلا کنند یا آرد باقلا و عدس ... و سرخ ... و بنفشه
و نشاسته بکوبند و با آب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود نقطه و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یکی سه درم دوم مرتبه ... بکوبند
و با سرکه طلا کنند و یک شب بگذارند و روز دیگر با آب گرم ... و سوسن ... بیاد و شیافها ... بنفشه بخورند یا زرنیخ ... بخشند یا دوام
تخم با سرکه بسایند و طلا کنند حیلان و برص و نمش حیلان ... بر سر نقطهای ... دو سیاه ... بعدوم بر روی
و نمش قطعه سیاه ... و ماه ... و چون کلف ... شود و سبب ... خرق ... بر آن ... عرق بر روی آید ...
شود و سبب ... و نمش ... سودا ... علاج فصد ... طبیعت ... بعد از تنقیه ادویه ... در کلف ... کرفس طلا کنند
و آن خار ... زاید ... شود ... و قو ... بیرون آید و ... گر ... و آرد ... بعد آن بکوبند
بعد از آن ادویه مذکوره طلا کنند بادام و شالم ... بعد ... و ... شود سبب ... خارات ... از دم
... شود علاج فصد کنند و در ... طبیعت ... مطبوخ ... و ... با آب گرم ... بشویند و آرد ... بیخ
... طلا کنند و با آب گرم ... بشویند و آب ... و ... انتهی ... و ...
از ... و ... بیخ ... بوره ... دارد ... و ... بوسیده و قسط ... با ... طلا کنند
با ... بار ... و ... طلا کنند ... مرهم ... سیاه ... سبب ... حارث شود و بعد از ... و ...
با ... فصد کنند ... بوره ... با سرکه طلا کنند ... بشویند ... طلا کنند و آرد ... پوست ... شود ...
و برون ... پس ... طلا کنند ... و شیر ... و ... از ... آید ... شود با آب گرم و ... و بوره
بسیار ... و ... طلا کنند و ... با آب گرم ... بشویند ... طلا کنند یا بوره ...
... طلا کنند ... آید و ... بعد از آن ... طلا کنند ...

زنگار ... تا ... شود ... و ... قشیح ... اگر پوست ... شود و از آن
جوی ... سبب ... آفتاب ... بسیار ... با آب ... علاج ... و ... کنند و
روغن بنفشه و ... کدو ... در ... برمالند و بنفشه و نیلوفر ... و در ... بشویند و لعاب ... بکوبند
و ... طلا کنند و آن ... حمره و خارش ... سبب ... استسقاء و ... علاج تنقیه ... و حب بنفشه و
امثال آن و بعد از تنقیه ادویه مذکوره استعمال کنند تقشر جلد اگر پوست ... شود ... شود و از آن ...
همچون ... سبب آن خلط ... و علاج ... بنفشه و نیلوفر و گاو زبان و ... و ... تنقیه
... کنند و غذا ... بادام خورند و بعد از ... طبیعت کنند ... مطبوخ ... زرد
و ... و سیاه ... بنفشه ... درم ... سه درم ...
چهار درم ... سیاه ... ده دانه عناب ده دانه ... بر ... پانزده درم و بعد از تنقیه
... با ... و ... و ... بنفشه و کدو ... و ... و از اغذیه غلیظ
و ... سودا احتراز کنند و در ... باب ششم در امراضی که تعلق ... دارد
... در ... حارث شود ... از سودا ... علاج ... کنند از ...
و بعد از آن ... با آب ... بشویند ... بشویند ... با ... و ... طلا ...
طلا کنند ... و ... با آب ... بشویند و ... از
... با ... علاج ... و ... درم ... آن ...
و ... فصد کنند و ... با آب ... کنند و ... آب ... و ...

ترنجبین و درشت ها لند یا پیاز عنصل و سیر و موی [?] بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محرق بود علامات آن علامات بلغم

بود علاج تنقیه بحب قوقایا و مطبوخ زبید و غاریقون کنند و غرغره بخردل کنند بعد موضع سفید بود و موضع را

بخرقه خشن و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از ماده سودا بود تنقیه بطبیخ کنند

بمطبوخ افتیمون و بسطوخودوس و موضع را بسیر و پیاز بمالند و کبریت زرد و موی زن و فوفل و خاکستر هیزم رز و

برنجاسف سوخته با روغن زنبق و نار دین طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامت آن رنگ موضع و پوست دقیق و خشک جلد

آن بود و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج هر روز موضع را با آب سلق و برگ بید و بابونه بشویند و تنقیه بمطبوخ

فواکه یا هلیله یا مطبوخ هلیله با شاهتره و امثال آن کنند و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند و تلخ بشوی و سیر

بکوبند و با سرکه طلا کنند یا پیه سوخته و عفص و جو سوخته و کف دریا بکوبند و با روغن زنبق طلا کنند و اگر بیشتر

دوی [?] و اگر بیخ چوب بید و طلا کنند یا مرهم کس [?] ان موضع بمالند موی برویاند داء الحیه را همین علاج بود و داء الثعلب

۲ همین بروغن بنفشه و کدو و مناسب بود و اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام باشد روغن استعمال نکنند و بوره و نمک

و عاقرقرحا و تخم سوخته و قیصوم سوخته بمالند یا بخربق سفید و موی مجموع سوخته با روغن زنبق طلا کنند انتشار شعر

گاه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان آن در غذا ریزد چنانچه در ناقه و در سل و دق و علامات آن تقدم اسباب

محلله و مقامات و [?] بود علاج آن اغذیه جیده الکیموس کثیرة الغذا بود و استحمام و رستن موی بخطمی و برگ

بید و مورد شستن و تدهین بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بسبب بط پس درشتی و غلظ شعر

بود و موی را بقوت بر توان کند علاج معاودت استحمام و تدهین بروغن بادام و با بوره کنند و بادام سوخته

تلخ سوخته با نیت چاپر [?] طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت بود علامت آن دقت و سرعت انتشار بود

وچون موی بکشند پاره الله قوة کنند حب شبت علاج کثرة الحکام و دو نمک موضع را بخرقه درشت کنند و بعد از دلک با عاقرقرحا

و تخم سوخته و بادام تلخ بسوزانند و با زهره گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه رطبه و لبنیات احتراز کنند و قوابض (طلا)

کنند و اگر بسبب غلظت بود و مسام سام [?] بود موی بریزد زیرا که بخار رطوبت ماده مولد است متفرق شود علاج استعمال روغن

آنچه و مورد و هلیله و ماده و بادام تا جلد را کثیف گرداند صلعه آنست که موی سر زایل شود و آن اکثر در پیری

علاج بپذیر نباشد و اگر در اوان جوانی سن بود سبب آن علاج آن همان است که در انتثار گفته شد شیب سفید شدن موی سبب

ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود و اگر پیش از آن سفید شود تنقیه کنند از بلغم

و مصطکی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز نمایند و قلیل با رشته و گوشت پرنده و البته بهتر بود و کبوتر و گنجشک و ...

نگار سفید بود و احیانا اطریفل و هلیله پروردگار کنند اما چون سفید تمام حاصل شود خضاب استعمال کنند

چنانکه گفته شود و تحقیق شود اگر موی سیاه شود و سبب آن بستر گرم نکام سفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب بکنند

و بعد از آن و مرورش طلا کنند و اگر با فراط بنفشه تنقیه باید از سودا باید کرد با باب هفتم حدا چنانچه تعلق برینه دارد

اگر خواهند که موی دراز شود برگ کجند و کمو بشویند و روغن مورد و غار بمالند و مورد و کلم و الطبع بکوبند و بر سر بپاشند

و اگر موی ریش و ابرو کم باشد باید برایه حب الغار و جه خضراء و بادام تلخ بسوزانند و بان موضع بمالند یا غالیه

یا پیه کرک و موش وحشی پرورده بمالند و اگر خواهند که موی بر جلد و جای آن بر نیاید چون سلحفا یا ضفدع یا خارپشت

سوخته طلا کنند یا افیون و بنج و آب گلاه بمالند و اگر خواهند که اصره موی بستر نند اهک آب نزده و رطل و زرنیخ

و خاکستر رز هریک چهار درم و خلر ده درم بکوبند و با آب گرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند و بعد از آن

موضع را بروغن گل بمالند یا اهک با نزده درم و زرنیخ سه درم با پاره جو نیک سحق کنند و طلا کنند و بعد از آن باب قلا بشویند

اشتعال

تفرقات اجتناب نمایند و اصلاح غذا در حمّام سفید بعد داده بعد قیه شرط موزه و برس ... بعد باقلا و نخود و خنده ...

در روی مالند و اگر سبب کثرة سموم و علاج دهن و خفقان و شدة گرما غذا ... چه خیرة انقدا ... شاید کنند ...

و ما هر تازه ... مرغ و انگور ... بسیده و اطریفل ... مرد ... کنند و ... تعالى

نهم در ذکر نمش وجه و نام نمش ... غیر آن ... مقدم ... اقل ... و علاج آن ...

مانع واجب ... انجال کنند ... ضار ... واجب است ... از نماید ...

از ... در ... و جز ... و ... در ... چه ...

... و ... و ... وی ... و ... و جز ... کنند ... و ...

الخ ... در ... در ... اربعه ... کنند ... بر ...

و ... و ... در ... بر ... در ... و ... در ... در آب ...

... و ... بر ... کنند ... و ...

... هم چون ... هم چون ... هم چون ... هم چون ...

... کنند هم چون ... حرارات ... کنند و ...

پاک ... و ... کنند ... کنند ...

بعد ... در ... و ... و ... و ... دلیل آنست ... کنند

روغن ... و ... و ... روغن بادام ... و ...

و ... کنند ... طین مختوم ... طین مختوم

و اگر خواهند که موی جعد شود ... ده درم ... بکوبند و با آب ... طلا کنند ... بر شوند

و دیگر ... بکوبند ... در موی مالند و اگر خواهند موی ... و با قلاع ... و اگر خواهند ... سیاه شود ... چهار درم

... ببایند و در روغن ... و ... بر ... کنند ... در موی مالند و بامداد ... بشویند

... و ... کنند ... و روغن ... کنند ... آفتاب ... سر ... سیاه ... تا ده روز ... دو ...

در موی مالند و بامداد ... بشویند ... درم ... روغن ... روز ... آتش نرم ... تا ...

بموی مالند آن ... در موی مالند ... دوازده درم ...

در ... درم ... درم ... بکوبند ... بر ... مالند

و اگر ... و ... آب ... و ...

بشویند ... در ... آب ... بشویند حفظ ... و اگر خواهند ...

پاک ... کنند ... و ...

کنند و اگر ... درم ... درم بکوبند ... در روی مالند ... درم

... کنند و ... و اگر خواهند ... شود ...

و ... کنند ... سفید بعد ... مالند ...

فصل در ... از ... ضعف ... اعضا ... علاج ... کنند و اگر سبب ... بعد

هم چون ... علاج آن ... و اگر سبب ... شده ... و ... از ... سیاه

... شود و ... و ... علاج ... موجب آن

هر که سه درم ازین بیاشامد ورم بکند و بند و برشته و شقاق از آن آید بخورند و این حقنه بکار دارند نخست شخص شود فی الحال سه درم
عناب بیست دانه سپستان بیست دانه بیخ سوس مجموع بکوفته هر یک گاو زبان چند دسته روغن بنفشه بیست درم و اگر خیار شنبر باشد
و شقاق و حبوب و اسهال و زبان فالج شود بدانند که زهر بارد بلغمی خورده است باید که استفراغ بیاشامند و تریاق اربعه یا مثرودیطوس
مشک بخورند یا قرص [illegible] هر یکی در حلتیت چهار درم بکوبند و بعد از برشته و شقاق
بخورند و اگر روده را بگیرد سقاوت کند نکو باشد بعد از آن زرد شود و گوشت بر کناره گوشت را بخورد و هلاک
کرده ترکیب کرده گوشت [illegible] زهر با یکدیگر [illegible] بعضی معدنی مثل زیبق و مرداسنج
و اسفیداج و زنجار و برادهٔ آهن و زرنیخ و نمک و زاج و شب [illegible] مثل نبات بود چون زراریح و ارنب
بحری و ضفدع [illegible] مثل بیش و قرون سنبل و [illegible] و مازریون
و تقویه باید [illegible] زرد و سیاه [illegible] و افیون و [illegible] شود
شوکران [illegible] اما معدنیات زیبق [illegible] و از شرب آن درد شکم
و اسهال [illegible] حادث شود علاج [illegible] بیاشامند [illegible] کنند
و اگر با آن [illegible] زیبق کشته [illegible] شود با درد شکم [illegible] علاج
شرب [illegible] کنند و قی کنند و اگر زیبق در گوش [illegible] موجب تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید بود [illegible]
[illegible] در گوش [illegible] آید و اگر [illegible]
بیرون نیاید [illegible] از رصاص [illegible] بیرون آید [illegible]
[illegible] زیبق [illegible] از شرب آن [illegible] زبان

و اسهال و ورم بدن حادث شود علاج [illegible] هر یک [illegible] دو درم در آن
حل کنند و بیاشامند و [illegible] قی کنند و بعد از آن [illegible] و شیربان [illegible] بخورند و غذا
اسفیدباج [illegible] جبین [illegible] از نمک [illegible] و از
شرب آن خناق و قولنج حادث شود [illegible] و اگر طبیعت [illegible] بشود باید [illegible] درم
[illegible] اسفیداج از شرب آن [illegible] معده [illegible]
حادث شود و زبان [illegible] شود [illegible] علاج آن [illegible] قی کنند [illegible] العسل
کنند [illegible] بیاشامند [illegible] بخورند [illegible] و اگر
سفید [illegible] کنند و زنجار و زرنیخ از خوردن آن پیچیدن شکم و [illegible] حادث شود [illegible]
و خشکی دهن [illegible] و اسهال و خناق [illegible] اطراف حادث شود [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
و [illegible] برادهٔ آهن از خوردن آن وجع شکم [illegible] و خشکی دهن حادث شود
علاج [illegible]
قلع [illegible] از خوردن آن [illegible] حادث شود علاج [illegible]
نباتات بیش بدترین زهرهاست و از شرب آن ورم لب زبان و [illegible] حادث شود علاج [illegible] شکم
و [illegible] کنند بیاشامند و [illegible] قی کنند و بعد از آن تریاق [illegible] بخورند و [illegible] زهر [illegible]
[illegible] بخورند و تریاق [illegible] از شرب آن [illegible] زبان [illegible] حادث شود

علاج فصد کنند و بعد از آن قرص کافور با لعاب اسبغول بخورند و آب خیار کدو با شیره تخم خیار و لعاب بهدانه بخورانند و روغن بادام
با برف سرد کرده بر سر کنند و علامت آن رشح بزرگ سفید بود و فرق میان او از آنکه امثال حوطه و کرب و اضطراب و لذع معده و قولنج
حادث شود علاج فصد کنند و شیاف دار و روغن و سکه و بعضی را حالی به قرص و مشک و تبرید باید تا شروع نشسته بود که از او
بعد بجوشان از آن چیز نمی‌بینند از روده اگر شود و از تبوعات آنچه مشهور است هفت تب بر هم از این عشر الاغیه طین
با بهدانه غسل اوراق و از این آب آنقدر شیاف کنند امثال ... از شربت پیران در ابتدا از شربت خم و روغن
و سکه کنند و بعد از آن از نبات ... قرص طباشیر ... و ... با تب ... و سیب بدهند و کوفته
در هر شربت ... تخم و در شربت آب برف بدن باید ... در میان آب سرد ماند شاید و شربت روغن
کدو و تازه باید داد و سه درم شربت عشر ... تخم ... از آن نادر خلاص شود ... دو درم از آن ... تخم
و کشنیز با روغن و برف کنند و ... سیب و به در میان شیاف کنند مانند ... دو درم ... تخم و از شربت
آن ... درم و منع احتباس ... و ... بدن حادث شود علاج ... روغن بنفشه ... سفید نخته
ریباس ... ترباق ... ختم ... قرص ... از آن ...
و اندک از آن موجب ... ثفل بطن تخم علاج فصد کنند بعد از آن لعاب بهدانه ... و در ...
با روغن ... مانند ... سفید بود ... آن
چه ... درم بخورند و ... معده ... و ...
در ... حادث شود ... روغن ... علاج بر روغن ... کنند و بعد از آن
برنج با روغن بادام بخورند ... کدو ... بادام ... و روغن بنفشه ... کنند و نقوع

فواکه و آب انار ترش ... مانند در آب سرد نشینند که نمش ... موجب غثیان و خفقان بود و خون بینی سفید و
غالیقون سیاه موجب اسهال و تشنج و عرق سرد بود و خون بینی سیاه موجب اسهال و خفقان و تشنج و خفقان ...
زبان و حشو ... بسیار بود و تب زرد و سیاه ... بود و علاج ... فصد ... شیاف ... روغن ...
بر رویات و اقراص ... علاج کنند ... اگر ... زرد ... خفقان عطش ...
حادث شود علاج آن ... و بعد از آن ... موجب ... زرد بود ...
و فواق و ثقل زبان ... حادث شود ... درم ... از آن ... علاج ... کنند و
چند ... و ... شربت ... یا ... بخورند ... روغن
قطع ... بالند ... لطیف ... شود ... چند ... و از ...
اعراض ... حادث شود علاج فصد کنند و بعد از آن ... روغن ... و ... برف
چند ... و ... شود ... حادث شود علاج فصد کنند و بعد از آن شربت
شربت ... و ... با ... درم از آن ... و ... تب و ...
و ... علاج فصد کنند با ... و بعد از آن آب ... کنند و روغن
... علاج ... بخورند
... و روغن ... کنند و ... روغن ... در ...
از ... حادث شود علاج فصد کنند و ... بخورند و
و ... با ... و ... روغن ... کنند ... التغیب

دو بار تب کسیا بود موجب کدورت لون وصفرت وخشکی زبان وعفونت دهن ودم وبیخ بود علاج کنند وبعد از ان شرفی

با نبز با عسل چاشنی دهند و بادام تلخ نیز مفید بود وبخورد اب با روغن خورند لعاب اسفغول ان وکشنیز تر با لعاب بخورد

دوار وسدر واختلاط عقل وبحه هست وغشیان وسکر وغیر حادث شود بیند حظوناه را بلعاب بجفت نقی

دفعه او ساقط کرده وبدن سرد شود وضیق نفس وخناق وخدر وغیر حادث شود علاج هر دو نوع قی کنند بطبیخ

تب وشبت با عسل و بوره وبعد از ان زرده بیضه ونفقه ونمک وعرق مرغ فربه خورند وانسیتن نقل

دارچینی با شراب مفید بود گاه انچه سیاه دها دو بر بود وراکه این اکرته قاتل بود واعراض خناق وضیق نفس

وقولنج وغشی وعرق سرد بود علاج قی کنند با نب شبت وقوده وسکنجبین و بوره وبعد از ان شراب صرف با آب

کامه بخار بسیار دهند وتریاق اربعه وبخ نیاوفلافلی دکمونی شراب بخورند که بخره بکجد چینی بنیاب بخوره شوند خبید

ورد شعیر شراران بیضه حادث شود قریب تصبیح قی وتنقیه کنند حیوانات ذراریح یکنوع عاقل

بیش وازان وصحن شانه ودم تصغیر عانه و پیچیدن الم حادث شود وبعد ازان بدر وحیف بیاید بول بخون وگاه بیخ

بیخ وغشیان واختلاط عقل نیز بود علاج قی بود با روغن بکجد واب گرم وبعد از قی شیر با لعاب بهیدانه و بنکو

با آب تودک با مسکه شیاف کنند ومرقها چرب وروغن بادام وپیه بطود وزرده بیضه وعسل سفید بود وروغن گل

با لغبده بیضه بزنند ودر احلیل چکانند ضفدع دو نوع است نوعی ازان قی ودرد حادث شود وتدبیر ان قی تریاق

کجد وطبیخ شبت والتهاب معالجات ذراریح ضفادع از کلات خناق دیارکیم حیث وکدورت لون ودوار دو رقت

حلق واختلاط عقل وغشی وتشنج حادث شود علاج قی کنند با آب گرم وزیت وبعد ازان بحمام گرم درانند و عرق

کنند وبه از روغن قسط ورد ونبق با لنه شوند مغموم چون گوشت بریان میکنند باید که بوریک شوند شامه

اما ابران

اما ابران زنند اگر پوشیده دارند از اطلاق هیضه امالة واختلاط عقل وسبات حادث شود علاج قی کنند و

بعد ازان دب به وسیب طبی بخورند و حالتی است هیضه بجا را آید و دران روز از خواب وحمام احتراز کنند

سمک باید از خوردن ان حفص رجان نمکی نداده باشند قولنج وضیق نفس وغشی وعرق سرد حادث شود علاج قی

کنند وبعد از قی تریاق اربعه وبخ نیاو فلافلی وشراب صرف بعد از اده افعی زهر قاتست معطی دران مخیه

بنفسه ام اخذ محمده قی ستوار کنند بخورد وروغن واب گرم وبعد از ان تریاق کبیر ومثرودیطوس وفاد زهر ودوار الملک

بخورند وحالد من نفره بحکم قاتست اگر از شادران سه ساعت بکند امید نجات داشت واو احشا این

یکرانند دیران بجود و بوی صبر از بین ودهن شاربان آید علاج قی ستوار کنند وبعد از قی طبیخ بخورند

جلنغ ریخند سم پیر مایه احمو پست دوم بکم ند ابه هر بکو ریکی میبند وبعد بر شند دو مثقال بخورند

مقدار بعدی قتبر بین علاج روغن گاو با دارچینی حنظیان اما یکشقا پیر مایه و فوکر شمیم مثقال بخورند طرف قبت

سر دبا یکا وکر هر ز هر بهت وازان عنز وکرب حادث شود علاج قی کنند وبعد از ان فندق و فستق شاور کنند

دم توند اگر فرحند گاه و تازه بخورد او اضافه و غشیان و غشی و کرب حاصل کرد علاج بحقنه و مهل باید کرد

قی کردن ودر این شاید داد دو یکم درست خزف و سعده صفیه بیخ بخورند مانند بکم خام و کرب و حلیت

بوره وخاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و نفع وبیخ انجدان وپنیر مایه فوکوش با سرکه شیر بیز مفید بود و عرق

انزشبه عقاها را پایان حفوص حفوص اسب صفره دوم دوم وسیلان عرق حادث شود علاج

اندکه کنند با سکر و روغن بکجد وبعد از ان تریاق طین مختوم شاور کنند و شراب روغن نیز مفید بود لبن فاسد

شیر ماستغیر شده بیش از اگر بخورد اورا دوار و هیضه و پیچیدن شکم حادث شود علاج قی کنند و روغن بادین گرم گرمه

و در معده بالند و اگر شود معده بسته شود علامت آن غش و عرق سرد و نفس تنگ بود علاج [illegible]

و گوشت [illegible] کنند بیاشامد [illegible] یا قوت [illegible] بخورند باب چهارم در حکم نیش حشرات

اگر [illegible] بگزد [illegible] آن چه بعوض باید که بالای موضع گزیده را محکم ببندد و موضع را بمکند بعد از

آن [illegible] با روغن [illegible] و اگر [illegible] رسان [illegible] کنند و [illegible] باز

[illegible] آن موضع [illegible] کند [illegible]

[illegible] و حلتیت [illegible] سفید بود و تریاق کبیر [illegible] و دلالیس [illegible]

[illegible] شود و اگر [illegible] کنند [illegible] گفته [illegible]

[illegible] موضع گزیده [illegible]

و بعد از [illegible] و [illegible] شود [illegible] و عرق سرد و [illegible]

[illegible] سر [illegible] کنند [illegible] کنند و [illegible] شراب [illegible]

کنند و بعد از آن بروغن [illegible] کنند و در آن [illegible] و بعد از آن ادویه [illegible] و پیاز

و [illegible] بر آن موضع نهند و اگر [illegible] بریان کرده [illegible] و بر آن موضع نهند

سفید بود و اگر آن عضو قطع توان کرد [illegible] قطع کنند [illegible] و تریاق کبیر و دلالیس

و تریاق [illegible] کنند و [illegible] و [illegible] بخورند [illegible] افیون [illegible]

[illegible] درم [illegible] بکوبند و بعد [illegible] درم از آن با شراب بخورند

و [illegible] کنند و گوشت [illegible] کرده [illegible] درم و [illegible] بریان کرده نیز سفید بود

او باید که قطعا بخواب نروند و در میان [illegible] نشیند و اگر [illegible] تریاقات استعمال کنند و اگر موضع لسع

خاص [illegible] شده [illegible] ادویه [illegible] بکار دارند و گویند [illegible] بخورند و [illegible] بر موضع نهند

سفید بود و سداب و [illegible] با شراب [illegible] سفید بود [illegible]

[illegible] سداب [illegible] بکوبند

و [illegible] با شراب و گویند [illegible] سفید بود [illegible] عقاب

عقرب [illegible] بود [illegible] عقرب [illegible] حادث شود [illegible]

[illegible] بالای موضع ببندند و [illegible] بکنند و عقرب [illegible]

[illegible] هلاک کند و گویند [illegible]

سفید بود [illegible] و لعاب [illegible] سداب [illegible] سفید بود

[illegible] افسنتین [illegible] بکوبند [illegible]

سداب [illegible] بکوبند [illegible] درم [illegible] با شراب سفید بود و از

[illegible] شود [illegible] عقرب [illegible]

[illegible] العقرب [illegible] موضع [illegible] در آن آب [illegible]

[illegible] تریاق [illegible]

[illegible] عقرب [illegible] آن [illegible] و [illegible] گرم [illegible]

آن [illegible] اهواز و خوزستان و عسکر بسیار [illegible] و [illegible] و از آن [illegible]

ابی معالجه آن بفصد کنند و نمک با شیر بیاشامند و موضع لدغ را بمحجمه مص کنند و بلبنه پیر تر و فیون طلا کنند و حلال ازا
بطلا از مر و سرکه و دهن تریاق دهند که از نوع رتیلا قی بر گلبرگ حنظل با افتیمون اکثر شاید بکمونیه با آب سیب بر شند
و درد درم بار قرب با سیب و ترشی بدهند و از آن اکثما بیاشامید حاصل شود و ترابی فواکه با برف بدهند و از خفقان
شود ترابی سیب و نان کافور بدهند و از طپیدن حب مفرح کنند و از زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان کنند و با آب
کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند تش رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و برو نقطها سیاه
بود و زرد یکی ضماد و دو شاخ پنجم بدان بگزد و از آن اطراف متحد بر تر ناخن سر و درن دانه آن گرمه بر سینه بر آید و
بعضی از آن سبز و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع را بشکنند و حجام بنهند و آب گرم
بدان بریزند و موضع را بمحجمه مص کنند چو [illegible] و آهک تضمید کنند و شیر تر و گرم افعی بخورند و تریاق مفنه بود
خفقونه راه و نمار رساند دینار و حادر و فو کبی بوره سپر انار [illegible] سرطان نهری شاد و
بکمونیه آب بر شند و ورم شاور کنند از گزیدن عنکبوت علاج دق تو تنکم و شوره و بر بوده اطراف انشار تقیب
حادث شود علاج حجام رونند و عرق کنند و شربت سداب هر یک یک درم با آب بخورند و نوعی از عنکبوت است که از عنقه
گویند سیاه و پای او کوتاه بود و از گزیدن آن حکه موضع و سیاه شدن آن و قی مطبقه حادث شود و زهر او حاد بود علاج
کنند و فرهندی و نبات یا آب خیار کو و با کمچین خورند و نبت طلیعت مطبخ فواکه با بقول آن کنند و آن موضع متقرح شود
تیر قرحه کنند و از مشغفی شود با بنی جدا کنند و نوعی دیگر است که از آن هم گویند و آن عنکبوت سفید بود که بر و نقطها
سیاه بود و دست و پای او بغایت کوتاه باشد و مکس گیرد و از گزیدن آن هلاک حادث شود ضعف و سودن طلا کنند
و مع زر خضر و سرکه بکوبیده شانند و بوره [illegible] آریزند و نوعی دیگر است که قوائم او بسیار دراز بود و از گزیدن آن قرح معده

دق و عسر بول و قولنج حادث شود علاج آن همچون علاج رتیلا بود قمله النسر ها است همچو قرادی خود
و از گزیدن آن رعاف و نفث و بول دم حادث شود علاج رب سیب به با برف خورانند و تریاق گل و گلاب
کاهو و کاسنی و خیار و کدو خورند و طین مختوم و جدوار با شیر دهند و موضع را با آب کاهو و صندل [illegible]
طلا کنند زنبور زنبور بانواع است بعضی بزرگ و زرد و سیاه و بعضی خرد [illegible] و صنف بزرگ
زنانه پر است و بعضی کوچک علاج موضع را بسر نیش یا سوزن فرو کنند و مص کنند و شراب بخورند و [illegible]
با عرق [illegible] بخورند و موضع را با آب خیار و آب [illegible] و آب خیار [illegible] و باد روج [illegible] طلا کنند
یا آب بنگ یا الحیر و سرکه یا بخوره و گل [illegible] یا ورق [illegible] طلا کنند و گزیدن [illegible] و زنبور
خود اسم بزرگ و [illegible] در عضو [illegible] کنند عضا به [illegible] چنین بگزد [illegible] موضع گزیده
را کنند علاج آن دندانها بیرون کنند و گویند اگر قز یا ابریشم [illegible] دندان بود [illegible] بیرون آید
یا خاکستر و روغن بران [illegible] تا بیرون آید و موضع را مص کنند و در آب گرم [illegible] و تریاق [illegible] از گزیدن رتیلا گر
رفت خورند سام ابرص نوعی از وزغ است و او کوچکتر [illegible] و برو نقطهای سیاه بود و در مواضع [illegible]
باشد و او نیز چون بگزد دندان در عضو [illegible] کنند علاج پاره قز بر گرد [illegible] و در آن موضع [illegible]
وضع ضماد سازند و شبانه روز بگذارند و بعد از آن برفق جدا کنند تا دندان بیرون آید و باید علاج آن
همچو علاج گزیدن مار [illegible] سالامندرا [illegible] چهار پای دارد و دنبالش کوتاه بود و اگر در آتش
افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن آن ورم شدید و وجع و التهاب و ورم زبان حادث شود
علاج موضع را بمحجمه مص کنند و شیر با لعاب [illegible] یا [illegible] روغن [illegible] بخورانند

و سگ دیوانه ... و سرکه بخورانند و عسل و دارچینی و زنجبیل سپید بعد و گوشت ... و خایه ... بر موضع نهند الا ربعه و
الا بعض ... و اگر زیان او ... و نوعی از ... و چند روز ... بر درد عضو
بگذارد و خوب پخته ... علاج از اول ... بر آن موضع کنند و زراوند و ... با زر آب بخورانند
ضماد ... بهتر ... اگر زیان آن ... علاج ... اما ... بعد ... و از زیان آن
درم فیلم ... گزیده ... و اگر نتوانند رسید ... برسانند علاج تریاق کبیر و
مثرودیطوس بخورانند ... باب سیوم در گزیدن آدمی و حیوانات اما آدمی
اگر ... گزیده بعد از زیان او ... علاج ... بر آن موضع بمالند ... و سرکه با ... [illegible]
و عسل با خاکستر ... و سرکه طلا کنند ... و زیت و پیه و موم مرهم ... بمالند عضو گزیده
او را پیاز و خاکستر ... و سرکه طلا کنند ... و عسل بر آن کنند عضو گزیده
... از زیان ... حیوانات ... طلا کنند و بعد از آن ... شوند و ...
ایشان ... و زیت ... عضو سگ ... در آن موضع ... بمالند ...
با سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک ... و با ... طلا کنند یا ... [illegible]
طلا کنند و نمک ... شراب ... بر آن کنند ... سگ دیوانه ... و از زیان آن ...
اختلاط عقل ... و تشنگی ... از آن حادث شود ... و ... بگریزد ...
و ... پیدا شود ... و چون ... بینند ... [illegible]
روان شود ... حادث شود ... و از ... فریاد کنند و چون آب ببینند

ازان

بترسند و دور شوند و بانگ و آواز سگ کنند و خواهند که مردم را بگزند و اگر ... طعام ایشان
بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را ... بعد از ... و بعضی را بعد از شش ماه حادث شود
و بعد از هفت ... گفته اند ... در ربیع دیوانه شود و علامت سگ دیوانه آنست که ...
و از آب ... گریزد و چشم او سرخ بود ... و زبان ... و از پیش ...
... و راه ... کج شده ... خایف ... از آب ... [illegible]
... و چشم ... کنند ... جذام حادث شود
... دیوانه شوند ... باید که ... تحقیق کنند که سگ دیوانه ...
و ... کند ... از آن موضع ... دیوانه ...
... بر آن موضع نهند ... سگ دیوانه ...
... حادث شود ... دیوانه ... [illegible]
... باید ... و ... خاکستر ...
... با سرکه بر آن کنند ... درم ... درم ...
... درم ... درم ... درم ... با سرکه ...
طلا کنند ... باید کرد ... [illegible]
افتیمون ... درم ... افتیمون ... [illegible]
... و ... افتیمون ...

چو خرگرده و پیش مرقد بنا بند طرح حیات از دود آن شاخ گاو و کل بر دو چشم بزو موران در ترو و بیخ زفت ما ران
بلکه بریزند و اگر موضع را با اب کوزشاد در فود در آب زنند ها بمیرد و آب بهی روزنه دا خصوص نوشادر در روغن
گیر و چیز در دهن ها اندازند بمیرد طرح عقارب از شاخ و آب ترب و باد ریج عقرب بگریزد و دود بند بعقرب
در ابیت دم فود زیخ و پیه بزو روغن گاو و آب جست در خانه زرلیکی همین حامیه دارد و برگ زاده درخت فود و

زیاد و نوشخ
نصف ...

جمیع بیابان را بکشد و اگر گندم کرک دو کرد بنق سیاه بخورند بمیرند و خانق النمر گیاهی است که پلنگ را بکشد
وخانق الذئب گیاهیست که گرگ را بکشد و با داغ تلخ و فو زهره روباه را بکشد و گرگ در جایی که فلفل بیخ
بلکه بزرع تمام فن اول در قسم طب فن دوم در مواد ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر دو مقاله مقالة اول
در ذکر بعض ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر سه فصل باب اول در طبایع ادویه و تاثیرات آن بدانکه
هر چیز که از دارو در بدن تاثیر زیاده از کیفیت بدن چنین نامند بدن شود و از و ادراک مزاج دو متاثر شود اگر در بدن
تاثیر زیاده از کیفیت ... مثل گندم از اعتدال گویند و اگر در او کیفیت زاید تاثیر کند از آن تاثیر محسوس نشود
آن کیفیت در درجه اول گویند و اگر محسوس شود اما ضرر نبائخ در درجه ثانیه بود و اگر ضرر رساند بعلت بسیکفاب آن کیفیت در
درجه ثالثه بیش و اگر از افراط آن بهلاکت درجه رابعه و چنانچه ادویه سمیه و ببا بدانست که تاثیر دوا شاید که در
طبیع بیش و در دافع همچنین بیاید که فاد آن معروف و الوان نه بعضی بین همچو اسفیداج که الوان ...
ضاد آن دو شاید که تاثیر خارج بود و اصفر تاثیر در اعضا او بود همچون کبیرتر و در دافع تغلیظ و تبرید کنند و فانج
تحلیل و بدانکه بعض ادویه بلا قوت تحلیف بیش ... شاید که قوت او چنان مستحکم بود که التیام از تحلیل نبرد همچو
ذهب و شاید از آن اتش تحلیل در باطن تحلیل زود همچون خاصیت دارو و اگر سبه و زیتی ذهب گو بشنند و ...

ومغز اماره چوب و گوشت مرغ و ملیکه در باغ فربه خورند و پیر و شراب کنند خورند و اگر آنچه کوفته باید که چند نوبت انبه شیخ
کنده و در آن اندازند و باید که صبحه کنند تا آب کم گردد و التیام حاصل شود و گویند اگر از پوست گفتار یا از پوست سگ ماهی ...
آب خورند مفید بود یا آنکه از زرفاص مطبخ باشند و به پوست گفتار بپوشانند و از آن آب خورند و اگر جگر سگ دیوانه
بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند مفید بود و تریاق کبیر و اربعه و دواء الرطان خورند صفت سرطان نهری
زنده در دیگ مس کنند و بهیزم انجیر آتش کنند تا بسوزند و ده درم از آن با ده درم خطیانا و یک درم کندر بکوبند و دوازده
اول مثقال و در روز دوم دو مثقال و در سیم سه مثقال از آن در غذا بخورند و دواء الذراریح مفید بود صفت دواء
بگیرند عدس مقشر ده مثقال زعفران سنبل قرنفل دار چینی هر یک نیم درم بکوبند و با شراب بسرشند و قرصها کنند و یک درم از آن
با آب سرد بخورند و از بهر تمام الفراغ مفید عضد تسانج و دیگر لیکن از سیاه موضع گزیده از ابتدا بر او حجامت
کنند و مکنده بر گردان و باشند و بعد از آن که پاک شود پیه مرغ و پیه ... و گوهر نهند و اگر حجامت ... بهتر بود و
علاج جون علاج عضد کلب بیشتر بود عضد سنخ را از زیان گربه و چون ... دست شود یا زود نوبت بایزید و
بگیرند ... عضد ... اسود اگر ... بخورند و ضماد کنند یا سیر و انجیر خام ضماد کنند و ...
بخورند و اگر پوست او بکشند و بر آن موضع نهند دفع ساکن شود باب چهارم در دفع هوام و طرد حشرات و
بیابان اگر سینه بر او شود بزدنند و پشکل ... در خانه او بزنند ... و ... بر زند و تخم چوب ... رو ... ملک و قند
در خانه دود کنند و تخم ... دفع ... غار ... و ... خوانند و اظلاف ... حیوانات همین خاصیت دارد و ...
... و ... ...
بعطران الشعر کنند و در مرقد بگیرد ... بدان نزدیک نیاید و اگر زوفا در مرقد بنهند حشرات نزدیک

ومغز ادنه

بام باه زیر شود بر سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید طریقه براغیث اگر حنظل بید آب بجوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر
جوبه به چه خاریشت بالاینه کیک بر آن جمع شود و اگر آب ورق غرزهره و کلکواس بپاشند طریقه پشه اگر چوب سرو و برگ جوز
و شونیز و مو و دود کنند [illegible] و دود کنند پشه بگریزد و اگر افسنتین و [illegible] بجوشانند با شونیز و در خانه بریزند پشه
بگریزند و اگر دهن روغن زیت بالند پشه بر آن ننشیند طریقه نمل مور چه از مغناطیس و زفت و حلتیت و زهره و دود
کبریت و قطران بگریزد طریقه ذباب اگر زرنیخ در شیر حل کنند و بنهند مگس بخورد و بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند همچنین و اگر بوی گندش
بگریزد طریقه عنکبوت اگر سرو و کبریت دود کنند بگریزد و اگر آب [illegible] بیالایند [illegible] بدان ننشیند طریقه ارضه
اگر [illegible] دود کنند بسوزانند [illegible] بگریزند و اگر ورق خیار دود کنند خنافس بگریزند و اگر افسنتین دود کنند و
پوست ترنج در میان جامه بریزند [illegible] ننشیند طریقه موش اگر زرنیخ و دوقبق و [illegible] بریزند [illegible]
هر که [illegible] و زعفران هر کدام [illegible] کنند موش بخورد بمیرد و اگر موش [illegible] یا [illegible] بگریزد
و دم بریزند [illegible] طریقه [illegible] طریقه [illegible] ورق آزاد درخت دفلی
بهایم [illegible] سیاه [illegible] بکشد [illegible]
[illegible] بادام تلخ [illegible] قطب [illegible]

دوم در اغذیه و ادویه و اشربه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه
مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع ادویه و تاثیرات آن بدانکه هر چیز که از او در بدن تاثیر زیاده از
کیفیت بدن چون وارد بدن شود [illegible] متاثر شود [illegible] تاثیر زیاده از کیفیت بدن [illegible]
نکند او را معتدل گویند و اگر در او کیفیتی زاید تاثیر کند اما تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول بود و

محسوس شود اما مفرط نبود در درجه ثانیه بود و اگر برساند بکار بی آنکه منتهی شود آن کیفیت در درجه ثالثه بود و اگر افراط آن
بهلاکت رسد در درجه رابعه بود و چیزیکه ادویه سمیه و بباید دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج بود و در داخل
همچون پیاز که ضماد آن محرق است و اکل آن نه و بعکس نیز همچون اسفیداج که اکل آن قاتل است و ضماد آن نه و
شاید که تاثیر خارجی دوا مغایر تاثیر داخلی او بود همچون گشنیز که در داخل تقطیع و تبرید کند و در خارج تحلیل و بدانکه
بعضی ادویه بلا قوی مختلف بود و شاید که آن قوت او چنان مستحکم بود که آتش از آن تحلیل برد همچون ذهب
و شاید که آتش از آن تحلیل برد الا بطبخ تحلیل برد همچون بابونه که در او قوه قابضه و محلله هست و بطبخ تحلیل برد
و هیچ کدام زایل نشود و شاید که قوه او چنان ضعیف بود که بعد زایل شود همچون کاسنی که مفتح و مبرد است و بشستن
قوة تفتیح و تلطیف او بتحلیل برود و تبرید باقی ماند و چند ادویه مفرده بسیار است و معرفت کیفیت بعضی از آن
قوانین است و ذکر آن بتطویل می انجامد بذکر بعضی از ادویه که احتیاج باستعمال آن بیشتر است اکتفا مینماید
ادویه که در درجه اول از [illegible] گرم کند بابونه فستین فندق اسفید [illegible] پوست ترنج نخود زرد و فاتر
اسطوخودوس اشنه کرسنه [illegible] لادن شاهتره و آنچه در درجه دوم از او گرم کند بوده اذو ایرسا [illegible]
الطف رطب [illegible] فرالیون کند [illegible] تمام [illegible] فستق شبت و آنچه در درجه سیوم
از او گرم کند [illegible] سیسنبر [illegible] حب البلسان [illegible]
قسط [illegible] ابهل [illegible]
زرنباد افتیمون کرفس [illegible] زراوند [illegible] زنجبیل [illegible] زعفران کبریت [illegible]
و [illegible] شقاقل [illegible] و آنچه در درجه چهارم از آن گرم کند [illegible]

مویزج و ماميران و فلفل و خردل و سداب بری ادویه مبرده در درجه اول از برودت مشترک کند هلیله آمله بلوط و [illegible] حب الله

اجاص و اسفاناخ و بسد و بنفشه و کهربا و آنچه در درجه دوم از و مشترک کند گلنار و زرشک و بزر رازیانه و آنیسون و [illegible] و اقحوان (الاقحوان)

حماض و مرو و آنچه در درجه سیوم از برودت مشترک کند کاهو و کشنیز و حماض و توت و [illegible] و کافور و صندل و کافور و آنچه در درجه

چهارم از و مشترک کند چون زاج و افیون و بنگ سیاه ادویه مرطبه در درجه اول از رطوبت مشترک کنند آلو و خطمی و اسفاناخ و کاه و [illegible]

سفاناخ و خیار و آنچه در درجه دوم از و مشترک کند ترنجبین و لوف و بنفشه و نیلوفر و زرد آلو و خیار و تره و آنچه در درجه سیوم از و مشترک کند

کاهو و خرفه و اسپغول ادویه مجففه در درجه اول از یبوست مشترک کند اذخر و فندق و حب [illegible] بابونه و حبة الخضرا (سقنقور)

پرسیاوشان و آنچه در درجه دوم از و مشترک کند و حاشا و کادی و صندل و گلنار کند و عاقر و سوسن و کهربا و زنجبیل و دار فلفل

فرانجمشک و زرنیخ و جعده و جندبیدستر و [illegible] و الاقحوان و بسد و هلیله و افسنتین و آنچه در درجه سیوم مشترک کند ابهل و سقمونیا

[illegible] اسارون و انیسون و [illegible] افتیمون و [illegible] فطراسالیون و [illegible] زراوند و فراسیون و سماق و زرنباد

و زیره و ناخواه و سعد و کبریت و زرنیخ و [illegible] و آنچه در درجه چهارم مشترک کند [illegible] مویزج و ماميران و دار فلفل

سداب مسهلات صفرا هلیله زرد و تمر هندی و ترنجبین و بنفشه و افسنتین و سقمونیا و [illegible] شاهتره و [illegible]

بزر [illegible] مسهلات بلغم تخم [illegible] قنطوریون و ماهی زهره و غاریقون و حب النیل بد و [illegible] بسفایج مسهلات سودا

هلیله کابلی و سیاه و افتیمون و سنا و [illegible] لاجورد و [illegible] بسفایج و غاریقون و [illegible] حب النیل و [illegible] مقیئات تخم

ترب و [illegible] و [illegible] تخم [illegible] پوست [illegible] و [illegible] و [illegible] آب [illegible]

[illegible] مفتحات ادویه [illegible] ترمس و [illegible] و [illegible] رازیانه و انیسون و قنطوریون

افسنتین و [illegible] فاوانیا و [illegible] افتیمون و [illegible] زیره و [illegible] و [illegible] دار چینی و [illegible]

[illegible] زرنباد [illegible] بهمن [illegible] تودری [illegible] بکسانند [illegible] تفتیح [illegible] و [illegible] کوشت و مسلطفات ادویه لطیفه و تقطیع افلاطون کند ابهل و [illegible]

حاشا و [illegible] و جندبیدستر و اقحوان [illegible] چند [illegible] قردمانا [illegible] بابونه و [illegible] جعده و

[illegible] قسط [illegible] زراوند و [illegible] کادی و [illegible] و [illegible] ایرسا و نام و [illegible] ناخواه

سکبینج و [illegible] مسخنات ادویه [illegible] وصف کند [illegible] اقحوان ترمس و شونیز و رازیانه و انیسون و [illegible] قنطوریون

[illegible] و [illegible] بابونه و [illegible] پرسیاوشان و نام سداب ناخواه سکبینج و فاوانیا و جند بیدستر فراسیون و [illegible]

[illegible] و جعده و سداب و سعد و سلیخه [illegible] سکبینج [illegible] زنجبیل و کادی و [illegible] حبة الخضرا

مسخنات ادویه [illegible] زرنباد و [illegible] فرنجمشک و [illegible] پرسیاوشان و [illegible] سیاه

حجر الیهود و [illegible] سعد و سکبینج و رازیانه قابضات ادویه [illegible] بلوط و [illegible] بقلة الحمقا و [illegible] (کادی)

[illegible] کلنار و [illegible] الاقحوان [illegible] و [illegible] طباشیر و [illegible] گل [illegible]

[illegible] سماق و عدس و [illegible] بارتنگ و [illegible] محللات ادویه [illegible] بابونه و [illegible]

کادی و [illegible] زراوند و اکلیل الملک و [illegible] فرنجمشک و جعده و جاوشیر و [illegible] پرسیاوشان و [illegible]

بابونه و [illegible] اسارون و اقحوان و [illegible] بزر [illegible] و سوسن و ترمس

[illegible] ملینات ادویه [illegible] لازم کند [illegible] بزرک [illegible]

[illegible] مفتحات ادویه [illegible]

و [illegible] اکلیل الملک [illegible] زعفران و ایرسا [illegible] و [illegible] وج و [illegible] و [illegible]

مسخنات ادویه [illegible] و تحلیل [illegible] انیسون [illegible] جاوشیر [illegible] زنجبیل و دار فلفل (قردمانا)

مفرحات ادویه که عضو را فربه کنند و بسوزانند سقیل زرنیخ زاج بر روف البان سوعات مرکبین گویند
آنکه قسط سنبل ده فرفیون صلبونج سداب سوخته رسن قسقطا بزر زارنج ادویه که جرم سکنجبین وجمع کند قیوا
پس بیط تودری سفید تخم مرغ بر دو کرات شاه صنع الصنج ادویه که جرم سراران کنند و خواب آرد کاهو شبت
افیون زعفران حماما تفاح مرو ششقایق افطرلون شاهسفرم ادویه که کرم بکشند درشکم و کرمش برنج کما با
افسنتین جعده ذوفه و خشک کرمانی فوتنج قنبیل شیح ترنبز دوسق شفتالو ترمس ادویه که زنیج سعان
و نفت و امثال ... کندا شده زشکم ... بیوع هبو هلیله حنظل دم الاخوین ... حصف ... که با کندر کا
ساریجذریه مصطکی نعناع نشاسته بهار ذو قسطوریون ابیوند شاه تیلوفر کتیرا نریزا البنج ادویه که
را منع کرداند حنا ... الکافور ... دم الاخوین نفت زراوند سان ... برسا
مر ... ادویه که فروح ... دیگر که کندا ... ابرسا ... ترنج جبعان ادویه
که کوشت زیاده ازوف ... کند ... ادویه
که فروخ خشک کنند توتیا مرصف سوخته ... الرصفرا ... ادویه قلبه مفونا
و سفع ... یاقوت ... زرنباد زعفران ... خشک طباشیر
کهرباء دوریح ... بادرنجبویه ... صندل ... قند فستق زر نقره عود
عنبر نعناع سوسن سنبل سعد سبیحه فرنجمشک ... ابریشم ... بهمنین
بسفایج ... ادویه که ... پوست ترنج ... هلیله ... بادرنجبویه ...
هلیله ... زرنباد ... طباشیر ... مصطکی ... سعد ... قرنفل ... قاقله

ادویه ... ادویه مقویات کبد ... الطیب ... حب ... جوز بویا ... مصطکی ...
قرنفل قرفه ... ادویه ... حب ... الزلم ... قرفه ...
دارچینی ... جلغوزه فندق فستق ... قسط زرنباد ... اللقشبه ... قاقله ... بعفر ...
کبوتر ... کلک ... کنجد ... برنج ... شیر ... الطب ... جوز ... حب
کندم گرم و تر ... غذا ... تمام ... غذا ... تمام ... کوارد
... غذا ... شده ... جو سرد
و خشک ... کندم ... نخود ... باقلی
... غذا ... تمام
... غذا ... برنج
... نخود ... ادویه
... ادویه ... خفیف بود
... معه ... نخود ...
... تقویه باه ... کند ... سیاه ... کوشت
... نخود ... ماش ... کوشت
... کرم ... ماش ... کنجد ...
... غذا کند ... خشخاش ... طبیعت ...

وخشونت حلق [illegible] و درد و ضعف باه را مفید بود و آنچه سیاه باشد غذا کمتر بود و بسیار [illegible]
حار رطب است [illegible] و سعال را مفید بود و قوة باه دهد شاهدانه حار یابس است و تجفیف [illegible] و مصلح او
[illegible] کند سل [illegible] البطن را مفید بود و مصلح آن [illegible] است قرطم حکما از [illegible] حاره یابس
[illegible] دماغ [illegible] ریحان حار و یابس بود [illegible] و [illegible] قی [illegible] باب
سیوم در لحوم و البان بهترین گوشتها گوسفند است [illegible] بود و فربه [illegible] زیاده و بسیار [illegible] از اندک
[illegible] گوشت گوسفند حار رطب است و گوشت بره [illegible] رطوبت بیشتر بود و گوشت [illegible]
[illegible] رطوبت کمتر بود و گوشت [illegible] سرد و تر است و گوشت بز سرد و خشک و بهترین بزغاله یک ساله بود و گوشت
[illegible] بود گوشت گاو سرد و خشک و غلیظ بود و گوشت گاومیش [illegible] بود [illegible] گوشت
[illegible] و خشک [illegible] و بهترین آن [illegible] است گوشت گوسفندان [illegible] گرم و خشک است [illegible] را مفید بود
گوشت اسب گرم و خشک است [illegible] گوشت [illegible] گرم و خشک است و غلیظ
و [illegible] از آن اجتناب باید [illegible] گوشت خرگوش سرد و خشک [illegible] گوشت [illegible] سرد و خشک
و غلیظ بود و [illegible] از او اجتناب کند گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و
[illegible] گوشت کبوتر گرم و تر است [illegible] گوشت کبک و تیهو [illegible] فاخته و دراج [illegible]
گرم و خشک است [illegible] گوشت مرغ آبی و بط گرم و تر [illegible] و غلیظ گوشت ماهی تازه سرد و تر است
[illegible] خشک و ثقیل بود [illegible] از حیوان [illegible] رطب
[illegible] غلیظ تر بود [illegible] رطب است

بدن کند و فربه گرداند و سعال و خشونت را مفید بود و روغن [illegible] از او [illegible] سرد و تر [illegible] رطب بدن
و تسمین کند و مصلح آن [illegible] خشک گرم و خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و بادام بود [illegible]
معده را قوة دهد و قابض بود و ماست سرد و تر است و تسکین حرارت کند معده و دماغ را مضر بود مصلح
آن [illegible] بود اما آنچه [illegible] را مفید [illegible] و رطب [illegible] کند [illegible] کند و قابض
و غذا [illegible] دهد [illegible] بهترین [illegible]
[illegible] غذا [illegible] دهد و تقویة باه کند [illegible] غلیظ و مولد اخلاط [illegible] باه
باب چهارم در غذا [illegible] انگور حار و رطب است خون نیک از او حاصل شود و فربه کند و قوة
باه دهد و بهترین آن انگور سفید بود که پوست آن تنک بود و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد [illegible]
و دانه انگور گرم و خشک [illegible] سرد و خشک است [illegible] و معده و جگر را مفید بود
[illegible] غوره سرد و خشک است تسکین [illegible] کند انجیر گرم و تر [illegible]
بسیار دهد [illegible] و تلطیف [illegible] و تقطیع اخلاط [illegible] کند [illegible]
و بادام [illegible] خشک [illegible] رطوبت کمتر بود [illegible] گرم و خشک [illegible] و معده و کبد [illegible]
[illegible] گرم و تر است و تقویة باه و معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن [illegible]
[illegible] گرم و خشک است [illegible] بلغم [illegible] برودة [illegible] کند و مصلح آن
[illegible] سرد و خشک است تسکین [illegible] انار شیرین گرم و تر است [illegible]
[illegible] بود [illegible] کند [illegible] انار ترش سرد و خشک است [illegible] معده و تسکین صفرا

و دافع عطش بود و اگر با تخم [illegible] بخورند [illegible] بود و ترش بارد و یابس است و مفرح و مقوی معده و دافع خمار

و قابض بود و تولید قولنج کند و آنچه شیرین بود با اعتدال اقرب است سیب شیرین معتدل بود و مقوی قلب و معده

و مفرح و دافع عفونت بود و با سموم منافات کند و آنچه ترش بود دفع تشنگی کند و قابض بود و سرد و خشک است

یابس است و از سیب و بهی بهتر بود و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و تشنگی کند شفتالو بارد

رطب [illegible] و یابس است دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و موجب [illegible] و عفونت بلغم بخورند آلو بارد و رطب است دفع

صفرا و حرارت و تسکین [illegible] کند [illegible] در معده [illegible] شود و حاصل کرد آلو بارد و رطب است و تسکین

کند و معده را مضر بود [illegible] بارد و یابس بود و آنچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و آنچه ترش

بود معده را مفید بود توت بارد و رطب است تسکین عطش [illegible] و دفع خمار کند و در معده [illegible] شود و معده را

مضر بود [illegible] آن حار و یابس است و مقوی معده و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و گوشت

آن حار و رطب است و غذا بسیار دهد و دیر گوارد [illegible] بارد و یابس بود و تقویت معده و دل و خفقان و غثیان

[illegible] کند [illegible] آن حار و رطب است [illegible] با جمیع سموم [illegible] کند و [illegible] دفع [illegible] وبا کند [illegible]

[illegible] دفع صداع خمار کند نارنج لطیف است [illegible] لیمو در طبیعت [illegible] همچون ترنج [illegible]

آنچه نارسیده بود بارد و یابس است و مقوی معده و آنچه رسیده بود [illegible] حرارت [illegible] و اوجاع مفاصل و اعصاب را مفید بود

جوز گرم و خشک است و مقوی باه و [illegible] و [illegible] و [illegible] بادام [illegible]

او بیشتر [illegible] بود و آنچه [illegible] رطب [illegible] و مقوی باه [illegible] گرم [illegible] بلغم [illegible]

حار و رطب است غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع سرفه [illegible] کند بادام حار و رطب است غذا [illegible] دهد [illegible]

و سینه و معده را پاک گرداند و [illegible] آن ترش بود و آنچه [illegible] و مفتح و مقطع و دافع [illegible]

گرم و خشک است و مقوی باه بود و سعال [illegible] و از بدن [illegible] را مفید بود و پوست آن مقوی معده و دافع غثیان

بود [illegible] گرم و خشک است مقوی باه و گرده بود و معده و [illegible] را مضر بود و [illegible] بارد و یابس است

[illegible] بود [illegible] بارد و یابس است و فایده او تبرید و قبض [illegible] عناب [illegible] معتدل است در

کیفیات اربعه و [illegible] بارد است به درجه اول و معتدل در رطوبت و یبوست و غلیظ است سینه [illegible]

مفید بود و [illegible] کند [illegible] بارد و رطب است [illegible] حلق و سینه و مسهل بود [illegible] بارد و یابس

[illegible] کبد و معده کند و تسکین عطش و منع [illegible] و اسهال [illegible] بارد و یابس است

معده و منع [illegible] و تسکین [illegible] بود خربزه آنچه شیرین بود گرم و تر است و ادرار [illegible] و تقویت باه کند و آنچه

[illegible] بارد و رطب بود و تولید رطوبات [illegible] کند [illegible] خربزه [illegible] است [illegible] بارد و رطب

[illegible] آن تقویت دل [illegible] کند [illegible] معده را مضر [illegible] بارد و رطب است [illegible]

[illegible] گرم [illegible] و معده را مضر بود و [illegible] بود [illegible] حار و رطب است حلق و سینه و سعال را

مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم کند [illegible] دفع بلغم کند [illegible] حار و رطب است [illegible]

[illegible] کند و [illegible] بود و [illegible] مقوی باه و [illegible] بلغم را مفید [illegible] از هم

لطیف‌تر [illegible] معتدل [illegible] و [illegible] رطب است به درجه دوم سعال [illegible]

[illegible] را مفید بود و مسهل [illegible] و دافع عطش [illegible] خشت در [illegible]

و [illegible] حار و رطب است و مقوی معده و مقطع بلغم و [illegible] کند و با [illegible]

حار و یابس بود و بهترین آن سفید [illegible] بود و فایده [illegible] و تقطیع بلغم و منع برودت بود و [illegible]

احداث [illegible] و قولنج صفرا بود و مصلح آن حامضات بود خشک انگبین حار یابس است و بدل آن [illegible]

مصر بود بلکه افزون و در کسر ریاح و انفتاح قولنج نافع تر بود باب پنجم در بقول و فواکه کاهو بارد رطب است

تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک زاید و متولد کرد و خواب آرد و دفع نزله کند و چشم را مضر [illegible]

کاسنی بارد [illegible] و مایل بیبوست و دفع تشنگی و تسکین صفرا و حرارت جگر کند [illegible] بود اسفاناخ بارد

رطب بود غذا اندک بود [illegible] در خشونت حلق و سینه را نافع بود [illegible] حار یابس بود [illegible] و

[illegible] الات صدر [illegible] آن [illegible] سوداوی [illegible] و مصلح آن گوشت فربه

سماق بارد رطب است تفتیح سده و [illegible] طبیعت [illegible] کند [illegible] بارد و رطب است

و دافع تشنگی و حرارت بود و التهاب [illegible] را مفید بود و معده و باه را مضر بود [illegible] حار یابس

محلل [illegible] سده بود [illegible] را مفید بود [illegible] حار یابس است و مقوی [illegible] دماغ

خفقان [illegible] و دافع سودا بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند [illegible] خراسانی [illegible]

از اوست مقوی معده و دافع بلغم بود [illegible] حار یابس است [illegible] کند و الات صدر و سینه را

مفید بود [illegible] کند [illegible] حار یابس است و مقوی معده و کبد و مانع اسهال [illegible] بود و [illegible]

بکشد و تقویت باه کند [illegible] حار یابس است [illegible] و مقوی معده بود [illegible] را مضر [illegible]

حار یابس است ادرار بول [illegible] کند و معده را مضر بود [illegible] بارد یابس است مقوی دماغ و منع

بخارات کند و خفقان و معده گرم را مفید بود [illegible] را مضر [illegible] حار یابس است مقوی هضم

و مقطع بلغم بود [illegible] آرد [illegible] و مقوی [illegible] کند تقویت معده کند و باد را بشکند

[illegible] حار رطب است مقوی باه [illegible] بود و الات صدر [illegible] را مفید بود و غذا [illegible]

جزر حار رطب است غذا بسیار دهد و مقوی باه و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید بود

اما دیر گوارد و [illegible] الکیموس بود ترب حار رطب است آب آن مقطع و ملطف بلغم بود و نفخ و مقوی اشتها

و دوم آن گوارد و زود متعفن شود و مقی بود چغندر [illegible] طبع او خلاف کرده اند کبد و طحال را مفید بود [illegible]

[illegible] و نفخ بود [illegible] الکیموس بود [illegible] حار رطب است مقطع بلغم بود و الات صدر

پاک کند و مقوی باه [illegible] و دفع مضرت [illegible] بود [illegible] حار یابس است باد را بشکند و ادرار بول [illegible]

طبیعت و مقطع بلغم [illegible] بود [illegible] کند و چشم را مضر بود کنگر حار رطب است تقویت

باه [illegible] الات بول [illegible] و تقطیع بلغم کند و بوی [illegible] خوش کرداند [illegible] حار یابس است

تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع غثیان و بخارات و اسهال کند و مقوی معده و قلب [illegible] بارد و رطب است

ترطیب [illegible] دماغ کند و طبیعت نرم دارد و معده را زیان دهد [illegible] حار یابس است

و مطلق است [illegible] آن [illegible] بارد و یابس است و قابض و مقوی معده بود [illegible] و احداث [illegible]

سوداوی [illegible] و طحال را زیان دارد [illegible] حار یابس است [illegible] طحال را مفید بود و ادرار [illegible] کند

[illegible] شکم را [illegible] کند [illegible] و آنچه [illegible] معده [illegible] بلغم را از معده زایل کند [illegible] آرد

باب ششم در توابل [illegible] حار یابس است تحلیل و تجفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت هضم کند [illegible]

استعمال آن [illegible] باه [illegible] بود [illegible] بارد یابس است قطع صفرا و منع عفونت و تطفیه حرارت و تسکین [illegible]

و دفع تشنگی کند [illegible] را مضر بود و فلفل حار یابس است جگر و معده را تقویت کند و باد را بشکند

زنجبیل حار یابس است باد را بشکند و رطوبات و بلغم زایل کند و معده را مفید بود و دفع مضرت سموم کند

دارچینی حار و یابس است لطیف و ملطف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند و نیز … حار
و یابس باد را بشکند و بلغم را زایل کند و مقوی معده باشد نانخواه حار و یابس است رطوبت معده کم کند و جگر
و گرده و ریح و بواسیر را مفید بود و ادرار بول کند زعفران حار و یابس است تقویت دل و جگر و تفریح
و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضر بود … حار و یابس بود قطع بلغم و … کند و حصاة
را زایل کند کشنیز خشک بارد و یابس بود … و صداع بود … را مفید بود
رازیانه حار و یابس است باد را بشکند و سده بگشاید و مقوی بصر بود باب هفتم در ریاحین و طیوب
گل سرخ سرد و خشک است و مقوی اعضا باطنه بود و بوی آن مقوی دل و دماغ سوسن و نسرین حار و یابسند و
… و دماغ را مفید بود شاهسفرم گرم و خشک است و بوی آن خواب … کند و دل و دماغ را قوة
دهد نرگس معتدل است … صداع بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند بنفشه و نیلوفر
بارد و رطب صداع گرم را مفید بود کافور بارد و یابس است و روغن آن موی سیاه کند بستان افروز
بارد و یابس است صداع را مفید بود و … را بنشاند و گزیدن عنکبوت را مفید بود مشک حار و یابس است
مقوی دماغ سرد و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و حواس تیز کند و خفقان باز دارد عنبر گرم بود در
رطوبت و یبوست معتدل و مقوی دماغ و حواس … بود عود حار و یابس است … شده و مقوی دل و دماغ
و معده … و بخور آن … خوشبو کند و خوردن آن رطوبات معده کم کند و … سوخته و بوییدن
… و صداع بارد را مفید بود … اورام … کند … انواع
… را مفید بود صندل بارد و یابس است خفقان و … حاده و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود

سنبل حار و یابس بود و مقوی معده و دماغ … و اوجاع … را مفید بود لادن حار و یابس است
موی را … و چون بخور کنند ادرار بول کند و جنین میت را بیرون آرد و بلغم زایل کند … گرم است بدرجه
سیوم و در رطوبت و یبوست معتدل مقاله دویم در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر … باب
اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوة … تریاق … و ادویه … باید که ادویه نیک
تازه پیدا کنند و آنرا از خاشاک و غبار پاک گردانند و ادویه را باید که جدا جدا بکوبند تا قوة آن
ضعیف نشود و چون بکوبند و … بپزند … آن … گردانند و همه با هم در هاون … کنند تا با هم آمیخته
شود و اگر عسل … کنند عسل خوشبو … کف بگیرند و ادویه را در میان آن ریزند و نیک
بهم زنند و در ظرف ریزند و باید که ظرف … و سر ظرف بپوشانند تا سرد شود … هر روز …
… ظرف بر … دارند … اگر … در آن …
و ادویه بدان … و … آب … ادویه … بزنند و در سایه خشک
کنند و تا خشک شدن … تا … مطبوخ … ترتیب کنند مثل … بشویند
و گیاهها و تخمها پاک کنند و … در دیگ ریزند و بعد از آن تخمها و بعد از آن …
و در عقب آن گیاهها … بنفشه و نیلوفر … آنچه باید ریخت و اگر افتیمون در مطبوخ
کنند آنرا در خرقه کتان … بندند و در وقت … در دیگ … پس … زنند و ترنجبین …
و خیار چنبر … آب گرم حل کرده و بعد از آن مطبوخ … کنند و بر آن ریزند و اگر مطبوخ
سرد … بود … زنند و در عقب

ان دارو بیاشامند یا کفچه از ان مطبوخ بردارند و سر دارو کوفته در ان ریزند و بیاشامند پس در عقب
ان مطبوخ بیاشامند و اگر مخ چند بریان کنند در فوق نوبات و نمک کم کنند و از آتش فرود آرند
و تخمها دران ریزند و برهم زنند چندانکه بو از ان پدید آید پس فرود گیرند و ادویه بجز شنگرف و توتیا و کحل
بجز لاجورد و طوطیا در و امثال ان در هاون کنند و آب کش کنند پس ها کنند تا فرو نشیند پس آب ان بریزند
و خشک کنند و بعد از ان بسایند و غسل ادویه بجز املاح مثل نمکها و اشنان و خبث حدید بدین طریق
بشویند و ادویه نیم بیاید بوصف مثل زرطان و سرطان و کبریت در کوزه آب زنیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند
و نشادر زا و اوراق و هر یک جدا کنند و نمک تلطیف کنند و با نمک و خاکستر بشویند بعد از ان بآب خالص
بشویند و انگاه استعمال کنند و اگر در جواب پزند بگذارند و در دیگ اندازند و اگر خواهند که ایگینه بسوزانند
در کوزه کنند تا گرم شود چندانکه زرد یا سفید اختن بیش بپزانند و در آب تلخه گوشه اندازند و بعد از ان
بسایند و صدف و تخم چون سوزانند در گل گیرند و در تنور نهند و عقرب را که سوزانند زنده بگیرند و در
ظرف سفین کنند و سر ان محکم بگیرند و در تنور نهند و اگر مس سوزانند از اشک سازند لطیفه و بلیله املج
بجوشانند و صاف کنند و آب ان در دیگ سفین بجوشانند و آن صفایح مس را مالیکنند و در زیر آب تیز اندازند
تا بیست و یکبار چنین کنند بعد از ان فرود گیرند و آنچه زر آب شده بیرون آرند و باز بر سر آتش نهند و قدری
بورک دران ریزند و بیست و یکبار دیگر ان صفایح را گرم کنند و دران اندازند و رسوب بیرون آرند و باران رسوب
خشک کرده بسایند و فولاد را همچنین بسوزانند تا سوختنی نرمه چنان شود که نوره را ماننده گرداند بسایند
ان در آب خشک بجوشانند و در کوزه آهنین تا محرق شود و از آنکه سوزانند را کبریت زرد دران اندازند

در ساعت همچنین سوزانند و اگر زر سوزانند از اسمان بسایند و پاره پاره سربائین یا ان ضم کنند و با هم بگدازند پس
رها کنند تا سرد شود و باز بسایند و پاره دیگر ربا ان آب بسایند و با آب نمک در کفچه آهنین کنند و بجوشانند
تا آب برود پس در هاون کنند و بسایند اما مقدار زمان بقا قوة ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه
تریاق کبیر بعد از پنج سال یا هفت سال استعمال کنند زیرا که تأثیر و قوة بعضی مرکب بعد از این مدت
بظهور میرسد و تا سی سال بقوة او در تزاید بود و بعد از ان قوت بیش اما نقصان نیز برود تا شصت سال از تریاق
همچون معجون کبار بیش اما تریاق نو نخابت قرب و استعمال ان در سموم و ادویه قاتله و نهش هوام و افاعی کنند
و تریاق فاروق و مثرودیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوة ان تا هفت سال باقی بود و قرص افاعی و اندرو
و عنصل بعد از دو ماه استعمال کنند و تا ده سال سوز شش و قرص بنا و قرص زهری و قرص شعیر بعد از شش ماه
استعمال کنند و تأثیران تا سه سال بیش و دوا المسک و فنجنوش و مادة الحیوة و اطریفلات از دو ماه
تا سه سال نیکو بود و حبوب و معجون و جوارشات تا ... همچون خیار چنبر و تمر هندی و سنوت و ...
ترکیب کنند استعمال توان کرد و تا دو ماه نیک باشد و قرص سفوف تا دو ماه نیک بود و قرصها تا شش ماه
و مرهم همچنین بود و روغنها تا متغیر نشده بیش استعمال توان کرد اما چون بوی ان متغیر شود هیچ کار نیاید الا روغن
بسان و سوسن که هرچند کهنه تر شود بهتر بود و اشربه تا دو روز که بسازند استعمال توان کرد و قوة ان
تا چهار سال باقی بود و مطبوخ را در حال گرم بود استعمال کنند و چون ده ساعت بگذرد ضعیف بود اما
امتحان تریاق بدان کنند که کسی دوا مسهل قوی بخورد و بر عقب یک درم تریاق حفظ بخورد و بعد از ان بعد یک ... تریاق بخورد
اگر اسهال بعد از انکه ابتدا کرده بود منقطع شود تریاق نیکست و یا بعد یک ... بخورد و فی الحال ... و اسهال اینک
ابتدا کرد

یا یکی از هوام قاتله بر وی مستولی گشته اگر وزن قیراطی تریاق بخورد بهتر الا ضعیف یا مغشوش بخورد تا قوت و
ضعف آن بدانند استعمال آن نباید کرد اما مقدار شربت آن در گزیدن افعی و کلب یک مثقال و در گزیدن
عقرب یک درم و در گزیدن زنبور دو دانگ و نیم با سرکه و کرسنه و دوا اگر خورده باشند یک مثقال تا یک مثقال بخورند و گر بلاد که در سینه
و سعال مزمن و ضیق النفس و درد امعاء و معده و احشا و شهوة کلبی و نافخ باشد بعد و دانگ بخورند و گر باد که صرع و سکته
و فالج و لقوه یک درم تا یک درم بخورند و گر بلاد قولنج بود یک درم بخورند و در استسقا مثقالی و در اسهال و وجع الحما
یک درم با آب آس گرم و در ضیق النفس دو دانگ و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام مثقالی با آب افتیمون و کاوزبان و در حصاة
کلیه و مثانه یک مثقال با آب کرفس و در هیضه دو دانگ و نیم با شراب و در ضعف شهوة و شهوة کلبی یک مثقال با شراب
و در احتباس طمث یک مثقال با سکنجبین و الله اعلم بالصواب باب چهارم در تریاقها و بیان کبیر و الا
تریاق فاروق خوانند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعة بر توصیفه با زهرها و ادویه ... قائم کنند در کلب
و در جمیع امراض بلغمی و سوداوی و سدد و ریاح و فالج و سکته و صرع و لقوه و وسواس و جنون و جذام و خفقان و
تشنج و تب ربع و تقویة معده و حس لمس و اوجاع کلیه و مثانه و تفتیت حصاة و صلابت کبد و طحال و ... فتق
و مقعد و اوجاع ... و قروح امعاء و اسهال و نفث دم و بواسیر و مقعد و در معده و قولنج و استسقا و کرم
... مفید بود و ادرار بول و طمث کند و اگر نیش هوام ... کند مفید بود و صداع و ... و ضعف کبد و ... جذام
و برص ... و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی مفید بود صفته اقراص مفصل ...
مثقال قرص افاعی و قرص ... هر یک بیست و چهار مثقال افیون ... هر یک بیست و چهار مثقال
تخم شلغم بری و تخم ... زنبق ... هر یک دوازده مثقال زعفران

انجره

زنجبیل یوند فطراسالیون قط البنون فودنج جبلی فراسیون قسط مر سلیخه ... اسیقی ... سود کندر
شکوفه شیح فقاح اذخر وضع بلسم سلیخه سنبل هر یک شش مثقال جعده میعه سائله کرفس ... لیوسنی ...
کمادریوس نعل الخراه کمافیطوس عصاره لحیة التیس ناردین سنبل ... و شیح جبلی ... جنطیانا سوداریه
طین مختوم زاج محرق حماما وج صبیان و صمغ عربی ... فردمانا انیسون اقاقیا هر یک چهار مثقال ...
... سغل الیهود جاوشیر سکبینج جند بیدستر بادآورد قنطوریون دقیق زراوند طویل هر یک دو مثقال عسل
ده رطل شراب ریحانی عتیق سه رطل و نیم ... بکوبند و صمغ و عصاره را بگدازند و ادویه کوفته ...
جمع ... کنند و در ... شراب ... و در ظرف نقره یا چینی کنند و ... نسازند و هر دو روز
... بر سیده ... و بعد از ... استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال
گفته اند قرص اسقیل و آن را عنصل نیز گویند عنصل ... در خمیر گیرند و بریان کنند ... زخمیر بیرون آرند و
لب آن را ... کنند و با همچندان دقیق کرسنه بیامیزند و دست بروغن ... بمالند و قرص سازند قرص ... عفر
مصطکی دارشیشعان قصب الذریره سلیخه فو ناردین جعده بسباسه ... هر یک شش مثقال فقاح اذخر ...
هر یک دوازده مثقال ... بیست مثقال ... هر یک بیست و چهار مثقال بکوبند و ... بزنند و ...
... و دست بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند قرص افاعی افعی را ...
و ماده ... دانند که ... و ... دانند که ...
... و باید که در بهار صید کنند و ... و مقدار چهار انگشت ... جدا کنند
و ... آب ...

174

در اوانی نهند و بجوشانند تا چهار انگشت و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در هاون سنگین نیک
بکوبند و باریح آن گندم بیامیزند و باهم بسایند و بدان حرف بر شند و دست بر دغن بلسان چرب کنند و قرص
سازند و در سایه خشک کنند و چون در رطوبتی و ندا و تتی فا ندد ظرفها بگیرند تریاق متخذ مع قام مقام تریاق
کبیر برنج خاما سنبل رومی سلیخه لک میشا و قنطار یون بند قیمولیا مرقط جنطیانا هر یک دوازده مثقال
فقاح اذخر عصاره لحیة التیس قطر زرقی هر یک هشت مثقال حماقوقا حار زیانه کبریت خام هم اشنا اسارون
قرداما فو سپند افیون ناردین شکوفه زنطریا قتلام کرفس کوهی دوقو افیثمون سنبل الطیب هر یک سه مثقال
کبر اخمی تخم سفید فلفل سیاه سه مثقال زر الینج بیست و هشت مثقال سلیخه ورق کلاه و قرص نیه سوسن هر یک
نه مثقال مرکب سداب یک مثقال ترنج سماق شامی هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال فقاح
مرما حور چهار مثقال و نیم عصاره فیقصوم هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال الحبه کوفتی بیخته بکوبند و
صمغها در شراب حل کنند و با سه چندان دویه عسل بر شند و بعد از شش ماه و نیم مثقال تا یک مثقال بخورند تریاق
اربعه زهرها و بادهای غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود صفت جنطیانا حب الغار
زراوند طویل مر هر یک چند باهم بکوبند و با سه چندان عسل بر شند شربتی یک مثقال بود تریاق الانفع فلفل ابیض
و زنجبیل فلفل شراب هر یک ده درم مر افیون حب الغار هر یک هفت درم جنطیانا زراوند طویل جدوار زعفران
عنصل هر یک چهار درم ناردین عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر یک درم بکوبند و با سه چندان عسل
بر شند و بعد از شش ماه استعمال کنند قولنج و فالج و استرخا و اختلاف اخلاط را مفید بود و اشتها را زیاده کند
زایل کند و جنین را اسقاط کند و درد چشم روشن کند مثرودیطوس را تریاق فاروق بزرگ است و منافع

سده کبد و اورام خصره و رطوبات بطن و نفخ و درد معده و امعا را مفید بود و تقویه باه دهد و لقیه حفظ
و رفع مغز زهرها کند و نهش هوام و کلب کلب را مفید بود صفت سنجی فو نفل فلفل سفید و سیاه سورنجان جعده
بیربر یدو قو الکبیل الملک جنطیانا روغن بلسان مقل هر یک هفت درم اسارون سقنقور انیسون و مح کنکخ هر یک چهار درم
و نیم سنبل کندر رو ذل سفید عصعبان بسطوخودوس اذفو قسط سیا لیدس کما فیطوس قنه دار فلفل عصاره
لحیه التیس جند بیدستر جاوشیر سایح میعه هر یک هشت مثقال مر زعفران غاریقون تخم سداب بخیلد و اجنین عسل
کبر تا هر یکی ده درم اشق ناردین مصطکی طین مختوم صمغ عربی قردمانا فطر اسالیون افیون بزرالینج دارقطمی
هر یک یک درم و نیم ادویه بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با سه چندان عسل بر شند و مثقالی بعد از شش ماه بخورند
جنه که داد و شبه است تریاق کبار فلفل بنیاد و تریاق بخور در فتیج خطیم بسیار دارد صفت زعفران بزرالینج
هر یک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون فراسیون هر یک بیست درم سنبل سلیخه سایله هر یک بیست هشت درم سایح قرنفل
هر یک چهار درم لولو نا درم تند ا بسیار مسک کافور تا قند و ارجنی هر یک یک درم جنسیدان عاقرقرحا دار فلفل
هر یک چهار درم سیکنج جندبیدستر جاوشیر هر یک دو درم زرنباد درونج روغن قسط هر یک هشت درم با عسل بر شند و بعد از شش ماه
مثقالی بخورند تریاق دفع ضرر سموم کند انجره فرفیون بر درم ده درم بکوبند با انجره
بیامیزند و سه درم بخورند تاخیر آخر زراوند طویل و مر هر یکی درم و نیم افیون مر سپیدان زیره
درم درم جنطیانا سداب هر یک سه درم بکوبند و بعسل بر شند و مثقالی بخورند باب سیوم در مفرحات
مفرح معتدل لولو نا سفته کا ذربان هر یکی ده درم کهربا هر یک نیم درم صندلین طباشیر هر یک هفت
درم فرنجمشک افیمون ورق هر یک شش درم درونج زعفران عنبر هر یکی دو درم سایح زرنباد بادرنگبویه

173

گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یک درم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و شش مثقال خورند نوع دیگر لولو ناسفته ده درم
بسد چهار درم یاقوت باقلا صندل سرخ ابریشم سفید گل مختوم بهمن هر یک دو درم ورق زر مثقال جرم جوز مثقالی
و نیم لعل عقیق کهربا [illegible] زرشک کشنیز گل سرخ عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ [illegible] کافور عنبر هر یک سه درم طباشیر
صندل سفید ورق گل هر یک [illegible] زرنباد درونج هر یک درم و نیم مشک [illegible] یک درم آمله هلیله
هر یک بیست درم قند گلاب هر یک [illegible] بشراب سیب و آب انار [illegible] هر یک بیست درم بسرشند معجون جادو قرنفل
دارچینی [illegible] درونج هر یک ده درم زرنباد کهربا [illegible] هر یک [illegible] زرشک عود [illegible] زعفران
مصطکی [illegible] عنبر اشهب [illegible] ورق زر [illegible] آب [illegible] پانزده درم معجون [illegible]
پخته بعسل [illegible] بسرشند معجون [illegible] گاوزبان هر یک [illegible] هر یک [illegible]
تخم خیارین [illegible] هر یک دو درم زرشک سه درم لولو [illegible] بکوبند [illegible] قند بسرشند [illegible] خفقان گرم را
مفید بود [illegible] گاوزبان گل ارمنی هر یک دو درم مشک یک درم قند ده درم بکوبند بشراب سیب بسرشند
آخر خفقان سرد را مفید بود گاوزبان درونج هر یک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند آخر
ضعف قلب و خفقان [illegible] را مفید بود مصطکی دارچینی [illegible] درونج سادج هر یک [illegible]
[illegible] سه درم [illegible] لولو [illegible] هر یک دو درم و نیم [illegible] ده درم [illegible] زعفران هر یک [illegible] بکوبند و
بعسل [illegible] بسرشند دوا المسک حلو خفقان [illegible] سودا [illegible] و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنباد
درونج بهمنین سادج [illegible] قرنفل [illegible] هر یک [illegible] لولو [illegible] هر یک [illegible] زنجبیل دار فلفل هر یک
نیم درم مشک [illegible] بکوبند و بعسل بسرشند دوا المسک خفقان سودا [illegible] قلب را مفید بود

[illegible]

سنبل [illegible] سادج هر یک ده درم زعفران [illegible] هر یک چهار درم [illegible] هر یک [illegible] درم ریوند
چینی [illegible] درم [illegible] هر یک درم و نیم [illegible] قلب و معده [illegible] بدن [illegible] مفید بود
[illegible] و رق [illegible] درم [illegible] زعفران قرنفل زرنباد دارچینی [illegible] هر یک [illegible]
دو درم مصطکی قرنفل اسارون سنبل هر یک سه درم بکوبند و [illegible] بسرشند [illegible]
[illegible] معجون [illegible] و [illegible] خفقان [illegible]
و [illegible] مفید بود زعفران [illegible] هر یک [illegible] افیون ده درم [illegible] سنبل
هر یک چهار درم [illegible] سه درم سادج [illegible] زعفران هر یک [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] بسرشند و [illegible] خفقان و [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] افیون ده درم زعفران [illegible]
هر یک دو درم [illegible] زرنباد درونج هر یک [illegible] لولو [illegible] هر یک [illegible] کافور [illegible] بکوبند و بعسل [illegible]
ادویه بسرشند [illegible] هر یک چهار درم [illegible] معجون [illegible]
و [illegible] هر یک ده درم [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و بعسل بسرشند
[illegible] معجون [illegible] ده مثقال
[illegible] قرنفل دارچینی [illegible] زرشک [illegible] هر یک [illegible] ده مثقال بکوبند و بعسل بسرشند
[illegible] درم معجون [illegible] درم [illegible] درم [illegible] درم
[illegible] مصطکی هر یک دو درم و نیم [illegible] درم [illegible] درم روغن [illegible] درم ادویه را

بکوبند و بعسل فایده برشند معجون نجر الیهود که بیه و مثانه را پاک گرداند و ادرار آرد تخم خربزه و خیار بن و کدو
و کاکنج هر یک ده درم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل برشند شربتی یک مثقال باشد معجون عقرب که بیه و مثانه را از حصاة
و ریگ پاک گرداند عقرب سوخته سه درم و نیم جنطیانا یک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل دار فلفل هر یک دو درم تخم کاکنج تخم کرفس
چند بیدستر چهار درم بکوبند و بعسل برشند شربتی دانگی باشد معجون حلتیت تب ربع و زنیدن عقرب و رتیلا را مفید بود
حلتیت فلفل جوز درونج سداب بالسویه بکوبند و بعسل برشند شربتی یک مثقال باشد معجون کاکنج و قروح گرده و مثانه را
مفید بود بزر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک هفت درم تخم کاکنج خیار بادرنج تخم خاص افیون مغز حب صنوبر مغز بادام مغز فندق
بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب الکاکنج مصطکی صمغ کثیرا یک درم بکوبند و بعسل منزوع برشند شربتی یک مثقال
معجون شهریاران قولنج و نفخ معده و امعا را مفید بود زنجبیل قرفه دارچینی جوز بوا مصطکی قرنفل سنبل
قاقله حب بلسان هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم حب النیل تربد هر یک هشت درم شکر سفید هفتاد درم بکوبند
و با سه وزن عسل برشند شربتی دو مثقال فلاسفه که از اماله و تحیه گویند معجون تنبیه الاکثر بود باه
و اوجاع پشت و مفاصل را زایل کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند و عقل بیفزاید فلفل دار فلفل زنجبیل
دارچینی بسباسه سلیخه زراوند عود عاقرقرحا بابونه خصیة الثعلب مغز حب صنوبر ناردین هر یک ده درم منقی
یک درم مجموع بکوبند و با سه چندان عسل برشند شربتی دو مثقال اوجاع قولنج و ریح و سنگ را مفید بود فلفل سفید
بزر البنج هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل قرنفل هر یک مثقال بکوبند و با صد و پنجاه
درم عسل برشند و بعد از شش ماه مثقال بخورند معجون مشک درد رحم و درد گرده را مفید بود و سنگ بشکند
مشک سلیخه سنبل ساذج دار چینی بوند جنطیانا هر یک دو درم زعفران خولنجان تخم کرفس مصطکی هر یک سه درم عود قرنفل

بکوبند

هر یکی ده درم بکوبند و با سه چندان عسل برشند شربتی یک درم معجون ورد اورام صلب کبد را مفید بود ورق گل
چهار ده درم سوسن آسمانگون هفت درم ریوند چینی لک مغسول هر یک سه درم و نیم مر زعفران هر یک یک درم قسط
و بعد بعسل برشند شربتی یک درم معجون الواحد در دنبلة و ریاح را مفید بود قولنج بگشاید دار فلفل فلفل
زنجبیل جوز بوا حب النیل کمون سداب خولنجان قرفه متساوی بکوبند و بعد با نیم قند برشند شربتی یک مثقال معجون وجع
معده و سیلان قی را مفید بود وجع حلتیت زنجبیل رازیانه متساوی بکوبند و بعسل برشند و شربتی یک مثقال
معجون لبوب مغز بیفزاید و قوت باه را زیاد کند و گرده و مثانه و دماغ را تقویت دهد بادام جوز صنوبر حب الزلم فندق
فستق حلیت خشخاش سفید تودریین کنجد و زر جرجیر بیاز تخم شلغم اسبست بهمنین زنجبیل کبابه دار فلفل قرفه
دارچینی شقاقل خولنجان تخم هلیون خصی الثعلب بعسل برشند و شربتی دو مثقال بخورند معجون شیاد ریطوس
فالج و رعشه و اوجاع معده و کلیه و گرده و طحال و درد رحم را مفید بود و قولنج بگشاید و بلغم را براند و اخلاط غلیظ را بشکند
و سنگ بگشاید و ضیق النفس و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود صبر یازده درم غاریقون بیست درم زعفران
دارچینی مصطکی حب بلسان روغن بلسان فرفیون فلفل دار فلفل جنطیانا ناردین فقاح اذخر قاقله هر یک دو درم قسط
کما دریوس افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم با سه وزن ادویه عسل برشند
و بعد از شش ماه چهار درم بخورند معجون سیسنبر تریاق و مفاصل و عرق النسا را مفید بود سورنجان شش درم
بوزیدان ماهی زهره پنج تخم گزر تربد زرنباد شیطرج هر یک دو درم هلیله زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه و توج فلفل
مشک هندی سعتر هر یک درم و نیم ورق گل گشنیز سقمونیا زنجبیل هر یک سه درم ترنجبین یازده درم زنجبیل سه درم روغن
بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی تا پانزده درم با آب گرم بخورند معجون بلادری غشی و فالج و سکته

و جمیع امراض بارده را مفید بود نظیر عاقرقرحا شونیز قسط فلفل هر یک ده درم حرمل و سداب حلتیت جندبیدستر

زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج فودنج هر یک پنج درم عسل سه چندان ادویه بکوبند و به روغن جوز مسترت سازند

و بعد برشند شربتی مثقالی بشربتی نبات جمیع امراض بارده و ریاح غلیظه و سوء الهضم و سوء الجبر و قولنج و عرق البول

و اوجاع المثانه را مفید بود جندبیدستر افیون دارچینی اسارون دوقو فو هر یک مثقال دار فلفل قسط هر یک

شش درم زعفران نیم درم بکوبند و بعد برشند و بعد از شش ماه مثقالی استعمال کنند اطریفل کبیر ریاح بواسیر و درد معده

را مفید بود و رنگ روی نیکو گرداند و باه بیفزاید هلیله سیاه و کابلی بلیله املج فلفل دار فلفل هر یک سه درم زنجبیل

بوزیدان لسان العصافیر شیطرج شقاقل تودری سرخ و سفید لسان العصافیر کمون خولنجان بهمنین هر یک [illegible] بکوبند و به روغن

بادام مسترت کنند و بعد برشند شربتی دو درم اطریفل صغیر هلیله زرد و سیاه و کابلی و بلیله و املج [illegible] بکوبند

بکوبند و به روغن بادام مسترت کنند و بعد برشند اطریفل افیمون امراض سوداوی را سود دارد و موی را سیاه

گرداند و دیر سفید شود هلیله کابلی املج بلیله هر یک ده درم [illegible] افیمون زبیب هر یک پنج درم شیطرج [illegible] ده درم

استوخودوس [illegible] هر یک ده درم و بعد برشند شربتی دو مثقال اطریفل مقل بواسیر را مفید بود هلیله کابلی بلیله املج

هر یک ده درم بکوبند و مقل شش درم در آب حل کنند و با عسل سه چندان بسرشند ادویه بدان برشند اطریفل کرمانی و امراض

بلغمی را مفید بود هلیله کابلی پنج درم بلیله املج هر یک ده درم برنج کابلی پانزده درم شیطرج سعد زنجبیل ساذج هر یک

پنج درم [illegible] ده درم هر یک پنج درم قسط غاریقون هر یک شش درم مصطکی انیسون [illegible]

با [illegible] هر یک ده درم فلفل دار فلفل [illegible] شکر هر چهار درم بکوبند و بعد برشند شربتی چهار درم اطریفل کرمانی دیگر

دو دانگ [illegible] برنج کابلی سقمونیا ده درم تربد قسط [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] افسنتین افیمون [illegible] هلیله

وزنجبیل

و [illegible] خطمی خشک سعد راسن هر یک سه درم بکوبند و بعد برشند شربتی دو درم [illegible] عرق النسا را مفید بود

هلیله کابلی بلیله املج تربد زنجبیل قسط پلپل [illegible] بکوبند و بعد برشند شربتی سه مثقال [illegible] باب پنجم در

اشربه و لعوقات و مربیات و ربوب و سکنجبینات شراب بنفشه تپ صفراوی و سعال و ذات الجنب

و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبیعت [illegible] کنند بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجوشانند و صاف کنند و در

هر آب یک من قند [illegible] بقوام آرند شراب نیلوفر [illegible] بود و سعال گرم و صداع [illegible]

صفراوی را مفید بود و [illegible] شراب بنفشه [illegible] شراب عناب [illegible]

نافع بود عناب [illegible] در چهار رطل آب بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آرند شراب به [illegible]

و معده [illegible] بجوشانند [illegible] کنند و دانه از او بیرون کنند و [illegible]

[illegible] بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آرند شراب سیب [illegible] قلب و معده و [illegible]

[illegible] کنند شراب انار [illegible] صداع [illegible] مفید بود و مقوی معده [illegible] آب انار بگیرند و با قند

[illegible] بقوام آرند شراب [illegible] مفید بود و تسکین عطش [illegible]

کنند [illegible] تا ده [illegible] آب [illegible] بریزند و بجوشانند [illegible] آب

[illegible] آب [illegible] بجوشانند و بقوام آرند و [illegible] از آنکه صاف کنند [illegible]

آب بریزند و بجوشانند و صاف کنند پس با قند بقوام آرند [illegible]

شراب [illegible] مقوی قلب و معده و [illegible] بود و [illegible] مفید بود [illegible]

[illegible] آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب [illegible]

مفید بود و مقوی معده [illegible] آب [illegible] بگیرند و با قند بقوام آرند شراب [illegible]

سفید بجوشانند از انجیر ها مانند شراب خشخاش شش ساعت روز در آب تر کنند و بعد سفید بجوشانند و بکوبند
و در خرقه کتان بندند و در دیگ سنگین بجوشانند و هر روز پرورانند و بعد بیالایند تا شیره آن بیرون آید
پس با قند بقوام آرند مسهل صفرا و مقوی معده و قلب و تشنگی را بنشاند قند را با گلاب بجوشانند و بقوام آرند
و زنان فرو گرفتن آب لیمو چند [illegible] تخم ریحان ریزند و بزنند پس فرو گیرند و از آب [illegible] تیز چاشنی بازند
شراب صندل صندل سفید ریحان بیست و پنجاه درم از آن در یکمن گلاب شبانروزی تر کنند پس بجوشانند
نرم بجوشانند و بیالایند تا نیمه آید و صاف کنند و با یکمن قند بقوام آرند شراب نعناع عطش را بنشاند و قوی
را مفید بود یکمن رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا نیمه آید که باده رطل قند بقوام آرند شربت [illegible]
ضیق النفس و سعال را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند [illegible] پنجاه درم
پرسیاوشان [illegible] درم خطمی [illegible] یک مثقال درم مجموع در ده من آب بجوشانند تا نیمه آید
کنند با یکمن قند بقوام آرند شراب [illegible] ضعف [illegible] سده جگر و یرقان و [illegible] مفید بود
مفید بود و ادرار بول [illegible] بیخ کاسنی پانزده درم سه درم پانزده درم [illegible] ده درم [illegible]
سه درم مجموع نیم کوفته در ده من آب بجوشانند و [illegible] کوفته [illegible] و در دیگ اندازند تا [illegible]
پس با ده من قند بقوام آرند و اگر بعد از ان [illegible] کوفته در ان ریزند و بزنند اقوی بود شراب [illegible]
[illegible] درم [illegible] درم [illegible] درم مجموع نیم کوفته
در ده من آب بجوشانند تا نیمه آید و با یکمن قند بقوام آرند شراب آب غوره آب غوره [illegible] بجوشانند تا با [illegible]
و ده درم [illegible] و در ان اندازند با قند بقوام آرند شراب انجبار [illegible]
[illegible] معده [illegible] نقیه [illegible] بغایت نافع [illegible]

بسوهان آب بیند و بلبه بکوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند شراب اسطوخودوس دافع سودا و [illegible]
مفید بود صرع و الصبیان را نافع [illegible] زبان را [illegible] اسطوخودوس پرسیاوشان [illegible]
سپستان [illegible] ده درم [illegible] بجوشانند تا [illegible] با سه رطل آب
[illegible] بقوام آرند [illegible] ده درم بنفشه [illegible] گاوزبان [illegible]
با شراب فسنین [illegible] ضعف معده را مفید بود فسنین [illegible] در سه رطل آب بجوشانند
تا با رطل آید و صاف کنند [illegible] رطل [illegible]
مجموع با هم ضم [illegible] بقوام آرند شراب [illegible] ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و
کثرت بول [illegible] مفید بود [illegible] گوشت بره پخته [illegible] بجوشانند
عود ده درم زعفران مصطکی [illegible] جوز بوا [illegible] درم قرنفل [illegible] زرنباد [illegible] درم [illegible]
سنبل [illegible] مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت [illegible]
[illegible] و بعد از ان فرو گیرند و صاف کنند [illegible]
[illegible] و در رطل آب گلاب حل کنند و بر ان ریزند و با تخم [illegible] و قند بقوام آرند شراب [illegible] ضعف
معده و کبد [illegible] را مفید بود [illegible] پاره کنند [illegible] چینی [illegible] سنگین بکوبند و [illegible]
از ان آب [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] و با یکمن قند [illegible]
کنند [illegible] زعفران [illegible] درم مصطکی [illegible] کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند
و هر دم [illegible] بجوشانند [illegible] آب [illegible] بقوام آرند [illegible] گلاب حل کنند و در ان ریزند

انار دانه حب بلسان عناب کرفس بن هر یک ... آب آن بگیرند و بشکر زرد بقوام آرند و بآب حاجت التهاب و حرارت
و یبوست طبع و عطش را مفید بود اگر سیاه دانه بجوشانند و صاف کنند و آن آب را با بجوشانند تا بقوام آید و گرم تر
بطریق ترکیب گیرند سکنجبین ساده جهت حرارت ساده و تشنگی و سده را مفید بود و قطع صفرا و بلغم کند سرکه سفید
با نیم رطل آب و بگیرند قند یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری بارد استسقا و ادرار البول و ... ساده را مفید بود
تخم کاسنی تخم خیار تخم خرپزه هر یک پانزده درم بیخ کاسنی ده درم بیخ رازیانه پنج درم نیم کوفته در سه رطل آب و سرکه ... شب تر کنند
پس بجوشانند و صاف کنند و با بگیرند قند نیم رطل که بقوام آرند سکنجبین بزوری حار سده بگشاید و ادرار بول و حیض کند
از فضلات پاک کند تخم کاسنی کرفس بادیان بزر گشنیز و انیسون هر یک پنج درم بیخ رازیانه کرفس هر یک هفت درم
ریوند چینی هر یک سه درم ... کنند و ... بقوام آرند سکنجبین عنصلی کاسنی رازیانه کرفس هر یک سه درم ... پانزده
بیخ کاسنی هفت درم بیخ رازیانه پنج درم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد و سده بگشاید و قی را
مفید بود بگیرند آب به و نیم قند ... سرکه ... بجوشانند بگیرند ... بقوام آرند سکنجبین عنصلی ربو و سعال بلغمی و سده
کبد و طحال و ریه و فالج و لقوه و تشنج و اوجاع مفاصل را مفید بود اگر عنصل ده من ... خشک کرده ... در ظرفی کنند و ...
رازیانه انیسون ... هر یک ده درم ... هر یک یک درم نیم کوفته در میان
آن ریزند و هفته در آفتاب نهند پس صاف کنند ... ریزند ... عنصل ... و ... قند و ...
آن پاک کنند و بگیرند ... رازیانه و ... سکنجبین ... معده و کبد را مفید
آب انار ترش ... آب ... بجوشانند ... هر یک ... درم ...
بگیرند قند یا شکر و بقوام آرند سکنجبین ... و ... سینه و کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریوند چهار درم
... هر یک ده درم ... هر یک هفت درم ... نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید و با رطل
چهار

قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال و خشونت حلق و سینه را مفید بود و طبیعت را نرم کند سپستان ... دانه
... چهل درم ... عناب ... هر یک پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا بگیرند ... رطل شکر بقوام آرند لعوق ... بود سعال
... را مفید بود و سینه و ریه را پاک کند ... هر یک ... درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی
قند بقوام آرند لعوق ... سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند ... ده درم ... هر یک چهار درم ...
... درم نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطل عسل بقوام آرند لعوق حلبه ...
ریه را مفید بود صمغ عربی ... کتیرا ... هر یک ده درم ... هر یک چهار درم ... هفت درم ...
قند ... بجوشانند و با رطل عسل و ... درم ... بادام ... بریزند لعوق حلبه سعال و خشونت حلق و حنجره را
مفید بود صمغ عربی ... کتیرا ... هر یک ده درم ... بادام ... هر یک ... درم حلبه چهار درم قند ...
بجوشانند و در میان رطل ... قند کنند لعوق ... سعال رطب و ربو را مفید بود ... ... کرده
سه درم ... دو درم ... انیسون ... هر یک ... بجوشانند و در میان رطل ... کنند لعوق ... کتیرا ...
... هر یک ده درم ... ... درم با هم ... بجوشانند ... کنند و در میان
عسل ... ریزند لعوق ... سعال ... مفید بود ... کتیرا ... بادام ... قند ...
و در میان عسل ریزند ... فالج و لقوه و تشنج و استسقا و اوجاع ... را مفید بود ... کرفس ...
هر یک ده درم ... هر یک ... رازیانه انیسون هر یک ... درم ... بیخ ... سادرون
... هر یک ده درم عود ... هر یک ... هر یک ... درم ...
آب بجوشانند تا بگیرند آید و با بگیرند قند بقوام آرند ... اختناق رحم را مفید بود و ... کرفس ...
هر یک هفت درم ... رازیانه ده درم ... کرفس ... رازیانه ... و قند ...

سه درم صندل [illegible] ده درم آخر کتیرا و مثانه را سفید [illegible] بزرگ کرفس هر یک پنج درم قلقطار خیار هر یک هفت درم بریان [illegible]

بادرنجبویه هر یک سه درم [illegible] ده درم انجیر ده دانه در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث آید و با رطلی قند بقوام آرند و نیم درم

جوارش [illegible] بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده [illegible] کبد و طحال و معده و استسقا و [illegible] سفید بود [illegible]

کرفس انیسون هر یک هفت درم [illegible] فقاح اذخر هر یک پنج درم مصطکی سنبل رومی هر یک [illegible] کنند مغلول

عود بلسان هر یک ده درم بادآورد [illegible] هر یک سه درم [illegible] انجیر ده دانه در دو من

آب بجوشانند تا به نیمه آید و با قند بقوام آرند [illegible] معده و دافع بلغم بود [illegible]

بمالند تا [illegible] شود و [illegible] بسازند و بر آن ریزند و در آفتاب نهند [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible] بسازند [illegible] قند بر کنند

و در آفتاب نهند [illegible] معده بود سیب [illegible] در دیگ سنگین [illegible]

قند [illegible] بجوشانند [illegible] بسازند آن را پاره کنند و دانه بیرون کنند با دام [illegible]

باه را سفید بود بادام [illegible] سه روز در دوشاب بخیسانند پس بیرون آرند و در [illegible] بجوشانند و در ظرف کنند

هلیله [illegible] معده را تقویت دهد و دفع بخار [illegible] و تقویت [illegible] کند و ذهن را تیز گرداند [illegible]

سفید بود هلیله کابلی [illegible] در ظرف کنند و آب و خاکستر بر آن کنند و هر سه روز آب و خاکستر [illegible]

بعد از ده روز بشویند و در دیگ سنگین کنند [illegible] بجوشانند [illegible] هلیله بیرون آرند و

[illegible] در ظرف چینی نهند [illegible] قند بر آن ریزند و بگذارند و بعد از [illegible]

[illegible] ریزند [illegible] بجوشانند [illegible] در آب بخیسانند [illegible] پاره کنند و

در آب [illegible] بجوشانند تا آب [illegible] در ظرف کنند و [illegible] بر آن ریزند تا پرورده شود [illegible]

باه بیفزاید [illegible] مثانه را سفید بود [illegible] ده روز در آب بخیسانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و

در ظرف کنند [illegible] معده و [illegible] پاره کنند و [illegible] بیرون کنند

[illegible] بهتر بود و در دیگ سنگین با آب و عسل بجوشانند تا [illegible] شود پس در ظرف کنند و عسل بر آن ریزند

جوز [illegible] بود جوز تازه که هنوز خشک نشده [illegible] پوست [illegible] پاک کنند و در عسل بجوشانند

و در ظرف کنند باب ششم در جوارشات جوارش عنبر ضعف [illegible] معده را سفید بود [illegible]

[illegible] هر یک سه درم [illegible] هر یک چهار درم زنجبیل دارفلفل [illegible] زعفران [illegible] عنبر

هر یکی دو درم جوز بوا [illegible] درم مشک یک درم بکوبند و بعد بر [illegible] جوارش [illegible]

و قولنج [illegible] پاره کنند و در [illegible] بجوشانند و بعد از آن بکوبند و [illegible]

[illegible] کنند [illegible] بقوام آرند آنگاه زنجبیل دارچینی دارفلفل هر یکی دو درم [illegible] زعفران هر یک

سه درم مصطکی پنج درم [illegible] ده درم [illegible] درم بکوبند و در میان آن ریزند [illegible]

[illegible] بر آتش نهند [illegible] آنگاه چهار درم [illegible] یک درم [illegible]

زنجبیل بکوبند و بعد بر [illegible] یک درم [illegible] ضعف معده [illegible] سفید بود [illegible]

[illegible] بجوشانند [illegible] قند بقوام آرند زنجبیل دارفلفل [illegible]

چهار درم [illegible] زعفران دو درم بکوبند و با هم بیامیزند [illegible] جوارش [illegible]

سفید بود [illegible] زنجبیل دارفلفل [illegible] دو درم و نیم [illegible] هر یک ده درم [illegible]

و [illegible] دانه بیرون کرده [illegible] درم [illegible] تا حل شود پس [illegible] بقوام آرند [illegible]

[illegible] جوارش [illegible] ضعف معده [illegible] سفید بود [illegible]

زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه نانخواه مشک فرنجمشک قاقله قرنفل زعفران مثقال بکوبند بعسل برشند جوارش معده بقوت
و ازاله رطوبت و بلغم بکند قاقله صغار کبابه قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران هر یک درمی عود فلفل هر یک نیم درم
بکوبند و با شکر قند بقوام آرند یا عسل سه چند برشند شربتی تخفیف راحت آسند درم گل اسپیون مصطکی هر یک درمی عود سه درم
قرفه هیل کبابه قرنفل فرنجمشک جوز هر یک دو درم و نیم حرمل سه درم ورق گل قصب الذریره هر یک دو درم جوارش
بسباسه برودت معده و ریاح غلیظ و بواسیر را مفید بود بسباسه قرنفل قرفه قاقله صغار کبابه زنجبیل دارچینی دارفلفل
اسارون هر یک نیم درم فلفل دو درم جوارش مصطکی برودت معده و کبد و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود
مصطکی هفت درم بکوبند و با رطل قند بقوام آرند جوارش کمونی با نبوه سیاه برودت معده و فواق و تنفخ
را مفید بود زیره کرمانی شب در سرکه تر کنند و خشک کرده بریان کنند رطلی از آن با قند و فلفل و زنجبیل
هر یک درم بوره ده درم بکوبند با سه چندان عسل برشند شربتی مثقال جوارش بلادر ذهن و فکر و ذهن و بول
شکر دانه دارفلفل هلیله کابلی بلیله آمله جند بیدستر هر یک چهار درم قسط سعد حب الغار هر یک نیم درم بکوبند با عسل
بلادر و زنجبیل هر یک یازده درم بکوبند بعسل برشند و بعد از شش ماه ده درم بخورند جوارش اتیج
هضم طعام و تسکین درد ... تدبیر کرده ... ده درم جوز بوا قرنفل فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی بوا
خولنجان هر یک درم سکر ... بکوبند و بعسل برشند جوارش مقلیاثا بواسیر و ضعف معده را مفید بود
بریان کرده زیره مقشر بریان هر یک درم مصطکی سه درم پوست هلیله کابلی بروغن بریان کرده نیم درم بکوبند با عسل
برشند جوارش سماق اسهال را بنشاند سماق ده درم دانه سورو نیم درم انار دانه ترش ... هر یک درم
... یک سه درم ... بعسل برشند ... جوارش ... خفقان و ضعف معده و ... را مفید
بود مشک ... قاقله صغار کبابه قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل عود هر یک درم زعفران نیم درم قند ... بکوبند

و بعسل برشند جوارش سفرجل ... و کبد ... که بواسیر ... کند با جرجیر ... هر یک درم
حب الخضراء ... حلیله ... بابونه ... هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل هر یک
نیم درم جوز بوا بهمن هر یک دو درم سقنقور ... درم فانید ... جمع ... بکوبند و بعسل برشند شربتی دو درم جوارش
سنجر ... هضم طعام را مفید بود و قوت باه دهد زنجبیل فلفل هر یک درم دارفلفل سه درم فانید ...
کنجد ... یک ... درم بکوبند و بعسل برشند جوارش شهریاران برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج ...
و طبع نرم کند زنجبیل فلفل دارفلفل قرفه قاقله صغار کبابه قرنفل ... بسباسه مصطکی دارچینی ... نیم
... انیسون هر یک شش درم افتیمون تربد هر یک دوازده درم سقمونیا ده درم قند ... درم بکوبند و بعسل
برشند شربتی ... جوارش کمونی برودت و ضعف معده را مفید بود فلفل دارفلفل ... جوز بوا هر یک سه درم
کندر ... ده درم زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید ... بکوبند و بعسل برشند جوارش ... برودت معده
و سعال ... را مفید بود ... ریاح غلیظ را مفید بود فلفل سفید و سیاه دارفلفل هر یک ... درم
... ده درم ... هر یک چهار درم زنجبیل ... انیسون ... هر یک ... بکوبند بعسل برشند
شربتی دو درم باب هفتم در قرصها و مسهلها قرص طباشیر ... طبیعت را نرم کند و حبات ...
... را مفید بود طباشیر ده درم ... خیارین ... هر یک ده درم و نیم نشاسته ... صمغ عربی ...
هر یک نیم درم بکوبند و ... شربتی ... هر یک شش درم طباشیر ... هر یک دو درم
نشاسته سه درم بکوبند ... برشند قرص طباشیر ... تب ... را مفید بود طباشیر
... هر یک درم ... خیارین ... هر یک نیم درم ... بکوبند و
... برشند قرص طباشیر ... هر یک ... درم طباشیر ... درم نشاسته ... هر یک سه درم

و بکوبند و بکار برند شربتی یک مثقال [illegible] قرص [illegible] بریان کرده نشاسته هر یکی دو درم و [illegible] درم طباشیر یک [illegible]
زرشک گلنار هر یکی [illegible] قرص زرشک [illegible] بگیرند [illegible] سفید [illegible] زرشک [illegible] سه درم
سه درم ورق گل [illegible] هر یکی [illegible] درم کوفته [illegible] طباشیر [illegible] مصطکی [illegible] بکوبند
زعفران یک درم بکوبند و به آب [illegible] برند قرص [illegible] زرشک [illegible] یازده درم [illegible] هر یکی سه درم [illegible]
نیم درم [illegible] بکوبند [illegible] برند قرص [illegible] سفید [illegible] مصطکی [illegible]
زعفران نیم درم بکوبند و به آب برند قرص گلنار [illegible] سفید [illegible] درم [illegible]
و به آب [illegible] برند قرص [illegible] سفید [illegible] بکوبند
[illegible] برند قرص [illegible] سفید [illegible] درم [illegible]
بکوبند و به آب برند [illegible] سفید [illegible] چهار درم [illegible] یک درم قرص [illegible]
[illegible] سفید [illegible] درم [illegible]
یک درم بکوبند و به آب برند قرص کافور [illegible] سفید [illegible] چهار درم
[illegible] سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند [illegible]
قرص [illegible] دو درم [illegible] نیم درم
[illegible] بکوبند و به آب برند [illegible] ده درم [illegible] درم بکوبند و به آب برند
[illegible] سه درم قرص [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] درم [illegible] ده درم [illegible] برند [illegible]
قرص [illegible] سفید [illegible] درم [illegible] زعفران

دوا

دو درم [illegible] سفید [illegible] درم [illegible] قرص [illegible] سفید [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] سه درم بکوبند و به آب [illegible] برند [illegible]
نیم درم [illegible] در طباشیر [illegible] هر یکی دو درم [illegible]
[illegible] سفید [illegible]
[illegible] هر یکی [illegible] بکوبند و به آب [illegible] برند [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] نیم درم [illegible]
هر یکی سه درم بکوبند و به آب برند [illegible] سه درم [illegible]
بکوبند و به آب برند [illegible] هر یکی دو درم [illegible]
[illegible] سفید [illegible]
[illegible] هر یکی [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] برند [illegible] سفید [illegible] هر یکی [illegible]
[illegible] هر یکی [illegible] بکوبند و به آب [illegible] برند [illegible]
[illegible] سفید [illegible] دو درم [illegible] یک درم [illegible]
[illegible] بکوبند و به آب [illegible] برند [illegible]
[illegible] سفید [illegible] یک درم [illegible]
[illegible] سه درم [illegible] نیم درم [illegible] هر یکی [illegible] سه درم [illegible]
[illegible] سفید [illegible] هر یکی دو درم [illegible] به آب [illegible] برند [illegible]

دو درم حب غافث جهت تنقیه سودا و بلغم سفید بغایت جرب همیشه نزد [illegible] غافث [illegible] آب

برشته شربتی یک مثقال حب [illegible] ایارج اعصاب [illegible] سفید بغایت [illegible] دارصینی [illegible] هلیله زرد

[illegible] سه درم [illegible] ضعف سه درم بکوبند و با آب برشته شربتی سه درم حب اصطمخیقون که [illegible] صبر [illegible] بارد

سفید [illegible] شقیقه [illegible] از بلغم [illegible] هلیله کابلی [illegible] سه درم [illegible] غاریقون سقمونیا [illegible] سه درم افتیمون

ایارجه فیقرا [illegible] ده درم [illegible] زعفران [illegible] بکوبند و [illegible] برشته شربتی

یک مثقال [illegible] دو درم صبر [illegible] سقمونیا [illegible] یک دانگ بکوبند و با آب برشته شربتی [illegible] مثقال

حب افتیمون [illegible] غاریقون [illegible] بکوبند و آب رازیانه

برشته شربتی [illegible] حب [illegible] قولنج [illegible] فلفل

دار فلفل [illegible] مصطکی [illegible] سقمونیا [illegible] درم [illegible] بکوبند [illegible] برشته [illegible]

[illegible] حب شیطرج [illegible] اوجاع مفاصل و نقرس [illegible] درم صبر [illegible] درم

زنجبیل [illegible] شیطرج [illegible] دار فلفل [illegible] چهار درم بکوبند و با [illegible]

برشته شربتی سه درم حب ایارجه [illegible] صداع [illegible] ایارجه فیقرا [illegible] هلیله [illegible] درم

هندی دو درم و نیم بکوبند و با آب [illegible] دو درم و نیم [illegible] ایارجه فیقرا [illegible] سقمونیا

دانگ [illegible] بکوبند [illegible] حب السعال [illegible] سفید [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible] حب [illegible]

سعال که از برودت [illegible] رب السوس [illegible] بکوبند [illegible] برشته

[illegible] برشته

بزرع

باب نهم در ایارجات ایارجه فیقرا [illegible] صداع و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه بلغم سفید

زعفران مصطکی [illegible] سنبل [illegible] سلیخه دارصینی [illegible] هر یک دو درم صبر [illegible] بکوبند و با هم

[illegible] ایارجه جالینوس [illegible] حنظل غاریقون [illegible] سقمونیا [illegible]

[illegible] درم [illegible] افتیمون [illegible] سلیخه [illegible] هر یک سه درم [illegible] دار فلفل دارصینی

[illegible] فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند [illegible] ایارجه لوغاذیا [illegible]

[illegible] فالج [illegible] و لقوه و صرع و جذام و داء الثعلب [illegible]

برص و بهق [illegible] بلغم سفید [illegible]

[illegible] غاریقون سقمونیا [illegible] غاریقون [illegible] فلفل سفید [illegible] سیاه

دار فلفل زعفران دارصینی [illegible] فطراسالیون [illegible] سنبل [illegible]

[illegible] هر یک دو درم [illegible] افتیمون [illegible] صبر هر یک سه درم بکوبند [illegible] چهار مثقال [illegible]

[illegible] افتیمون [illegible] ایارجه روفس [illegible] داء الثعلب [illegible] سفید

[illegible] از بلغم [illegible] حنظل [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] ده درم [illegible] هر یک [illegible] درم

فطراسالیون [illegible] زراوند [illegible] فلفل سفید دار فلفل [illegible] هر یک دو درم [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] چهار مثقال ایارجه ارکاغانیس [illegible] اوجاع مفاصل [illegible]

و قولنج بلغم سفید [illegible] حنظل ده درم [illegible] هر یک ده درم [illegible] دارصینی

[illegible] سنبل [illegible] زراوند [illegible] هر یک دو درم بکوبند [illegible] برشته شربتی چهار مثقال [illegible] ایارجه [illegible]

[illegible] سیاه یک درم [illegible] حنظل [illegible] صبر [illegible] هندی یک درم و نیم غاریقون [illegible]

سفید یک مثقال زنجبیل ده مثقال رب [illegible] روغن [illegible] حب بان سعتر کرفس [illegible] جوز هریک سه درم گاوزبان ده درم
تخم شاهتره فرنجمشک بالنگو ابریشم نفاع هریک دو درم افیون یک درم و نیم بکوبند و بعسل سرشته در شربتی یک مثقال [illegible]
شش ماه [illegible] مقوی [illegible] مطبوخ [illegible] معده و کبد [illegible] را مفید بود تخم [illegible] ده درم گاو زبان سنبل
قرنفل سفید و سیاه هریک دو درم صبر زعفران هریک [illegible] درم مصطکی [illegible] ده درم بکوبند و بعسل سرشته
شربتی چهار درم باب دهم در سفوفات سفوف انار دانه ضعف معده و اسهال و تشنگی و قی [illegible] را مفید بود
انار دانه بریان کرده خرنوب سماق [illegible] گلنار دانه [illegible] زرشک [illegible] بریان [illegible] هریک [illegible] درم [illegible]
هریک دو درم و نیم سفوف مقلیاثا اسهال و ضعف معده [illegible] را مفید بود [illegible]
زیره [illegible] ده درم [illegible] سیاه [illegible] هریک [illegible] درم مصطکی دو درم بکوبند و شربتی [illegible]
[illegible] سفوف نشا اسهال [illegible] را مفید بود [illegible] تخم شاهتره [illegible] بریان کرده [illegible] صمغ عربی [illegible]
هریک ده درم بکوبند [illegible] سفوف سماق اسهال و تشنگی را مفید بود سماق انار دانه [illegible]
بریان کرده هریک ده درم [illegible] بکوبند [illegible] سفوف
مقوی معده و ماسک بطن [illegible] انار دانه سماق بریان کرده [illegible] هریک ده درم بکوبند سفوف [illegible]
[illegible] کرفس هریک دو درم [illegible] قند سفید [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] را مفید بود [illegible] کرفس هریک [illegible] سه درم [illegible]
[illegible] ده درم قند سفید ده درم [illegible] مفید بود [illegible] دو درم
سه درم [illegible] بکوبند [illegible] را مفید بود [illegible]
ده درم [illegible] سفید [illegible] ده درم قند سفید [illegible] زعفران [illegible]

وضعف معده [illegible] بکوبند [illegible] هریک دو درم مصطکی [illegible] کرفس [illegible] درم سنبل
[illegible] بکوبند و بعسل سرشته [illegible] ده درم [illegible] هریک سه درم [illegible]
[illegible] را مفید بود [illegible] هریک [illegible] درم و نیم بکوبند و سه درم بخورند باب
یازدهم در مطبوخات و نقوعات مطبوخ فواکه [illegible] صفرا و اخلاط رقیق را [illegible] سود دهد
[illegible] نیم کوفته [illegible] هریک [illegible] درم عناب ده دانه سپستان [illegible] هریک [illegible] تمر هندی
ده درم [illegible] ترنجبین [illegible] هریک پانزده درم مطبوخ هلیله [illegible] صفرا [illegible] هریک سه درم
[illegible] هریک هفت درم [illegible] هریک سه درم [illegible] ده درم عناب [illegible] سپستان هریک
[illegible] ترنجبین هریک پانزده درم مطبوخ افتیمون [illegible] سودا و اخلاط سوخته را [illegible] را مفید
[illegible] هلیله زرد و کابلی [illegible] افتیمون هریک هفت درم [illegible] هریک چهار درم [illegible] گاوزبان
[illegible] شاهتره هریک سه درم [illegible] ده درم [illegible] افتیمون در [illegible]
آب بجوشانند تا به ده رطل آید [illegible] افتیمون [illegible] کتان [illegible] انداخته [illegible] جوش
[illegible] ترنجبین پانزده درم [illegible] مطبوخ [illegible] سودا و بلغم غلیظ [illegible]
هلیله زرد و سیاه و کابلی هریک هفت درم بلیله [illegible] هریک چهار درم [illegible] ده درم [illegible] سیاه ده دانه گاوزبان [illegible]
[illegible] هریک سه درم [illegible] ده درم [illegible] افتیمون ده درم آخر هلیله کابلی و سیاه [illegible]
یکه درم بلیله [illegible] گاوزبان بالنگو هریک چهار درم [illegible] سیاه [illegible] درم [illegible]
هفت درم [illegible] هریک سه درم [illegible] هریک [illegible] دو درم افتیمون [illegible]
بجوشانند [illegible] هریک [illegible] هریک ده درم [illegible] درم [illegible] بر آن

بریزند و بیاشامند مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و فضول اخلاط دفع کند هلیله زرد هفت درم منقی [illegible]

هر یک پانزده درم آلوی سیاه عناب هر یک بیست دانه ورق گل بنفشه هر یک ده درم خیارشنبر پانزده درم مطبوخ نفع [illegible] ذات الجنب

و ابتلاع صداع [illegible] را مفید بود سنا پنج درم عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه انجیر ده دانه منقی [illegible] مسهل

[illegible] در یک شب [illegible] هر یک چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ [illegible]

اخلاط محترقه و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود سنا هفت درم [illegible] هر یک

پنج درم [illegible] گل بنفشه هر یک سه درم انجیر عناب هر یک ده دانه سپستان پنجاه دانه گل قند خیارشنبر ترنجبین

هر یک ده درم مطبوخ [illegible] ذات الجنب را مفید بود سنا بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم تخم [illegible]

ده دانه سپستان پنجاه دانه تخم کاسنی خیارشنبر هر یک سه درم [illegible] ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع صبر صداع

سوداوی را مفید بود [illegible] درم [illegible] با سه رطل آب گرم در ظرف کنند و روز در آفتاب نهند

و شب به جای گرم بعد از سه روز [illegible] کنند و [illegible] درم از آن با ده درم روغن بادام بیاشامند مطبوخ هلیله

[illegible] را مفید بود [illegible] را مفید بود هلیله زرد ده درم عناب آلوی سیاه هر یک بیست دانه سپستان [illegible]

[illegible] پنج درم بنفشه [illegible] هر یک [illegible] درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم در سه رطل آب گرم شب [illegible]

بجوشانند [illegible] از آن بیاشامند نقوع [illegible] سیاه و کابلی هر یک [illegible] عناب ده دانه

تمر هندی بیست درم زرد آلو [illegible] ترنجبین و نبات هر یک ده درم در [illegible] آب بجوشانند نقوع [illegible]

ادرار بول کند و [illegible] کوفته [illegible] تخم کرفس انیسون [illegible] هر یک ده درم [illegible]

و با سه رطل آب سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند [illegible] حاده را مفید

بود و عرق [illegible] پاک کند آلوی سیاه سپستان هر یک [illegible] منقی [illegible] درم تمر هندی [illegible] درم [illegible]

[illegible] هر یک سه درم در ظرف کنند و آب بدان ریزند و در آفتاب نهند و شب به جای گرم گذارند و بعد از سه روز چهل درم با

درم نبات بخورند [illegible] حقنه که در امراض حاده استعمال کنند انجیر ده دانه عناب بیست سپستان

سی دانه [illegible] هفت درم [illegible] کوفته ده درم [illegible] هر یک [illegible] بنفشه [illegible] ده درم بجوشانند و شکر سرخ ده درم در آن حل

کنند و آب کاسنی و روغن بنفشه با یکدیگر بر آن ریزند و استعمال کنند حقنه که درد پشت و قولنج را مفید بود [illegible]

هر یکی ده درم عناب [illegible] هر یکی ده دانه سپستان پنجاه دانه [illegible] هر یکی [illegible] درم

در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف آید و صاف کنند بوره نیم درم نمک یک درم [illegible] عسل [illegible] روغن [illegible] هر یکی ده درم حقنه

[illegible]

[illegible] در سه رطل آب [illegible] تا به نصف آید روغن [illegible]

[illegible] حقنه [illegible] را مفید بود [illegible]

[illegible] عناب ده دانه سپستان [illegible] روغن [illegible] نمک [illegible] حقنه

[illegible] را مفید بود [illegible]

[illegible] حقنه [illegible] را مفید بود [illegible]

[illegible] هر یکی [illegible] درم [illegible]

[illegible]

[illegible] حقنه [illegible] را مفید بود [illegible]

[illegible] دوازده درم [illegible] ده درم [illegible] درم

[illegible]

باب سیزدهم در شیافها و فرزجها شیاف [illegible] قرنفل بگیرند جندبیدستر زهره گاو و بوره قشار [illegible] بکوبند

و شیاف سازند آخر بوره از [illegible] تخم حنظل [illegible] بکوبند آنگه با غلیظ سفید بعد زهره گاو و بوره

قشار [illegible] بگیرند و درم [illegible] برشند آنگه و [illegible] سفید بعد و در عقب [illegible] که تنقیه کنند بکار دارند [illegible]

بوره صابون [illegible] بگیرند و درم [illegible] بکوبند و [illegible] معقود برشند آنگه [illegible] سفید بعد [illegible] مقل بوره تخم

حنظل [illegible] بکوبند و [illegible] برشند آنگه در [illegible] بکار دارند [illegible] بوره [illegible] بکوبند آنگه زیر

و رفتن خون از مقعد باز دارد و افیون کندر زعفران [illegible] بکوبند و با آب گشنیز برشند فرزجه [illegible]

بزرالبنج [illegible] بریان کرده [illegible] بکوبند و با آب [illegible] برشند فرزجه [illegible] و اوجاع رحم که از

برودت بعد [illegible] زعفران [illegible] روغن سوسن

با [illegible] ترکیب درم [illegible] بکوبند و با هم [illegible] برآرند

آنگه [illegible] سفید بعد [illegible] زعفران [illegible] روغن سوسن [illegible] درم

[illegible] و رفتن خون باز دارد [illegible] زعفران [illegible]

افیون [illegible] بکوبند و با آب برشند و برآرند آنگه [illegible] زعفران کافور [illegible]

بکوبند و با آب [illegible] آنگه درم [illegible] باز دارد [illegible] بوست [illegible]

و [illegible] کنند آنگه ضعف [illegible] سفید بعد [illegible] درم [illegible]

جوز [illegible] جندبیدستر [illegible] آنگه ضعف [illegible] سفید بعد [illegible]

[illegible] جندبیدستر [illegible] بکوبند و

با روغن [illegible] کنند آنگه [illegible] باز دارد [illegible] افیون بزرالبنج [illegible]

ادبار

مردم [illegible] بکوبند و شیاف سازند و برآرند [illegible] بکوبند و بر روغن [illegible]

و برآرند آنگه [illegible] زعفران در شراب بگذارند و [illegible] آنگه

[illegible] پاره کنند و [illegible] برآرند آنگه [illegible] کنند [illegible] درم [illegible]

درم بکوبند و [illegible] شراب [illegible] کنند و بدان [illegible] و خشک کنند و پاره [illegible] برآرند آنگه [illegible] باز دارد

[illegible] درم [illegible] بکوبند و [illegible] بگذارند و [illegible] کنند [illegible]

باب چهاردهم در دهنها و روغنها

او به [illegible] و برآرند باب چهاردهم در دهنها و روغنها در دین منافع بسیار دارد و جمع اوجاع و امراض

بارده [illegible] سفید بعد [illegible] اوجاع [illegible] رحم [illegible]

[illegible]

[illegible] بکوبند و [illegible] کنند [illegible] شراب [illegible] چندانکه [illegible] روغن [illegible] بدان [illegible]

کنند [illegible] با آب و شراب [illegible] روغن [illegible] روغن [illegible]

بدان [illegible] تا آب [illegible] روغن بماند روغن [illegible] اوجاع بارده [illegible]

[illegible] درم [illegible] و [illegible] رطل آب [illegible]

روغن [illegible] بر آن ریزند و بجوشانند تا روغن بماند [illegible] درم [illegible]

در رطل [illegible] بجوشانند [illegible] روغن [illegible] بر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند [illegible] روغن [illegible]

[illegible] و تقویت [illegible] تازه [illegible] بکوبند و [illegible] آب بگذارند و بجوشانند و روغن [illegible]

بر آن ریزند و بجوشانند تا روغن بماند [illegible] تازه [illegible] خشک کنند و [illegible] رطل

روغن [illegible] بماند و روغن [illegible] آنگه [illegible] بجوشانند تا [illegible]

حصل الله ۲ [illegible]

کنند و با هم بیامیزند و روغن کنجد بجوشانند دوغن گل و برگ گل تازه نیم من بادام مقشر با هم بکوبند و در کرباس کنند و در زیر فرش
کنند تا برگ گل خشک شود آنگاه بادام را از میان بگیرند و بمن دیگر روغن گل بادام بکوبند و بعضی رطلی و برگ گل تربیت
بمالند و با هم روغن گیرند در شیشه کنند و در آفتاب بنهند دوغن کدو کدو را با پوست بگیرند بشویند و بغوران بعد کنند و بکوبند
و آب آن بگیرند و چهار من از آن آب و دو من روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند مصطکی صمغ عربی درام [illegible] را مفید بجود صلابت
نرم کند با رطلی مصطکی در سه رطل روغن بگدازند دوغن املج بعو تقویت و تسوید موی کند املج پوست بیخ صنوبر چهار [illegible] نیم کوفته
در آب بجوشانند و صاف کنند و با روغن کنجد بجوشانند دوغن غار داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بجود ورق غار
در روغن شیره بجوشانند و در ظرف کنند و یک هفته در آفتاب بنهند دوغن خشک عنبر بو [illegible] کرده را مفید بجو
نطبخ چهار درم خشک ده درم در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید و رطلی روغن کنجد بر آن ریزند و بجوشانند دوغن زنبق
امراض بارده را مفید بجود گل زنبق با روغن کنجد در قنینه کنند و در آفتاب بنهند دوغن یاسمین و خیری و اذخر
بنرجینی گیرند دوغن سوسن اورام تحلیل دهد و صلابت نرم کند [illegible] قسط حب البان مصطکی از یکی ده درم
قرنفل قرفه و از یکی نیم درم زعفران سه درم نیم کوفته [illegible] کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند
و در ظرف کنند و در سایه بنهند و بعد از ده روز استعمال کنند دوغن [illegible] ده درم [illegible]
ریاح را مفید بجود [illegible] روغن کنجد چهار [illegible] بجوشانند تا روغن بماند و روغن [illegible]
همچنین گیرند دوغن [illegible] و دراز کند [illegible] سه درم [illegible] زعفران یک درم
نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید و صاف کنند و با نیم رطل روغن [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] ربع [illegible] جز [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] امراض بارده را مفید بجود [illegible] ده درم [illegible] حب البان [illegible] یک درم [illegible]

در چهار رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با روغن کنجد بجوشانند تا آب برود باب پانزدهم در سعوطات و عطوسات و غرغره
و سنونات سعوط [illegible] صداع گرم را مفید بجود آب کاهو و روغن بنفشه شیر زنان [illegible] بیامیزند و در بینی
کشند آخر صداع گرم را مفید بجود طباشیر دو درم [illegible] کافور [illegible] بکوبند و با روغن بنفشه در کشند آخر
صداع بارده و لقوه را مفید بجود جندبیدستر [illegible] زعفران [illegible] بکوبند آخر فالج و لقوه را مفید بجود
صبر [illegible] آخر جذام را مفید بجود [illegible] شونیز [illegible] بکوبند
سه درم بکوبند با روغن کنجد در کشند عطوس [illegible] لقوه و فالج را مفید بجود [illegible]
صبر [illegible] بکوبند آخر [illegible] صداع را مفید بجود فلفل سیاه
[illegible] از یکی ده درم [illegible] بکوبند [illegible] سه درم [illegible]
[illegible] فلفل [illegible] از یکی چهار درم [illegible]
[illegible] غرغره کنند آخر [illegible] را مفید بجود [illegible] یک درم
بجوشانند و [illegible] ده درم [illegible] ده درم در آن [illegible] کنند آخر [illegible]
[illegible] را مفید بجود
[illegible] غرغره کنند مضمضه قلاع را مفید بجود
[illegible] یک درم [illegible] بکوبند [illegible] مضمضه کنند آخر [illegible]
[illegible] را مفید بجود [illegible] نیم درم [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] را مفید بجود [illegible] بجوشانند و بدان مضمضه کنند [illegible]
[illegible] یک درم [illegible] از یکی دو درم [illegible]

نبق سفید یا سفید بود زرنیخ ده درم کندش شیطرج هر یک یک درم بکوبند و بر ورق زرنیخ برشند آخر ابرص یا بیرد
شیطرج و نبق سیاه پنج کبریم تب ده ماش سوزان حتا و بکوبند و بر کره آب بسوزد طلا کنند آخر بهق سیاه و سفید
ببرد کندش و نبق سفید موزنج مقوی هر یک ده درم شقایق پنج درم ده ماش شیطرج فو دانه مثل آن زرنیخ خلا
هر یک هشت درم بکوبند و بر که برشند آخر و بیاض سفید بود کبریت ... در نیم ... ده زرادنه و زوده ...
بکوبند و زنبق در زیت بگشند و بام جا بر زند و در آفتاب طلا کنند و شش ... اگر ... تبر ...
آخر و بهق با سفید بود زرنیخ اقلیمیا زر صبر اقاقیا ... ...
و با آب گز طلا کنند ضمادی اورا ... سفید بعد ... بیونه الملک ... درم ... انفسنج
ارده جو ... بکوبند و بر ... برشند و بدان ... آخر ضعف ... سفید ... مصطکی افسنتین
صبر ... ده درم ... چهار درم بکوبند ... ده درم ... ده و بدان برشند آخر
و وارت ... سفید ... درم ... بنفشه ... درم ... ده و ...
کنند با ... و آب گز ... زوفا ... بکوبند و بدان ... آخر ...
طلا را سفید بعد ... ده درم ... اکلیل الملک ... بابونه سنبل ...
چند درم بکوبند و ... آخر ... برشند و ... بابونه با آن ... کنند
آخر ... پنجاه عدد ... چهار درم ... ده درم و پنج ... سه درم بکوبند ...
و آن ... برشند و ... طلا کنند و ... آخر ... و ... سفید
... سفید ... بکوبند و با روغن ... سفیده بیضه ... ضماد
... معده ... کنند ... سه درم

عاقرقرحا سه درم بکوبند و بسواک بر دندان مالند آخر جرم دندان سیاه شده پاک کند قنبیل ده درم فلفل چهار
... سه درم ... دو درم ... سوخته هشت درم آخر صدف شاخ گاو کوهی سرطان بحری سوخته زراوند هر یک
هر یک چهار درم نمک سوخته سه درم بکوبند آخر بوی دهن خوش کند و لثه سخت گرداند و دندان پاک کند شاخ چوب ...
جوز ... سوخته مانند ... زنجبیل هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه ... هر یک چند درم ... ده درم ... یک درم ... چهار درم
آخر لثه سخت گرداند و رطوبت آن زایل کند فوفل ... سوخته هر یک ده درم ... دو درم ... سه درم مازو
یک درم آخر ... لثه و سیلان خون ... از آن باز دارد ... هر یک سه درم ... یک درم ... یک درم دارچینی
... ده درم شب یمانی چند درم آخر دندان متحرک را سخت کند شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک سوخته
زعفران ... مصطکی سداب هر یک دو درم ... هر یک درم آخر بن دندان سخت کند ... زنجبیل
... آخر درد دندان ... فلفل ده درم ... عاقرقرحا ... هر یک چهار درم
... هر یک دو درم ... بکوبند بر دندان ... آخر ... قسط ... کند شب
... بکوبند و بر دندان ... چند ... در اطراف دندان ... فرو
برند ... و مازو ... و دار فلفل ... برشند و بدان ... آخر عاقرقرحا ...
... ازان ... دندان فرو برند و ... باب یازدهم در اطلیه
وضمادات ونطولات دوایی ... سفید بود پوست بیضه ... پرورده ارده
... روغن ... بکوبند ... برشند
و طلا کنند آخر ... هر یک چهار درم ... زنجبیل زراوند
مدحرج هر یک دو درم ... بکوبند با آب ... برشند آخر

بمضغه

م موفقت در درمیان دواهه

وبق سفید هر دو پنج درم هر یکی چهار درم بزر جند درم در درونیت ده درم شیخ جند درم ارقس ازیانه زیره مقشر ...
شب سه ابت و زنجوش نانند آخر قرنج و عسر البول را و ریاح بارده را مفید بود خصوصاً بوزن الکمیلد الملک
شب حب او با زیبک را زیانه خطی بسوس بنفشه بوستقی ... هر یک برابر کوفته ... اندر دوران نشسته باب هفتم
در علل ها و شیافها کحل دو شنایی ابتدا نزول و انتشار ضعف بصر و سلاق و غشاوه را مفید بود
و سقوط بصر ... و رطوبت بینی زایل کند توتیای هندی توتیا ... کحل ... بسد ساذج اقلیمیا ... هر
سرطان بحری زعفران سنبل هر یکی دو درم شادنج مغسول شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یکی
ونیم مکی دانک کافور نیم دانک آخر اقلیمیا ... توتیا ... سفید ... مرواریدهر یکی ... نیم مکی
و اثمد ... باسلیقون ... چوب ... سنبل ... زوفره ... را مفید بود اقلیمیا ... زبد البحر یکی درم
... یازده درم ... انزروت ... ساذج ... فلفل ... دار فلفل ... سنبل اثمد هر یکی دو درم
قرنفل یکی درم ... درم ... هندی هر یکی ... ماهیزهره ... نوشادر ... یک درم ... دو درم
... اعضا ... ماهیشا ... چند درم ... غبار ... باسلیقون ... اقلیمیا زبد البحر
هر یکی درم ... سفید ... نوشادر ... فلفل هر یکی دو درم قرنفل ... هر یکی
... زعفران ... بادام ... کنند آخر ... را مفید بود ...
هر یکی ... درم ... هر یکی درم اقاقیا ... دو درم ... سفید ... آخر ... کحل ... یکی درم
شب ... کنند ... زعفران هر یکی ... درم ... بابت ... آخر ... درم ... کحل ...
یکی درم زعفران سه درم ... و آب ... آخر ... اجال ... بزرگی
... و ... کنند آخر ...

روز ... پنجیار

کنندرا ...

کنند دو درم ... الملک ... آنچه ... آخر ... سفید بود ... یکی ده درم زعفران
... چند درم ... آخر ... سفید ... را مفید بود ... زنند مقلد ... سازد ...
و بار ... کنند ... آخر ... سفید ... را مفید بود ... زده ...
... زده ... حظوط ... را مفید بود ... هر یکی چند درم ... کحل
با بوزن الکمیلد الملک ... یک چند درم ... آن ... آن

تاطا نند

باده درم ... آخر ... را مفید بود با بوزن الکمیلد الملک ... زیره ...
~~شب سه ابت و زنجوش نانند آخر قرنج و عسر البول را و ریاح بارده را مفید بود خصوصاً بوزن الکمیلد الملک شب~~
~~حب او با زیبک ... بنفشه ... نشسته باب هفتم در~~
~~کحلها و شیافها ... را مفید بود توتیا ... اقلیمیا ...~~
~~کحل ... توتیای هندی ... ~~
~~هر یکی ... درم ... را مفید بود ... ~~
~~یکی درم ... سلاق ... را مفید بود ... ~~
~~هر یکی چند درم ... هر یکی دو درم ... ~~
~~... آخر ... یکی ده درم ... ~~
~~باسلیقون ... اقلیمیا ... یکی درم ... ~~
~~و درد ... کنند ... آخر ... سفید~~
~~بود ساذج ... درم ... اقلیمیا ... ~~

غلط ... و در میان ... دراهه ... باشیاف ... اصد ... ... شده بود ...

بعضی ... مرو ...

دو شیاف بجهت ظفره و جرب و بیاض و دمعه و ظلمت شیاف ابیض بجهت شادنه مغسول سی سرب محرق اقلیمیا فضه یک یک درم
بوره ارمنی زنجار [illegible] هر یک چهار درم [illegible] هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک درم آخر سی سوخته شادنه هر یک
نیم درم فلفل دار فلفل زعفران تخم [illegible] هر یک نیم درم زنجار [illegible] بوره ارمنی هر یک درمی اقلیمیا زر هر دو درم کحل [illegible]
[illegible] و خارش و آب ریختن چشم را مفید بود زعفران سنبل هر یک دو درم فلفل دو دانگ و نیم دار فلفل یک درم نوشادر نیم درم
مازو سه درم کافور نیم دانگ کحل [illegible] بود انشاء الله هفت درم مرقشیثا نیم درم اقلیمیا ذهب مغسول [illegible] لولو
هر یک سه درم زعفران نیم درم شادنه دو درم کحل ساذج تقویت چشم کند [illegible] سرمه [illegible] مرقشیثا چهار درم
اقلیمیا ذهب [illegible] دو درم زعفران [illegible] یک نیم درم ساذج یک درم [illegible] لولو دانگ و نیم کحل [illegible] ظلمت و دمعه
را مفید بود شادنه دو درم خون سیاوشان [illegible] یک دانگ [illegible] سوخته [illegible] ساذج دو دانگ سنبل
دار فلفل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ کحل توتیا [illegible] زبد البحر اقلیمیا [illegible] مرجان
سرطان بحری هر یک چهار دانگ [illegible] شادنه لولو هر یک نیم درم توتیا هندی سه درم زنجار نوشادر فلفل دار فلفل
سنبل قرنفل هر یک دانگ و نیم مامیران [illegible] هندی هر یک دو دانگ کحل اغبر [illegible] را مفید بود توتیا [illegible]
هر یک سه درم توتیا [illegible] سوخته لولو اقلیمیا [illegible] هر یک درمی کحل [illegible]
رطوبت [illegible] انشاء الله توتیا هندی [illegible] سوخته هر یک چهار درم مامیران یک درم کحل [illegible]
مفید بود [illegible] هلیله زرد [illegible] فلفل سفید دو درم نوشادر یک درم شادنه مغسول ده درم بود [illegible]
[illegible] مفید بود توتیا کرمانی هلیله زرد [illegible] مامیران هر یک دو درم
[illegible] هفت روز [illegible] بعد از آن خشک کنند و بسایند آخر توتیا زرد چوبه هر یک ده درم هلیله
زرد [illegible] یک دو درم و نیم نمک هندی یک درم [illegible] حرارت چشم را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیای هندی

[illegible] درم هر یک نیم درم بسایند [illegible] بعد از آن خشک کنند و باز دو دانگ
[illegible] کنند آخر [illegible] را مفید بود ساذج [illegible] افیون [illegible] هر یک نیم درم صمغ عربی سه درم اقلیمیا
[illegible] درم [illegible] نیم درم بسایند [illegible] اسود [illegible] چشم را مفید بود افیون ده درم کافور ده درم مسک
[illegible] زعفران دو دانگ [illegible] نیم درم [illegible] اقلیمیا ذهب نیم درم صمغ عربی [illegible] درم توتیا [illegible] مرقشیثا
[illegible] نبات دو دانگ حضض [illegible] هر یک دانگ [illegible] کافوری توتیا [illegible] مغسول
[illegible] کافور دو حبه [illegible] را مفید بود اقلیمیا [illegible] ده درم [illegible] دوازده درم افیون
صمغ [illegible] هر یک دو درم انزروت هشت درم [illegible] را مفید بود [illegible]
[illegible] دو درم [illegible] زعفران هر یک نیم درم افیون چهار دانگ [illegible] مفید بود
[illegible] نیم درم [illegible] صمغ [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] درم [illegible] دو درم [illegible] چهار درم [illegible] سه درم [illegible] بسایند [illegible] کهنه را
[illegible] مفید بود [illegible] اقلیمیا فضه هر یک ده درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم لولو زبد البحر [illegible] هر یک چهار درم
[illegible] دمعه و ظلمت [illegible] را مفید بود آب [illegible] زهره [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] بسایند و در آب [illegible] پرورده کنند [illegible]
[illegible] پرورده [illegible] اگر [illegible] را مفید بود شادنه مغسول لولو
[illegible] سوخته اقلیمیا ذهب هر یک دو درم [illegible] مرقشیثا زبد البحر هر یک [illegible]
[illegible] را مفید بود شادنه مغسول [illegible] سوخته هر یک ده درم [illegible] مغسول هر یک نیم درم
[illegible] را مفید بود سرطان بحری اقلیمیا ذهب [illegible] سوخته زبد البحر [illegible]

شیاف احمر غشاوه و ابتداء آب [illegible] سفید بود از زروت شیاف مامیثا هر یک شش درم بوره ارمنی [illegible] سفیده هر یک
چهار درم زرنیخ نه درم زعفران یک درم و نیم [illegible] غشاوه و سلاق [illegible] بود و [illegible] برویانند و [illegible] اقلیمیا زند
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] دو درم افیون [illegible] هر یک [illegible] هر یک چهار درم [illegible] شیاف [illegible]
[illegible] سفید بود و وجع ساکن کند شیاف [illegible] زعفران افیون [illegible] هر یک دو درم کثیرا از زرد
هر یک چهار درم [illegible] بسایند و به آب برشند و شیاف سازند [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] ده درم [illegible] بسایند [illegible]
[illegible] بریان [illegible] شیاف [illegible] کند [illegible]
هر یک دو درم [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] چهار درم [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] چهار درم [illegible] سازند [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] بسایند ده درم [illegible]
[illegible] کنند [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] سفید بود [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] بکوبند [illegible] سازند [illegible]

[illegible] سفید بود [illegible] دوازده درم صمغ عربی [illegible] هر یک شش درم [illegible] هر یک شش درم [illegible]
دو درم و نیم بکوبند و بسایند و به آب [illegible] برشند و [illegible] سازند و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت بکشند
شیاف [illegible] و وجع [illegible] سفید بود [illegible] هر یک ده درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
درم [illegible] هر یک چهار درم [illegible] زعفران [illegible] یک درم [illegible] زرنیخ [illegible] افیون [illegible]
[illegible] درم بکوبند و به آب شیاف سازند شیاف [illegible] سفید بود از [illegible] زعفران [illegible] درم
[illegible] بسایند و به آب [illegible] شیاف سازند [illegible]
[illegible] بسایند و به آب [illegible] برشند شیاف [illegible] سفید بود [illegible] هر یک
و نیم [illegible] درم [illegible] بکوبند و [illegible] برشند شیاف [illegible] سفید بود [illegible]
چهار درم صمغ عربی [illegible] هر یک [illegible] افیون [illegible] هر یک چهار درم [illegible]
[illegible] سفید بود [illegible] افیون [illegible] صمغ [illegible] هر یک چهار درم [illegible]
و نیم [illegible] چهار درم بکوبند و به آب [illegible] برشند شیاف [illegible]
صمغ [illegible] هر یک دو درم [illegible] شش درم بکوبند [illegible] برشند شیاف [illegible]
بود [illegible] شش درم [illegible] چهار درم [illegible] هر یک دو درم صمغ [illegible] سازند [illegible] برشند
[illegible] سوخته [illegible] دوازده درم [illegible]
هشتاد درم [illegible] چهار درم [illegible] بسایند [illegible] برشند شیاف [illegible] یک درم و نیم
[illegible] صمغ عربی هر یک [illegible] بکوبند و به آب [illegible] برشند [illegible]
غشاوه [illegible] سفید بود [illegible] افیون هر یک [illegible]
[illegible] صمغ [illegible] هر یک ده درم [illegible] سازند و [illegible] بدان برشند

۱۹۱

[illegible] قبض [illegible] و شقاق و فرفیون [illegible] با هم بیامیزند [illegible] درم [illegible] زنجبیل [illegible]

[illegible] عصاره [illegible] درم [illegible] بکوبند [illegible]

[illegible] سرشته [illegible] بکوبند [illegible] و فرفیون [illegible] کوفته [illegible]

[illegible] باشد [illegible] درم [illegible]

[illegible] درم [illegible] درم [illegible] درم [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible] درم [illegible]

[illegible] زنجبیل [illegible] درم [illegible]

[illegible] سرشته [illegible] کوفته [illegible]

[illegible] درم [illegible]

[illegible] زنجبیل [illegible] درم [illegible]

[illegible]